

تفسیر ترتیبی قرآن کریم

تفسیر سورہ بہ سورۃ قرآن کریم

(دفتر اول: ناس تا قدر)



موسسه تحقیقاتی قرآن و حدیث

پدید آورنده:

دکتر محمدعلی لسانی فشارکی

**نسخه الکترونیک کتاب جهت
مطالعه در اختیار علاقه‌مندان
قرار داده شده است. جهت تهیه
نسخه سخت کتاب می‌توانید با
کانون زبان قرآن تماس بگیرید.**

تفسیر تریبی قرآن کریم
تفسیر سوره به سوره قرآن کریم
(دفتر اول: ناس تا قدر)



پدیدآورنده: دکتر محمدعلی لسانی فشارکی

ناشر: صدوچهارده

با همکاری فنی مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

صفحه آرای: منصوره شرکت توسلی

طراح جلد: معصومه سادات حسینی

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹

تعداد صفحه و قطع: ۳۳۹ صفحه، وزیری

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۱۶۸-۳-۳

قیمت:



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



نشر صدوچهارده

تهران، خیابان آزادی، خیابان خوش شمالی، کوچه شهید عباس زارع، پلاک ۱۸ (ساختمان کرامت)

تلفن سفارش کتاب: ۰۹۹۱۱۱۴۴۰۱۷

پیشگفتار

بسم الله وبالله، و خير الاسماء لله. اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له. و اشهد ان محمداً عبده و رسوله. اللهم صل على محمد و آل محمد، الطيبين الطاهرين، و اصحابه الكرام المنتجبين، المهاجرين الانصار، والانصار المهاجرين، والذين اتبعوهم باحسان الى يوم الدين.

سالیانی پیش از این، چه بسا می‌بایست این حرکت پُربرت و حرکت آفرین آغاز می‌شد، و زاینده و فزاینده ادامه می‌یافت؛ تفسیر ترتیبی و سوره به سوره قرآن کریم، البته به ترتیب آخر به اول مصحف شریف؛ چنان‌که معلّم دوم قرآن از معلّم اول آموخته و به ما مسلمانان آموخته است، نه به ترتیب اول به آخر که ترتیب تلاوت است نه تعلیم. و ترتیب جاودانه قرآن است برای ختم قرآن و قرائت. ترتیب اعجاز آمیز آخر به اول قرآن، سامانه‌ای است راه اندازی شده با اهتمام نبی اکرم برای آموزش و پژوهش در عرصه فهم و ترجمه و تفسیر عملی و کاربردی و در صحنه قرآن کریم.

اینک به لطف خدا آن آغاز فراز آمده و متن مکتوب تفسیر ترتیبی سوره به سوره قرآن از ناس تا قدر (۱۸ سوره) فراهم شده تا به کف با کفایت چاپ و

نشر سپرده شود، و به امید خدا علاوه بر مخاطبانی که در صحنه کارگاه‌های تولید محتوای کتاب حضور فعال داشته‌اند، دیگران و دیگرانی که خدا مقدر کرده باشد، به آن مخاطبان نخستین بپیوندند؛ شاید بتوان دل خوش کرد که پیام تفسیر ترتیبی قرآن کریم به جامعه نمونه قابل قبولی از زاویه دید پژوهش‌ها و مطالعات علمی و عملی قرآنی رسیده است.

طرح جامع تفسیر ترتیبی قرآن کریم مترتب و مبتنی بر سه طرح جامع پیشین و دیرین آموزش زبان قرآن، روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم و سوره‌شناسی یا روش تحقیق ساختاری در قرآن کریم است و در سازوکار و رویکرد و تکاپوی مخاطب‌محور و کاربردگرایانه‌اش از هر سه طرح یادشده به فراخور مقدمات و محظورات تولید محتوا و ارائه محتوای کارگاه‌های آموزشی پژوهشی کم یا بیش استفاده می‌کند و در هر حال از امکانات پژوهش و تدبیری آن هریک از آن سه طرح برخوردار خواهد بود. طبعاً، واژه پژوهی و شرح مفردات قرآن نیز به عنوان اصیل‌ترین راه نشان داده شده در کتاب و سنت برای دستیابی به فهم و تفسیر صحیح قرآن کریم در کنار طرح‌های جامع تفسیر پژوهی پیش گفته متناسب با مقتضای حال و مقام همواره مورد توجه قرار می‌گیرد.

کتاب حاضر مشتمل است بر نسخه مکتوب ویراسته محتوای هفت کارگاه آموزشی پژوهشی تفسیر ترتیبی قرآن کریم که در سال‌های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ در شهرستان کرج ارائه شده است. «تفسیر سوره حمد و قل هو الله» هم که نسخه مکتوب ویراسته محتوای سه مجلس ارائه شده در دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج به دعوت نهاد محترم نمایندگی ولی فقیه و کانون قرآن و عترت دانشگاه مزبور است، قرار بود به آغاز آن افزوده شود، اما هرچه کوشیدیم بیشتر از دسترس ما فاصله

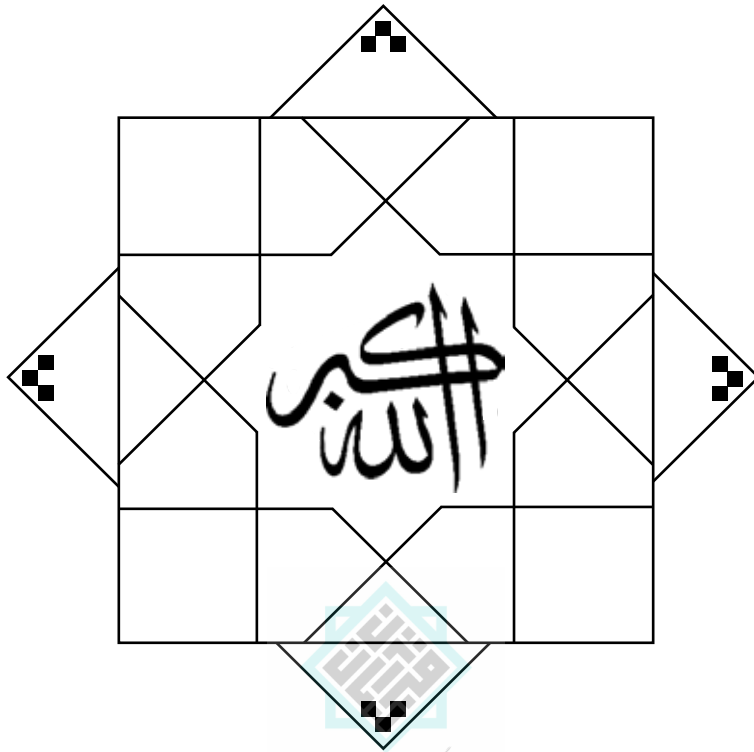
گرفت و سرانجام متقاعد شدیم که چه‌بسا شأن این دفتر آموزشی پژوهشی تفسیر
ترتیبی قرآن کریم همین وضعیت را که عبارت از «بدون مقدمه» و طبعاً «بدون
خاتمه» است مقتضی باشد. ربّنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر.

تهران- کانون زبان قرآن- اسفندماه ۱۳۹۸- محمدعلی لسانی فشارکی

majidasemani99@gmail.com



موسسه تخصصی کانون زبان قرآن



موسسه تحقیقاتی کانون نشر و ترویج زبان قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ
 إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِزُّ
 وَإِلَيْكَ مُرْجِعُ الدِّينِ
 أَسْمِعْهُمْ عِلْمَهُمْ عَمَّا أَصْطَوْبُ
 عِلْمَهُمْ وَلَا الطَّالِقِ

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له. و اشهد ان محمداً عبده و رسوله. اللهم صل على محمد و آل محمد.

بحمدالله در آستانه شروع سلسله کارگاه‌های آموزشی پژوهشی تفسیر ترتیبی قرآن کریم، برای اولین بار هستیم. متأسفانه، در قرن پانزدهم داریم می‌گوییم «برای اولین بار». در صورتی که این کار باید چهارده قرن پیش آغاز می‌شد و در طول چهارده صدسال پیگیری می‌شد و ما امروز یک میراث هزار و چهار صدساله می‌داشتیم. اما، خوشبختانه، ما این توفیق را یافته‌ایم که در کنار کارگاه‌های متعدد روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم و کارگاه‌های سوره‌شناسی و کارگاه‌های مطالعات قرآنی در سیره نبوی و کارگاه‌های تفسیر سوره‌شناختی آیات، سلسله کارگاه‌های آموزشی پژوهشی تفسیر ترتیبی قرآن کریم را هم داشته باشیم. این بسیار جای خوشوقتی است، به خصوص که این شروع در ایام اعیاد شعبانیّه است. در مرحله سوم در شروع، ذکر «لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه مخلصين له

الدین و لو کره المشرکون» را داریم. از یک جهت این شروع‌های ما اشاره دارد به این که شماها و دیگر عزیزانی که به طُرُق مختلف با این کارگاه‌ها ارتباط برقرار می‌کنند، مستقیماً خودتان ببینید و خودشان ببینند که چقدر موارد غفلت ما زیاد است. من دورهٔ کودکی و جوانی یادم هست که امکان نداشت ماه شعبان برسد و اهل مسجد و منبر و خانواده‌ها غافل باشند از ذکر هزار مرتبه‌ای «لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه مخلصين له الدين و لو کره المشرکون» الآن در این ایام ماه شعبان من چند جایی که مطرح کردم به‌نحوی تازه‌گی داشت، متأسفانه. یکی از اعمال ماه شعبان که در کتب شیعی از جمله مفاتیح‌الجنان تأکید شده، اینست که در ماه شعبان یک‌هزار مرتبه بگوید «لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه مخلصين له الدين و لو کره المشرکون».

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، اياك نعبد واياك نستعين، اهدنا الصراط المستقيم، صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين.

مهم‌ترین کار در یک جمع قرآنی که در جهت انجام حرکت شایسته در فهم و تفسیر قرآن کریم است، تکرار و فراوانی تلاوت قرآن است. به جای اینکه راجع به قرآن حرف بزنیم خود سوره و آیه را بخوانیم و راجع به آن حرف بزنیم. بخشی از آیه را بخوانیم. طوری که عبارات قرآنی در ذهن و زبان ما جاری باشد و آیات قرآن لابه‌لای سخنانمان بیاید. این جزء هدف‌های اصلی است که افراد بتوانند آیات قرآن را - چه به‌طور کامل و چه قسمتی از آنها را - در حرف زدن خودشان به زبان مادری بیاورند.

در مجامع تفسیر قرآن این سنت حسنه باید جا بیفتد که همه همین‌طور

که راغب هستند بیشتر آیات قرآن را بفهمند و آشنا شوند، فهم خودشان را از قرآن بالا ببرند، باید دائم اشتیاق این را داشته باشند که قرآن بخوانند؛ چون همه این حرف‌ها برای این است که قرآن خوانده بشود و هرچه بیشتر خوانده بشود.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس، من شر الوسواس الخناس، الذي يوسوس في صدور الناس، من الجنة والناس.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الفلق، من شر ما خلق، ومن شر غاسق اذا وقب، ومن شر النفاثات في العقد، ومن شر حاسد اذا حسد.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل هو الله احد، الله الصمد، لم يلد ولم يولد، ولم يكن له كفوا احد.

بسم الله الرحمن الرحيم. تبَّت يدا ابي لهب وتبَّ، ما اغنى عنه ماله وما كسب، سيصلى ناراً ذات لهب، وامراته، حمالة الحطب، في جيدها حبل من مسد.

بسم الله الرحمن الرحيم. اذا جاء نصر الله والفتح، ورايت الناس يدخلون في دين الله افواجا، فسبح بحمد ربك واستغفره، انه كان توابا.

برای کسانی که با طرح جامع آموزش زبان قرآن مطابق اسوه حسنه، آشنا هستند دیگر شاید نیاز به توضیح نداشته باشد. وقتی می‌گوییم کارگاه آموزشی پژوهشی تفسیر ترتیبی قرآن کریم خودبخود معنایش همین است که این «ترتیب» از آخر به اول است، نه از اول به آخر، به دلیل اینکه آموزشی و پژوهشی است. مطابق اسوه حسنه پیامبر اکرم و ائمه معصومین (ع) و کبار صحابه و تابعین، تا زمانی که روند تعامل ما با قرآن به هر نحوی آموزشی و پژوهشی است، باید ترتیب کارمان از آخر به اول باشد، نه از اول به آخر؛ یعنی از ناس به بقره نه از بقره به ناس.

گفتنی است، ما هرگز نمی‌خواهیم ترتیب قرآن را عوض کنیم. ما می‌گوییم قرآن از همان زمان نزولش دو ترتیب داشته است، و اینک دارد هزاروپانصد سال می‌شود که این دو ترتیب را داشته است و دارد، اما از یک ترتیبش که ترتیب آخر به اول است خیلی جاها و از سوی خیلی کسان و در خیلی جلسات و کتاب‌ها غفلت شده است، و سخن ما این است که این غفلت باید از بین برود. ساری و جاری بودن هردو ترتیب قرآن در کنار یکدیگر همواره آثار و برکات فراوانی داشته است، و در زمان‌ها، مکان‌ها، جلسات، خانواده‌ها، مملکت‌ها، آموزش و پرورش‌ها، وزارت علوم‌ها، حوزه‌ها و دانشگاه‌هایی که از این ترتیب دوم یعنی «از آخر به اول» غفلت کرده‌اند، متأسفانه مصیبت‌هایش را داشته‌ایم. الآن هم داریم. کافی است اشاره کنیم به مشکلات فراوان کسانی که قرآن را از اول حفظ کرده‌اند. جزء اول را حفظ کرده‌اند و جزء دوم را و جزء سوم را الی آخر، چه ادامه داده باشند و چه رها کرده باشند.

موسسه علمی و فرهنگی کانون نشر و ترویج قرآن

مسئله مهم اینست که ترتیبی که برای آموزش و پژوهش و حفظ و تفسیر قرآن کریم است از دست رفته و از آن غفلت شده است. پیغمبر اکرم (ص) این ترتیب آخر به اول را تعلیم داده‌اند و توصیه کرده‌اند. ائمه معصومین براساس این ترتیب کار می‌کرده‌اند و در بعضی جاهای مملکت خودمان و دیگر کشورهای اسلامی تعلیم و تحفیظ قرآن براساس ترتیب آخر به اول هنوز همچنان جاری است. دلایل و شواهد بر این امر بسیار است؛ به چند مورد اشاره می‌کنیم.

اول اینکه عمّ جزءهایی که شما تاکنون دیده‌اید، در هر مسجد و امامزاده و هرجایی که بروید، مثل الآن که چند تایش روی میز هست، عمّ جزء چون طبیعتش آموزش قرآن است، هرگاه چاپ می‌شود از ناس تا «عمّ يتساءلون» است.

این یک موردش نشر سبحان است. بدون استثنا عمّ جزءها با فاتحة‌الکتاب شروع می‌شوند. و در اکثر موارد از آخر نوشته می‌شوند به اوّل به جز مواردی که کسی که کار چاپ را انجام داده است ناشی بوده باشد. حتّی مواردی بوده است که عمّ جزء منتشر کرده‌اند و فاتحة‌الکتاب نداشته است که البتّه این خلاف شرع است و گناه است. البتّه ما با این اشتباهات دعوا نداریم؛ ما با جهل مرکّب مشکل داریم. در مقام فرهنگ‌سازی، نمی‌توانیم بگوییم که هم داریم فرهنگ‌سازی می‌کنیم و هم با جهل مرکّب مدارا می‌کنیم. نه، ما با جهل مرکّب مدارا نمی‌کنیم. «آن کس که نداند و نداند که نداند» در جهل مرکّب است و ما حق نداریم بگذاریم «در جهل مرکّب ابدال‌دهر بماند».

شما اگر بخواهید کلکسیون عمّ جزءها را جمع کنید، خودبه‌خود بدون آنکه سلیقه و نظری در آن دخالت بدهید، دست کم ده عدد عمّ جزء قدیمی جمع کنید و می‌بینید که همه با ترتیب آخر به اوّل‌اند. ممکن است یک موردش هم مثل این نمونه ما از اوّل به آخر باشد.

ترجمان‌القرآن یک کتاب قدیمی فرهنگ لغات قرآن است که همین امروز هم جای تجدید چاپش خالی هست. از آغاز دوره انقلاب اسلامی دو سه چاپ داشت و مورد استقبال واقع شد ولی متأسفانه خیلی زود فراموش شد، به این دلیل که این‌طور کارگاه‌ها نبود که افراد بدانند چه نعمت بزرگی است. این کتاب یکی از آثار میر سید شریف جرجانی است. در مقدّمه این کتاب توضیح داده‌اند که نسخه‌ای که از این کتاب -یعنی نسخه اصلی این کتاب- در کتابخانه آستان قدس رضوی است، به ترتیب سوره‌های قرآن است از ناس تا بقره، ولی یک بنده خدایی حدود چهل پنجاه سال بعد از تألیف کتاب آمده است ترتیب این کتاب را از ترتیب سوره‌های

قرآن به ترتیب آخر به اوّل که اوّل لغات سورۀ ناس را می‌گفته بعد فلق و به همین ترتیب، ترتیبش را عوض کرده است و الفبایی کرده است که شده است این. یکی از دلایلی که این کتاب چند بار چاپ شد اما باز هم به دست فراموشی سپرده شد، همین ترتیب آفت‌خیز و دافعه‌دار الفبایی‌اش است.

یک جلوه از جلوه‌های اعجاز این کتاب خدا قرآن این است که برخلاف همه کتاب‌های عالم این کتاب دو ترتیب دارد. ما در عالم کتابی نداریم که ترتیب ابواب و فصولش از اوّل به آخر یا از آخر به اوّل یکی باشد و هیچ فرقی نکند. این اعجاز قرآن است که دو ترتیب دارد. ما در علمای اسلامی معاصر، بزرگ‌تر از شیخ آغابزرگ تهرانی کمتر داریم. شما کم و بیش ایشان را می‌شناسید. از علمای بزرگ قرن چهاردهم هجری در ایران و صاحب یک دوره کتاب به نام الذریعه هستند، به‌علاوه آثار دیگر. من عبارت ایشان را می‌خوانم. غفلت می‌تواند از هر آدمی صورت بگیرد حتی از یک عالم بزرگ و غفلتش هم می‌شود یک غفلت بزرگ، اثر می‌گذارد روی دیگران که می‌شود یک نهر جاری بزرگ از غفلت. «و نسخه اخیر آستان قدس رضوی را می‌توان نام برد که حاوی مزیت دیگری هست بدین ترتیب که کتاب به استثنای سورۀ فاتحة‌الکتاب برعکس ترتیب سور تدوین یافته و بر اهل تحقیق رجحان این ترتیب پوشیده نیست.» رجحانش یعنی در مقام آموزش و پژوهش. عین متن کتاب الذریعه جلد چهارم صفحه ۷۱ در معرفی نسخه مذکور این است، در ادامه می‌نویسند: «اوّل فاتحة‌الکتاب آمده است و بعد سورۀ ناس و سیر قهقرایی سوره‌ها را طی کرده است و قیاس و قاعده را رعایت نکرده است.» ملاحظه کنید، انتقاد فرموده‌اند از کسی که آن کتاب را نوشته است یعنی آقای میر سید شریف جرجانی. ما می‌گوییم: انتقاد به خود ایشان وارد است که توجه به ترتیب آموزشی

قرآن نداشته‌اند.

ایشان کتاب ترجمان القرآن نوشته‌اند. و می‌خواهند آموزش بدهند، و این مهم میسر نمی‌شود جز با این ترتیب آخر به اول قرآن. به تدریج از آخر به اول که افراد سوره‌ها را می‌آموزند لغات را هم که کم‌کم زیاد می‌شود می‌آموزند و فهم و تفسیر قرآن همراه با آموزش قرآن سیر خودش را خواهد داشت.

یک مورد دیگر نیز که سند بسیار جالبی است، تفسیر الجلالین است. تفسیر الجلالین یک تفسیر یک جلدی درسی است. تفسیر الجلالین در سرتاسر جهان اسلام شناخته شده است و یک تفسیر وجیز و مختصر قرآن و یک متن آموزشی است. «الجلالین» یعنی دو جلال، اسم این تفسیر از آنجا پیدا شده است که دو مفسر هم‌روزگار این تفسیر را نوشته‌اند که هردو ملقب به جلال الدین بوده‌اند؛ یکی جلال الدین محلی و دیگری جلال الدین سیوطی و هردو مصری بوده‌اند. جلال الدین محلی نیمی از این تفسیر را می‌نویسد و از دنیا می‌رود و جلال الدین سیوطی بنا را بر این می‌گذارد که این تفسیر ناتمام را تمام کند. شیخ الاسلام سیوطی می‌گوید: جلال الدین محلی این تفسیر را نوشت و تا آخر سوره کهف ادامه داد و بعد از آن از دنیا رفت، و من از سوره اسراء این تفسیر را ادامه دادم تا آخر. وقتی که اولی تا سوره کهف آمده باشد و ادامه‌اش از سوره اسراء تا آخر باشد ترتیب از آخر به اول بوده است. و همه می‌دانسته‌اند که منظور از آخر به اول است.

بعضی کتاب‌های تفسیر قرآن هم داریم که به دوره کامل منتهی شده‌اند یا به دوره کامل منتهی نشده‌اند ولی از جزء آخر شروع کرده‌اند. یعنی به نحوی آن ترتیب آخر به اول را رعایت کرده‌اند و متوجه بوده‌اند که حداقل که ما می‌خواهیم تفسیر قرآن را آغاز کنیم، اول جزء سی‌ام را تفسیر کنیم. از جمله این موارد تفسیر

جزء سی‌ام، تفسیر نوین است از استاد محمدتقی شریعتی پدر دکتر علی شریعتی که مجاور مشهد مقدس بودند و هنگامی که جنازه ایشان را آوردند در صحن امام رضا (ع) مقابل حرم قرار دادند، شاهدان عینی گفتند یکی از افراد معتمد آن جمع در میان جمع با صدای بلند اعلام کرد که من شهادت می‌دهم که ما کنار جنازه فردی در مقابل حرم حضرت امام رضا (ع) ایستاده‌ایم که عمری مجاور حضرت ثامن الحجج بود و هرگز موجبات نارضایتی و ناخرسندی حضرت امام رضا (ع) را به عمل نیاورد و همه این مسئله را تأیید کردند.

البته این مطلب را هم برای شما بگویم، بعضی از این بزرگان که تفسیر را از آخر شروع کرده‌اند یک توضیحی داده‌اند که متفاوت است. توضیح داده‌اند، دلیل اینکه دو جزء آخر را اول تفسیر می‌کنیم این است که ممکن است عمرمان کفاف ندهد بعضی هم مثل آیت الله طالقانی وقتی که یکی دو جزء را از آخر شروع کردند آمدند از اول شروع کردند یعنی ترتیب را رها کردند. گویا توجه به اهمیت آموزشی و پژوهشی این ترتیب نداشتند و نکردند. آمدند به ترتیب اول به آخر ادامه دادند. دیگران را نیز داشتیم مثل تفسیر الفرقان از فقیه و مفسر بزرگ معاصر آیت الله دکتر شیخ محمد صادقی تهرانی که دوره کامل شد ولی ابتدا از جزء بیست و نهم و سی‌ام و بعد از اول شروع شد. انتقاد ما به این موارد این است که اگر این ترتیب آخر به اول در تدوین و تألیف رعایت شد در چاپ و نشر نیز باید رعایت شود، یعنی جلد اول اگر بخواهد جای خودش را در فضاهای آموزشی و پژوهشی باز کند و فقط مشتری‌هایش کتابخانه‌ها و قفسه‌ها و نرم‌افزارها و این موارد نباشند، و دغدغه تعلیم و تربیت و فرهنگ‌سازی در کار باشد، باید جلد اول تفسیر سوره‌های آخر قرآن باشد.

تفسیر فتح‌العزیز نیز یکی از تفاسیر معتبر درسی است که بسیار مشهور است. تفسیری از اهل سنت است که البته در بازار گیرتان نمی‌آید. بسیاری از بزرگان را داریم که فقط تفسیر جزء سی‌ام را دارند. شیخ محمد عبده یکی از این بزرگان است که فقط تفسیر جزء سی‌ام را دارد. شیخ محمد عبده یک مقدار نیز از اول قرآن را تفسیر کرده است.

ما بنا داریم این ترتیب آخر به اول را احیا کنیم. واقعاً باید دعا کنیم و آرزو کنیم که یک زمانی که امیدوارم زیاد به طول نیانجامد و امیدواریم که یکی از مراکز احیاء و ترویج این ترتیب قرآن کریم هم جمهوری اسلامی باشد، امیدواریم آن‌قدر این مسئله رواج پیدا کند که همگانی شود و برای همه جاییفتد که قرآن به گونه‌ای اعجاز‌آمیز دوتا ترتیب دارد، یکی از اول به آخر و دیگری از آخر به اول. فراموش نمی‌کنیم که در هر دو ترتیب فاتحة‌الکتاب اول است. فاتحة‌الکتاب «فاتحة‌الکتاب» است.

پس از این می‌توان ترتیب جدید قرآن

تفسیر ما تفسیر ترتیبی است و اگر بخواهیم اصولی‌تر کار بکنیم باید یک مقدمه مفصلی در این اولین کارگاه مطرح کنیم. اما به دو دلیل این کار را نخواهیم کرد، یکی برای اینکه خسته‌کننده می‌شود و دوم برای اینکه انشاءالله به لطف‌خدا امید داریم که ادامه بدهیم - ما هم نتوانیم ادامه بدهیم دیگران می‌توانند ادامه بدهند - و در کارگاه‌های بعدی هر بار بخشی از این مقدمه‌های مفصل را مطرح بکنیم. بعدها این امکان خواهد بود که در صورت لزوم یا به ترجیح دسته‌بندی دیگری هم بشود.

سه مقدمه کوتاه داریم. مقدمه اول که مقدمه مهمی است همانست که خوشبختانه گفته شد، فقط دوباره به آن اشاره می‌کنیم. کارگاه‌های تفسیر ترتیبی

قرآن کریم در شرایطی شروع می‌شود که تجربه کافی و وافی از پنج نوع کارگاه‌های قبلی وجود دارد: کارگاه‌های آموزش زبان قرآن، کارگاه‌های روش تحقیق موضوعی قرآن کریم، کارگاه‌های سوره‌شناسی، کارگاه‌های تفسیر سوره‌شناختی آیات و کارگاه‌های تحقیق موضوعی سیره نبوی در قرآن کریم. با تکیه بر استفاده از آن تجربه‌های فراوان و قابل توجه در کارگاه‌های آموزشی پژوهشی متعدد و متنوع تفسیر ترتیبی را شروع می‌کنیم. خیلی بحث‌ها و کارها قبلاً داشته‌ایم، کتاب‌ها و کارگاه‌ها، کتاب‌هایی که چندین بار چاپ شده است، کتاب‌هایی که مورد استقبال دفتر حوزه علمیّه قم قرار گرفته و آن را به چاپ‌های مجدد رسانده‌اند، کتاب‌هایی که مورد توجه آستان قدس رضوی قرار گرفته و در بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی چاپ و نشر شده‌اند؛ و کتاب‌هایی که برحسب نیاز، به زبان‌های عربی و انگلیسی ترجمه شده‌اند و در آستان قدس رضوی و حوزه علمیّه قم منتشر شده‌اند و بعضاً به زبان عربی ترجمه شده به عنوان کتاب درسی در جامعة المصطفیٰ پذیرفته شده‌اند.

مقدمه دوم این است که در طول چهارده قرن گذشته تفسیر همیشه ترتیبی بوده ولی همیشه ترتیب اول به آخر بوده است. ما انشاءالله تفسیرمان به ترتیب آخر به اول خواهد بود که بعضی از مباحثش را اشاره کردیم و بعدها هم تکرار خواهیم کرد. یکی از خسارت‌های عمده‌ای که جهان اسلام بابت این تغییر ترتیب متحمل شده و تاوان بزرگی پرداخته، این است که زمانی که مفسران بزرگ ما به این سوره‌های آخر قرآن رسیده‌اند - که درواقع سوره‌های اول هستند و پایه‌های علم و فهم و اساس تفسیر قرآن را بیان می‌کنند - آخر کار بوده‌اند و خسته شده بوده‌اند و مطلبی برای گفتن نداشته‌اند. علامه طباطبائی اواخر کار تفسیرشان

در المیزان بعد از آن ترور تدریجی ایشان است. توضیح مطلب اینکه انگلیس‌ها به جرم اینکه فرموده بودند جمهوری و نفرموده بودند سلطنتی، در انگلستان روی مغز ایشان یک عمل جراحی انجام دادند که به تدریج سلول‌های مغزی ایشان از بین برود و جایگزین نداشته باشد. ایشان در این شرایط قسمت‌های آخر المیزان را به‌سختی و بدون دستیار سامان دادند و به سوره‌های آخر رسانیدند،

یک قسمت از مقدمات مفصل بحث تفسیر ترتیبی باید برود به تأملات ما و من راهش را عرض می‌کنم، به دیگران هم منتقل کنید. کسانی که با تفسیر مجمع‌البیان و منهج‌الصادقین و ابوالفتح رازی و غیره آشنا هستند یک لحظه تصوّر کنند که اگر از ناس شروع کرده بود کتابش چه تفاوتی می‌کرد. چقدر ما توشه‌های علمی و فرهنگی فهم و تفسیر قرآن داشتیم که الآن نداریم. این بزرگان را هم دیگر نداریم. این بزرگان در هر قرن یکی دو تا هستند. حداکثر در صد سال ما ده تن این چنین شخصیت‌هایی در علوم قرآن و تفسیر داریم.

یک ویژگی که در تفسیر ما مشهود است و در دیگر تفسیرها نیست، همین جنبه‌های عملی و عرفانی است. ما دائم دنبال این هستیم که به اسوه حسنه عمل کنیم. تفسیر برای ما صرف شرح عبارت آیات نیست، مانند بسیاری از تفسیرها. در تفسیر ما صحبت از عمل است. جاری شدن و برنامه شدن تفسیر قرآن در زندگی و حتی تدبّر در قرآن، به همین خاطر می‌گوییم آموزشی و پژوهشی. سیر آموزش و پژوهش را با هم انجام می‌دهیم.

مقدمه سوّم: تفسیر ترتیبی ما تفسیر مفرداتی است، یعنی یکی از محورهای اساسی‌اش این است که بدون پرداختن به مفردات، از هیچ سوره‌ای نمی‌گذرد؛ چون تنها روشی که در تفسیر قرآن تأیید اسوه حسنه را دارد این روش است.

باز توضیحات مفصلش بماند برای بعد. شما کم و بیش می‌دانید که ما روش‌های تفسیری داریم، در میان روش‌ها و شیوه‌ها و گرایش‌های تفسیری تنها تفسیری که تأیید پیامبر اکرم و امامان اهل بیت علیهم الصلاة والسلام را دارد تفسیر مفرداتی است.

در باب مربوط به مفردات قرآن در کتاب الاتقان شیخ الاسلام سیوطی حدیث مشهور و معتبری است که اول این باب ایشان آورده است: «أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمَسُّوا غَرَائِيبَهُ» وقتی در این‌گونه موارد سیوطی توضیح می‌دهد یعنی سخن همه جهان اسلام، ایشان می‌گوید: منظور پیامبر اکرم این نیست که قرآن را اعراب کنید، نه منظور نحو است و نه صرف، نه منظور عربی خواندن است و نه علم اعراب است. زیرا یکی دو قرن باید بگذرد تا ما نحو و اعراب و علم تجوید داشته باشیم. زمان پیامبر اکرم وقتی می‌فرمایند: «أَعْرَبُوا» معنای اصلی اعراب را می‌خواهند بفرمایند. «أَعْرَبُوا» یعنی قرآن «عربی» است یعنی «روشن» است معنای اصلی «عربی» حتی به زبان عربی هم که عرب‌ها می‌گفتند یعنی زبان روشن یعنی زبان ما روشن و فصیح است و زبان‌های دیگر «عجمی» است یعنی گنگ است. این ادعای عرب زبان‌ها بود. بعد که لسان عربی مبین - که قرآن بود - آمد، معلوم شد خود زبان عربی هم در مقابل زبان عربی مبین قرآن، گنگ است و یک نوع عجمی است. «أَعْرَبُوا» در زبان و زمان پیغمبر اکرم «اعراب کنید» معنا نمی‌دهد بلکه یعنی قرآن را که می‌خوانید سعی کنید و دنبال این باشید که برای خودتان روشنش کنید و کاری کنید که گنگی و روشن نبودن و ابهامات قرآن برای شما از بین برود. این‌طور نباشد که بشنوید و ادامه بدهید و هیچ‌چیز نفهمید. دنبال این باشید که قرآن که عربی است یعنی گویا و رسا و شیواست، برای شما هم عربی بشود و باشد، دنبال فهم

قرآن هم باشید. «والتمسوا غرائب» راه و روش را نشان می‌دهد. یعنی همین که قدم در مسیر آموزش قرآن گذاردید دغدغه فهم و روشن بودن سخن قرآن برای خودتان را داشته باشید، ولی از راه متن خود قرآن نه از بی‌راهه. استفاده کردن از ترجمه و حفظ کردن ترجمه و امثال اینها بی‌راهه است.

«التمسوا غرائب» یعنی پیگیر باشید و جستجو کنید غریبه‌های قرآن را برای خودتان. علم غریب القرآن از اینجا و با این حدیث تأسیس می‌شود: «أعربوا القرآن و التمسوا غرائب»، پیغمبر اکرم راه فهم قرآن و بزرگراه فهم قرآن را با «التمسوا غرائب» نشان می‌دهند. این حدیث در همه‌جا هست و از جمله در کتاب‌های درسی. کسانی که دانش‌آموخته علوم قرآنی هستند کتاب مهمشان از دیرباز و همچنان الاتقان سیوطی است. این کتاب ۸۰ باب در علوم قرآنی دارد و یک باب آن مربوط به مفردات قرآن است.

دستور العمل پیامبر اکرم این است که «أعربوا القرآن و التمسوا غرائب» یعنی هرگاه خواستید در مسیر قرآن حرکت کنید و به تدریج قرآن را بهتر و بهتر بفهمید، غریبه‌هایی را که در سوره‌ها و آیه‌های قرآن برای شما آشنا نیستند پیدا کنید و سعی کنید برای خودتان روشنشان کنید. پیگیر باشید، همیشه پیگیر باشید و رها نکنید. یعنی غرائب القرآن برای داخل کتاب‌هایی مثل الاتقان و داخل قفسه‌ها نیست برای قلب شما و زندگی شماست. برای متن جامعه اسلامی شماست. باید هر جامعه مسلمان پیگیر فهم مفردات قرآن باشند.

مقدمات ما تمام شد. وارد تفسیر سوره ناس می‌شویم، کارمان چند بار خواندن این سوره است. شیطانی در کمین انسان هست به نام خَنْزَب که در وادی تعلّم قرآن که وارد می‌شوید، این شیطان از دارودسته‌های شیطان است، و اسمش

هم خنزَب است. مأموریتیش این است که هرکس شروع کند به قرآن خواندن خنزَب مزاحمش می‌شود. تنها راه رفع مزاحمت خنزَب، تکرار تلاوت آموخته‌های قرآنی است.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس، من شر الوسواس الخناس، الذي يوسوس في صدور الناس، من الجنة والناس.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس، من شر الوسواس الخناس، الذي يوسوس في صدور الناس، من الجنة والناس.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس، من شر الوسواس الخناس، الذي يوسوس في صدور الناس، من الجنة والناس.

ما هر قدر بزرگ باشیم، در مکتب قرآن باید بدانیم کوچک‌ترین هستیم. یعنی همان بچه‌ای هستیم که هیچ‌چیز بلد نیست. علامه طباطبائی هم در مقدمه تفسیر المیزان هرچه بیشتر می‌داند بیشتر توجه دارد که اگر خود را از این‌هایی که می‌دانم جدا نکنم در مکتب قرآن نمی‌توانم ثبت نام کنم و مکتب قرآن مرا نمی‌پذیرد. این حرف برای خیلی‌ها غیر قابل هضم است. مکتب قرآن و مکتب بزرگان دین و کارشناسان اصلی و معلمان نخستین چنین شاگردی را نمی‌خواهند که فکر کند خیلی چیزها می‌داند و آمده است تا شاید یک چیزهای دیگری هم یاد بگیرد.

در سوره بقره می‌فرماید: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» این‌گونه شاگردها در مقابل پیامبران و قرآن و ائمه حرفشان این بود که دل‌های ما به اندازه کافی علم در آن انباشته شده است و نیازی به اینکه چیزی به آن اضافه شود نداریم. هرکس که به هر جایی رسیده است، در مکتب قرآن باید بنا را بر این بگذارد که آمده‌ام از قرآن

بیاموزم؛ قرآنی که کلام خداست، قرآنی که مکتب وحی الهی است، و چیزهایی که به من خواهد آموخت، از آن نوعی است که من هیچ‌گاه نیاموخته‌ام و دیگران هم به من نیاموخته‌اند و اگر من از قرآن نیاموزم دیگر به هیچ شکلی امکان آموختن نخواهد بود.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس، من شر الوسواس الخناس، الذي يوسوس في صدور الناس، من الجنة والناس.

«ناس» یعنی مردم؛ این مطلب را اگر به‌عنوان سوره‌شناسی یا به‌عنوان تفسیر بگوییم خیلی درست است، اما اگر به‌عنوان ترجمه مثلاً بالای سوره ناس بنویسیم «سوره مردم»، غلط است و شدیداً هم غلط است، زیرا این اسامی سوره‌ها اسم‌های خاص‌اند و به اصطلاح «عَلَم»‌اند. همان‌طور که کسی که اسمش علی است اگر صدایش کنیم بلند مرتبه! غلط است و به ما می‌خندند، اسم هر سوره هم همان است که هست؛ نباید ترجمه بشود. ما اجازه داریم اسم‌های دیگر برای سوره بگذاریم، ولی اجازه ترجمه کردن نام سوره را نداریم. سوره بقره را مثلاً بنویسیم «سوره ماده گاو» که البته غلط هم هست، غلط‌تر می‌شود. چون آن گاو ماده هم نبوده است، بماند.

حالا، شما ببینید از ترتیب آخر به اول شروع کردن فهم و تفسیر قرآن همین‌جا چقدر معنادار است که سوره آغازین قرآن و سوره اولش سوره مردم است. قرآن نیازی ندارد به اینکه اولین سوره‌اش «سوره خدا» باشد،

حتی آن بچه‌ای که در اول آموزش قرآن این سوره را می‌خواند، بلافاصله می‌گوید: ناس یعنی چه؟ اگر نداند به او می‌گویند: ناس یعنی مردم؛ یک توجه خاصی برایش حاصل می‌شود و با خود می‌گوید: اولین سوره‌ای که من دارم آموزش

می‌بینم سوره مردم است. بعدها، وقتی وارد این وادی می‌شود می‌فهمد مردم بتنهایی در اینجا مطرح نمی‌شوند، یعنی این سوره فقط سوره مردم، مردم، مردم، نیست مثل متن بعضی دیگر گفته‌ها و نوشته‌ها. اگر سوره مردم یا هر متن دیگر دارای ادعایی در عالم بخواهد فقط سوره مردم، مردم، مردم، باشد، حتی مردمی هم نیست و شأن مردمی هم ندارد. چون از اول می‌خواهد به نفع جریانی که می‌خواهد ترویج کند، حقایق را کنار بگذارد و مردم را حتی بدون خدا مطرح کند. این چه کلاهی است سر مردم بگذاریم که بگوییم مردم، مردم، مردم، به گونه‌ای که یادشان بدهیم خدا را فراموش کنند و بیادشان بیاوریم که مردم منهای خدا هم مردم هستند. معلوم است که مردم منهای خدا مردم نیستند. از قدیم می‌گفتند که آدم آه است و دم، آه و دم یعنی هیچ. هنر قرآن این است که سوره اولش سوره مردم است ولی حالا وارد سوره بشویم ببینیم چگونه سوره مردم است:

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس، من شر الوسواس الخناس، الذي يوسوس في صدور الناس، من الجنة والناس.

پنج بار در یک متن شش قسمتی ناس آمده یعنی پنج ششم ناس است. تازه آن یک ششم آن هم به نوعی ناس است. خناس هم ترکیب یک «خَنُ» هست با یک «ناس»، سراغ معنایش هم بروید می‌تواند من الجنة باشد و می‌تواند من الناس باشد. شش بار در شش قسمت این‌گونه مطرح است: مردم به‌علاوه رب مردم به‌علاوه ملک که می‌شود پادشاه مطلق انسان و إله الناس معبود انسان‌ها، حتی معبود کسانی که غیر خدا را می‌پرستند و ...

این سوره‌های آخر قرآن معروف شده‌اند به «قصار السور»، اما، هرگز این سوره‌ها سوره‌های کوچک نیستند، بلکه خیلی بزرگ هستند. از بس بزرگ‌اند کوچک

می‌نمایند. سوره ناس یک صدم سوره بقره هم نیست، اما اگر به بزرگی باشد بزرگ‌تر از سوره بقره است. مگر در اسوه حسنه سوره ناس اول قرار ندارد؟ چرا در اسوه حسنه اول آمده و بر صدر نشسته است؟ حتماً برای اینکه محیط است بر سوره بقره. چگونه می‌شود فهمید که سوره ناس بزرگ‌تر از سوره بقره است، به گونه‌ای که یعنی هربار سوره ناس را می‌خوانیم همه آن دریای معارف بی‌کران قرآن در سوره‌های کوچک و بزرگش همه در همین سوره موج بزنند؟ این نقص ماست، که می‌گوییم سوره‌های کوچک قرآن برای بچه‌هاست! عمق تلخی و درد مندی مهجور بودن قرآن و شکایت از اهل قرآن است؛ کسانی که قرآن در جیب و کیف و اتومبیل و مغزشان است ولی قرآن‌شناسی‌شان این است: سوره‌های کوچک آخر قرآن که برای بچه‌هاست!

این سوره ناس تا بخواهید بزرگ است. مرد می‌خواهد؛ مرد علم و فرهنگ و هنر و ترجمه و تفسیر و نقاشی و گرافیک و نمایشنامه و فیلم و جز اینها. اسوه ما از کم آوردن ما بزرگ‌ترها این بچه‌ها هستند. یک نمونه ببینید. کتابی که در دست من است مجموعه‌ای از تابلوها و آثار هنری است که با فراخوان جهاد دانشگاهی در مورد سوره فلق انجام شده است. فقط اشاره کرده‌اند که برای سوره فلق ما تابلو می‌خواهیم، حتی ایده هم نداده‌اند. حالا شما تصوّر کنید اگر ایده به صاحبان این آثار داده شود و قرآن‌شناسی‌شان هم تصحیح شود چه می‌شود؟! این آثار هنری را در شرایطی خلق کرده‌اند که تصوّر می‌کرده‌اند که برای یک سوره کوچک می‌خواهند اثر هنری خلق کنند نه برای یک سوره بزرگ قرآن که حداقل عظمتش بزرگ‌تر از تمام جهان هستی است.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الفلق، من شر ما خلق، ومن شر غاسق

اذا وقب، ومن شرّ النّفّاثات في العقد، ومن شرّ حاسد اذا حسد.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ بربّ الفلق، من شرّ ما خلق، ومن شرّ غاسق

اذا وقب، ومن شرّ النّفّاثات في العقد، ومن شرّ حاسد اذا حسد.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ بربّ الفلق، من شرّ ما خلق، ومن شرّ غاسق

اذا وقب، ومن شرّ النّفّاثات في العقد، ومن شرّ حاسد اذا حسد.

صداهای پایانی این سوره که در ذهن انسان باقی می ماند این دفعه متفاوت است. انگار که اگر سوره ناس شب بود، و بالای سر مریض یا بچه خوانده می شد، راحت خوابش می بُرد، بلافاصله بیایید سوره فلق وضع عوض می شود. من تعبیرم این بود که اگر شب بود یکدفعه روز شد. این هماهنگی ها در قرآن هست. یا در ذهن ما جلوه می کند، یا در قرآن جلوه می کند. قرآن و ذهن انسان در تعامل با هم پرتو افکنی می کنند. «الله نور السّماوات و الارض، مثل نوره کمشکاة...» قرآن است، ذهن ما هم همین طور است. مغز ما، قلب ما، درون ما، و ما در این فضا در درون این عالم، همه اینها نور الهی است «الله نور السّماوات و الارض، مثل نوره کمشکاة...».

بهترین حرف ها در تفسیر قرآن آن نیست که شما بگویید خیلی جالب است ولی این حرف ها را اگر ایشان نگوید ما هرگز نمی توانیم به آن برسیم. علامه طباطبائی می فرمایند که پیامبر اکرم و ائمه در تفسیر اشاره می کرده اند و شخص می توانسته خودش دنبالش برود و تا جایی که می خواسته دنبالش برود. برای فهم قرآن هرگز شیوه معصومین این نبوده است که تفسیر آیات و سوره ها را بیان کنند و بگویند بروید بخوانید و حفظ کنید. اشاره ها و کلیدها را می داده اند تا افراد خودشان بروند و معارف الهی را از قرآن دریابند.

فهم و تفسیر قرآن وقتی فهم و تفسیر قرآن است که افراد خودشان فهم کنند. خوش آن چاهی که آب از خود درآرد! نه اینکه شما از بیرون سطل سطل آب بریزید درون آن. این که چاه نمی‌شود، یک انبار می‌شود که باید از آن نگهداری هم بکنید و هزار مصیبت دارد. در مکتب ائمه تفقه می‌خواهند. امام صادق (ع) به یکی از شاگردانشان که مدت مدیدی از شاگردان ایشان بود، می‌فرمایند که اینجا پای این ستون مسجد بنشین و فتوا بده؛ و مسائل مردم را رفع و رجوع کن! تا کی می‌خواهی هرجا که من هستم در کنار من قرار بگیری؟ بنشین و خودت بحث کن، کار کن، فتوا بده و جواب مردم را بده. این یافته‌های سالیان متمادی را فعال کن و جواب مردم را بده. حاصلش این است که ما اصلاً آدم کودنی که بگویند کلمه بعدی، جمله بعدی، صفحه بعدی، چنین شاگردی را ما نمی‌خواهیم؛ شاگرد فهیم می‌خواهیم. امام صادق (ع) از شاگردان برجسته‌شان مثل هشام و دیگران که می‌تواند یاد بگیرد و فتوا بدهد و مطالب را عرضه کند ستایش می‌کرده‌اند.

ائمه اطهار می‌گویند باید یاد بگیرید و عرضه کنید. مثل عبدالعظیم حسنی که به امام علی النقی (ع) عرض کردند: من حاصل اعتقادات و دین و مذهب خودم را که دریافته‌ام می‌خواهم به شما عرضه کنم که ببینید درست است یا نه؟ همه عقاید و افکارشان را عرضه کردند و امام فرمودند: «انت ولینا حقاً». این روش ائمه اهل بیت (ع) است. نباید منتظر باشید که یک کسی برای شما حرف بزند و شما مدام گوش دهید، باید تولید تفسیر داشته باشید، روش را یاد بگیرید و ارائه دهید. تولید تفسیر سوره ناس داشته باشید. تولید تفسیر سوره فلق داشته باشید. در ذهن و یادداشت‌ها و نقاشی‌تان به عمل بیاورید.

در یک مکانی بچه‌ها داشتند برای سوره فلق و سوره ناس نقاشی می‌کشیدند.

یکی از بچه‌ها نقاشی‌اش را آورد، هرچه نگاه می‌کنیم می‌بینیم که ورقه سفید است. گفت: نمی‌بینید؟ نمی‌توانید ببینید دیگر. من خناس را کشیده‌ام. داشتم می‌کشیدم و سوره را می‌خواندم. وقتی من سوره ناس را خواندم خناس رفت! نقاشی خناس هست و دیدنی هم نیست، تا اسمش را بیاوریم می‌رود. شما ببینید ارزش معارف قرآن چقدر است. اگر همین حرکت‌ها زاینده‌گی پیدا کند و زیاد شود چه خواهد شد؟

در این دوره تفسیر ترتیبی قرآن کریم، نه ما یک کارگاه را به یک سوره اختصاص می‌دهیم و نه یک سوره را به یک جلسه اختصاص می‌دهیم، چون اجازه‌ای به این صورت به ما نداده‌اند. در مسیر فهم و تفسیر قرآن با ترتیب آخر به اول حرکت می‌کنیم. نه مقید به این هستیم که در یک کارگاه حتماً یک سوره تفسیر شود، و نه مانعی دارد که ما در یک کارگاه در فضای دو سوره و چه بسا ممکن است با همکاری شما در فضای سه سوره قرار بگیریم.

ما سوره‌ها را یک به یک افتتاح می‌کنیم، ولی هیچ سوره‌ای را نمی‌بندیم. فرق قرآن با کتاب‌های دیگر این است که ما هرگز قرآن را نمی‌بندیم، و دائم باید به دیگران تلقین کنیم که سوره‌های قرآن را بارها و بارها بکشاییم. هرچه بیشتر برویم سوره‌های بیشتری را می‌کشاییم ولی پرونده و دفتر هیچ سوره‌ای را نمی‌بندیم. در آخرت هم اگر این جمع به لطف خدا در بهشت در محضر رسول خدا باشیم می‌بینیم که این سوره ناس همچنان دفتر و پرونده فهم و تفسیرش باز است و بسته نشده است. ما در فضای همه سوره‌های قرآن داریم گفتگو و زندگی می‌کنیم.

ما که در مسیر یادگیری قرآن می‌خواهیم گام برداریم. باید عادت کنیم قرآن بنویسیم. چقدر جالب می‌شود اگر با خط کوفی نوشته شود. آموزش خط

کوفی را در کتاب آموزش زبان قرآن داریم. حداکثر زمانی که یادگیری اش طول می کشد ده تا پانزده دقیقه است. بهترین نگاشته های قرآن با خط کوفی است که تقریر معصومین را ما برای آن داریم. ما در مورد قرآن و نوشتن قرآن به خط کوفی تقریر معصومین را داریم. در عهد رسالت پیغمبر اکرم و در دوره ائمه اطهار (ع) فراوان قرآن به خط کوفی نوشته شده است که به این می گوئیم «تقریر». تقریر یعنی مشاهده کرده اند و منع نکرده اند و تأیید ضمنی کرده اند. تقریر پیشوایان دین نسبت به قرآن نوشته شده به خط کوفی را داریم. نقطه مقابلش تقریر هیچ یک از معصومین را برای قرآنی که به غیر از خط کوفی نوشته بشود نداریم. یعنی: نوع قرآن هایی که ما از روی آنها می خوانیم، این امتیاز تقریر معصومین را ندارند. این مطلب کم اهمیتی نیست. البته ما نمی دانیم امام زمان (عج) که ظهور بفرمایند، آیا این قرآن هایی را که در دست ما هست از نظر خط و نگارش -محتوا که یکیست- تقریر می کنند یا نه؟ ولی مطمئن هستیم که اگر با خط کوفی قرآن را در محضر پیغمبر می نوشتیم تقریر پیامبر را داشتیم، همچنین تقریر ائمه اطهار (ع) را.



سؤال: شما گفتید زمانی که سوره ای را افتتاح می کنیم در عالم حقایق آن سوره تا ابد باز می ماند، درحالی که ما یک دعای شروع قرآن داریم و یک دعای خاتمه قرآن، می شود یک توضیح بفرمایید.

جواب: اشاره خوبی کردید. کمک کردید. دعای ختم قرآن یعنی ختم ما، یعنی ما الآن داریم از کنار این سوره می رویم و این قرآن را می بندیم. در عالم حقایق این طور نیست. ما امتیازی که داشتیم و عظمتی که در کارمان بود این بود که توانستیم این موهبت بزرگ الهی را داشته باشیم و یک بار دیگر در گشودن

قرآن، در گشودن سوره‌ای از قرآن، جزئی از قرآن و قسمتی از قرآن سهم داشته باشیم. یادآوری شما هم حاکی از این است که وقتی دعای ختم قرآن می‌خوانیم یا «صدق الله العلیّ العظیم» می‌گوییم، خودش یک دعای ختم قرآن است. عبارت «آمنّا بالله، صدق الله العلیّ العظیم» رایج‌ترین دعای ختم قرآن است. این ختم ماست؛ قرآن هیچ‌وقت ختم نمی‌شود. قرآن هیچ‌وقت بسته نمی‌شود و مکرر در مکرر گشوده می‌شود. این پدیده را هنرمندان می‌توانند به زیبایی نشان دهند که یک پدیده چگونه فقط گشودنی است و بسته شدنی نیست. قابل مقایسه با طبیعت هم هست، سوره فلق سوره طبیعت است. اگر سوره ناس سوره مردم بود، سوره فلق هم سوره طبیعت است. مقایسه قرآن با طبیعت خیلی جالب است، در قرآن در فصل شکوفه‌ها می‌بینید که باز می‌شوند و بسته هم می‌شوند تفاوت شکوفه‌ها و گل‌هایی که بسته می‌شود با گل‌هایی که در قرآن باز می‌شود این است که خشک شدن و پژمردگی ندارد و دائماً در حال تکثیر است؛ درحالی‌که، در طبیعت هم باز شدن و هم بسته شدن و خشک شدن داریم. حدیثی از امام صادق (ع) داریم درمورد قرآن، که از پدرشان نقل می‌کنند و پدرشان از جدشان تا پیغمبر اکرم، سؤال کننده سؤال می‌کند از امام که چطور قرآن تازه است و طراوت دارد و کهنه نمی‌شود؟ امام می‌فرماید: زیرا خداوند قرآن را برای همه زمان‌ها نه برای بعضی زمان‌ها و برای همه انسان‌ها نه برای بعضی از انسان‌ها نازل کرده است. به تعبیری این می‌شود که قرآن جداجدا بر همه انسان‌ها نازل می‌شود و هر سوره‌ای بارها نازل می‌شود و هر بار نزول هر سوره قرآن برای هر بنده خدا نزول تازه‌ای است. این از مواردی است که مختص قرآن است.

سؤال: به همین خاطر است که تفسیر قرآن بی‌نهایت است؟

جواب: بله، هرچه که در ارتباط با قرآن است بی‌نهایت است. خود شما هم بی‌نهایت می‌شوید وقتی به قرآن متصل می‌شوید. تا وقتی که انسان به قرآن متصل نشده است همه چیز محدود است، تنها جایی که انسان برود نامحدود می‌شود، در محضر و مکتب قرآن است. به دلیل نامحدود بودن قرآن انسان هم نامحدود می‌شود. آن موقع شما هر عظمتی از این انسان می‌توانید انتظار داشته باشید. یعنی هیچ چیز عجیب نیست از انسانی که به قرآن متصل شد و حتی اگر همه آگاهی‌های عالم در وجودش جمع شد عجیب نیست، چون به قرآن متصل شده است. اهل قرآن می‌شوند اهل الله. کسی که عضو خانواده قرآن باشد می‌شود جزء خانواده قرآن و می‌شود «خاصة الله» یعنی از جمله خاصان خدا می‌شود، و نامحدود بودن قرآن به انسان سرایت می‌کند. انسان می‌رود به سمت نامحدود بودن و آثار و برکات زیادی از وجود انسان گسترش می‌یابد. البته مسیر تعامل باید مسیر صحیح باشد. مسیر وقتی ناصحیح باشد خواه ناخواه اثرگذار خواهد بود، ممکن است اجر و مزدش را بدهند، ولی آن آثار را نخواهد داشت. این مسئله مهمی است.

هرکاری که هرکس در ارتباط با قرآن بکند، ما حق نداریم بگوییم بد است. همه کارهای در ارتباط با قرآن است خوب است، حسنه است، حسنات است می‌توانیم بگوییم -و باید بگوییم - شایسته نیست، صالحه نیست، صالحات نیست. مرحوم آیت‌الله شمس‌آبادی در منبر این مثال را می‌زدند و به امثال ما یاد می‌دادند، من بارها این را تکرار کردم و تکرار می‌کنم. آیت‌الله شمس‌آبادی شهید محراب اصفهان که به تصریح آیت‌الله خوئی اعلم از ایشان بودند، سر منبر فرمودند که یک بنده خدایی هر سال یک بار، در فصل تابستان در اصفهان علما و طلاب را دعوت می‌کرد و خدمت می‌کرد. عده قابل توجهی از طلاب را دو روز یا سه روز و هرچند

روز که می‌خواستیم و حاضر بودیم بمانیم، دعوت می‌کرد و حسابی از ما پذیرایی می‌کرد. یک بار ما را جمع کرده بود و نشسته بودیم، همهٔ علما و طلاب هم نشسته بودند و طبق رسم اهل علم یک بحث علمی را مطرح کردند. آیت‌الله شمس‌آبادی فرمودند: دیدیم بانی چنین جلسه‌ای رفته گوشه‌ای برای خودش نشسته و تسبیح می‌اندازد و ذکر می‌گوید. یکی را فرستادیم پیشش که آن ذکر مهمی که می‌گویی چیست؟ مجلس علما که خودت آنها را جمع کرده‌ای مهم‌تر است یا ذکر که شما می‌گویید؟ گفته بود: من نذر کرده‌ام که اگر خدا چنین توفیقی را به من بدهد - که حالا این توفیق را خدا داده است و علما در خانه‌ام جمع شده‌اند - هزار بار بگویم «بارالها تو رسول‌اللهی!» انسان تا کجا می‌تواند اشتباه کند! این مثال خیلی زیبایی است از خیلی کارهای اشتباهی که ما می‌کنیم.

در دانشگاهی که مسجد باشکوهی دارد، من هم مهمان بودم. دقیق نگاه کردیم که ببینیم چطور است، یک محراب خیلی شیک و جالب دارد، همین که نگاه کردیم، سمت راست محراب دو تکه آخر سورهٔ جمعه است که یک تکه از آیه را ناقص زده، بعد لعلکم تفلحون، و بعد، آمنا بالله، و سمت چپ بسم الله الرحمن الرحیم و تا جایی که کم آورده و تمامش کرده است.

در یکی دیگر از نهادهای دانشگاهی دیدیم در کاشی‌کاری‌های کنار محراب اسم‌های عجیب و غریب آورده‌اند که معلوم نیست از کجا آورده‌اند. درست است به نحوی اینها هم می‌توانند اسم خدا باشند ولی مانند آن است که قدیمی‌ها می‌گفتند: «بین پیغمبرها جرجیس را انتخاب می‌کند!».

سؤال: در روزهای گذشته به‌وضوح پر سر و صدا بودن سورهٔ فلق را دریافتیم. به واقع زندگی همیشه نوای خوش سورهٔ ناس نیست، در روزهای گذشته تجربه

کردیم که یک وقت‌هایی پر سر و صدا است. دیشب تا سحر خیلی از جاها سر و صدا مانع آسایش و آرامش شده بود. از شما متشکریم که شما یکی از جلوه‌های دیگر سورة ناس و فلق را بیان کرده و دید جدیدی به روی بنده گشودید.

جواب: مثال جالب و تجربه جالبی را مطرح کردید.

سؤال: آیا ورود کردن به آیات به این شکلی که شما به ما یاد دادید تفسیر به رأی نمی‌شود؟

جواب: باید اول بچه باشد تا بزرگ شود. در مسیر هستیم و باید افتخار کنیم که مسیر توانبخشی را طی می‌کنیم. تبریک دارد که در این مسیر قرار گرفته‌ایم. ما در مسیریم، پس تفسیر به رأی نیست. به عبارت دیگر ما داریم آموزش می‌بینیم. ما هدفمان این است که آموزش بدهیم. الآن شما گرانقدرترین تفسیر معاصر المیزان را باز کنید؛ در مورد همین سوره‌ها چیزی ندارد. ما این کارگاه‌ها را برگزار می‌کنیم تا قدر تفاسیر را بدانید و بتوانید با تفاسیر مختلف و کتب تفسیری مختلف ارتباط برقرار کنید. یکی از مشکلات بزرگ ما این است که خیلی تفسیر هست و کسی بلد نیست استفاده کند. دلیلش این است که این پیش‌نیازها را بلد نبوده‌اند. جاهایی که جای طرح آن مطالب سنگین نبوده است مفسران مطالب را بیان کرده‌اند. تفسیرها و شکل و نوع و عنوان مطرح شدن آن بحث‌ها اصلاً مسئله خواننده نیست و مسائلی با این تفسیرها حل نمی‌شود. تفسیرها پاسخگوی نیاز خواننده نیست. همان نویسندگان اگر همان مطالب را در ذیل سوره به سورة قرآن با ترتیب آخر به اول مطرح کرده بودند و بعضی از نکات دیگر را که رهنمودهای اصلی سنت و رهنمودهای پیامبر اکرم است، مطرح می‌کردند مشکلات ما خیلی کمتر بود.

پشت جلد کتاب روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم، چاپ قدیمی، از

کتاب آداب الصلوة اثر امام رضوان الله عليه، صفحه ۱۹۱ تا صفحه ۱۹۴ خلاصه شده، آورده ایم. آنجا ایشان صریحاً فرموده اند: «یکی دیگر از حجب که مانع از استفاده از این صحیفه نورانیه است اعتقاد به آن است که جز آنکه مفسرین نوشته و یا فهمیده اند، کسی را حق استفاده از قرآن شریف نیست.» اینکه فرموده اند یکی از حجاب هایی است که مانع انسان و قرآن است کنایه از این است که این حجاب باید برداشته شود. این حجاب عبارت است از این که می گویند: «تفکر و تدبّر در آیات شریفه را با تفسیر به رأی - که ممنوع است - اشتباه نموده اند». این صراحت حضرت امام است. فرمودند کسانی که این طور سؤالاتی به ذهنشان می رسد باید بدانند اشتباه بزرگی کرده اند که تفسیر به رأی را که ممنوع هست، با این نوع استفاده از قرآن اشتباه کرده اند و به واسطه این رأی فاسد و عقیده باطله قرآن شریف را از جمیع استفاده خالی نموده اند، و آن را به کلی مهجور کرده اند. در صورتی که استفادات اخلاقی - عرفانی - ایمانی به هیچ وجه مربوط به تفسیر نیست، تا تفسیر به رأی باشد.

کار ما پی جویی راه های استفاده از قرآن در متن زندگی و ادامه دادن مسیر فهم و تفسیر قرآن است با روش هایی که بزرگان دین به ما یاد داده اند.

سؤال: من چند جلسه که شرکت کردم وقتی مسئول جلسه شرکت داشتند، می گفتند برای استفاده از قرآن حتی به ترجمه ها لازم نیست رجوع کنید. بخوانید و فکر کنید. زمانی که من نمی فهمم به چه چیز فکر کنم، چطور می توانم در مورد موضوعی که به یک زبان بیگانه هست فکر کنم؟ خوب فهمیدنش سخت است و نیاز به صرف و نحو دارد.

جواب: نیاز به صرف و نحو ندارد. چطور بدون ترجمه بخوانیم؟ «عربوا

القرآن والتمسوا غرائبہ». الآن سورة ناس، سورة به سورة سؤال می‌گذارید: از سورة ناس کدام کلمه برای من غریبه است؟ بنا را بر این گذاشتیم که فعلاً در این سورة کلمه غریب نداریم. درس بعدی سورة فلق، در سورة فلق ... «فلق» برای من ممکن است غریبه باشد و برای شما نباشد. کسی که کلمه «فلق» برایش آشناست ممکن است کلمه «وقب» برایش غریبه باشد. «فلق» سپیده‌دم و صبح و اینهاست، اما «وقب» چیست؟ فرقی ندارد چه باشد. شما نگاه کنید «وقب» برایتان غریبه است. پیدا کنید که «وقب» چیست. و این غریبه‌ها که آشنا شدند دیگر شما وقتی سورة فلق را می‌خوانید غریبه‌ای داخلش ندارید. وقتی این جمع مهمان‌ها در قلب شما وارد می‌شوند شما احساس نمی‌کنید غریبه در بین آنان هست.

تنها مسیری که تأیید شده توسط پیامبر است، این روش است. در روش غیر صحیح شما زحمتهای فراوان می‌کشید. من بهتر از شما می‌دانم که بسیار بعضی‌ها صرف و نحو خوانده‌اند و از صرف و نحو خواندن هیچ بهره‌ای نبرده‌اند. آیت‌الله موحدی کرمانی -هنوز هم الحمدلله در صدر علمای کشور هستند- زمانی که در کرمانشاه نماینده ولایت فقیه بودند، ما به محضرشان شرفیاب شدیم برای کارهای فرهنگی، ایشان تفتناً برای ما تعریف کردند که بعد از کلی صرف و نحو خواندن، در سفر بودم، در قطار، کنارمان یک عرب بود. گفتیم دیگر بهتر از این نمی‌شود. شروع کردیم با او عربی حرف زدن و او هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌داد. آخر سر تکانش دادیم. این‌طوری رویش را طرف ما برگرداند و به عربی گفت: واللّه، ما اعرف عجمی! بخدا من عجمی بلد نیستم!! بحث این است.

به تجربه دریافته‌ایم و صرف و نحو و اینها را مانع دیده‌ایم، این که من به تجربه عرض می‌کنم یعنی این نظر یک کارشناس متخصص است، شما نباید صرف

و نحو بخوانید. مقام معظم رهبری چند سال قبل به آقای مظفر فرمودند: ما عربی «کُرّة القدم» نمی‌خواهیم، عربی «کُرّة القدم» کار ما نیست که به مردم یاد بدهیم. ما عربی‌ای می‌خواهیم یاد بگیرند، که قرآن، دعای کمیل، صحیفه سجّادیه که می‌خوانند احساس کنند آشنا هستند و احساس غریبگی نکنند.^۱

سؤال : آن روشی که الآن توضیح دادید به جای خودش، می‌خواهم ببینم که هرکسی بابت آن واژه‌ای که می‌خواهد دریافت کند که مفهومیست چه هست، باید یک صدق و کذب برای این در نظر بگیرند. باید برای من در نظر بگیرند که این واژه را درست دریافت می‌کنم یا اشتباه دریافت می‌کنم؟

جواب: آفرین، در جایی بوده است که می‌گفتند شما هیچ‌کدام از این راه‌ها را نروید که حالا ما هم به نحوی گفتیم هیچ‌کدام از آن راه‌ها را نروید، ولی ادامه دارد. آنها می‌گفته‌اند: قرآن را بخوانید و فکر کنید! بیان زیبایی که در آخر مطلبشان داشتند این بود که من به چه فکر کنم. الآن دیدیم که راه درست این است و پیامبر راه درست را نشان داده‌اند. البته در این سوره که شما می‌خواهید شروع کنید و با آن غریبه هستید و چیزی از آن نمی‌فهمید تدبّر اصلاً معنادار نیست. راهش این است که شما غریبگی‌هایتان را تبدیل به آشنایی کنید. شما می‌فرمایید از کجا؟ یک مسیر خیلی درست برای رفع غریبگی از غریبه‌های کلمات و ترکیبات قرآن این است که ببینیم گذشتگان راجع به غریب القرآن یعنی مواردی که چه بسا برای خودشان هم ناآشنا بوده است، چه کرده‌اند. ابن عباس می‌گوید من مدّت‌ها این کلمه که در قرآن آمده بود برایم غریبه بود. دیگر عرب‌تر از ابن عباس که نداریم!

۱- فرمایشات مقام معظم رهبری در جمع مسئولان و مدیران کل وزارت آموزش و پرورش در تاریخ ۱۳۷۶/۱۰/۲؛ رک. سایت دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای: <http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=18030>

پسرعموی پیغمبر اکرم است، عربِ عرب است. از قبیلهٔ قریش هم هست. اما زبان قرآن لسان عربی مبین است. ابن عباس می‌گوید: من کلمهٔ فاطر را سال‌ها معنایش را نمی‌فهمیدم. خداوند فرموده است: «اللّٰهُ فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ». «فاطر» یعنی چه؟ تا وقتی که دیدم دو عرب بر سر یک چاه دعوایشان شده است. دیدم اوّلی به دوّمی می‌گوید. اَنَا فَطَرْتُهَا! من فهمیدم که خدا منظورش از این آیه چیست، منظورش را فهمیدم که می‌گوید: تو چه حقّی بر چاه داری؟ من آن موقع که این کار را شروع کردم اینجا فقط زمین بود و چاه نبود و من «فَطَرْتُهَا». بعد از سال‌ها فهمیدم که وقتی خدا می‌فرماید: «اللّٰهُ فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ» یعنی چه. یعنی ما آن جامهٔ عدم را شکافتیم و از متن عدم عالم وجود را پدید آوردیم. هیچ چیز نبود، آن ظلمات و دود متراکم را شکافتیم و آسمان و زمین را آفریدیم.

جمعی از اساتید دانشگاه سال‌ها پیش گفتند: ما یک مکتبی داریم که می‌خواهیم به شما معرفی کنیم. رفتیم و نشستیم، گفتند: ما می‌خواهیم مکتبمان را به شما ارائه کنیم. نشستند و رهبرشان شروع کرد و مکرّر گفت: انبیا، انبیا، ... آنها هم شروع کردند گفتند انبیا، انبیا، ... هی گفتند: انبیا، انبیا، ... کم‌کم چشم‌هایشان بسته شد و کم‌کم یک مقدار احساس سستی در بدنشان کردند و همه به سجده افتادند. دیگر به زحمت شنیده می‌شد که بعضی‌ها زمزمه می‌کردند: انبیا، انبیا، ... و بعضی هم نه. بعد از مدّتی سر از سجده برداشتند و شروع کردند خیالاتشان را راجع به سورة انبیا گفتن! این اصلاً درست نیست.

یک زمانی در سال‌های اوّل انقلاب یکی از تکاپوهای من این بود که هر نوشته‌ای راجع به روش‌ها در ارتباط با قرآن را دنبالش بودیم، یک مورد به یک جزوه برخورد کردیم که متعلق به کسانی بود که خود را مجاهدین خلق می‌نامیدند

و بعدها مردم عنوان مناسب را به آنها دادند و گفتند منافقین. تا امروز هم همین عنوان اخیر را هم دارند. انشاءالله که یک روزی کاملاً قلع و قمع شوند و جهان اسلام از شر آنها خلاص شود. خوانده شدن معوذات را می‌خواهد که در جهان اسلام فعال بشود و اینها نابود بشوند. در جامعه‌ای که پر از **قل اعوذ بربّ النَّاسِ و قل اعوذ بربّ الفلق** باشد بعید است دیگر اسرائیل باشد یا منافقین باشند. وقتی جامعه اسلامی معوذات را ندارد اسرائیل دارد، منافقین دارد. نمی‌تواند معوذات باشد و اینها هم باشد: «**جاء الحق و زهق الباطل**». جزوه‌ای را از اینها پیدا کردیم. روشی که آقایان ارائه داده بودند برای تفسیر قرآن این بود که آیاتی از قرآن تلاوت می‌شود، بدون مراجعه به هیچ مأخذ و ترجمه و تفسیری، و بعد توصیه می‌کردند به تفکر. ما توصیه به تفکر نمی‌کنیم.

بهترین راه همان دستورالعمل پیغمبر اکرم را داریم: «**والتمسوا غرائبها**» در کنارش هم راه‌های دیگری داریم که این چنین نیست، ولی همه راه‌ها باز است. از جمله استفاده از اشتراک‌های زبانی. شما می‌گویید فلق، بعد فلق را در زبان خودتان پیدا می‌کنید. «**فَلَقْ**» تفسیر فلق است. «**برگ**» را پیدا می‌کنید آن هم تفسیر دیگر **فَلَقْ** است. وقتی این مقدمه را درست طی می‌کنید، بعد می‌روید سراغ تفاسیر و می‌بینید **فَلَقْ** دنیای معنایش بسیار گسترده می‌شود. در طبیعت هر جا که شکافی ایجاد می‌شود و هر جا که گسترشی پیدا می‌شود، هر جا که چیزی از درون چیزی بیرون می‌آید، هر جا که واحدی تکثیر می‌شود و هر جا که کوچکی بزرگ می‌شود، فرقی ندارد، اینها همه در عالم طبیعت، در کلمه «**فَلَقْ**» خلاصه شده است. حالا چطور اجازه نداریم «**برگ**» را بیاوریم بگذاریم کنار **فَلَقْ**، و بشویم مفسّر **فَلَقْ**؟ از «**برگ**» گرفته تا «**مرگ**» می‌تواند بیاید تفسیر فلق شود. اینها

تفسیرهای زبان‌شناختی است که در اختیار همه هست. این دیگر بحث تفکر و تخیل نیست. کاری روشمند است و یک روش شناخته شده است. البته هرچقدر ما بخواهیم تفسیرمان را محکم‌تر کنیم، علمی‌تر کنیم، و علمی پژوهشی‌تر بکنیم، باید استانداردهایش را قوی‌تر کنیم. ولی در فضای فرهنگی که ما اصرار نداریم پژوهش آن‌چنانی باشد، فقط یک حرکت به قول حضرت امام «استفاده از قرآن» بخواهیم داشته باشیم راه برای ما باز است. یعنی الی ماشاءالله می‌توانیم کلماتی که با فَلَاق مشترک است را بیابیم.

در بین شما کسانی را داریم که از خیلی سال‌ها قبل با این‌گونه کار در فرهنگ قرآنی آشنا هستند. اولین کلاسی که من در کرج داشتم کلاس آشنایی با قرآن در رشته ادبیات فارسی بود. مرحوم استاد شایسته که ریاست آموزش دانشکده ادبیات دانشگاه آزاد کرج را برعهده داشت، برای کلاس آشنایی با قرآن در رشته ادبیات فارسی از من دعوت کرد. سر کلاس آشنایی با قرآن، ما این موارد را بیان کردیم و راه را باز کردیم. بچه‌ها از آیات قرآن انشاهای زیبایی نوشتند که این انشاءها تفسیر قرآن بود. یعنی از کلمه و ترکیب قرآنی گسترش می‌دادند مطلب را و دوباره دور می‌زدند و به آیات قرآن می‌رسیدند. به عبارت دیگر، می‌رفتند آمادگی‌های لازم را پیدا می‌کردند و با آن آمادگی قرآن را از نو می‌فهمیدند. آیاتی که برایشان غریبه بود حالا آشنا شده بود. برای دیگران که این سیر را نکرده‌اند مطرح می‌کردند. بنابراین، ما راه و مسیر را می‌دانیم و حالا باید حرکت کنیم.

سؤال: برای منابع علمی پژوهشی که شما می‌فرمودید که ما می‌خواهیم با این غریب آشنا بشویم به خاطر اینکه ملموس بشود برایمان چه راهکاری پیشنهاد می‌کنید؟

جواب: انواع این کتاب‌ها و لغات قرآن فراوان است. قرآن‌هایی هم در این مسیر چاپ شده. قرآن آقای بهرام‌پور نمونه خیلی خوبی است. قرآنی که نشر اسوه هست و هر صفحه کلمات و ترکیبات را به فارسی توضیح داده است. کتاب‌های لغات قرآن هست با اینکه کمیاب شده ولی هست، بیشتر در جاهایی که کتاب‌های کهنه هست. نوع منابعی که به جای تفسیر، قبل از آنها و بهتر از اینها، این جور کتاب‌ها برای شما بهتر است. ترجمه اصلاً به شما کمک نمی‌کند و مانع شما می‌شود. بنابراین ترجمه‌ها را ما اصلاً توصیه نمی‌کنیم. از ترجمه در حدّ مراجعه استفاده نکنید، بیشتر از این نه. سوره‌ها را بخوانید و دفترتان را بگذارید جلوتان و لغات ناآشنا را بنویسید و آن لغات را معنایشان را از جاهای مختلف پیدا کنید. و جلو بروید. این کار مقدّم بر تفسیر خواندن است. تفسیر خواندن هم مجاز است ولی چون اوّل راه هستید توصیه نمی‌کنیم و اگر علاقه دارید بخوانید فقط از سوره‌های آخر قرآن به اوّل بیاید و هرگز مطالعه هیچ کتاب تفسیری را از سوره بقره شروع نکنید.

سؤال: شما گفتید یک پژوهنده باید راه بیفتد، همین کلمه فلق را می‌گیرد و می‌رود برگ را پیدا می‌کند و مرگ و کلمات دیگر را هم پیدا می‌کند، از کجا بداند کدام معنی صحیح است؟

جواب: شما خودتان می‌گویید: پیدا می‌کند. اگر پیدا کند ربطش را هم می‌داند. اگر نتوانست ربط بدهد معلوم می‌شود که اشتباه است. اگر جواب داد که خوب مشکل حل شده است، ولی اگر دور زد و جواب نداد می‌رود زحمت دیگری می‌کشد و جواب می‌گیرد. راه درست است.

در کشاورزی فکر می‌کنید هر کشاورزی هر بذری می‌پاشد و می‌کارد

محصول برمی‌دارد؟ حالا، آیا درست است یک کشاورز به‌خاطر اینکه ممکنست یک بذری محصول ندهد دست از کشاورزی بکشد؟ نه. در صنایع هم وضعیت همین است. پاستورها و امثال پاستورها، اگر یک آزمایش را صد بار انجام دادند، آیا باز هم انجام می‌دهند یا نه؟ اگر انجام ندهند که پاستور نمی‌شوند. این هم همان است.

سؤال: چنین قرآن بر اساس نزول قرآن رعایت نشده است، پس چطور می‌توان اطمینان داشت که این نتیجه که حاصل می‌شود به آن متعلق اولیّه بازگشت دارد؟

جواب: قسمت اول سؤال شما مطلب درستی است. قرآن با ترتیبی که در اختیار ماست به ترتیب نزول نیست. یعنی ما یقین داریم که سوره بقره اول نازل نشده است. سوره بقره مدنی است. پس قرآن به ترتیب نزول مرتب نشده است. جوابش این است که علمای قرآنی گفتند در کتاب سیوطی هم هست که در بحث مکی و مدنی و ترتیب نزول عنوان می‌کنند، از جمله این عبارت که علم مکی و مدنی، مأخذ حدیثی و مستند به سنت پیغمبراکرم ندارد، زیرا پیغمبراکرم همواره ترتیب نزول قرآن را تغییر می‌دادند. منظورش این است که ما چگونه می‌توانیم به ترتیبی برسیم، که پیغمبراکرم -به فرمان الهی- دائم و به‌تدریج، همان‌طور که سوره‌ها و آیه‌ها نازل می‌شده، این ترتیب را تغییر می‌دادند، مبادا این تغییر بماند. پیغمبراکرم دائم این ترتیب نزول تدریجی را تغییر می‌دادند و تبدیل می‌کردند به همین که الآن داریم. بعد از اینکه پیامبر رحلت فرمودند، نسخه‌های متعدّد یکنواخت یکسان از قرآن که هیچ اختلافی با هم نداشته‌اند وجود داشته‌اند. بنابراین، امکان دسترسی به آن ترتیب نزول اولیّه وجود ندارد.

بیان دقیق‌تر مطلب این است که پیغمبراکرم هم ترتیب نزول را محو

می‌کردند و هم با یک ظرافت فوق‌العاده و با یک حکمت و تدبیر فوق‌العاده ترتیب نزول را ویرایش می‌کردند و با ترتیب دوم از آخر به اول جا می‌دادند؛ به‌طوری‌که می‌توان گفت ترتیب نزول تدریجی قرآن در خود قرآن موجود است و پیامبر اکرم فقط در متن قرآن یک ترتیب نزول عالی از آخر به اول تعبیه کردند. شما وقتی که مطابق اسوه حسنه ترتیب آخر به اول را انتخاب می‌کنید، درواقع دارید با همان ترتیب نزول اولیّه کار می‌کنید اما ترتیب نزولی که توسط شایسته‌ترین فرد و آگاه‌ترین فرد به قرآن که رسول خدا هستند ویرایش شده است. نتیجه اینکه نه تنها ترتیب نزول قرآن از بین نرفته است بلکه ما عملاً ترتیب نزول ویرایش شده و از کار در آمده پیغمبر اکرم را داریم. گم‌شده ما این بوده است که ترتیب آخر به اول را توجّه نکرده‌ایم. خیلی‌ها می‌گویند ای کاش در کنار پیغمبر اکرم و آن زمان بودیم. خیلی‌ها در آن زمان کنار پیغمبر بودند و پشت سر آن حضرت نماز می‌خواندند و جزء صحابه پیامبر بودند، ولی قرآن را درک نکردند. ما اطمینان کامل علمی و تخصّصی داریم که با اینکه در قرن پانزدهم هستیم بدون اینکه بخواهیم بازگشت کنیم به دوره حضرت ختمی مرتبت تا از نزول تدریجی استفاده کنیم، همین که اسوه حسنه را فعال کنیم، در مسیر شایسته و ترتیب نزول بایسته قرآن کریم قرار خواهیم گرفت.

سؤال: آیا سوره ناس به معنای مردم و خطاب به انسان است؟ یا جنّ و انس را شامل می‌شود؟

جواب: قرآن مخاطبش جنّ و انس هستند، ولی قرآن کتاب ناس است نه کتاب جن. در جای خودش می‌گوییم که جنّیان فقط یک سوره از قرآن را شنیده‌اند. و آن هم سوره رحمان است.

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، اياك نعبد و اياك نستعين، اهدنا الصراط المستقيم، صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل هو الله احد، الله الصمد، لم يلد ولم يولد، ولم يكن له كفوا احد.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الفلق، من شر ما خلق، ومن شر غاسق اذا وقب، ومن شر النفاثات في العقد، ومن شر حاسد اذا حسد.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس، من شر الوسواس الخناس، الذي يوسوس في صدور الناس، من الجنة والناس.

تفسیر ما ترتیبی و با ترتیب آخر به اول قرآن است. بیان کردیم که این ترتیب آموزشی است. هر تعاملی در ارتباط با قرآن اگر قرار است آموزشی، پژوهشی و ارتباط و انس با قرآن باشد باید با ترتیب آخر به اول باشد. شخص هرچقدر از قرآن را که احساس کرد دیگر نسبت به آن حالت مبتدی ندارد یا چند مقطعی

را به‌طور کامل آموخته و بخواهد تمرین کند طبعاً از اوّل به آخر تمرین می‌کند و باز هرگاه دید نیاز به آموزش دارد بر می‌گردد از آخر به اوّل بخواند. بنابراین ما نمی‌گوییم که قرآن را باید از آخر به اوّل بخوانیم و ترتیب قرآن را به هم بزنیم، بلکه می‌گوییم یکی از اعجازهای قرآن این است که برخلاف همه کتاب‌های عالم در آن واحد دو ترتیب فعال نظام‌یافته دارد، البته ترتیب سوره‌ها، و هردو ترتیب درست و هردو ترتیب الهی و وحیانی هستند. تأکید ما بر این است که از ترتیب آخر به اوّل غفلت شده است. در امور آموزشی و پژوهشی در حوزه قرآن کریم این ترتیب سودمند است و هرگز نباید از آن غفلت شود.

برمی‌گردیم به سوره ناس؛ تکرار کلمه ناس در سوره به‌صورت زبان‌داری باعث شده که از آغاز تا به امروز این سوره یک نام داشته باشد، و آن هم ناس است. ناس به‌معنای مردم است. امروز توجه می‌کنیم به این سه تعبیری که در این سوره آمده است: **رَبِّ النَّاسِ، اَلِه النَّاسِ و ملک النَّاسِ**. کلمه «ناس» ثابت است و سه کلمه قبل از آن تغییر می‌کند. «رب» دقیق‌ترین معادلش در فارسی «خدا» است. خدا هم معنای دقیق ریشه‌ای‌اش، با دقت بسیار در ریشه کلمه و بین زبان‌ها، دقیقاً به‌معنای صاحب و دارنده است. در کلمات فارسی هم ما ترکیب‌هایی از کلمه خدا داریم که در آن ترکیب‌ها خدا به‌معنای صاحب است. مثلاً کدخدا یعنی صاحب خانه. «کد» به‌معنای خانه نیز در زبان فارسی قدیم هست که از آن دانشکده و دهکده را داریم، یعنی خانه و سرا. چه بگوییم فرهنگ سرا و دانش‌سرا، چه بگوییم فرهنگ کده و دانشکده. خدا یعنی صاحب. ناخدا که بعضی‌ها فکر می‌کنند که «نا» به‌معنای نفی است و قبل از خدا آمده است، این‌طور نیست و شما می‌دانید اصلش «ناو خدا» است. ناو یعنی کشتی و خدا یعنی صاحب، «ناخدا» یعنی کشتیبان.

تکیه کلام شهید مطهری هم این بود که «جهان را صاحبی باشد خدا نام» و مکرّر این را بیان می کردند. وقتی می گوییم کدخدا یعنی صاحب خانه. یک کس دیگری صاحب باغ است. در متون فارسی داریم که «خداوند باغ» از راه رسید و دید کسانی مشغول چیدن میوه های باغ هستند. کسی خدای باغ است و کسی خدای کشتی است. حال، وقتی به طور مطلق می گوییم «خدا» یعنی خدای همه غیر خدا، خدای همه جهان و کیهان: «هو الاول والاخر». یعنی هرآنچه غیر خداست، او صاحب آن است.

آخرین تحقیق مطلب این است که «رب» در زبان عربی و زبان قرآن یعنی خدا؛ خدا به همین معنایی که گفتیم، یعنی صاحب و دارنده و صاحب اختیار. پس «رب الناس» یعنی خدای مردم. یعنی مردم بی صاحب و بی سرپرست نیستند؛ مردم بی مولا نیستند؛ مولایشان سرپرستشان و دارنده شان خداست.

به عبارت دیگر قرآن در ترتیب آموزشی اش با سوره مردم شروع می شود. سوره مردم این گونه راجع به مردم مطلب را بیان می کند که از مردم در آغاز این سوره سخن می گوید، ولی این گونه سخن می گوید. سخن از خدای مردم است، نه از مردم. سخن از مردم در قالب سخن از خدای مردم گفتن. وقتی سخن از خدای مردم به میان می آید طبعاً سخن از مردم به میان آمده است به روش و ترتیب صحیح، و نه روش و ترتیب ناصحیح که مطرح کردن مردم بدون مطرح کردن خدای مردم باشد. «ملک» که در ترکیب «ملک الناس» تکرار می شود، به معنی پادشاه است. به مالک نزدیک است و البته تفاوت هم دارد. مالک یعنی دارنده، یعنی آن چیز یا کسی که این مالک، مالک اوست برای اوست و ملک اوست. ولی مَلِک از مُلک می آید و مُلک یعنی فرمانروایی و پادشاهی. مُلک می تواند با مَلِک همراه

نباشد. بسیاری از مَلِک‌ها و پادشاه‌ها و فرمانرواها مالک آن قلمرو و آن حکومتی که در آن حکومت می‌کنند نیستند. سند به نامشان نیست ولی این مَلِک به دلایلی بر آن املاک و مَلِک دیگران پادشاهی و فرمانروایی می‌کند. این مَلِک، مَلِک ندارد نسبت به آن سرزمینی که در آن فرمانروایی می‌کند ولی مُلک دارد. پس مَلِک را با مُلک در نظر بگیریم که به معنای پادشاه و پادشاهی و فرمانروایی است و مالک را با مَلِک. گاهی می‌گوییم مالکیت، چون مالک مَلِک دارد. جایی که بگوییم این خانه مَلِک ایشان است می‌گوییم مثلاً سند مالکیت این خانه به نام ایشان است. اما «مَلِک» به معنای فرمانروا و حاکم است که امور مردم را بر عهده دارد و بر امور مردم حکومت می‌کند و وقتی او فرمانروای مردم است مردم فرمان بر او هستند. فرمان او را مردم باید اطاعت کنند.

اله در ترکیب «اله الناس» دقیق‌ترین معنایش که باز کلمه عربی است و در فارسی هم از دیرباز روان شد و جا افتاده است به معنای «معبود» است، یعنی مورد پرستش. در کلمه اله پرستش مطرح است. ما یک کلمه هم در فارسی داریم که معمولاً با کلمه دیگری کنار هم به کار می‌بریم که معنایش معلوم شود: واله و شیدا. «واله» را در نظر بگیرید، یک کلمه مثل مالک و صاحب است، ما شیدا هم در کنارش به کار می‌بریم تا مخاطب بفهمد که منظورمان چیست. می‌گوییم این شخص واله و شیدای آن شخص دیگر است؛ یعنی آن قدر آن شخص دیگر در فکر و ذهن و زندگی او مطرح شده است که این آدم جز به او فکر نمی‌کند و تمام وجودش وابسته به او شده است. وابسته معنوی یعنی واله بودن و شیدا بودن. «اله ناس» یعنی خدایی که مردم همه واله و شیدای اویند.

انسان اگر فطرت توحیدی‌اش آسیب نبیند مطابق فطرت توحیدی سالم

خویش از آغاز که به دنیا می‌آید به خدا می‌اندیشد. اگر همچنان در محیط توحیدی به‌سربرد انواع شیطان پرستی‌ها و بت پرستی‌ها توحید و خداشناسی او را مختل نکند با همین حالت ادامه می‌دهد و قرآن کلمه «اخلاص» را برای او به کار می‌برد. با اخلاص این پرستش را ادامه می‌دهد تا زمانی که از این دنیا می‌رود و به لقاءالله می‌رسد. «إله» منظور این حوزه ارتباط و وابستگی معنوی و عشق است. عشق به خدا که عشق معنوی است تنها عشقی است که حقیقی است. عشق‌های دیگر را عرفا مجازی می‌دانند. تنها عشق واقعی است که در برابر عشق‌های دیگر امتحانش را داده است. عشق صادقانه و عشق راستین همین است، در مقابلش عشق‌های دیگر یا کلاً کاذب است یا بعضاً کاذب است یا بعداً مشخص می‌شود که کاذب است یا اگر عشق صادق هم باشد صدق آن عشق صددرصد نیست و بالاخره حاشیه‌هایی دارد.

داستان‌ها درباره این عشق‌ها فراوان است، در یک از داستان‌ها مادر و دختری مطرح شده است که دختر بیمار است و مادر دور و بر این دختر می‌چرخد و کارش غزل‌خوانی شده است همان چیزهایی که ما داریم، من فدای تو بشوم، تو را خدا از من نگیرد، خدا اگر می‌خواهد جان تو را بگیرد جان مرا بگیرد... اینها را بیان می‌کند نسیم شمال. یکدفعه عزرائیل تشریف می‌آورند، مادر گفت کی هستی؟ گفت عزرائیل، مادر گفت برای چه آمدی؟ گفت آمدم جان دخترم را بگیرم. مادر گفت اگر آمدی جان دخترم را بگیری چه کار به من داری؟ دختر من آنجاست برو سراغش. معنای همه آن طواف‌ها و پرستش‌ها و شعرخوانی‌ها معلوم شد.

این سه تا ترکیب: «رب الناس»، «ملک الناس» و «إله الناس». گفته‌ایم که شیوه ما در این تفسیر ترتیبی، تنها صراط حقیقی در راه تفسیر و فهم و تدبر قرآن

است که به ما نشان داده‌اند: «أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمَسُّوا غُرَائِبَهُ». غرائب را توضیح دادیم که منظور چه هست، بر این اساس ما فارغ از هر سوره‌ای یک یا دو کلمه را مطرح می‌کنیم. بنای افراط هم در این کار نداریم چون سیر سوره‌ها هم برای ما یک اصل مهم است. اگر بخواهیم آن‌گونه که باید و شاید به مفردات این سوره‌ها برسیم شاید ده تا پانزده کارگاه همچنان در تفسیر سورۀ ناس بمانیم و این با این اصل که ما می‌خواهیم سیر تفسیر ترتیبی را دنبال بکنیم و سیر این سوره‌ها و تفسیرها با سیر زندگی‌مان همراه بشود و به راه بیفتد قابل جمع نیست. به همین دلیل این مطالب را به اختصار بیان می‌کنیم به این نحو که وقتی تعداد کلمات زیاد می‌شود به اختصار روی می‌آوریم. اگر در مواردی یک مورد داشتیم خیلی بیشتر به آن می‌پردازیم.

در قسمت دوم کارگاه‌ها هم که اختیار بحث‌های جلسه در دست شرکت‌کنندگان است. آنجا هم من مدیریت خواهم کرد ولی خود به خود آنجا حس خواهیم کرد که در کدام ترکیبات قرآنی بیشتر حساسیت هست و احتیاج به توضیح بیشتر دارد و آن را روال کارمان قرار خواهیم داد.

در این سه ترکیب مطلب مهمی هست که در نوع تفاسیر که تا حالا خوانده باشید یا مراجعه کنید و بخوانید مطرح نیست، البته آن مراجعه و خواندن هم جزء تأکیدات ماست و تأکید می‌کنیم شما که در این جلسات شرکت می‌کنید تا آنجا که می‌توانید به تفسیرهایی مختلفی که به همان نحو بتوانید در دست‌رستان قرار بگیرد مراجعه کنید و استفاده کنید ولی با ترتیب آخر به اول. تفسیرها معمولاً به ترتیب اول به آخر هستند، ولی شما مراجعه کنید به تفسیر سورۀ ناس و فلق و از آخر به ترتیب بخوانید تا ترتیب در ذهن شما برقرار شود. از آن کتاب‌ها استفاده

کردن مشکلی ندارد. در نوع تفاسیر که مراجعه کنید هر قدر که مفسّر برنامه تفسیری اش اقتضا می کند جدا جدا به تفسیر می پردازد، در صورتی که مطلب مهم برای شما و برای ما که آموزشی به سوره نگاه می کنیم و قبل از بیان این مطلب بارها و بارها این سوره را خوانده ایم و در ذهنمان انگار دائم این سوره خوانده می شود، برای ما این مطلب اولین مطلبی است که مطرح می شود در حالی که حتّی به عنوان آخرین مطلب هم برای بسیاری از مفسّرین مطرح نیست. مطلب این است که هر معنایی ربّ داشته باشد و ملک داشته باشد و اله داشته باشد مهم تر از آن این است که خداوند در این سوره دارد تأکید می کند بر یک مسئله بسیار مهم تر: «قل اعوذ برب الناس، ملک الناس، اله الناس». چرا این طور می گوید؟ ناس را تکرار می کند و کلمه های قبلی اش را تغییر می دهد؟ می خواهد بگوید که «ربّ ناس» و «ملک ناس» و «اله ناس» یکی است.

این مسئله مهمّی است. این سوره آغازین که درس آغازین آئین اسلام و توحید اسلام است، و همه سعادت انسان هم در همین توحید خلاصه می شود، در همین درس اوّل می خواهد این مسئله مهم را بگوید که «رب ناس» و «ملک ناس» و «اله ناس» یکی است؛ به تعبیری باید یکی باشد؛ و به تعبیر سوّم هرگز نباید «رب ناس»، «ملک ناس» و «اله ناس» بیش از یکی بشوند.

تمام مصیبت های انسان از کجا آغاز می شود؟ از آنجایی که «رب ناس» و «ملک ناس» و «اله ناس» یکی نباشد یا دوتا بشود و یا سه تا بشود و الآن از اصطلاحات و نام ها و اسم ها بگذریم، یک سرند همگانی کنیم و همه انسان ها را در سراسر جهان و در همه دنیا در مقابل این سؤال بگذاریم که آیا ربّشان و ملکشان و اله شان یکیست یا دوتا است یا سه تا؟ حاصل مطلب با یک اکثریت بالایی آن

جواب آخر در می‌آید: یعنی سه‌تا. یعنی آن مردم، نوع مردم در همین زمان ما یک خدا می‌شناسند. گفتیم همهٔ انسان‌ها خدا دارند. بحث را سر این می‌گذاریم که همه خدا دارند و مَلِک هم دارند، با عناوین مختلف، همه اله هم دارند. معشوق و محبوب و چیزها و کس‌ها که به آنها فکر می‌کنند و می‌نازند و وابسته هستند و یک دل نه صد دل به آنها وابسته هستند، که با عناوین مختلف هم در مکتب‌های مختلف مطرح می‌شود، نهایتش به دوست داشتن و عاشق بودن و وابسته بودن و دل‌بند بودن و وابستگی و امثال اینها ختم می‌شود. یک خدا دارند و یک مَلِک دارند و یک اله دارند. نه مَلِکشان اله‌شان است نه اله‌شان مَلِکشان است و نه اله‌شان و مَلِکشان رَیّشان است.

شما تعجّب نکنید که اگر یک جاهایی سه تا خدا مطرح می‌شود این طبیعی است و اینجا هم سه تا خدا هست البتّه درحالی که نفی می‌شود. و اساس اینکه از کجا ممکن است سه خدایی مطرح بشود را خداوند دارد بیان می‌کند. این مهم‌ترین مطلب در آغاز سوره‌های قرآن است که در اغلب تفاسیر مورد غفلت است. «قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِکِ النَّاسِ، الهِ النَّاسِ» تأکید می‌کند بر اینکه این رب و مَلِک و اله باید یکی باشد تا این انسان، انسانی باشد که باید باشد. یعنی انسان سالم باشد. ناس تفاوتش با انسان این است که ناس اسم جمع است. انسان اسم جنس است و ناس اسم جمع است. انسان هم شامل فرد انسان می‌شود هم شامل یک جمع انسان می‌شود ولی بیشتر شامل فرد انسان می‌شود. کلمهٔ ناس تفاوتش با انسان این است که به‌عکس به یک فرد انسان گفته نمی‌شود، ناس یعنی جمع انسان. اساس را خداوند بر جمع انسان‌ها قرار داده است. وقتی تکلیف جمع انسان روشن شد تکلیف فرد انسان نیز روشن می‌شود. فرد انسان مهم است، جمع انسان

هم مهم است، ولی کدام مهم‌تر است؟ اگر جواب این بود که اول فرد انسان مهم است باید درست در جای همین سوره ناس سوره انسان می‌داشتیم، ولی سوره ناس داریم نه سوره انسان. یعنی در مکتب قرآن و اسلام انسان اگر بخواهد تعریف بشود اول باید ناس و مردم و جمع انسانی تعریف شود و بعد این انسان فردی تعریف شود. در مکتب قرآن به فرد انسان و فردیت انسان نیز در جای خودش توجه بسیار گسترده و شامل و جامعی هم شده، ولی در جایی که جای این توجه هست. هرچه سوره‌ها جلو بروند این توجه را می‌بینیم، ولی در اول کار جای این توجه نیست.

انسانی انسان است که در جمع انسان‌ها مطرح شود. انسانی که منهای جمع انسان‌ها مطرح شود اصلاً معلوم نیست چه موجودی است. تصوّر کنید جامعه انسانی را و یک انسان را هم تصوّر بکنید که در یک جزیره‌ای که به هیچ‌جا راه ندارد و نه آن جزیره انسانی به این انسان تک مربوط است و نه برعکس. هیچ ارتباطی با هم ندارند. شما چه تعریفی می‌کنید؟ یا تعریفی ندارید یا می‌گویید چشم دارد گوش دارد و دست دارد ولی نباید سؤال کنید که حالا گوش و دستش و غیره به چه دردی می‌خورد؟ تعریف‌هایی که در کتاب زندگی و در درس و مکتب زندگی انسان مطرح می‌شود این است که انسانی که بخواهد انسان بشود اینجا جایی ندارد، مگر اینکه این انسان بخواهد در جمع انسان‌ها دیده شود. خدا کار را راحت‌تر می‌کند. اول جمع انسان را مطرح می‌کند، تا از میان این جمع، انسان خودش را در جمع انسان‌ها باز یابد و در جای خودش ارتباط شخصی خودش را با خدا برقرار کند.

اگر بپرسیم سوره ناس کدام مطلب از مطالب ام‌الکتاب یعنی سوره حمد را شروع به توضیح دادن کرده است؟ جواب کلمه رب است. رب العالمین را توضیح می‌دهد. وقتی انسان خودش را در بین انسان‌ها بیابد، آن وقت به‌عنوان بنده خدا

تعریف می‌شود، آنگاه خدا به‌عنوان رب‌العالمین مطرح می‌شود و بنده خدا به‌عنوان بنده رب‌العالمین، نه به‌عنوان بنده‌ای که فقط من بنده خدا هستم و فقط خدا خدای من است. البته در جای دیگر این مطلب باید مطرح شود و مطرح خواهد شد که خدا آن‌چنان عظمتی دارد که در عین حال علاوه بر اینکه خدای انسان‌هاست، آن‌چنان توجه و عنایت و لطف خاصّ خدایی به یکایک موجودات این عالم دارد که گویی فقط خدای آن یک فرد و آن یک درخت و آن یک گیاه است. این مطلب در جای خودش درست است ولی این که شروع مطلب از کجا باشد مهم است.

یکی از مسائل مهمّی که ما در این تفسیر ترتیبی به آن توجه داریم و همه باید به آن توجه داشته باشند این مسئله است که اگر ما بگوییم یک تفسیر قرآن داریم و یک تعلیم قرآن هم جدا از آن داریم، درست است؟ نه، هرگز. تفسیر قرآن اگر تفسیر قرآن است باید تعلیم و تعلّم قرآن هم باشد. اگر تعلیم و تربیت اسلامی است جز در مسیر تدبّر قرآن و تفسیر و فهم قرآن مسیر دیگری ندارد. تعلیم و تربیت اگر بخواند مطرح شود یک موضوع کوچک و فردی و زیر مجموعه‌ای نیست که بگوییم کدام بخش مربوط به تعلیم و تربیت می‌شود. تعلیم و تربیت اسلامی و کلّ قرآن است و این تعلیم و تربیت یکی از مهم‌ترین مسائلی است که هر مطلبی را از کجا شروع کنیم. گاهی این‌طور است و یا همیشه این‌طور است که انسان در می‌ماند یک مطلب مهم چگونه گفته شود، اولین مطلب و سخن راجع به این مطلب مهم چه باشد. به عبارت دیگر، درست است درس مهم است، ولی مهم‌تر از خود درس این است که درس را از کجا شروع کنیم تا در بیان این درس موفق‌تر باشیم. این مطلب مهم‌تری است. مهم است که معلّمی که می‌خواهد این درس را بدهد به او آموخته باشند و یا به تجربه آموخته باشد که این مطلب و درس را که

می‌خواهم ارائه دهم از کجا شروع کنم. این خیلی مهم است و کاملاً در سرنوشت آموزش و فرهنگ‌سازی تأثیر می‌گذارد.

اکنون خود به خود بحث توحید است و چرا بحث توحید است؟ چون اولین بحث نمی‌تواند بحث توحید نباشد. مهم‌تر از این که این بحث توحید است این است که سوره ناس دارد این توجّه را می‌دهد. پیام سوره ناس این است که از کجا این توحید شروع بشود و این خداشناسی را چگونه شروع کنیم و بنیاد این توحید بر چه باشد. این مطلب مهم‌تر از خود توحید است و مهم‌تر از خود توحید در همه آموخته‌ها و تعلیم و تربیت انسان است. «رب الناس، ملک الناس، اله الناس» همان‌طور که ما با تکرار تلاوت یافتیم چنان‌که این تلاوت مهلت نمی‌دهد که ما کلمه‌ای را به جای مردم بگذاریم، خدا خودش تکرار می‌کند و هیچ کلمه‌ای را جز ناس تکرار نمی‌کند. معلوم می‌شود اولین مطلب مردم است و بعد نوبت مطرح شدن توحید است: بلافاصله بعد از مردم خدای مردم و ملک مردم و اله و معشوق و معبود مردم و دلبر و دل‌بند مردم به‌عنوان خدا مطرح می‌شود. اولین بیان راجع به خدا و اولین سؤال خداشناسی این است که خدا چیست؟ و خدا کیست؟ خدا «رب الناس» است و «ملک الناس» است و «اله الناس» است. وقتی ما درمی‌مانیم و نمی‌توانیم جواب سؤالی را بدهیم برای این نیست که سوادمان کم است. بلکه آن رشته به خصوص را نخواندیم به خصوص وقتی سؤالات اساسی انسان‌هاست که سؤالات بچه‌هاست. اولین سؤالات بچه‌ها این است که مامان، بابا، خدا کیست؟ خدا چیست؟ خدا جوابش را به ما یاد داده است: بگو: خدا خدای مردم است، پادشاه مردم است، محبوب و معشوق مردم است. خدا با مردم تعریف می‌شود. مطلب بلافاصله بعدی هم این که این سه تعبیر از خدا نباید سه تا خدا بسازد، خدا یکی

که بیشتر نیست. این سه تعبیر، سه تعبیر در خداشناسی است و نباید طوری مطرح شود که برود و سر از سه خدا در بیاورد. اگر خدا از یکی بودن و خداشناسی از یک خداشناختن تغییر پیدا کرد دیگر مهم نیست دو خدا باشد یا سه خدا باشد یا ده تا، در مصر چند خدا باشد، در عربستان چندتا باشد، در ایران قبل از اسلام چند تا باشد. بحث خداشناسی برای مردم است، برای خدا که مطرح نیست، بحث خداشناسی از آنجا آغاز می‌شود که مردم مطرح می‌شوند. حالا که خداشناسی برای مردم مطرح می‌شود اولین مطلب این است که «رب ناس» و «ملک ناس» و «اله ناس» یکیست و باید یکی بماند. هر شیوه زندگی و هر تعلیم و تربیتی و عرفان و دستورالعملی و مکتبی که بیاید و بخواهد اینها را از هم جدا کند سر از اشتباهات و غلط‌های دیگر در می‌آورد و مصیبت‌هایی را در زندگی پدید می‌آورد. چنان‌که مردم بپذیرند که خدا باشد و صاحب مردم باشد ولی مردم امورشان را بسپارند به یک ملک و فرمانروا. در قبل از انقلاب شما به یاد ندارید مگر تاریخ بخوانید که برای کسی که خودش را پادشاه مردم می‌دانست عنوان خدایگان مطرح بود و مردم پذیرفته بودند، به صورت محدود ۵۰ سال پذیرفته بودند. قبل از کلمه اعلیحضرت خدایگان به کار می‌آوردند یعنی خدا سر جای خودش و یک خدایگانی هم مطرح بود. گان چه بود؟ گان یعنی این خداوار است و یک‌جور خدا است. مثل یاد و یادواره، گوش و گوشواره، جشن و جشنواره. مردم پذیرفته بودند که خدا باشد و پادشاه هم باشد و تمام امورشان دست این پادشاه باشد. اعلیحضرت یعنی همان ربّ اعلیٰ، مثل زمان فرعون که قرآن داستانش را نقل می‌کند، آنان خدای آسمان و زمین را منکر نبودند ولی پذیرفته بودند که خدای آسمان و زمین خداست و خدای آسمان و زمین و خدای ما یکیست، درعین حال، خدای آسمان اوست و خدای

زمین فرعون است. به قول خودش رب اعلیٰ است. جالب این است وقتی درکنار خدای حقیقی خداگونه و خداواره مطرح می‌شود، معمولاً چون می‌دانند پایگاه محکمی ندارند بدشان نمی‌آید که مردم یک گرایش دیگر هم داشته باشند و یک زمینه سه تا شدن خدا هم همین است. اینان فکر می‌کنند اگر مردم خدا را که دارند ملک را هم که پذیرفته‌اند، اگر یک اله هم جدا داشته باشند، یک مسیر هم برای عشق و غزل‌سرایی و قربان‌صدقه رفتنشان داشته باشند، خاطرشان جمع‌تر است. نوعاً پادشاهان معبد را حمایت و بازسازی و سرپرستی می‌کنند. جواهر به معبد هدیه می‌کنند. به این دلیل است که می‌خواهند مشابه‌سازی کنند، این چنین این پادشاهان هم معنا دارند و مطرح هستند و درواقع خدا و پادشاه و معبد و عشق و بت و پرستش و این جدا کردن بین این سه را اگر بتوانند انجام بدهند موفق می‌شوند.

جالب این است که آن نهادهای بت‌پرستی و آتشکده‌ها و موبدها و سرپرست‌های بتکده‌ها طرفدار پادشاهان و فرعون‌ها بودند. ببینید سوره ناس سراغ چه مطلبی رفته است. به گستردگی تاریخ بشر این مطلب گسترش دارد. بزرگ‌ترین مطلب در زندگی بشر است. این بحث خداشناسی هست ولی مهم‌تر این است که چگونه بحث خداشناسی‌ای است و چگونه باید مطرح کرد. برای بچه می‌شود مطرح کرد، برای نوجوان می‌شود و باید مطرح کرد. برای میان‌سال و کهنسال هم می‌شود مطرح کرد و باید مطرح کرد و همه به این بحث نیاز دارند. خدا ساده مطرح می‌کند که ای انسان اولاً تو منهای انسان‌های دیگر و منهای ناس نه تنها انسان نیستی، بلکه اصلاً نیستی. نمی‌توانی دنبال خدایی بگردی که خدای تو باشد و خدای انسان‌های دیگر نباشد. خدا که خدای تو هست خدای دیگران

هم هست. برای خدا انسان مطرح نیست، مردم مطرح است. مردم که مطرح شدند، خداشناسی مطرح می‌شود و رب و ملک اله ناس یکی است. کسی حق ندارد دست به این ترکیب بزند. فرقی نمی‌کند شاه بیاید بگوید دین از سیاست جداست و بگوید از شما هم حمایت می‌کند. چند سال پیش بود که ملکه الیزابت بخشی از کاخ سلطنتی خودش را در اختیار عده‌ای قرار داد که مسلمان بودند، برای اینکه این عده حدود ۵۰ نفر که مسلمان هستند در ماه رمضان راحت به امور و مراسم نیایش خودشان برسند. بهترین قسمت کاخ را در اختیار آنان قرار داد تا عبادت کنند! این آیین پادشاهان است. مگر ما کم مسجد داریم که مسجد بسازد؟ آن روی سکه این است که وقتی پادشاه مسجد می‌سازد بیش از همه به خاطر این است که خرج رب ناس را از ملک ناس جدا کند؛ هرچه می‌خواهید آنجا خدا خدا کنید بعد مملکت و امور را بسپارید به من، من فرمان می‌دهم، حرف حرف من است و خدا جایش در مسجد است. حالا می‌خواهید من مسجدهایتان را زیاد کنم که وقتی به شما می‌گویم دین از سیاست باید جدا شود شما اعتراض نکنید. خدا که سر جای خودش است، مسجد سر جای خودش است، ولی عرفان جایش جای دیگری است. طریقت و سیر و سلوک یک چیز دیگر است، این دیدگاه خرج اله ناس را از ملک و رب ناس جدا می‌کند. این همان کاری است که شاه و پادشاه می‌کند. جالب اینجاست که کار قرآن و کار سیره پیامبر اکرم است و کار ما هم باید باشد، که در این مسئله برای ما انسان‌ها حساسیت ایجاد می‌کند. در سیره پیامبر اکرم، ایشان به کلمات و عبارات و نحوه تعبیرات بسیار توجه دارند. «شاه» باید برود. شاه رفت، ولی هنوز خانقاه صفیعلی شاه جایگاه خوبی دارد، نمی‌خواهیم بگوییم این آدم بد بوده یا خوب بوده است. خوب، کلمه شاه را می‌شناختیم، کسی که حاکم یک مملکت

بود؛ ولی راجع به شخصی که یقیناً در تمام عمرش فرمانروای یک محله هم نبوده است چرا باید اسم شاه باشد؟ برای اینکه سنخیت اینها یکیست. شاه یک مملکت می‌خواهد بر امور مردم تسلط داشته باشد و ایشان هم می‌خواهد بر معرفت و در روح و درون مردم همین حکومت را داشته باشد، چراکه وقتی می‌گویند «خدا»، آن درویش و کذا هم مطرح شود. وقتی آن مطرح می‌شود چون از سنخ انسان است خرج اله الناس جدا شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس، من شر الوسواس الخناس، الذي يوسوس في صدور الناس، من الجنة والناس.

از اینجا به بعد هرچه می‌خواهید باید از یک خدا بخواهید. هرچه مطرح است با همان یک خدا مطرح می‌شود. حکومت حکومت خدا و سیاست یعنی رهبری و امامت (که در اصل لغت یعنی انسانی که به‌عنوان شبان و چوپان راه را نشان می‌دهد که از کدام راه برود که آسیب نبیند و دچار گرگ نشود) با خدا مطرح می‌شود. حکومت با خدا مطرح می‌شود. ولایت فقیه جمله بعدی اگر بود منظور چه بود؟ بحثی که وقتی حضرت امام مطرح کردند در سلسله درس خارج، فقط شروع می‌کنند، می‌فرمایند ما امروز می‌خواهیم مهم‌ترین مبحث فقه را مطرح کنیم و بعد بحث ولایت فقیه را مطرح می‌کنند و از همان جا بگو مگوها شروع می‌شود. هنوز که هنوز است خیلی‌ها با این مسئله مشکل دارند. بعد از سی سال گذشتن از انقلاب و ۴۰ سال از طرح بحث ولایت فقیه، مقام معظم رهبری اعلام فرمودند که اگر کسی بحث ولایت فقیه را با بحث علمی به نتیجه نرسیده و نتواند بپذیرد، رهایش کنند و کاری به کارش نداشته باشند^۱. ما از نزدیک در جریان بودیم یکی از

۱- رک. سایت دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای، استفتائات، سؤال شماره ۶۷:
<https://www.leader.ir/fa/content/15180>

فرمان‌های مقام معظم رهبری است که بسیار کارساز بود. من به این قسمتش کار دارم که فرمودند اگر کسی با علم و تحقیق کوشیده و سنجیده و همه کوشش خود را به کار گرفته است ولی ولایت فقیه را نتوانسته است درک کند رهایش کنید. من با این قسمت کار دارم که بحث ولایت فقیه می‌تواند این قدر پیچیده شود. حالا چرا پیچیده می‌شود؟ همه تفسیرهای طول اسلام را ورق بزنند، همه تفسیرهایی که سی جلد بوده است، سوره ناس را باز کنید، اگر بحث ولایت فقیه داخلش بود؟ مشکل از بی‌خبری و دوری از قرآن است. حداقل در بحث‌های فقهی پیچیدگی و مشکلی که خیلی‌ها داشتند دوری از قرآن بود و قرآنی که درست مطرح نشده است. وقتی امام زمان می‌آیند «یأتی بدین جدید و کتاب جدید»، این کتاب جدید مگر غیر از این قرآن است. در حدیث‌ها توضیح می‌دهند که حضرت مهدی موعود به‌گونه‌ای قرآن را بیان می‌کنند که مردم فکر می‌کنند کتاب جدید است. ولایت فقیه به همین آسانی قابل فهم است که آیا ما سه خدا داریم و باید داشته باشیم؟ یک خدا رب الناس یک ملک که آموز زندگی را دست او بسپاریم و یک اله که عرفان و معرفت و عشق و غزل را به آن سمت هدایت کنیم؟ اگر یک خداست یعنی ولایت فقیه. یعنی مسجد نه تنها جدا از حکومت نیست، پایگاه و جایگاه و اساس حکومت است. اساس همه چیز مسجد است. جایگاه اصلی مجلس شورای اسلامی مسجد است، اگر در جای دیگری هم تشکیل شد حکم مسجد را دارد. دانشگاه در متن اسلام خود به خود مسجد است، چه بالایش نوشته باشند مسجد چه ننوشته باشند. در اسلام جای پرستش و عرفان و سیر و سلوکی جز مسجد نیست. همه چیز مسجد و مراسم عبادی اسلام است. خداشناسی باید با این جامعیت مطرح شود. خدا یکی است به این معنا که خدایی که رب ناس است، ملک ناس و اله ناس هم

هست و جز خدا هیچ کس در هیچ زمینه‌ای نمی‌تواند منم منم بکند.

تلاوت آیات سوره را ادامه دهید: «من شر الوسواس الخناس، الذی یوسوس فی صدور الناس، من الجنة و الناس». از کجا شروع کرده است؟ از اله یا ملک یا رب الناس؟ این سه تا در حقیقت یکی هستند و اشتباه تاریخی انسان است که تصوّر کرده است که دوتا یا سه تا هستند. اینها در آن دوتا وجود دارند. هر جا که رب الناس به صورت بدلی بخواهد مطرح شود از چه طریقی مطرح می‌شود؟ از طریق «یوسوس فی صدور الناس». چه کسی گفته پادشاه این کارها را نمی‌کند؟ می‌کند منتها مخفی است. اگر پادشاه و پادشاهان برای حفظ و بقای خودشان و برای اینکه چکمه‌شان روی شاه‌رگ مردم بماند این کارها را نمی‌کنند و از اینها استفاده نمی‌کنند، سازمان‌های اطلاعاتی‌شان چیست؟ غیر از «وسواس الخناس، الذی یوسوس فی صدور الناس» کار تبلیغات است؟ مگر پادشاهان تبلیغات نمی‌کنند؟ مگر تبلیغات غیر از وسواس خناس است؟ بچه یا بزرگی که اسیر تبلیغات می‌شود، خودش هم می‌فهمد و می‌داند این را که می‌خورد به هم می‌ریزد ولی می‌گوید می‌خورم و دوست دارم. تحت تأثیر چه چیز قرار گرفته است؟ تبلیغات. مگر این همان یوسوس فی صدور الناس نیست؟ مگر یک اله نشده است برایش؟ این بچه وقتی آن چیزی را که دوست دارد به او ندهید ضجه می‌زند، این مگر مسئله اله الناس نیست؟ سوره ناس دارد مطرح می‌کند که این بحث‌ها همه به هم مرتبط هستند. همه اینها از یک سنخ هستند.

کسانی نزدیک امام بودند که حضرت امام هم به آنها علاقه‌مند بودند. اینها آخرین حرف‌هایشان این بود که به این بنده خدا چه کار داری؟ حالا این بنده خدا چه کسی بود؟ اعلی حضرت همایونی! همان خدایگان بود. تعبیرشان این بود که این

بنده خدا که کاری به عبادت و مسجد ندارد. غافل بودند از این که این پادشاه اگر به نوعی ایجاد عرفان و عشق و غزل نکند نمی تواند بماند این کارها را می کردند و می کنند. چه حمایت های گسترده می کنند تا هنر سلطنتی داشته باشند، ادبیات و عرفان های سلطنتی داشته باشند، جاهایی باشد وابسته به اعلیحضرت، که اگر اینها نباشند، پادشاه نمی تواند بماند.

«من شر الوسواس الخناس» را این طور ببینیم که یکی از گرفتاری های انسان است و سؤال کنیم که چرا این یکی را مطرح کرده است؟ جوابش این است که این مهم ترین گرفتاری انسان است، زیرا اگر انسان گرفتاری مهم تر و سخت تر با درون خویش داشت خدا اول آن را مطرح می کرد. از «اله الناس» شروع کرد یعنی آدرس مطلب را بیان نمود که انسان ها بروند و ببینند که در درون خودشان چه خبر است، حال درونشان را بپرسند و یک سؤال مشخص داشته باشند: در درون ما چه کسی دارد وسوسه می کند؟ یک سؤال مشخص و یک مأموریت مشخص است برای خود انسان ها که بتوانند صاحب زندگی خودشان باشند. بروید به درون خودتان، از درون خودتان سؤال کنید و خودتان مرتبی خودتان شوید؛ اینجا اولویت مطرح است. اگر به درون خودتان نرسید مصیبت هایتان چطور حل شود؟ اگر در فاصله ای بخواهید به بیرون برسید، فرضاً بگویید دو ماه به درون خودتان نرسید و بیرون را حل کنید، انگار دو ماه زندگی نمی کنید. آن چیزهایی که می خواهید به آنها برسید، ربّ شما هستند؟ اله شما هستند؟ ملک شما هستند؟ هیچ کدام نیستند. آن خدایی که یکی هست، می گوید بروید درون خودتان و این غافل شدن از بیرون را نمی گوید. خیلی از عرفان ها می گویند تمرین کنیم که گوشمان را ببندیم، قرآن می گوید چشم و گوش را باز کن و برو سراغ درونت. وسواس خناس

را بهت آدرس می‌دهم برو سراغش. وسواس یعنی وسوسه‌گر و به نوعی مبالغه است، همان وز وز هست، وز وزی که ول نمی‌کند. وسوسه از فعل‌هایی است که از تقلید صدا شروع می‌شود و اوّل یک وز وزی بوده است، پچ پچ و وز وز یکی است. برو در درون خودت، درون تو یک وز وزهایی است که اوّل باید آن را مدیریت کنی.

وسواس ختّاس را چطور بشناسیم؟ ختّاس، ختّاس یعنی چه؟ به ستارگان ختّس می‌گویند، جمع آن خانس است و ختّاس مبالغه ختّس است. از این جهت به ستاره‌ها ختّس گفته می‌شود که هم‌اکنون در آسمان هست ولی همین که یک نفر را می‌آورد نشانش دهید دیگر نیست! ستاره ختّس را نشان کردید که به کسی نشان بدهید، آسمان هم شب مهتابی است و گم نمی‌شود، ولی شخص را که صدا می‌کنید، می‌بینید که نیست. این ختّاس همین‌طور است که اگر بخواهی متوجه آن باشی دیگر نیست! این قدر باید بروی و بیایی تا دستگیری کنی. این همان مسائل ذهنی است. تعبیر قرآن این است که این وسواس است. ما به آدم‌های خاصی نسبت داده‌ایم در صورتی که همه ما وسوسه‌گر هستیم. همه‌مان وسواسی هستیم. الآن به من بگویند که صحبت می‌کنی کت را در بیاور و بده دست یک نفر بیاندازد اتاق مجاور و بحث را ادامه بده، می‌گویم نمی‌شود. بدون کت نمی‌توانم صحبت کنم؟ اینها همه پچ‌پچ‌های ما هستند که ما گوش می‌دهیم. شما باید یاد بگیرید ضدش عمل کنید. مرکز این شر در درون شماست و اسمش ختّاس است. راه و روشی را باید انجام دهید که نگذارید از دستتان در برود. فرقی نمی‌کند که این پچ‌پچ‌ها از شیطان جنّی نشأت می‌گیرد یا انسی. چه فرقی می‌کند؟ مهم این است که بدانی دشمن داری و شرّ دشمن را با هرچه توان بیشتر دفع کنی. مهم این است که راه و روش این دفع شر را بدانی، اهمّیت ندارد که این شیطان انسی

باشد یا جَنّی.

یکی از زیبایی‌های قرآن این است که در سُور آخر قرآن این تعداد سوره جلو می‌روید و شیطان مطرح نمی‌شود، چون انسان آن‌قدر از خودش مصیبت دارد که از شیطان ندارد. مهم‌تر از شرّ شیطان برای انسان شرّ انسان برای خود اوست؛ این شر از کجاست؟ از درون و وسوسه‌های درونی‌اش است. فرقی نمی‌کند از ابلیس لعین نشأت بگیرد یا انسی باشد. آیا فقط منحصر به «**من الجنة و الناس**» است؟ مهم‌تر «**یوسوس فی صدور الناس**» است. وقتی خواستی دنبال خناس بگردی، همین که مچ طرف را گرفتی می‌بینی مچ خودت را گرفتی!

می‌گویند یک بنده خدایی خواب شیطان را دید. شروع کرد با او صحبت کردن و خوشحال شد که این بزرگ‌ترین سعادت من است، من دارم با شیطان صحبت می‌کنم. به شیطان گفت برنامه‌ات چیست؟ و هدف‌ت برای من چیست؟ شیطان گفت من چنین و چنان می‌کنم و نمی‌گذارم تو سعادتمند شوی، من پای بدبخت شدن تو می‌مانم. آن بنده خدا یک سیلی جانانه در خواب به شیطان زد. فریاد زنان از خواب بیدار شد و دید یک طرف صورتش در اثر آن سیلی قرمز است. اگر ساخته باشند هم مطلب عین همین است.

خدا آدرس می‌دهد و می‌فرماید: شاید رفتی و خناسی را که دستش را به تو نمی‌دهد گیر آوردی، فهمیدی شیطان لعین است یا فهمیدی این همسایه بنده خداست یا کاسب سر محل است یا شاید اینها را شناسایی کردی، آیا واقعاً راحت می‌شوی؟ بیشتر مصیبت‌های تو از وسواس خناسی است که خودت هستی این پیام اصلی‌تر سوره ناس است. انسان وقتی در درون خودش برود متوجه می‌شود که دشمن‌ترین دشمن انسان آن شیطان درونی اوست: «**أعدی عَدُوکَ**

نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ؛ خود تویی که بین دو پهلوی خودتی. اگر می‌خواهی دشمن‌شناسی بکنی عمدتاً اینجا کار بکن.

اصل اساس سوره ناس که یکی از دو سوره معوذتین است «قل اعوذ» است. اساس تربیت این دو سوره معوذتین بودنشان است، یعنی تعویذ که مصدر آن است. یاد دادن اعوذ مهم است، اینکه انسان بداند در مقابل دشمن نیاز به پشتیبان دارد که فقط هم پناه نیست. اعوذ اگر «پناه می‌برم» معنی شد خیلی چیزها را از دست می‌دهیم. اولاً در «قل اعوذ برب الناس، ملک الناس، اله الناس»، همه مفاهیم و مطالبی که در مسئله رب، ملک و اله مطرح است و بیان کردیم در «اعوذ» هم مطرح است. ابتدا در مورد ریشه بحث کنیم، در کتاب آموزش زبان قرآن در صفحه ۸۵، الفبای زبان قرآن آورده شده است که هفت حرف است و با تحقیق به آن رسیده‌ایم. حروف دسته‌بندی دارند، تعداد حروف الفبا در قرآن هفت تا است، حروف در هر دسته به جای حروف دیگر قرار می‌گیرند. ریشه کلمه «اعوذ» ع و ذ است. هم‌خانواده‌های عین حروف: الف، أ، ح، خ، غ و ه؛ هم‌خانواده‌های واو: ب، پ، ف و م؛ و هم‌خانواده‌های ذال: ت، ث، د، ط و ظ هستند. ما می‌گوییم به امید خدا، امید به خدا کجای «قل اعوذ» هست؟ امید ریشه‌اش «ا م د» است که هر سه حرف هم در اعوذ هست. «قل اعوذ برب الناس»: برای اینکه بتوانی با آن دشمن درون و دشمن‌های فراوانی که انسان دارد مقابله کنی و در برابرشان قد علم کنی باید امیدت به خدا باشد. حالا عبادت را در اعوذ پیدا کنید؟ عین که خودش هست. واو هم ب جایش است. به جای ذالِ اعوذ دال را داریم. «اعوذ برب الناس» یعنی من بنده رب الناس هستم. یعنی امید به خدا داشتن و امید به غیر خدا نداشتن. ابد هم حروف همان ریشه است یعنی تا آخر و همیشه و منحصراً امید و بندگی و پناه

یک گوشهٔ اعوذ است. اعتماد هم در اعوذ هست. آن که تو را نجات می‌دهد فقط خدا است به غیر خدا اعتماد نکنید. اعتماد مطلق به معنای وابستگی و از ریشه‌ای که هم‌ریشه‌اش عمد را داریم، ستون و تکیه‌گاه است، عمود خیمه را وقتی برداری خیمه‌ای نمی‌ماند. اعتماد یعنی کسی یا چیزی را ستون زندگی خودت قرار دهی. در «قل اعوذ برب الناس» باید هم رب و اله و مَلِکِ الناس باشد، فقط می‌توانی به این خدا اعتماد کنی، به فرمانروایی که دیگری را فرمانروای خودش نداند. قرار باشد یک سری قوانین را اجرا کند آن بحث دیگری است، مانند مصداق ولایت فقیه و این مشکلی هم ندارد. کسی به غیر خدا وابستگی ندارد و فرمان نمی‌دهد. کسی در مقابل غیر خدا سجده نمی‌کند. ولایتی است که در سامانهٔ ولایت خداست و همهٔ مسئله هم همین است. برشی که در آیت‌الکرسی زده بودید ولایتی که در زمینهٔ ولایت است، ولایت صحیحی است.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الفلق، من شر ما خلق، ومن شر غاسق اذا وقب، ومن شر النفاثات في العقد، ومن شر حاسد اذا حسد.

بلافاصله همه‌کس می‌فهمد که این سوره شرها را بیان می‌کند. شرهای مختلف را برمی‌شمارد: «من شر ما خلق، ومن شر غاسق اذا وقب، ومن شر النفاثات في العقد، ومن شر حاسد اذا حسد». در مقابل این همه شرور و این همه دشمنی که انسان دارد، باید «قل اعوذ» دوباره تکرار شود. همان‌طور که «قل اعوذ برب الناس» بود عیناً برای همهٔ موارد دیگر هم همین است. مهم‌تر از این که بدانیم این موارد یکی یکی چه هستند -کاری که تفاسیر کرده‌اند- این است که انسان بداند که یک شر و دو شر ندارد! و مهم‌تر اینکه بداند راهی وجود دارد که بتواند با همهٔ این دشمنان مبارزه کند. اگر شما بنا را ببرید روی اینکه «غاسق اذا وقب»

مهم است، البته که شکی نیست اگر چنین نبود مطرح نمی‌شد، و «نَفَاثَاتِ فِي الْعَقْدِ» اگر مهم نبود مطرح نمی‌شد، ولی مهم‌تر از اینها این است که آیا محدود به اینهاست؟ نه. خود به خود همه به‌عنوان شنوندهٔ عاقل می‌فهمند که مصادیق دیگر هم هست. قرآن بعضی نمونه‌های مهم‌تر را گزینش کرده است. منحصر به اینها نیست. اگر انسان بخواهد عمر و زندگی‌اش را صرف این بکند که برای هر دشمنی یک روش مبارزهٔ مخصوص داشته باشد به جایی می‌رسد؟ همین یک راه برای سعادت انسان وجود دارد. بتوانید پشتیبانی داشته باشید که برای همهٔ دشمنان به کارتان بیاید و دلیلتان هم واضح است. دشمنان در احاطهٔ قدرت خدا هستند و اگر بخواهند در زندگی من و پیشرفت من مانع شوند و خواست خدا نباشد نمی‌شوند و اگر اثرگذار باشند چه اتفاقی می‌افتد؟ هرچه از دوست می‌رسد نیکوست. ما اطمینان داریم که اگر خدا می‌خواست و به مصلحت ما می‌دانست که این دزد به خانهٔ ما نزند نمی‌زد. این آفت به درخت زردآلوی ما زده است و نگذاشته زردآلو داشته باشیم اگر می‌خواست مانع شود می‌شد؛ و هزاران مثال دیگر.



سؤال: اوّل صحبتتان درمورد «قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، اِلٰهِ النَّاسِ»، من به این فکر کردم که ربّ و مَلِك و اِلٰه یک مثلث تشکیل داده بود انسان را تسخیر کرده بود. نمی‌شود آیات را از این دیدگاه فهمید؟

جواب: با بحثی که من کردم شما منتقل شدید به اینکه این مثلث انسان را احاطه کرده است. اتفاقاً یکی از کارهای سورهٔ ناس این است که این مثلث را محو کند و بگوید ای انسان، تو با مثلثی درگیر نیستی و با «یک» خدا مرتبطی.

یک خط مستقیم مطرح است که وقتی بیان شود در جای خودش به سوره یاسین می‌رسد: «یاسین، ... علی صراطِ مستقیم». که یک خط و صراط مستقیم که در ارتباط با تو مطرح است.

سؤال: در مورد وسواس می‌خواستم بگویم حساسیت هم همان وسواس است؟

جواب: بله، این پیچ‌های درونی که گفتیم یک قسمت عمده‌اش این است که مردم چطور فکر می‌کنند؟ یک قسمت عمده این وسوسه‌های درونی همین‌هاست. شما که می‌گوی «قل اعوذ برب...» اگر محکم نگفتی آن قدر برگرد تکرار کن که محکم بگویی، حالا که محکم گفتی، «مردم چه می‌گویند» دیگر چیست؟ چرا نمی‌گویی خدا چه می‌گوید؟ فرمان خدا چه می‌شود؟ به جای فکر کردن به مردم به رب ناس و ملک ناس و اله ناس فکر کنیم.

سؤال: شما می‌فرمایید این نحوه کارکرد را خودمان به وجود آوردیم یا صهیونیسم این کار را انجام داده است؟

جواب: نیاز به صهیونیسم ندارد و البته بیکار هم ننشسته است. الان ما اول قرآن که آخر قرآن است قرار داریم و آخر سیر خود می‌رسیم به سوره بقره، آنجا می‌رسد به همین مطلب که یکی از جایگاه‌ها و پایگاه‌هایی که در خداشناسی که مسئله اساسی انسان است به وجود آمده است نشان می‌دهد که کار اسرائیلی‌هاست؛ کار احبار یهود است. این احبار یهود توانستند بر اساس عناد تاریخی که با وحی و قرآن و خدا داشتند، در کتاب مقدسشان هم این بحث‌ها را داشتند که می‌گفتند خدا در مقابل انسان است! ولی این‌طور نیست. خدا با انسان است. آنها آمدند مکتب ضد توحیدی را بنیان نهادند. البته ما نیاز به آنها نداریم. ما انسان هستیم

و خواسته‌های خودمان را مطرح می‌کنیم. حتی اگر غرض هم نداشتیم و مغرض هم نبودیم و حتی اگر نیتمان درست هم بوده نتیجه درست نبوده است. یک خداشناسی‌هایی را بحث کردیم که وقتی وارد خداشناسی اسلام می‌شویم آنها را آفت و آسیب تلقی کرده است.

وضع ما وضع خانواده‌ای است که سرپرست و کدبانوی آن خانواده و آن پدر و مادر مطمئن هستند که خانواده سالمی دارند و روش یک خانواده سالم از نظر تغذیه و خواب و خوراک را اجرا می‌کنند، از طرف دیگر متخصصانی هستند که اگر این مسائل خانواده با آنها مطرح شود، می‌گویند که این مسائل آسیب و آفت است و آن‌طور که این خانواده فکر می‌کنند نیست. ما در طول تاریخ اسلام فکر کرده‌ایم درست خداشناسی می‌کنیم و خاطر جمع هستیم و جاهایی که می‌بینیم نتیجه معکوس است، همه را مقصر می‌دانیم غیر از خودمان. این وضع آن خانواده است که وقتی پای صحبتشان بنشینی می‌گویند ما کوتاهی نکردیم و نمی‌کنیم. سراغ قرآن که می‌آییم یک فرهنگ اسلامی می‌بینیم و وقتی که در میان جوامع اسلامی زندگی می‌کنیم یک فرهنگ اسلامی دیگر می‌بینیم. یک اسلام در قرآن و یک اسلام در میان جامعه! غالباً هم با هم سازگاری‌شان کم است.

ما به لطف خدا در تفسیر ترتیبی آغاز کرده‌ایم که ببینیم کجاها آن سنگ زیر بنا را اشتباه گذاشته‌ایم. رصد کنیم و این تربیت‌ها را با تربیت قرآنی جایگزین می‌کنیم. غالباً نمی‌دانیم کدام بحث را اول مطرح کنیم و کدام را بعد. اولویت بندی بلد نیستیم. در تمام دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که برای هر دانش و بینشی این کار را می‌کنند.

مثالی برایتان بزنم. یک زمانی من احساس نیاز کردم که آن‌تراکت بدهم

بگویم تدریس دانشگاه و عضو هیئت علمی و غیره نباشد بینم می‌شود زندگی کرد یا نه؟ رفتم وزارت کار و گفتم این دوره‌های فنی و حرفه‌ای که می‌گذارند کجاست؟ رفتم سراغ مسئولش. گفت: سواد داری؟ گفتم بله. تصدیق شش ابتدایی دارم. قبول کردند. دوره برق فشار قوی را ثبت نام کردم. قرار بود دوره برق ببینیم. روز اول دیدیم که صحبت از سیم نیست و صحبت از یک قطعه فلز و سمباده است. روز اول و دوم و سوم، فقط سمباده و فلز بود. گفتیم این چه دوره برقی است؟ این قطعه‌ها سه روز است که دست از سر ما برنمی‌دارد! بعد از سه روز استاد گفت: فردا برق فشار قوی اشاره کنید. صحبت عایق است، یک جایی ممکن است حواستان نباشد. پوست دستتان باید حالت پینه بسته باشد. من استاد مجاز نیستم شما را در برابر برق فشار قوی جلو ببرم. آن قطعه فلز سیاه آن چنانی را آن قدر سمباده زدیم تا نصف آن شد، دو طرفش صیقلی شد و آن را سوراخ کردیم. آخر بار گفتند بیاندازید دور، بدرد نمی‌خورد. عین این قدم به قدم‌ها در مسائل تعلیم و تربیت وجود دارد. در قرآن مطرح است که شما هر جور بگویید قیامت ترویج معادشناسی نکرده‌اید، ریز مسائل و مطالب در قرآن آمده است. باید تحقیق موضوعی در قرآن انجام بدهید. یکی از آن راه‌ها سوره‌شناسی است. سوره زمر را سوره‌شناسی کردیم و گفتیم سوره اخلاص است در سوره زمر آیاتی در مورد قیامت هست. وقتی به‌عنوان سوره اخلاص شناخته می‌شود، یک معنای دیگری دارد. یک معضل بزرگ فرهنگی را حل می‌کند. به عبارت دیگر هر جور از قیامت صحبت کنید اخلاص پدید نمی‌آورد. بسیاری اوقات یک گونه خاصی از معاد سخن گفتن شما را دنیا دوست می‌کند. هر مطلبی را به همه یک جور نمی‌گویند، اولویت‌ها دارد. یک مطلب را صد جور می‌شود بیان کرد. حدیث است که: من نزد امام معصوم بودم یک سؤال

کردند و حضرت جوابی دادند. نفر دوم آمد همان سؤال را کرد و حضرت یک جواب دیگر دادند، نفر سوم آمد یک جواب دیگر، نفر چهارم و همین‌طور ادامه دادند. ناگزیر سؤال کردند که مگر یک سؤال نبود؟ حضرت جواب دادند به این دلیل که مخاطبان متفاوت بودند. قرآن که کتاب ناس است همه این حساب و کتاب‌ها را کرده است. اینکه از خدا سخن بگویند، چگونه سخن بگویند. و کجا نام پیغمبر را بیاورد. هر چیزی را جای خودش مطرح می‌کند. نحوه بیان‌ها باید قرآنی شود.

۳۵ سال است ما دانشگاه اسلامی می‌خواهیم ولی چگونه تحقق پیدا می‌کند؟ تاکنون تحقق پیدا نکرده است. اگر با این روش بیاوریم هرگز دانشگاه اسلامی نخواهیم داشت. ما از همه چیز سخن می‌گوییم جز اینکه بپرسیم چگونه دانشگاه اسلامی درست می‌شود؟ ما فقط دانشگاه اسلامی می‌خواهیم، همین!

اخيراً بعضی از دانشجویان طرحی آورده بودند، من هم تشویقشان کردم ولی نمی‌دانم به کجا رسید. طرح اینها طرحی خیلی قوی بود و خصوصیات اطمینان‌بخشی داشت. این طرح قرآنی بود و اصرار داشتند که قرآنی باشد و مواردی که گفتیم قرآنی نیست، رفتند تا قرآنی‌اش کنند. طرح این بود که ما وارد دانشگاه می‌شویم و به هیچ ترکیبی از ترکیبات دانشگاه هم دست نمی‌زنیم. (دقت کنید) طرحی بود که اصلاً نمی‌گفت فلان تغییر ایجاد شود تا دانشگاه اسلامی ایجاد شود. در دانشگاه مستقر می‌شود بدون اینکه کاری به ترکیبات و تشکیلات دانشگاه داشته باشد. قرآن را در دانشگاه ساری و جاری می‌کند و به تدریج دانشگاه صفر تا صدش قرآنی می‌شود. هرچه پیش می‌رود قرآنی‌تر و قرآنی‌تر می‌شود. این کار را در همه‌جا می‌شود کرد.

الآن سال‌ها از ورود دروس معارف به همه دانشگاه‌ها می‌گذرد که شورای

عالی فرهنگی برای همه اجباری کرده است. معارف اسلامی یک نیز کافی نیست باید دوتا بخوانند. یکی از مدعوین درس معارف اسلامی در دانشکده علوم پایه من بودم، شصت هفتاد نفر دانشجو بودند و بعدها فهمیدیم که همه جزء دانشجویان کلاس نیستند. رفتم پای تابلو که هنوز تخته سیاه و گچ بود. وسط تابلو یک خط کشیدم. یک طرف نوشتم معارف اسلامی و یک طرف نوشتم معارف قرآنی و یک علامت ضربدر هم زدم روی معارف اسلامی، و گفتم من به شما معارف قرآنی درس می‌دهم، دو هفته آخر هم معارف اسلامی می‌گوییم، بروید بخوانید و امتحان بدهید. بعدها گفتند دانشجویانی که به‌زور از آنها می‌خواهند بروند سر کلاس معارف و به هر بهانه نمی‌روند، حتی آنها که معارف اسلامی نداشتند وقتشان را تنظیم می‌کردند که بیایند سر این کلاس.

سؤال: برای چیزهایی ما و فرزندانمان یاد می‌گیریم و اعتقاد داریم، آیا نباید به کسی عرضه کنیم و ببینیم آیا این چیزی که من یاد گرفته‌ام و استفاده می‌کنم درست است یا خیر؟ آیا این راهی که می‌روم درست است یا خیر؟

جواب: الآن تنها جایی که کارها را عرضه می‌شود کرد خدمت مراجع است، از اوّل بحث‌ها داشتیم و مطرح کردم، تنها راهی که قابل توصیه است اینست که مسائلمان را به عرض مراجع برسانیم. مراجع عظام به ما جواب دهند. یکی از راه‌های نجات ما این است که این فرهنگ برای مدیران و کسانی که می‌خواهند جامعه را اداره کنند جا بیفتد که برای مسائل فرهنگی و عقیدتی و دینی از مراجع استفتا کنند که این مبحث را به این صورت ما مطرح کنیم آیا از نظر شما صحیح است؟ شرعاً درست است؟ مطابق اصول و مبانی قرآن و عترت هست؟ آیا آسیب‌هایی به دنبال نخواهد داشت؟ که سه تا جواب روشن از مراجع داشته باشیم. شرعاً صحیح

است و با اصول و مبانی سازگار است یا نیست و آسیبی به دنبال نخواهد داشت. ما متأسفانه در مسائل فقهی این عادت را داریم ولی در زمینه علمی و فرهنگی عادت نداریم. ما به ندرت بازدید و دیدار تشریفاتی از مراجع داریم ولی اینکه جایگاه و پایگاهی باشد و ما خدمت ایشان ارائه دهیم که در این نهاد فرهنگی و پایگاه علمی با چه اصول و مبانی حرکت می‌کنیم، تا تأیید اصولی داشته باشیم و بعد در جزئیات برویم؛ و در تمام کارها این حالت را داشته باشیم، چنین نیست. وظایف نهاد رهبری را محدود می‌دانند و محدود عمل می‌کنند در صورتی که کل دانشگاه برای این نهاد مطرح است و محدود شدن به نمایندگی ولایت فقیه نه مورد تأیید ولایت فقیه هست و نه پاسخگوست. ما نظام مرجعیت که داریم برای این است که صرف ولایت فقیه به‌عنوان یک مرکز اصلی پاسخ‌گویی دیده نمی‌شود.

سؤال: یک پژوهشگری که در مورد «اعوذ» تحقیق می‌کند، ریشه‌اش ع و ذ است. این پژوهشگر به ترتیب الفبای زبان قرآنی در خانه نشسته و پژوهش می‌کند، از کجا باید عبد و عباد را تشخیص دهد محدوده‌اش را؟

جواب: باید با قرآن پیش رفت.

سؤال: این امید از کجا می‌آید؟

جواب: اینجا قدم اول است. پژوهشگر می‌بیند که در اعوذ امید اعتقاد و اعتماد و انواع معارف هست. در سوره‌های بعدی و به‌تدریج این چیزهایی که به‌عنوان سؤال برای پژوهشگر باز می‌شود، ظرف‌های خالی است که با خود قرآن پر می‌شود. ابتدا باید تشنه بشوی، و بعد می‌روی دنبال آب، و بعد به موقع که آب را به دست آوردی تشنگی‌ات برطرف می‌شود.

سؤال: این امید از کجا به‌وجود می‌آید؟

جواب: نیاید، مهم نیست. ببینید اگر این چیزهایی که گفتید مثلاً امید از اعوذ نیامد، نیاید. هر قدر که به تدریج رفت جلو درست می‌شود. عبادت را در اعوذ ندید، در **قل هو الله** هم نمی‌بیند؟ در **سوره بینه** که می‌بیند. دیر و زود رسیدن مسئله نیست، مهم درست حرکت کردن و درست رسیدن است. در **سوره ناس** چیزی گیرش نیامد در **سوره‌های بعدی** گیرش می‌آید. این که چه مطلبی کجا به سراغش می‌آید اصلاً مسئله‌ای نیست. مهم این است که راه درست باشد. ما هم نمی‌گوییم **سوره ناس** همین‌ها هست که ما می‌گوییم. ما در قدم اول اینها را می‌بینیم و همان مطالب ساده‌ی دم دستی که باید جاهایی ما را تغذیه فرهنگی می‌کردند ولی دیگران کاری نکردند. مثال زدیم. همه تفسیرهای عالم را جمع کنید ولایت فقیه را در **قل اعوذ برب الناس** نمی‌بینید. آیت‌الله طالقانی از ایشان واردتر داریم؟ تفسیر **سوره ناس** را شما از ایشان بخوانید ببینید که ولایت فقیه در آن هست؟ ما تأکیدمان بر استفاده از این روش صحیح برای فهمیدن و درک مطالب قرآن است. ممکن است هر کسی در هر **سوره‌ای** به حقایقی برسد و کسی به همان حقایق در **سوره دیگر** برسد، ولی روش باید صحیح باشد.

۳

بسم الله الرحمن الرحيم. قل هو الله احد، الله الصمد، لم يلد ولم يولد، ولم يكن له كفوا احد.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الفلق، من شر ما خلق، ومن شر غاسق اذا وقب، ومن شر النفاثات في العقد، ومن شر حاسد اذا حسد.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس، من شر الوسواس الخناس، الذي يوسوس في صدور الناس، من الجنة والناس.

از نوشتن سوره‌ها غفلت نکنید. به هر شکل از سوره‌های مبارکه که در تفسیر ترتیبی در محضرشان شاگردی می‌کنیم رونویسی‌های مختلف داشته باشید، با بهانه‌های مختلف، که انس‌مان با این سوره‌ها بیشتر باشد.

عنوانی که پیامبر به این سوره‌ها (سه قل) دادند به صورت گروهی «معوذات» گفتند. سوره‌های فلق و ناس می‌تواند اسمش معوذتین باشد، که شکل جا افتاده‌اش هم در فرهنگ و ادب قرآنی فارسی همین است. معوذتین کاملاً فارسی است، نیاز نیست بگوییم معوذتان. یکی از تأکیدات همین است که به فرهنگ و ادب موجود

عربی در زبانمان توجّه کنیم و مورد غفلت قرار ندهیم، ولی کمتر به این رهنمود بزرگ ایشان توجّه می‌شود. از پیامبر اسلام نقل شده است که آینده اسلام و آینده حفاظت و ترویج از اسلام نه به عهده اعراب، بلکه به عهده سلمان فارسی و هموطنان اوست. از دیرباز نیاکان و پدران و اجداد ما در این دیار و در دیگر دیارهای فارسی زبان به‌طور گسترده فرهنگ قرآن را بومی کرده‌اند و آن را جزء فرهنگ و ادب فارسی کردند. در ضرب‌المثل‌ها و محاورات عامیانه نیز موج می‌زند.

ما مقدمات اصلی تفسیر ترتیبی را بیان کردیم، همچنان که با شماره کارگاه‌ها پیش می‌رود جوانب و مسائل آن هم بهتر جا می‌افتد. تفسیر ترتیبی که ما دنبال می‌کنیم یکی از محورهای مباحث سوره‌شناسی است و بر مطالب و مباحثی که در کارگاه‌های سوره‌شناسی به لطف‌خدا داشتیم تکیه شده است. محور دیگر هم روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم است که با همه یافته‌ها و تجربه‌ها و زمینه‌هایی که بحمدالله طی این سال‌های گذشته به خودش دیده و رشد کرده، به کارمان می‌آید. ما همواره بنا داریم و باید، همه اینها را با هم به کار بگیریم؛ هم مباحث سوره‌شناسی و هم آنچه با تحقیق موضوعی در قرآن کریم یافتیم و یاد گرفتیم و اندوختیم.

عناوین گروهی سوره‌ها که مطرح کردیم یکی از مباحث مهم سوره‌شناسی است که به آن توجّه می‌کنیم. این سوره‌هایی که در مکتب معارف و مضامینشان در این کارگاه حضور داریم یک بار عنوان سه تایی دارند: معوّذات؛ و یک بار عنوان دوتایی دارند: معوّذتین؛ با توجّه به تحقیق موضوعی در قرآن کریم ما همان‌طور که در آنجا سیاق آیات و آیه اصلی را داشتیم و از آیه اصلی حرکت می‌کردیم به آخر سیاق می‌رفتیم و باز به‌عکس این کار را می‌کردیم تا برسیم به آغاز سیاق، در

تفسیر ترتیبی همچنان این سیاق حاکم است و به جای سیاق آیات سوره‌ها مدنظر است.

سیاق در سوره‌ها به این صورت عمل می‌کند که سیاق آیات می‌شود سیاق سوره‌ها و همان‌طور که در سیاق‌ها هرچه بیشتر آیات بعدی و قبلی را بررسی می‌کردیم موفق‌تر بودیم اکنون هم هریک از این سوره‌ها می‌توانند برای ما به‌عنوان سوره اصلی قرار بگیرند و سوره‌های بعدی و قبلی سوره‌های سیاق ما باشند. شما نمونه‌هایش را در دو جلسه قبل دیدید و آثارش را نشان داده است. وقتی ما برای فهم بهتر سوره فلق به‌عنوان سوره بعدی به سوره ناس توجه می‌کنیم و به سوره فلق هو الله احد به‌عنوان سوره قبلی توجه می‌کنیم این همان سیاق است، و نتیجه‌اش می‌شود اینکه ما در فهم و بررسی و توجه به گستره معانی و مفاهیم سوره فلق موفق‌تر عمل کنیم.

هریک از این سوره‌ها را که ما در کنارشان درنگ بیشتری بکنیم بنا را بر این می‌گذاریم که بیشتر در محضرشان به‌سراغ سیاق‌های بعدی یعنی سوره‌های بعدی و سیاق‌های قبلی یعنی سوره‌های قبلی می‌رویم تا بتوانیم از آن سوره‌ها استفاده بهتر و بیشتری بکنیم. می‌بینید که مباحث سوره‌شناسی و شیوه‌های تحقیق موضوعی در قرآن کریم کاملاً اینجا به هم می‌رسند. یعنی فرقی نمی‌کند به‌عنوان سوره‌های هم گروه این سوره‌ها را مفسر همدیگر قرار دهید، چون همه معوّذات است- یا به‌عنوان سیاق و سوره قبلی و بعدی. اینجا به‌طور برجسته و آشکاری آن حاصل مطلب‌ها و روش‌های سوره‌شناسی و تحقیق موضوعی به هم می‌رسند و تفسیر ترتیبی مایه‌های خودش را بیشتر و بهتر کسب می‌کند.

این سه سوره کار اصلی‌شان معوّذات بودن است. وقتی به سراغ مصدرش

برویم می‌شود: «تعویذ». تعویذ در فرهنگ جاهلی شناخته می‌شده است. مردم کلمه تعویذ را داشتند و وسائلی را - که در فارسی خرمهره می‌گویند- آویزان می‌کردند به لباس بچه و محل زندگی‌شان. شبیه کارهایی که ما می‌کنیم، نعل اسبی که جاهایی مطرح است و... یک زمانی من یادم می‌آید یا نوشته‌اند و یا من ندیدم، اولین باری که این لوازم چای از انگلستان برای ما ایرانی‌ها آمد، قرار بود نعلبکی داشته باشیم. «نعل» را اضافه کردند به «بک» به معنای «پشت» و شد «نعلبکی». من یادم هست در لوازم چای برای اینکه خوش‌یمن باشد برای شگون و دفع چیزهای شوم سفارش داده بودند از کارخانه سازنده که یک نعل اسب پشت بشقاب‌های کوچک زیر فنجان بزنند. وجه تسمیه «نعلبکی» چنین بوده است. معلوم می‌شود که ما هم در همان حال و هوای جاهلی زندگی می‌کنیم و دوست داریم در آن فضا بمانیم.

سوره‌های آغازین قرآن مطابق ترتیب آخر به اول که به آن پرداخته می‌شود، دو سوره به تعویذ می‌پردازند: «بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الناس» و بلافاصله «قل اعوذ برب الفلق» و دوباره تکرار می‌شود. پیامبر می‌فرمایند: منظور از تکرار «قل اعوذ» این است که این سوره‌ها معوذتین هستند. وقتی این سه سوره با هم در نظر گرفته می‌شوند معوذات هستند و اصلاً قابل مقایسه نیست با تعویذهای دیگر، تفاوت بسیار زیاد است.

اینجا پناه بردن به خرافات و استفاده از خرمهره و نعل اسب نیست، صحبت از یک عقیده خرافی و واهی و بی‌پایه نیست، یک دفعه ارتقا پیدا می‌کند و رشد و عظمت غیرقابل وصفی پیدا می‌کند: «قل اعوذ برب الناس»، «قل اعوذ برب الفلق»، «قل هو الله احد». ذهن انسان را قرآن کریم برمی‌کشد که به چه چیز

خودت را مقید کردی؟ از یک طرف از چه چیزها می ترسی؟ این جای خودش، حالا اگر از چیزهایی می ترسی و می خواهی در امان باشی یا احساس می کنی بدی هایی اطراف تو را گرفته اند و می خواهی از شرّشان خلاص شوی خوب این کارها چیست؟ این چیزهای بی خاصیت و این خرافه ها چیست؟ همه را رها کن. «قل هو الله احد». خدا احد است، خدا یکیست. خدا یکتاست. یک خدا برای تو کاملاً بس است. کافیت که انسان یک صاحب این چنینی داشته باشد که قل هو الله احد، الله الصمد است، بعد «قل اعوذ برب الفلق» و «قل اعوذ برب الناس». با خودت بررسی کن که آیا می شود کارهایی از این خدای احد و صمد برنیاید و نیاز باشد به دیگری غیر از او پناه بیاوریم و خودمان را بخواهیم به واسطه غیر از خدای احد و صمد از شر و بدی ها و ناملایمات و ناخوشایندها در امان نگه داریم؟ کجا می تواند باشد که خدای احد و صمد حضور نداشته باشد؟ اگر این دقت را بکنیم، در فطرت و درون خودمان می یابیم و در قرآن هم خداوند با آیات شریفه خودش یکی پس از دیگری ذهن ما را هدایت و رهبری می کند: «قل اعوذ برب الفلق، من شرّ ما خلق، ومن شرّ غاسق اذا وقب، ومن شرّ النّفّاثات في العقد، ومن شرّ حاسد اذا حسد». در همه این حوزه ها خدای احد و صمد می تواند بهتر کار کند.

ملت و مردم یک منطقه یا محله یا ناحیه و شهر با کدام عقلشان می توانند این مسئله را نادیده بگیرند و بروند به چیزهایی که مثال زده شد توجه کنند؟ همه این حوزه ها را خدای احد و صمد در اختیار دارد: «قل اعوذ برب الفلق». مگر این ربّ ما ربّ فلق نیست؟ مگر ربّ آن حاسد اذا حسد نیست؟ مگر ربّ نفّاثات فی العقد نیست؟ مگر ربّ به معنای صاحب اختیار و قادر و مقتدر و مسلّط بر همه اشیاء نیست؟

اگر هم از درون خودت نگرانی داری بگو: «بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس، من شر الوسواس الخناس، الذي يوسوس في صدور الناس، من الجنة والناس».

از درون خودت و از دخالت‌ها و اثرگذاری‌های اطرافیان اسم‌های مختلفی که همواره انسان‌ها سرگرمی خودشان قرار داده‌اند می‌گذارند. جدیدترینش انرژی‌های منفی و مثبت عالم است! ما در دریای انرژی زندگی می‌کنیم. یک زمانی شعرا و حکمای فارسی زبان یا حکمای شعرای فارسی زبان گفته بودند که «از کرامات شیخ ما چه عجب+پنج انگشت نهاد و گفت وجب». اینجا هم همین است، هنری نفرمودید که گفتید عالم پر از انرژی است و ما بین انرژی‌ها زندگی می‌کنیم، انگار عجیب است، اسم‌ها و برخوردها فرق کرده است. تا زمانی که قرآن و فرهنگ قرآن نیاید و قرآن درمانی وارد زندگی فرد و جامعه انسانی و بشری نشود، بدبختی‌ها و معطلی‌ها و بیچارگی‌های انسان ادامه دارد.

خیلی وقت‌ها می‌خواهیم آدم‌های بیچاره و آدم‌های بدبخت «وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» که مگر می‌شود آن قدر انسان فلک زده باشد را مثال بزنیم، می‌گوییم مردم دوران جاهلیت. یادمان می‌رود سری به خودمان بزنیم که چقدر با آنها فرق داریم و چه شباهت‌های فراوانی با هم داریم. یکی از عبرت‌آموزترین مطالعه‌ها که به نحوی قابل سفارش هم هست و باید به دقت مورد مطالعه قرار گیرد همین مطالعه دوران جاهلیت است. یکی از فواید مطالعه دوران جاهلیت این است که می‌خوانیم و می‌بینیم که اینها اوضاع خودمان است! نکند به جای کتاب پانزده قرن پیش داریم روزنامه‌های خودمان را می‌خوانیم و مجلات هفتگی خودمان را ورق می‌زنیم، مگر اینکه فرهنگ قرآنی بیاید و وارد زندگی ما شود.

از درون خودت دل‌واپسی داری، دیگران برایت نسخه می‌نویسند و به شکل‌های مختلف می‌گویند که بیا و بریز بیرون. این مکتب می‌گوید این‌طور بریز و آن مکتب می‌گوید آن‌طور بریز بیرون. انواع مکتب‌ها و نسخه‌پیچی‌ها وجود دارد. اگر بخواهیم منصفانه برخورد بکنیم یک تغییراتی در حد استفاده بیمار از مسکن ایجاد می‌کنند و دوباره برمی‌گردد در همان باتلاقی که قبلاً در آن قرار داشته است. اگر بدتر فرو نرود بهتر نخواهد شد. تا بخواهی ظاهر فریبنده است و حرف‌ها گنده گنده و اسم‌های مختلف به ظاهر معتبر روی اینها گذاشته شده است. فکر می‌کنی خبری است. تا آخر که می‌روی و جمع‌بندی می‌کنی، می‌بینی زیاد تفاوتی نکرده است! قرآن این حوزه را هم با یک استدلال قوی و منطقی بیان می‌کند که هر انسان سالمی به راحتی متوجه می‌شود: «قل اعوذ برب الناس». مگر این ناس و مردم در اختیار خدا نیستند؟ متأسفانه گاهی تعبیرهای غیر منصفانه وجود دارد که می‌گویند مردم کُردم! جالب است که به جای آنکه همدیگر را «مردم» ببینیم «کُردم» ببینیم، و در قالب یک حکمت‌گونه هم به ما آموخته باشند که «الاقارب کالعقارب» یعنی خویشاوندان حکم عقرب را دارند!! تا می‌توانند با این فرهنگ‌سازی غلط و ستاد مبارزه با صلّه رحم که آن همه آثار خوب دارد در ذهن ما جابیاندازند که تا می‌توانی از خویشاوندان دوری کن و به غریبه‌ها بپیوند. این در جامعه مثل بیماری خطرناک شیوع پیدا می‌کند و می‌رسد به کشورها که این همه ادعا دارند و آنجا هم این مصیبت هست. می‌گویند ما با کشورهای غریبه که نه نژادشان با ما یکیست نه آرمان‌هایشان و نه دینشان راحت‌تریم و راحت‌تر زندگی می‌کنیم. وضع کشورهای عربی الآن چگونه است؟ تمام عمر ما طی شده با یک آرمان و آرزو برای یک اتحاد امت عرب. فقط حرفش هست و همه بر علیه همدیگر

و دست در دست دشمن قسم خورده هستند. دست به دست هم نژاد و هم دین و هم فکر خودشان نمی‌دهند.

سوره ناس به ما می‌گوید اگر توحید فعال بشود همه اینها را تصحیح می‌کند. دیگر مردم با بودن چتر حمایت خدا یعنی همان اعوذ یا پناه بردن، مردم دیگر از هم وحشتی ندارند همه در اختیار خدا هستند. یک چنین فرهنگی با وابسته به خدا بودن و پیوستگی به خدا و بندگی خدا جای همه آنها را می‌گیرد. درونش هم با صلح و سازش قرار می‌گیرد. خدا به او می‌آموزد که درون تو در اختیار خداست و کسی غیر از تو درونت نیست چرا از خودت می‌ترسی و هراس داری؟ اگر خدا حق نمی‌داد که انسان‌ها از درون خودشان وحشت داشته باشند سوره ناس این‌طور در نمی‌آمد. این یعنی خدا قبول کرده و پذیرفته و بیان کرده است که حق داریم بپذیریم یک دشمنی درون ما قرار دارد و ما را شلاق می‌زند و توبیخ و تحقیر می‌کند. اگر اینها واقعیت نداشت خدا نمی‌فرمود «الذی یوسوس فی صدور الناس». روی آن اسم «الوسواس الخناس» نمی‌گذاشت. اما این وسوسه‌گر درونی خناس است، یعنی در عین حال که هست ولی همین که او را بشناسیم و راه و روش مقابله با او را پیدا کنیم می‌توانیم در امن و امان زندگی کنیم، و در پناه خدا از شرّ خودمان هم در امان باشیم.

همه مسائلی که اسم‌های مختلف استرس و از این قبیل دارد، در درون خود انسان است. خدا فرموده است: «قل اعوذ برب الناس»، «قل اعوذ برب الفلق». اگر بگویی درست می‌شود. اگر تا حالا نگفته‌ای، اکنون بگو. کسانی می‌گویند «یعنی این همه مصیبت، این همه مسئله، با یک قل دوتا قل - حاضریم چهار تا بگوییم - حل می‌شود؟ بعید است.» که البته نمی‌شود گفت حق دارند ولی رفتارشان قابل

توجیه است، قبول می‌کنیم معتقدید بعید است، ولی عقل حکم می‌کند ممکن است جواب بدهد حداقل یک بار بهتر است امتحان کنید. مهم‌ترین پیام اینکه پیامبر هم ملزم به بیان این سوره‌ها بوده‌اند برای ما همین است. بگو قل ... و ببین چه می‌شود، من ده‌ها مورد را در تجربه خودم دارم. ممکن است وضعیتهایی باشد که بگوییم در چنین وضعیتی هم **قل اعوذ برب الناس** جواب می‌دهد؟ باید امتحان کرد. اگر کسی به شما گفت امتحان نکن. بگویید که اگر قرار بود امتحان نکنم پس برای چه آمده است؟ نیامده است فلسفه بگوید. اول بسم‌الله می‌گوید «بگو»؛ مصیبت‌هایی که شب‌ها آدم‌ها دارند قرص‌های خواب‌آور، بسیاری از اینها به راحتی با عقل و تدبیر قابل حل است. این سوره‌ها فقط قل هستند.

تعبیر «چهار قل» معلوم نیست از کجا آمده است، ولی این سه قل را در خود دارد و رواج داده است و به هر حال جالب است. قل یعنی امتحان بکن ببین جواب می‌دهد و یا نمی‌دهد. از شخصی نقل شده است: شبی در حضور امام رضا علیه الصلاة والسلام بودم، دیدم که امام وقتی آماده خوابیدن شدند و در بستر قرار گرفتند، معوذات را زمزمه می‌کنند. زمزمه قرائت نیست، زیر زبانی است به اصطلاح. صدای زمزمه را راوی شنیده است و ثبت کرده است. همین کار را بکن ببین چه می‌شود. این سوره‌ها را زمزمه کن تا خوابت ببرد. زمزمه کن و بگو خوابم نمی‌برد، ولی اگر خوابت برد چه؟ اگر شب‌های هولناک جهنمی تبدیل به شب‌های مطلوب بهشتی شد چه؟ می‌بینی چند ساعت خوابیدی و دیگر احتیاجی به خواب نداری. بهترین کار این است که وضو بگیری و نماز بخوانی و به درگاه خدا اسفغفار کنی. من همان آدم هستم، چه چیزی من را تغییر داد؟ سوره‌های قرآن تغییر دادند. قبلاً می‌گفتی بخوانی و یا نخوانی فرقی ندارد الآن می‌بینی که فرق داشت.

اگر از فردی خیلی می‌ترسی (و من شر حاسد اذا حسد)، ده نفر رَمال هم گفته‌اند که این فرد مانع رشد و ترقی زندگی توست، گویی که یقینی باشد - که البتّه نیست - بخوان: «بسم الله الرحمن الرحيم. قل هو الله احد، الله الصمد، لم يلد ولم يولد، ولم يكن له كفواً احد. بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الفلق، من شرّ ما خلق، ومن شرّ غاسق اذا وقب، ومن شرّ النفاثات في العقد، ومن شرّ حاسد اذا حسد. بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ بربّ الناس، ملك الناس، اله الناس، من شرّ الوسواس الخناس، الذي يوسوس في صدور الناس، من الجنّة والنّاس». ایشان اگر تمام سازمان‌های اطلاعاتی دنیا را هم داشته باشد و بخواهد علیه شما کار کند نمی‌تواند، مگر اینکه خدا بخواهد، که در آن صورت، دیگر کار خداست. وقتی که خدا بخواهد و جلوی یک مسئله‌ای را نگیرد، خداست همه‌کاره و بنده در اختیار خداست.

بحث بر سر این است که باید از این نقّاثات ترسید یا نه؟ بحث بر سر این است که از یک حسود و از یک نقّاثات وسوسه‌کننده و پیچ‌کننده و توطئه‌کننده باید ترسید یا نباید ترسید؟ یک جواب این است که نباید ترسید. می‌پرسیم اگر اثر گذاشت چه؟ یک جواب این است که باید ترسید که مصیبت‌هایی ردیف می‌شود. قرآن بیان می‌کند در همان و ضعیفی که هست رهايش کن. پای در کفش کرده است که چنین و چنان کند، خیلی خوب بسپارش به خدای احد و صمد و رب الفلق و رب الناس و زندگی‌ات را بکن. مهم زندگی کردن است. این‌ها چیزهایی است که خدا شمرده است و می‌تواند ده برابر و صد برابر اینها هم باشد. اینها را می‌توان سپرد به خدا، بدون اینکه بخواهند روز و شب کسی را خراب کنند و مانع رشدش و باعث جنون و بد اخلاقی و بیماری‌اش بشوند و زندگی‌اش را مختل کنند.

این راهی است که خدا نشان داده است. ترس هم شرط عقل است ولی اینکه چون می‌ترسم نخورم و خوابم و از خانه بیرون نیایم و دنبال شغل نروم و ... و کاری کنم که رشدی نکنم غلط است. هرچه دانش انسان بالا برود و به اصطلاح بخواهد بگوید من عاقلم، من هوشم را به کار می‌گیرم و دقت می‌کنم؛ دقت می‌کند می‌بیند که مزاحم‌ها ده‌ها و صدها بار زیادتر می‌شوند. می‌رود مطالعه می‌کند و می‌بیند وقتی که می‌خواهد دشمنانش ده‌ها برابر هستند. چراکه علم می‌گوید انسان وقتی که می‌خواهد صدها برابر در معرض مخاطرات بدن خودش است. به فکر این هست که زیر سقفی بخوابد که پایین نیاید، روی کفی بخوابد که پایین نرود، کنار پنجره‌ای بخوابد که رویش بریزد، که همه اینها هم درست است و تدبیر زندگی است، ولی صدها مسئله در بدن خود انسان اتفاق می‌افتد.

حرف قرآن و خدا چیست؟ این است که خدای خواب و خدای بیداری یکی است. راحت بخواب و بیدار شو و زندگی‌ات را بکن. اگر اهل معرفت و اهل نیایش و دعا هستی بگو مثل مرده افتاده بودم، الحمدلله یک بار دیگر زنده هستم و نفس می‌کشم؛ اگر معرفت نداری که هیچ، فریاد «انا ربکم الاعلی» هم خواستی سر بده، گوشه‌ای از عرش خدا را هم نمی‌خراشد.

دانشمندان بزرگ جهان تحقیق کرده‌اند که حداکثر عمر علمی انسان دو سال است. علم عمر مفید دستگاه‌ها را بیان می‌کند، انسان هم همین‌طور بررسی شده است و نتیجه اینکه ۲ سال عمر انسان است. حال دو سال و یک روز؛ ولی ۲۰ سال و ۴۰ سال و ۶۰ سال یک سؤال بزرگ است که در کنار تحقیق می‌ماند. خودشان گفتند که شاید جواب این سؤال که انسان‌ها چرا بیشتر از دو سال زندگی می‌کنند، جوابش همان خدا باشد. آنهایی که به خدا معتقدند این را می‌گویند که

خدا نکه می‌دارد. حال مقایسه کنید که کدام بیشتر به درد می‌خورند؟ بگو قل، به دیگران هم توصیه کن که بگویند. راحت زندگی کن و به دیگران هم یاد بده که می‌شود راحت زندگی کرد.

می‌شود به کسی گفت که سرطان داری و بگوید که فرقی ندارد، صبح خدا من را نکه می‌دارد و شب هم خدا من را نکه می‌دارد. چه اتفاقی افتاده است که بزرگ‌ترین‌ها تبدیل به کوچک‌ترین‌ها می‌شوند؟ بزرگ و کوچک نسبی است. بزرگ در مقابل کوچک قرار گرفت بزرگ‌تر بر آن حاکم می‌شود و کوچک آن قدر کوچک می‌شود.

نفر اول به نفر دوم گفته بود که چطور می‌شود هواپیما را در آسمان می‌زنند؟ جواب داده بود به او که آدم خام، هواپیمایی که آن قدر بزرگ است که همین‌طوری نمی‌زنند، صبر می‌کنند برود بالا و بالا، وقتی کوچک شد می‌زنند!

از یک جهت نگاه قشنگی است که با یک نگاه درست و حقیقی مثل الله اکبر، اگر به چیزی برخورد کردیم که از خدا بزرگ‌تر است آنجا اول عزا و وقت اضطراب است که نگران شویم. وقتی که یک **نَفَاثَاتُ فِي الْعَقْدَى**، یا غریبه مزاحمی از خود ساخته باشیم که از خدا بزرگ‌تر باشد. وقتی هنوز این اتفاقات نیفتاده است چیزی که نگرانی داشته باشد وجود ندارد. هر بزرگی در مقابل الله اکبر کوچک است. وقتی فاصله زیاد شود، بزرگی زیاد ضریب پیدا می‌کند و کوچک محو و نیست می‌شود. اگر بخواهی حسودی نباشد، خوب نیست؛ نه اینکه نباشد هست و حاسد هم هست، قرآن حقایق را بیان می‌کند: حاسد هست و شر هم دارد، شرّش عملیاتی می‌شود و قشون‌کشی هم می‌کند و برنامه‌هایش را می‌چیند، ولی خدا هم وجود دارد. او با همه برنامه‌هایش در اختیار خداست.

شخصیت‌های کارتنی و غیره این تعبیر را دارند که فوتش کنی می‌رود هوا که این تصوّر بچه‌هاست، ملوان زبل به‌خصوص وقتی که اسفناج می‌خورد. این شخصیت کارتنی را بچه می‌دید که کسی در مقابلش قدرت عرض اندام ندارد، یعنی خدای ما اندازه آن هم نیست؟ بیشترین مصیبت ما از این است که خدایمان کوچک است، بیاپید یک فکری برای خدایمان بکنیم. یک کاری کنیم که خدایمان بزرگ‌تر شود. خدا بزرگ است ولی این لزوماً به این معنی نیست که خدای ما بزرگ است. خدای غالب ماها کوچک است! گاهی از بتی که بت‌پرست گذاشته است کنار مغازه و دفتر کارش، از آن هم کوچک‌تر است. وقتی اعتقادمان در آن حد هم به خدا لنگ است یعنی اینکه خدای ما از آن هم کوچک‌تر است. مگر اینکه به فکر باشیم و خدایمان را بزرگ کنیم. خدا که بزرگ شد آن وقت خیلی کارها می‌تواند برای ما بکند. هر مشکلی پیدا کنیم می‌گوییم خدا از این مشکلات ما بزرگ‌تر است.

«غاسق اذا وقب» را بسپار به آن خدا.

«غاسق» از «غسق» است یعنی ظلمت شب که وقتی فراگیر می‌شود ضروری را به دنبال دارد. غاسق معنای اصل لغتش در تفسیر مفرداتی از ریشه (غ س ق) است، یعنی هرچیزی که نابجا وارد شود و این‌طور چیزها کارشان وقب و متوقف کردن است. واقف در زبان قرآن یعنی بازدارنده، یعنی هم می‌ایستد و هم بازدارنده است و نمی‌گذارد متحرک حرکتش را ادامه دهد. «غاسق اذا وقب» یعنی کسی که دارد راه خودش را می‌رود ولی متوقف می‌شود، یک نمونه‌اش این است که شب شده و تاریک می‌شود و می‌بیند که هر قدمی بردارد به زمین می‌خورد، چشم‌هایش هیچ‌جا را نمی‌بیند و سیاهی می‌رود.

چند غاسق داریم؟ هرکسی در شبانه‌روز می‌تواند ۱۰ بیست تا از این غاسق‌ها

داشته باشد. پس «غاسق اذا وقب» از «حاسد اذا حسد» وضع بدتری دارد. چیزی است که زندگی‌اش را وقف این کرده باشد که سر راه من بایستد و نگذارد من حرکت کنم. چند تا هستند؟ خودتان آمار بگیرید در جمع ۵۰۰ نفری آمار بگیرید ببینید هر کس چند تا حاسد دارد. هر کسی حساب می‌کند و تعدادی را می‌شمارد یکی می‌گوید ۱۵ یکی ۱۲، غاسق اذا وقب چند تا دارم؟ هزارتا یا بیشتر، هر لحظه می‌تواند انواع و اقسامش جلو پای انسان را بگیرد. یک سنگ «غاسق اذا وقب» است، پوست موز زیر پایت قرار بگیرد «غاسق اذا وقب» است، شاخه درخت که هَرَس نکرده باشند برود در چشم انسان، هوا خیلی سرد یا گرم شود «غاسق اذا وقب» است و انواع و اقسام دیگر آن. آدم نباید غصه «حاسد اذا حسد»ها را بخورد. «نَفَاثَاتُ فِي الْعَقْدِ» را یک نفر شنیده، یک نفر خوانده، یک نفر می‌گوید من به سرم آمده، یکی هم می‌گوید کدام نَفَاثَاتُ فِي الْعَقْدِ؟ اصلاً ندیدیم و نشنیدیم؛ ولی «غاسق اذا وقب» را هر روز گرفتارش هستیم. حفره در بزرگراه که ماشین در آن می‌افتد و خراب می‌شود و سرنشین‌ها هم معلوم نیست چه بر سرشان می‌آید. یک ترمز ناگهانی، ده ماشین به هم می‌خورند و ... این حوادث در زندگی فراوان است. راحت نشسته‌ایم مژه رفته داخل چشم و گاهی به این سادگی از آن خلاص نمی‌شویم! اگر بخواهی راه علاج دیگری غیر از روش خدا دست و پا کنی زندگی‌ات می‌شود برخورد با اینها، اینها «من شر ما خلق» هستند. عالم، عالم مخلوقات است و مخلوقات همه شر دارند.

ممکن است بگویید: بهتر نبود خدا به جای اینکه این همه شر را بیافریند و به من بگوید که به من بسپار و به من پناه ببر تا در امان باشی، این شرها را نمی‌آفرید و فقط خیر می‌آفرید.

جواب این است که شما خیر و شر را اصلاً متوجه نشدید که چیست یا کسی که باید می‌گفته است نگفته یا به اشتباه گفته است یا دنبالش نبودید که بدانید. «شرّ» (شرّ/اشرار) عبارت است از آثار وجودی؛ هرچیزی که وجود دارد آثار وجودی هم دارد، مثال‌های زیادی دارد. ما هر جا هستیم، تنفس می‌کنیم، اکسیژن را مصرف می‌کنیم و دی‌اکسید کربن فضا را افزایش می‌دهیم، این شرّ است. یکی از آثار وجودی ما این است که حجمی از اکسیژن توسط ما مصرف می‌شود و جایش را گاز دی‌اکسید کربن می‌گیرد، این شرّ است.

«شرّ» همان کلمه قرآنی شرّ است یا شرار، یعنی آتشی تصوّر شده که آن‌قدر سوزان است که تکه‌هایی از آن می‌پرد و هر جا بیفتد آتش می‌زند. آن را می‌گویند شرّ و شرار «انّهم ترمي بشرّ كالعصر». در قیامت وقتی جهنّم چهره واقعی خودش را به اهل محشر نشان می‌دهد این‌طور است که از این جهنّم گاهی یک شرّ می‌پرد، این شرّ اندازه یک قصر است. شرّ فقط برای آتش نیست آب و سنگ و ... هم شرّ دارند. جمادات و نباتات هم آثاری دارند، حیوانات هم آثار دارند، این آثار آثار وجودی است. بیان آیه این است که شرّ یعنی آثار وجودی که هر موجودی دارد. کسی که می‌خواهد اعتراض کند که چرا خدا شرّ را آفرید، اوّل باید ببیند که شرّ چیست و بعد ببیند اصلاً جای اعتراض دارد یا نه؟! مکتب‌های فلسفی که می‌خواهند بیایند و حل کنند که چرا شرّ در عالم وجود دارد؛ کارشان دور زدن یک مطلب پایه‌ای است که اصلاً شرّ و خیر چیست؟ جواب این است که هرچیزی که خدا خلق کرده است شرّ دارد. هیچ موجودی بدون شرّ نیست موجود بدون شرّ به این معنی است که خلق نشده باشد. تا وقتی که بچه به دنیا نیامده است صدایش هم نیست، اسباب‌بازی‌هایش هم نیست، وقتی بچه هست این چیزها

هم هست، اینها همه شرّ است.

«خیر» هم اصل معنایش گزینش است، یعنی از میان آثار وجودی این شیء، این شخص، این فضا و این دستگاه و ... و از آثار مختلف و بازتاب‌هایی که می‌تواند در این عالم داشته باشد، از یک مورد خوشم می‌آید و از یکی نه، خیر یعنی گزیده شده. شر همه‌جا هست ولی خیر فقط یک تصوّر است. اگر کسی بخواهد بگوید کاش شر وجود نمی‌داشت؟ جوابش این است که همه عالم پر از شرّ است زیرا همه موجودات آثار وجودی دارند. اتفاقاً خیر وجود ندارد، خیر زائیده تصوّر و تصدیق ذهن انسان است، وقتی بنا را بر این می‌گذارید که از آثار وجودی یک دستگاه یا شخص یا هر چیزی، یکی یا دوتا را بر می‌گزینید و بقیه را رد می‌کنید، این فقط در عالم تصوّر شماس است. بعد که اعلام می‌کنید این خیر است باز هم این آگهی دادن شما از یک تصوّر است و البته برای بقیه احترام دارد، چون آنها هم چیزی بگویند انتظار دارند شما احترام بگذارید، ولی از نظر بررسی حقیقی عالم و مکتب قرآن که بخواهد حقیقت‌ها را از اوّل تا آخر به انسان بگوید، می‌گوید: ای انسان حقیقت از این قرار است که اگر فکر می‌کردی که شر یک چیز مزاحم است و نباید وجود داشته باشد، من می‌گویم که خیر وجود ندارد! این گزینش توست که می‌گویی خیر وجود دارد، این گزینش تو امروز با دیروز فرقی نمی‌کند؟ با پنج سال و ده سال پیش فرق نکرده است؟ وقتی کنار یک درخت قرار می‌گیری احساسات مثل پنج یا ده سال پیش است؟ اگر قبول داری که تغییر کرده است پس وجود خارجی ندارد. ساخته ذهن توست.

شاخه گلی را به رسم سپاس و تکریم به دست دیگری می‌دهید و او می‌پذیرد، آیا می‌فهمد که شما چه کاری برایش کردید؟ اینها همه در عالم تصوّرات شماس است.

شما تصوّر کردید و از بوی این گل خوشتان آمده است و گفتید این عالی است. از اینجاست که بسیاری از انسان‌ها روابطشان با هم به هم می‌خورد. شخص با یک نفر مثلاً به‌عنوان همسر زندگی می‌کند و به غلط انتظار دارد با هر چیزی که برخورد می‌کنند هردو گزینش‌شان یک جور باشد، هردو از یک گل یک‌جور خوش‌شان بیاید، از یک عطر واحد هردو بدشان بیاید یا خوششان بیاید. یک مدت ادایش را درمی‌آورند، بستگی دارد به اینکه کدامیک زرنگ‌تر باشند. اگر خانم زرنگ‌تر باشد یک ذره سست‌تر حرکت می‌کند، آقا حواسش نیست و می‌گوید من از این عطر خیلی خوشم می‌آید، او هم می‌گوید اتفاقاً من هم خوشم می‌آید!! و غیره. بعد از چند سال همه چیز عوض می‌شود و همه چیز از این رو به آن رو می‌شود، این اتفاق به‌تازگی نیفتاده بلکه از این رو به آن رو شده بوده است فقط دیگر طاقت نیاورده‌اند. بعد از ده روز، بیست روز، ده سال، ... بالاخره باید بگویند که من از مثلاً این رنگ خوشم نمی‌آید، از اوّل هم خوشم نمی‌آمد و مراعات تو را کردم. انتظار دارند در برخورد با اشیاء از نظر خیر و شر یکی باشند و این از اوّل غلط است. اگر گفتند یگانگی، به این معنا نبود که یا او کپی بشود روی شما یا برعکس. آنها که دستشان در کار کامپیوتر است می‌دانند که شما اگر ب را روی الف کپی کنید دیگر الف نیست. معنای همسری این جنس کپی کردن نبود تا تو همسر نمونه باشی. قرار بود هردو بنده خوب خدا که بودید بمانید.

«مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» یعنی مِنْ شَرِّ محبوبِ همسر درجهٔ یک. هر مخلوقی برای خودش حاشیه و آثار وجودی دارد. هر آدمی یک جور برخورد می‌کند، یک جور می‌نشیند و یک جور بلند می‌شود. مسئلهٔ خیر و شر از اینجا به‌وجود می‌آید، بنابراین، مکتبی که از اوّل خیر و شر را بگذارد کنار هم، اگر بزرگ فیلسوف عالم

باشد حرفش مفت نمی‌ارزد، چون مسلماً تعریف خوبی از خیر و شر نداشته که این دو را کنار هم گذاشته است. یکی هست و آن یکی اصلاً وجود ندارد، این کدام فلسفه و فیلسوف است که آن قدر ناشیانه می‌خواهد کتاب بنویسد و درس بدهد؟ یکی وجود دارد و یکی اصلاً وجود خارجی ندارد و فقط وجودش در ذهن است.

مکتب قرآن اساسش این نیست که خیر و شر را کنار هم بگذارد. اول باید انسان بفهمد که تمام این عالم شر است. حالا می‌خواهی چه کار کنی؟ چرا شرّ است؟ چون همان قدری که تو هستی و می‌خواهی باشی و باید باشی، نفر کنار تو هم همین‌طور است، آن یکی هم همین‌طور، آن حیوان و درخت و جمادات و سنگ و غیره هم همین‌طور است، پس چاره‌ای نیست. هستند و آثار خودشان را دارند. بدون دعوت نیامده‌ای، هوایت را دارند خیلی هم برای صاحب عالم مورد توجه و عزیز هستی، خدا به تویی انسان آن قدر توجه دارد که انگار فقط همین یک بنده را دارد، درعین حال با تو مشورت نکردند. اگر اعتراضت این است که چرا با تو مشورت نکردند، خدا هزار و چهارصد سال است محکم روی میز عالم زده که صدایش در عالم پیچیده است حاکی از این که اعتراض وارد نیست، بنا نبوده که بگوید چطور عالمی برای تو طراحی کنم؟ حال اگر می‌خواهی بگویی خدا اهل مشورت نیست و دموکراسی ندارد! هرچه دوست داری بگو. خدا عالم را این‌طور طراحی کرده است که همه‌اش شرّ است. با ذهنت و با فکر و عقلی که خدا به تو داده، می‌توانی اطراف خودت را مطابق سلیقه خودت اگر آدم فرزانه و حکیمی باشی تنظیم کنی. آن تنظیم این است که می‌گویی خیر من در این است، و از همه چیز و همه کس خیر خودت را می‌گیری.

چه کسی گفته است که خدا اینجا که می‌گوید: «و انه لَحَبَّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»

دارد به انسان ناسزا می‌گوید؟ خدا انسان را دارد وصف می‌کند که این‌طور است، اگر ستایش نباشد مذمت نیست، چه بسا خدا می‌فرماید بارک‌الله به این انسان که نعمت‌ها را حرام نکرده! خدا واقعاً دوست دارد انسان گزینش کند. کسی که فرضاً صد گزینه دارد بهترین‌ها را انتخاب می‌کند، «و انه لحبّ الخیر لشدید»، حبّ یعنی دوست داشتن، خیر یعنی گزینش. «شدید» است یعنی دست‌بردار نیست. خوب است که دست‌بردار نیست چون اگر این نباشد علم و صنعت و کمال نیست. حالا این ستایش است یا مذمت است؟ تمام مخترعان بزرگ تاریخ همین‌ها هستند. این عالم کار خودش را می‌کند و من هم سهم خودم را انجام می‌دهم. (دقت کنید) بحث خیر و شر وقتی این است بسیاری از کلاس‌ها تعطیل می‌شود و فلسفه‌بافی‌ها از بین می‌رود. «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند». مولانا می‌گوید شب تاریک عده‌ای آدم را در اتاقی که یک فیل در آن بود وارد کردند و در را بستند، هرکسی دستش به یک جای فیل می‌خورد. یکی می‌گوید یک ستون محکم این‌طرف است. یکی گوش فیل را می‌گوید باد بزن است ... و وقتی در باز می‌شود و روز می‌شود معلوم می‌شود که فقط یک فیل بود! همین مسئله است که تفاوت حق و باطل، معرفت و غیر معرفت، علم حقیقی و علم قلابی، سرگرمی و خرافات است.

قرآن اسم چیزهایی که بدل حکمت و علم است را «غیر علم» و جهل می‌گذارد؛ یعنی جهلی که انسان فکر می‌کند حکمت و علم است. ابوجهل که در جاهلیت می‌گفتند فکر می‌کنید منظور نادان است؟ به او ابوجهل که می‌گفتند گُل از گُلش می‌شکفت. آرمانشان جاهلیت بود و جاهلیت برایشان ارزشمند بود. قرآن می‌فرماید جاهلیت مکتب و آرمان بود، از یک نگاه «فی ضلال مبین» بودند ولی از نگاه خودشان این نبوده. می‌گفتند: شما سرتان نمی‌شود قتل و غارت یعنی چه،

قتل و غارت مهم است! برای اینها آرمان و فرهنگ‌سازی کرده بودند. ابوجهل نماد بزرگی بود آن زمان، یکی از نمادهای دیگر ابوالحکم بود یعنی پدر حکمت، مرکز حکمت و خرد. هردو کنیه و شناسه برای یک نفر است. در جاهلیت جهل مرکب و حکمت تمام عظمت جاهلیت است و عین رشد و زیبایی و کمال انسانی است. پیام معوذات همین است که اینها را که یک تصوّر ساده و سطحی ازشان دارید بشناسید. «عاسق اذا وقب» فقط آن که فکر می‌کردی نیست بلکه فراتر از آن است. «نَفَاثَاتُ فِي الْعَقْدِ» هم همین‌طور است.

نَفَاثَاتُ یعنی تشکیلات و جماعت‌هایی که کارشان این است که گره‌ها را باز می‌کنند. پیوندها را می‌گسلند. گره را به این دلیل به آن گره می‌گویند که هوا در آن نمی‌رود. اگر هوا در آن برود باز می‌شود. «نَفَاثَاتُ فِي الْعَقْدِ» نفث در مقابل عقد و در مقابل گره است. همه‌جا در عالم پُر از این پیوندها، عقدها و گره بستن‌هاست که به منظوره‌ای مختلف یا خود طبیعت گره می‌زند یا انسان‌ها گره می‌زنند. ازدواج یکی از همین گره‌هاست. دو نفر عقد شوند یعنی دو نفر را گره بزنند، گره که زده شود این گره معتبر است. «نَفَاثَاتُ فِي الْعَقْدِ» چیزهایی است که این گره را بخواهد باز کند. فکر می‌کردید مادرشوهر و خواهرشوهر است؟ نه؛ صدا و سیماست، روزنامه‌هاست و غیره. خیلی از زن و شوهرها به خاطر پیشرفت تکنولوژی از هم جدا شده‌اند. مثالش یکی دوتا نیست، خیلی زیاد است. بهترین راه، صراط مستقیم است، از قدیم گفته‌اند که همهٔ بندگان خدا از خدا می‌خواهند صراط مستقیم را به ما نشان بدهد، خدا چطور نشان می‌دهد؟ مگر این سوره‌ها بعد از فاتحة‌الکتاب نیست، بعد از فاتحة‌الکتاب از آخر قرآن شروع کن: قرائت «قل هو الله احد»؛ در همهٔ این عالم فقط خداست، خدای احد و صمد، هیچ خبر دیگری نیست. چیزهای

دیگر در مقابل عظمت خدا هیچ هستند. «قل اعوذ برب الفلق...» همه آسمان‌ها و اطراف و اکناف زمین و ستاره‌ها و خورشیدها و منظومه‌ها کار خودشان را می‌کنند، من تکلیفم با آنها این است که من بنده خدا هستم و این هم عالمی است که خدا من را در این عالم آورده است، باید در آن زندگی کنم و آن را بشناسم، نه اینکه از آن بترسم. از زندگی در این عالم فرار بکنم، «قل اعوذ... من شر ما خلق» یک بار برای همیشه بنا را بر این بگذارم که همه عالم شر است. اتفاقی افتاده است؟ نه هیچ اتفاقی نیفتاده است. هرکسی اگر فکر می‌کند اوضاع خیلی خراب است نهایت خیلی حق به جانب است، از همه چیز متنفر است و همه در برابر او هستند، همه اینها درست یک راه دارد، قرآن در سوره حج می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يَظُنْ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ». یا خودت را حلق آویز کن و بعد وسیله را از یک ارتفاع مناسب با زمین قطع کن، یا این جواب است یا اینکه رشد و سعادت و کمال و آن همه پیش خدا مقام داشتن و از خدا آن همه کرامت و فضیلت و لطف و احسان دریافت کردن است. آزاد هستی، یا این را بپذیر یا آن را. اگر می‌گویی اینها برای من مناسب نیست، اینها شر است، از خدا بخواه از اینها حفظت کند، تا صاحب زندگی توأم با کمال و سعادت و رشد باشی. سوره ناس اولین دوره کسب معرفت و حکمت است، انسان در مکتب قرآن از این دوره فارغ‌التحصیل بشود در دوره فلق وارد شده و همین‌طور پیش می‌رود، از آن طرف زندگی‌اش را ادامه می‌دهد تا در راه سعادت و کمال حرکت کند. همیشه مکتب‌های قبلی در کنارش هستند و پذیرایش هستند و چیزهای جدید به او می‌دهند و مطالب جدید یاد می‌گیرند. ده بار هم بیایی و از صفر شروع کنی چیزهای دیگری به تو می‌دهد.

٤

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، اياك نعبد و اياك نستعين، اهدنا الصراط المستقيم، صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس، من شر الوسواس الخناس، الذي يوسوس في صدور الناس، من الجنة والناس.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل اعوذ برب الفلق، من شر ما خلق، ومن شر غاسق اذا وقب، ومن شر النفاثات في العقد، ومن شر حاسد اذا حسد.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل هو الله احد، الله الصمد، لم يلد ولم يولد، ولم يكن له كفوا احد.

بسم الله الرحمن الرحيم. تبَّت يدا ابي لهب و تبَّت، ما اغنى عنه ماله و ما كسب، سيصلى ناراً ذات لهب، و امراته حمالة الحطب، في جيدها حبل من مسد.

بسم الله الرحمن الرحيم. اذا جاء نصر الله و الفتح، و رايت الناس يدخلون في دين الله افواجا، فسبح بحمد ربك و استغفره انه كان توابا.

چهارمین کارگاه تفسیر ترتیبی قرآن کریم را با مقدمه بسیار کوتاه و ادای چند فریضه که درعین حال زمینه‌ساز کارگاه‌های ما هم هست شروع می‌کنیم. مختصر بحث‌هایی که در مقدمه تفسیر ترتیبی و سه کارگاه قبلی داشتیم این است که ما این سه کارگاه گذشته را با توجه به طرح آموزش قرآن به روش اسوه حسنه شروع کرده‌ایم و به لطف خدا ادامه می‌دهیم؛ به این معنی که پیشنهاد این دوره، کتاب آموزش زبان قرآن (آموزش قرآن به روش پیامبر) است، البته نه صرفاً خواندن این کتاب، بلکه اجرای دوره آموزش زبان قرآن، چنان‌که در این کتاب به اختصار و البته به‌طور جامع آمده است. این پیشنهاد واقعی این تفسیر ترتیبی است. این پیشنهاد برای این است که افراد بتوانند در این دوره تفسیر ترتیبی - هرچند دقیق نباشد - به‌طور صددرصد شرکت داشته باشند. بتوانند هم پذیرنده مطالب باشند، هم پدیدآورنده مطالب و هم نقد و بررسی کننده مطالب؛ منظور ما از تعبیر «صددرصد» این است. این پیشنهاد به این معنا نیست که اگر کسی این دوره را به‌صورت کار کردن نزد معلم و یا به‌صورت خودآموز نگذرانده باشد نمی‌تواند از این دوره تفسیر ترتیبی استفاده کند، اصلاً به این معنا نیست، بلکه یادآور این است که این تفسیر ترتیبی بر چه اساسی از قرآن‌شناسی، قرآن‌باوری، قرآن‌دانی و قرآن‌خوانی قرار دارد. این چهار مورد می‌توان گفت که ارکان اربعه آموزش قرآن هستند، وقتی آموزش قرآن مطابق اسوه حسنه انجام شده باشد ما این ارکان اربعه را داریم: قرآن‌شناسی، قرآن‌باوری، قرآن‌دانی و قرآن‌خوانی.

قرآن‌خوانی، همه جملگی برآنند که آغاز کار است ولی درست این است که اگر آموزش، آموزش صحیحی باشد اولویت با قرآن‌شناسی است و قرآن‌باوری و قرآن‌دانی و تا نوبت برسد به قرآن‌خوانی. در اسوه حسنه معلم وقتی که آموزش

قرآن می‌دهد قرآن آموز قرآن باور می‌شود و ایمان پیدا می‌کند حتی در همان کلمات اول. قرآن آموز اولین مرحله با قرآن شناسی شروع می‌کند بدون اینکه به او بگویند. نحوه شروع معلّم، آن استاندارد و حیانی، روحانی، الهی و عرشی که بر آموزش زبان قرآن حاکم است و معلّم آن را انجام می‌دهد خودبه‌خود این کارها را برای متعلّم انجام می‌دهد. متعلّم قرآن می‌فهمد که اگر شروع کرد به قرآن خواندن این به این معناست که باید قرآن خواندن به معنای قرآن دانستن باشد. از همان کلمه اول، آیه اول و سوره اول، قرآن خوانی عین قرآن دانی است، یعنی علم قرآن از همان لحظات اول به متعلّم قرآن منتقل می‌شود. این تفاوت معلّم قرآن با دیگر معلّم‌هاست که از این طرح خارج عمل می‌کنند. به قول اهل موسیقی خارج می‌نوازند.

این چهار ترکیب را یک بار دیگر توجه کنید: قرآن شناسی، قرآن باوری، قرآن دانی و قرآن خوانی. این چهار تا هم ارکان اربعه آموزش قرآن هستند و هم اهداف چهارگانه آموزش قرآن. اگر بخواهیم طرح بریزیم و هدف گذاری کنیم باز هدف گذاری مان همین‌ها هستند. ما چهار هدف گذاری بیشتر نداریم، آموزش قرآن حتماً دارای این چهار هدف است و اگر نداشته باشد معلوم است که آموزش قرآن از مسیرش خارج شده است.

همین چهار تا ابعاد چهارگانه انس با قرآن هم هستند، همان انس با قرآنی که ما یک کمی کمتر از مدت طول عمرمان سابقه شنیدن حرف درباره انس با قرآن را داریم، ولی سابقه اینکه کسی به ما حالی کرده باشد انس با قرآن چیست و راهش چیست را نداریم. اینکه من از کجا شروع کنم تا انس با قرآن را شروع کرده باشم و برایم ملموس شود که در مسیر انس با قرآن جلو می‌روم، دریغ از این! در زمینه انس با قرآن همین چهار تا لازم است و در این زمینه به قرآن خوانی که

می‌رسید، قرآن‌خوانی مستمر است و می‌آید قرآن‌شناسی، قرآن‌باوری، قرآن‌دانی و قرآن‌خوانی و دوباره می‌رود ...، یعنی این چهار تا مثل پَرِ پنکه‌هایی که فراوان با آن آشنا هستید، وقتی که ایستاده است چهارتاست و وقتی شروع به حرکت کردن می‌کند در اوایل سرعت، جای این چهار تا مشخص است و فقط جایشان را عوض می‌کنند، چهار می‌رود جای یک و یک می‌رود جای دو و دو می‌رود جای سه و این دورها که افزایش پیدا می‌کند جاهایشان سریع عوض می‌شود. دیگر ما با چهارتا رکن و چهارتا ستون و دیوار طرف نیستیم با یک پدیدهٔ چرخشی کروی دوار طرف هستیم که مثل عالم طبیعت دائم در حال چرخش است و جلوتر که بروید به‌سختی می‌توانید بگویید که اینجا قرآن‌شناسی است یا قرآن‌دانی است و یا قرآن‌خوانی است یا قرآن‌باوری است، مگر متوقفش کنید. آن چنان به چرخش افتاده است که خود شخص هم نمی‌تواند اینها را تفکیک کند. این حالت‌ها را حتی شخصی که اهل قرآن شده است و در مسیر آموزش صحیح قرآن قرار گرفته است خودش هم نمی‌تواند تفکیک کند.

همین چهارتا ارکان منشور توسعهٔ فرهنگ قرآنی هم هستند که چندین سال است که با تصویب در شورای عالی انقلاب فرهنگی در عالی‌ترین سطح سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری کشور عزیزمان کاملاً ملی و ساری و جاری شده است تا دولت و ملت در این مسیر توسعهٔ فرهنگ قرآنی کار کنند. شما هم آشنا هستید و اگر آشنا نیستید این فریضه است. من عمداً کتابی که در این مورد چاپ شده بود نیاوردم که این کار را خود شما بکنید. از طریق دبیرخانهٔ شورای عالی انقلاب فرهنگی باید پیگیر شوید، این کتاب تفصیلی است بر صحبت‌های مختصر ما در این کارگاه، همه در منشور آمده است. در خود سند بالادستی که بالاترین سند

انقلابی است، اگر در آن کتاب بخوانید می‌بینید در این منشور همه دخیل هستند، چندین وزارت‌خانه شرکت و دخالت دارند، وزارت‌خانه‌های دیگر هم غیرمستقیم در ارتباط هستند و هیچ‌کسی از این منشور بیرون نمی‌ماند. این منشور توسعه فرهنگ قرآنی بر این چهار محور استوار شده است. سال‌های سال در آن کمیسیون‌های تخصصی شورای عالی انقلاب فرهنگی، در حدود ۱۰ بلکه ۱۵ سال، در اواسط جلسات، نزدیک به تصویب بودیم که فرهنگستان قرآن را ایجاد کنیم، بعد همه فهمیدیم و به اتفاق آراء به این نتیجه رسیدیم که قرآن آن‌چنان عظیم و بزرگ است که هرچیزی می‌تواند فرهنگستان داشته باشد غیر از قرآن. سال‌ها کار شد که فهمیدیم شدنی نیست. وقتی که نشد از نو حرکت‌های قبلی را با حرکات جدید تلفیق کردیم و به منشور توسعه فرهنگ قرآنی رسیدیم که به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی هم رسید. آنجا هم محورها همین چهار محور هستند. این چهارتا همان‌طور که تصویر کردم برایتان اوّل شماره‌دار هستند، ولی همین که حرکت می‌کنند و جریان پیدا می‌کنند در زندگی مردم، به چرخش و حرکت استمراری می‌افتند و چنان‌که من اینجا مختصری از آن شرح منشور توسعه فرهنگ قرآنی در آن کتاب را یادداشت کرده‌ام، توسعه زاینده و فزاینده پیش می‌آید، یعنی این توسعه دائم زاینده و فزاینده می‌شود و جلو می‌رود. افزایشی که دائم ضرب در عددی می‌شود.

انس با قرآن، در میان عناوینی که مطرح کردیم غربتی بیشتر از عناوین دیگر دارد، برای اینکه رعایت حرمتش شده باشد من چند کلمه راجع به انس با قرآن می‌گویم که این را هم از کتاب توسعه منشور قرآنی برایتان به اختصار برداشته‌ام. انس با قرآن به ارتباط مشتاقانه و مستمر با قرآن تعریف می‌شود. ارتباط

با قرآن با دو قید مشتاقانه و مستمر، وقتی این دو قید را داشته باشد آن وقت دو مؤلفه داریم، اول استمرار و بعد اشتیاق. اول استمرار خودش را نشان می‌دهد بعد اشتیاق، همین‌طور دائم این دو مؤلفه در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و دائم همدیگر را پیش می‌برند.

دو کار مهم در شروع داشتیم، یک همین بحث چهار محور بود که مطرح شد. کار مهم دیگر می‌ماند که بتوانیم وارد متن تفسیر ترتیبی‌مان شویم. دو پیام از رهبر معظم انقلاب داریم. اولی پیام رهبر معظم به گردهمایی توجیهی دبیران قرآن اول دبیرستان است در تاریخ ۲۰/۷/۱۳۶۸، این تاریخ‌ها و همچنین توجه به اینکه مخاطب رهبر چه کسانی بودند اهمیت دارند، یک جهت‌ش این است که با تقویم مقایسه کنیم و یادمان بیاید که چند سال گذشته است از بیانی که رهبر معظم داشته‌اند و وضعیت آن زمان را بیان می‌کنند و متنبه و متوجه شویم که چقدر فاصله شده است تا امروز، کلاه خودمان را قاضی کنیم و ببینیم که حرکت و کوشش لازم را در جهت اهدافی که ایشان طرح کرده‌اند انجام داده‌ایم یا انجام نداده‌ایم؟ دو پیام را برایتان می‌خوانم اولی همین پیام به دبیران در روزهای اول سال تحصیلی ۶۹-۱۳۶۸ است.

فرمودند: «امروز فرصتی تاریخی و استثنائی است برای اینکه قرآن در هدایت فکر و عمل انسان‌ها قدرت و چیرگی خود را نشان دهد اما این متوقف است بر اینکه ما خود به چشمه جوشان معارف و هدایت قرآن دست یابیم و قرآن را بفهمیم و در آن تدبّر کنیم، آن را محور بحث و فحص سازیم و در اعماق آن غور کنیم. واقعیت تلخ این است که قرآن هنوز در جامعه ما یک امر عمومی نشده است. همه به قرآن عشق می‌ورزند و احترام می‌کنند، اما عده کمی همواره آن را تلاوت و عده کمتری

در آن تدبّر می‌نمایند»^۱.

پیام دوم در همان سال و ۶ ماه بعد است. گفتار رهبر معظم در دیدار با قاریان و حافظان قرآن ۴ / ۱۲ / ۱۳۶۸. فرمودند: «تا قبل از این نیم قرن مردم ما حتی آنهایی که سواد خواندن و نوشتن نداشتند، غالباً می‌توانستند قرآن را از رو بخوانند. به همین جهت، این مکتب‌خانه‌ها نعمت بزرگی بود. چقدر کسانی از افراد مسنّ نسل قبل را ما می‌شناختیم که سواد خواندن و نوشتن نداشتند، نمی‌توانستند فارسی بخوانند و با آنکه زبانشان فارسی بود نمی‌توانستند زبان خودشان را به‌صورت مکتوب بنویسند و بخوانند؛ اما می‌توانستند کتاب خدا را بخوانند و قرآن را بفهمند»^۲.

یک حدیث از امام صادق یادداشت کرده‌ام، که جواب اصلی و بهترین جواب است به اینکه که ما چه کرده‌ایم بین این سال‌ها: «العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطريق؛ لایزیده سرعة السیر فی الطريق الاّ بعداً». هزاران بار شنیده‌ایم که می‌گویند مگر چه می‌شود این کارهایی که ما قرار است بکنیم را بکنیم؛ جوابش را از امام صادق (ع) بگیرید، از ما نگیرید. چه می‌شود؟ چه می‌شود آدم به جای راه به بیراهه برود؟ انسان هرچه بیشتر در آن مسیر سرعت بگیرد از مقصد دورتر می‌شود. هزار ترجیح دارد که سر جای خودش بایستد و اصلاً راه نرود. پیام و حیانی امام صادق (ع) حاصل مطلب قرآن است و آن است که کسی که بدون بصیرت راه برود، بهتر است اصلاً راه نرود. بایستد اقلّاً خسارت ندیده و دورتر نشده، هرچه بیشتر

۱- سایت پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری، پیام‌ها: <https://www.leader.ir/fa/speech/177>

۲- سایت پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری، دیدارها: <https://www.leader.ir/fa/speech/262>

شتاب می‌گیرد از مقصد دورتر می‌شود.

خدا را شکر توفیق پیدا کردیم مقدمات را بیان کنیم. وارد متن چهارمین کارگاه تفسیر ترتیبی قرآن کریم می‌شویم.

در دوره تفسیر ترتیبی سیر آخر به اول مصحف شریف را داریم و در هیچ مرحله‌ای و سوره‌ای توقف نداریم. حرکت کردن و گذشتن ما از یک سوره به سوره دیگر هرگز به این معنا که از آن سوره گذشتیم و به آن بر نمی‌گردیم نیست، در این دوره که با سیر اسوه حسنه پیش می‌رویم و گفتیم پیشنهاد اصلی‌اش آموزش زبان قرآن است، باید عادت کنیم که با این سیر و در این مسیر حرکت کنیم. تنها کار مهم ما این است که خودمان را در مسیر نگه داریم و مراقب باشیم سیرمان را درست انجام دهیم. هیچ قیدی نداریم این قید را هم باید برداریم که مثلاً این کارگاه مخصوص سوره ناس است یا مثلاً مخصوص معوذات است؛ یا اینکه بگوییم حتماً در یک جلسه در یک کارگاه ما باید تکلیف تفسیر یک سوره را مشخص بکنیم، این قیدها را نداریم و اصلاً نباید داشته باشیم.

بحث فهم قرآن و زندگی با قرآن است. با قرآن زیستن است. آموزش و پژوهش و سیر و انس با قرآن را لازم دارد. قرآن‌شناسی دائم در این مسیر در حال ارتقا است، قرآن‌باوری در این مسیر فعال است، دائم ایمان به قرآن افزایش پیدا می‌کند، علم قرآن و قرآن‌دانی افزایش پیدا می‌کند، در کتاب و دفتر و مدرک خلاصه نمی‌شود، فهم و درک می‌شود. بنابراین فردی که در مسیر است می‌شود «الذین اوتوا العلم». «اوتوا الكتاب» هم نباشیم، اهل تورات کتاب دارند و اهل کتاب‌اند ولی چه اهل کتابی! که سر زده بروی سراغ او کتاب روی گرده‌اش است، نه در آغوشش نه در قلب و ذهن و زبان و منش و روشش؛ «کمثال الحمار» این هم

با کتاب است، یک نوع دانشمند است، ولی وقتی که بررسی‌اش می‌کنی می‌بینی نه دانشمند است و نه محقق. سعدی می‌گوید: «نه محقق بود نه دانشمند / چارپایی بر او کتابی چند».

ما باید بشویم «الذین اوتوا العلم»، تعبیری که برای مسلمانان تحت تعلیم پیامبر اکرم در قرآن کریم است، به‌عنوان اولین شاگردان مکتب قرآن از نظر زمانی و نه از نظر اولویت، از نظر زمانی آنها اولویت دارند، از نظرها و جهات دیگر ما اولویت داریم. اشتباهات بزرگی هست که قاعداً وظیفه ماست که هرگاه به آن می‌رسیم حرکت نکنیم و اصلاحشان کنیم. غالباً افسوس می‌خوریم که ای کاش در زمان پیغمبر اکرم بودیم، ذهن ما آن‌قدر ساخته شده با این که افسوس آنها چقدر خوشبخت بودند، چقدر عالی بودند، چه مسلمانان چنین و چنانی بودند؛ چرا؟ چون در زمان پیغمبر اکرم بودند. اشتباه بسیار بزرگی است یکی از دلایل این است که پیامبر اکرم عکسش را می‌فرمایند. در یکی از احادیثی که با در نظر گرفتن متواتر به معنای دوم یعنی مستفیض و فوق‌الاستفاضه این حدیث می‌شود متواتر، از مسلمات سیره نبوی است که این بیان را فرموده‌اند: «واشوقاه إلی إخوانی». آن اشتباه از اینجا شروع می‌شود که ما چه اشتیاقی است که داریم، به غلط، به این که ای کاش در زمان پیغمبر اکرم بودیم. این چه اشتیاق بی‌اساسی است. اراده اراده خداست. هر بنده‌ای را در هر زمانی و در هر مکانی قرار می‌دهد. اینکه قرار باشد که قرارداد یک بنده خدا از سوی خداوند در یک مکان و زمان خاصی برای او یک اولویت و امتیاز باشد به‌طوری که دیگری که در آن زمان و مکان نیست نتواند بالاتر از آن را به دست بیاورد، با شئون الهی و اسماء حسنی الهی جور در نمی‌آید. ما باید خیلی وقت‌ها به خداشناسی مان برگردیم و غلط‌های خداشناسی مان را تصحیح

کنیم. اگر در خداشناسی مشکل نداشته باشیم این اشتباه بزرگ را نمی‌کنیم. پیغمبر اکرم به عکس می‌فرمایند که چقدر اشتیاق دارم به برادران و خواهرانم: «آه شَوْقاً إِلَيَّ إِخْوَانِي»، حاضران عرض می‌کنند که «أَلَسْنَا إِخْوَانُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» می‌گویند یا رسول الله ما حاضریم در کنار تان. پیغمبر اکرم می‌فرمایند: «اخوانی یأتون فی آخر الزمان». اخوان من در آخر الزمان می‌آیند، بعد در ادامه می‌گویند مسلمانانی را من اشتیاق دیدارشان را دارم که نه من را دیدند نه هیچ‌یک از اوصیای من را «يُؤْمِنُونَ بِسَوَادٍ عَلِيٍّ بِيَاضٍ»، تنها چیزی که از اسلام، خدا و وحی و همه چیز که برایش جانفشانی می‌کنند دارند، سیاهی روی سفیدی است؛ علما از ابتدا معنا کرده‌اند که متن قرآن است. معنای دقیق ترش قرآن و حدیث است. بنابراین «الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ» را اول به آنها نسبت می‌دهند. قرآنی تعریف کنیم، ماییم که با اولویت خیلی بالاتر می‌توانیم «الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ» باشیم و هستیم. یعنی این عنوان شامل حال ما هست، چه این نعمت را شکرگزاری کنیم و چه نکنیم، که اگر نکنیم «ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ». مسیر «الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ» در تفسیر ترتیبی قرآن این مسیر است.

هر آموزش قرآنی با الله اکبر و با فاتحة الكتاب انجام می‌شود. در جاهایی که این کار را نمی‌کنیم، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که می‌گوییم درست است البته نیت شرط است، آن را می‌توانیم به نیت فاتحة الكتاب بگوییم. همان‌طور که قرآن در فاتحة الكتاب خلاصه می‌شود فاتحة الكتاب در بسم الله الرحمن الرحيم خلاصه می‌شود؛ «ان الاعمال بالنیات». با فاتحة الكتاب شروع می‌شود، ناس و بعد فلق و بعد قل هو الله احد یا توحید یا اخلاص و یا سورة احد که بچه‌ها این اسم را دوست دارند، چهارم سورة تبت، پنجم سورة نصر که ما توفیق داشتیم در آغاز این کارگاه

جمع‌خوانی کردیم، ششم کافرون که دارای شش آیه است.

بسم الله الرحمن الرحيم. قل يا ايها الكافرون، لا اعبد ما تعبدون، ولا انتم عابدون ما اعبد، ولا انا عابد ما عبدتم، ولا انتم عابدون ما اعبد، لكم دينكم ولي دين.

یکی از کارهای مهم این دوره قرآن خواندن است. کلاس تفسیری که تلاوت قرآن در آن نباشد تفسیر نیست و تفسیر هم باشد تفسیر قرآن نیست. وقتی تفسیر، تفسیر قرآن است که چنان‌که در مکتب پیامبر اکرم و مکتب اهل بیت علیهم السلام ساری و جاری بوده است همواره آمیخته و عجین باشد با تلاوت قرآن، متن قرآن و با خواندن قرآن. همواره آن چهارمحور را داشته باشد و الا تفسیر قرآن به معنای حقیقی‌اش نیست. تفسیر قرآن دائم باید این چهارمحور قرآن‌شناسی، قرآن‌باوری، قرآن‌دانی و قرآن‌خوانی را داشته باشد که این قرآن‌خوانی محور اصلی قرار می‌گیرد. این همه تأکید بر قرائت قرآن هم به این خاطر است. قرآن‌خوانی که یکی از چهار محور است تبدیل می‌شود به محور اصلی و بقیه محورها دور این محور به حرکت درمی‌آیند. یعنی همین قرآن‌خوانی است که باید آن محورهای قرآن‌شناسی، قرآن‌باوری و قرآن‌دانی را دائم چرخش و توسعه زاینده و فزاینده بدهد.

بعد سوره هفتم که سوره کوثر است با سه آیه.

بسم الله الرحمن الرحيم. انا اعطيناك الكوثر، فصل لربك وانحر، ان شانئك هو الابتر.

سوره هشتم سوره ماعون است با هفت آیه. این که گفتیم اگر کسی پیشنهاد این دوره را نگذرانده باشد می‌تواند از این دوره استفاده کند، به این خاطر است که آموزش هم در این مسیر هست. امروز مثلاً چنانچه به تفسیر معناشناسی سوره

معاون پردازیم، در جمع ما نباید اگر کسی باشد که سوره معاون را به کلی بلد نباشد فکر کند که مثلاً مطالبی می‌شنود که زمینه آن مطالب را بلد نیست. خوب آموزش قرآن به روش اسوه حسنه کاری بسیار آسان است. پیغمبر اکرم بر آن تأکید داشتند که باید یسیر باشد. توصیه می‌کردند به مبلغان قرآن که تا می‌توانید آموزش قرآن را برای افراد آسان کنید. مبشر باشید و انگیزه افراد را افزایش دهید. به جای مبشر منفّر نباشید. منفّر یعنی ایجاد نفرت کننده. به راحتی معلّم اگر «علی غیر بصیرة» عمل کند و بخواهد به قرآن مردم را گرایش دهد مردم بیشتر متنفر می‌شوند، کوچک و بزرگ هم ندارد. یکی فریاد می‌زند نخواستم! ده‌ها هزار نفر هم چنین جسارت و صراحتی را ندارند و می‌روند در زندگی خودشان چنین می‌کنند، قرآن را کنار می‌گذارند و تا آخر عمر با قرآن خداحافظی می‌کنند.

تفسیر سوره معاون را ارائه کنیم. تفسیر زمانی معنا خواهد داشت که همین که بسم الله را گفتیم و معلوم شد چگونه مسیر را ادامه دهیم، باید همه با هم صحبت و گفتگو کنیم و بحث را پیش ببریم. سوره معاون هفت آیه دارد. معلّم وقتی به سوره معاون رسیده است و قرار است آموزش دهد، پیشنهاد شده است پایانی‌ها را شروع کند، به این صورت که معلّم و متعلّم پایانی‌ها را تکرار کنند، با سه چهار بار تکرار سوره معاون قرآن آموز سوره معاون را یاد می‌گیرد و بلد است حتی اگر حفظ کامل هم نباشد. فرض کنید که شما بلد نیستید و من بldم و می‌خواهم به شما یاد دهم. این سوره هفت آیه دارد و بالطبع هفت کلمه پایانی دارد. «بالدین، یتیم، مسکین، مصلین، ساهون، یراؤن، معاون» دستور پیامبر است که انگشت شماره یک انگشت کوچک دست راست، و شماره پنج انگشت شصت دست راست، شماره شش شصت دست چپ و کناری آن می‌شود هفت انگشت. «بالدین، یتیم،

مسکین، مصلین، ساهون، یراؤن، ماعون؛ حال اگر من آیه‌ها را بخوانم و یک کلمه را جا بیندازم شما می‌توانید کامل کنید، شما فقط باید کلمه آخر را بگویید.

مبتنی بر خواننده‌ها و شنیده‌ها و خواننده‌هایی که از تفسیر سوره‌های قبلی داشتیم وارد تفسیر سوره ماعون می‌شویم. توصیه مؤکد این است که تفسیر بخوانید، اگر هیچ دسترسی ندارید حداقل به ترجمه‌ها مراجعه کنید. سعی کنید به چند ترجمه یک سوره مراجعه کنید، حتی بد نیست که این ترجمه‌های مختلف را بنویسید، چون اگر قرار باشد زمانی اشتباهات این ترجمه‌ها دربیاید، وقتی است که اینها کنار هم نوشته شده باشند. این هم خودش یک کار است که اگر تفسیر از عهده شما برنمی‌آید حداقل کار ترجمه بکنید. سعی کنید چند ترجمه را بنویسید و مقایسه کنید و این آمادگی را کسب کنید که در این راه سهمی داشته باشید. برای خودتان دفتر یا سالنامه‌ای تهیه کنید و شروع کنید به یادداشت این کارها. اصل مطلب ما تفسیر معناشناختی و درس و بحث تفسیر سوره ماعون بود و به همین حساب آموزش این سوره را صحنه‌سازی کردم، البته به سرعت و اختصار. یک گریزی هم به ترجمه‌ها زدم که بعد از آن وارد تفسیر سوره ماعون بشویم و این به‌نوعی بازگشت به سوره توحید هم هست.

من در ترجمه سوره توحید دو ترجمه را برای شما انتخاب کرده‌ام که به‌عنوان نمونه می‌خواهم مطرح کنم که شما در میان ترجمه‌ها در نظر بگیرید، شاید روزی خدای ناکرده وزین‌ترین ترجمه فارسی شناخته شود. اگر قرار باشد وزین‌ترین را انتخاب کنند قاعدتاً در این آشفته بازار که ما از آن خبر داریم یقیناً این ترجمه امتیاز بالاتری خواهد آورد. در این ترجمه مترجم سوره اخلاص را این‌گونه ترجمه کرده‌اند: بعد از «بسم الله الرحمن الرحيم»، بگو اوست خدای

یکتا. خدایی که در حاجت به او رو کنند. نه زاده است و نه زاده شده و نه هیچ کس همتای اوست. من خیلی دلم می خواست لابه لایش بگویم «الله الصمد»، این کار را کارشناسانه خلاف شرع می دانم. فقهای عظام فتوا بدهند اینکه در تلویزیون آیه را می خوانند و بعد ترجمه می خوانند این کار درست است یا نه؟ چون اصلاً تلویزیون بنای استفتاء از مراجع را ندارد. بهترین ترجمه معاصر فارسی سوره اخلاص این است! (البته بیشتر بهتر است نوشته شود سوره توحید تا اخلاص). اکنون ترجمه عبدالمحمد آیتی: بگو اوست خدای یکتا، خدایی که در حاجت به او رو کنند، نه زاده است و نه زاده شده و نه هیچ کس همتای اوست. بله، این دو ترجمه از روی هم کپی شده اند!!

ما با این قضیه بحث داریم که این دو ترجمه وزین و بهترین و آهنگین و غیره درست است یا نه؟ جوابی که می خواهیم بدهیم این است که غلط است. یک ترجمه مشهور غلط از سوره اخلاص قرآن است که از سر بی مهری به سوره های آخر قرآن که حکم دورچین غذا را دارند، برای بچه ها هستند و غذای اصلی سوره های کوچک نیستند! صورت گرفته است. کاری که قُراء ما انجام می دهند. علمای بزرگ مصر هم با آن مخالف بودند و می گفتند نکنید، اینکه قاری یک سوره ای را از یک جایی شروع به خواندن می کند و غالباً بدون اینکه سوره را به پایان رسانده باشد، به اصطلاح، اصل قرائت را قطع می کند و به عنوان دورچین یک یا دو سوره از سوره های آخر قرآن یا یک سوره را دو بار سه مرتبه می خواند. این کار هم از کارهای نهی شده قُراء آنها بوده و شده است مرجع تقلید قُراء ما.

در اصل، ترکیب این سوره به این شکل است: «بسم الله الرحمن الرحيم. قل هو الله احدٌ و لم یکن له کفواً احدٌ» اصل این سوره این است. خدا، احد است و

احدی هم کفو و همتای او نیست. در مرحلهٔ دوّم تأکید می‌شود که «لم یلد و لم یولد و لم یکن» که سه تا تأکید بر یکدیگر اضافه می‌شوند. «لم یلد له کفوّاً احد و لم یولد له کفوّاً احد و لم یکن له کفوّاً احد». به اصطلاح، سه قبضه می‌شود که: احدی همتای او نیست.

ترجمهٔ فارسی صحیح این است: نه احدی تاکنون زاده شده است که بخواهد همتای او باشد و نه زاده می‌شود که بخواهد همتای او باشد. «لم یولد» یعنی نه در ماضی اتفاق افتاده و نه در هر لحظه‌ای که این سوره خوانده می‌شود و نه در گذشته‌ای نسبت به آن لحظه، که از مادر به دنیا آمده باشد کسی که بتواند همتای خدا باشد، بگوید خدا یکی و من هم یکی! اصلاً نمی‌شود چنین چیزی شدنی نیست. یعنی زاده نمی‌شود و امکان ندارد زاده شود کسی که بخواهد همتای خدا باشد. اصل مطلب هم همین بود «لم یکن له کفوّاً احد» یعنی نه بوده و نه هست و نه خواهد بود برای خدای یکتا همتایی، این ترجمهٔ درست سورهٔ قل هو الله احد است.

سند ما از برگردان صحیح این سوره تفسیر و ترجمهٔ این سوره در مکتب اهل بیت (ع) است؛ از امام باقر (ع) نقل می‌کنم و ایشان از پدرانشان نقل می‌کنند که در بصره کار به مجادله رسیده، اهل بصره برای حضرت امام حسین (ع) نامه می‌نویسند و می‌گویند در بصره بر سر معنای «صمد» بسیار اختلاف شده، امام نهی کردند و گفتند بحث‌های این‌چنینی بر سر قرآن را کنار بگذارید. حوزهٔ فهم قرآن حوزهٔ جدال نیست. امام نامه را که دریافت کردند در پاسخ نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد، فلا تخوضوا فی القرآن ولا تجادلوا فیه ...» در قرآن خوض نکنید؛ یعنی افتادن در آیات قرآن به گونه‌ای که دیگر خود آن بشود سرگرمی و

اصل کار، در صورتی که آیات مسیر است. جدال در امر تفسیر نکنید. یکی این طور می گوید، بگویید باشد و هم افزایی کنید. شما که این همه سخن گفتید و گفتند چه می دانستید و از کجا چیزی داشتید. خود امام حسین هم از رسول اکرم نقل می کنند: «فقد سمعت جدی رسول الله (ص) يقول: من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبوء مقعده من النار» هر کس بدون اینکه علم لازم را داشته باشد درباره قرآن جدال کند جایش آتش جهنم است.

امام حسین می فرمایند: خداوند سبحان در همین سوره کوچک تفسیر صمد را هم آورده است. این را باید کسانی توجه کنند که این سوره ها را مختصر می بینند. سوره مفصل است. اگر یک کلمه غریب در آن آمده است آن کلمه در همان سوره تفسیر شده است. سوره ای را که کلمه نا آشنا در خودش بیان شده است نمی شود گفت مختصر است.

متن کلام امام حسین (ع) این است که خدا خود صمد را تفسیر کرده است: «وان الله قد فسر الصمد فقال: الله احد، الله الصمد ثم فسر فقال: لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد». با سه تأکید. دو تأکید اولی آزاد و تأکید سوّمی می چسبد به «له كفواً احد» که آیه آخر را تشکیل می دهد. «لم يلد» در مکتب اهل بیت تأکید است، حتی روی لم يلد هم به ما آموخته اند که وقف کنید. با اینکه نه وقف مطلق است و نه سر آیه است. ما سند داریم که اهل بیت (ع) نه تنها آیات را در این سوره به هم نمی چسبانده اند که کار مکروه و نادرستی است، بلکه لم يلد را هم جدا می کرده اند، چون می دانید در آموزش پیامبر سر لم يكن «نون» ظاهر می شود، و به این ترتیب هر سه تأکید در لفظ هم علاوه بر معنا صراحت پیدا می کنند.

در مقاله سوره اخلاص در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، مادّة اخلاص، می‌توانید مقاله این سوره را ملاحظه کنید، در آنجا آمده است که در مکتب اهل بیت (ع) سوره‌ای که بخواهد بحث فلسفی و جای جدال باشد وجود ندارد. خداوند سوره اخلاص را اراده فرموده است که فقط یک شعار قوی و آهنگین باشد، از ازل تا ابد بماند و خلاصه کلّ قرآن باشد. پیامبر فرمودند سوره حمد دو سوّم قرآن است و سوره قل هو الله احد یک سوّم قرآن است که این دو با هم یعنی یک قرآن کامل. سوره قل هو الله احد طراحی شده است که شعار توحید باشد. یک شعار قوی و کامل و جامع و جاودانه که هرچه راجع به توحید بحث شود آخرش برگردد به این شعار و خود این شعار آن قدر قوی، جامع، کوبنده و مفید باشد که نیاز به هیچ بحثی نداشته باشد. بهترین تفسیر برای سوره قل هو الله احد می‌شود تفسیر نکردنش، مثل سوره فاتحة الكتاب. این سوره را بخوانید و هزار بار بخوانید، چون هربار قرآن دان‌تر و قرآن‌باورتر می‌شوید.

برسیم به سوره ماعون، فقط سیر بحث را شروع کنیم. ما بحث سوره ماعون را از خود کلمه ماعون شروع می‌کنیم، البتّه نه به این خاطر که نام سوره ماعون است. نام سوره‌ها لزوماً موضوع اساسی و محوری سوره‌ها نیستند. وجه نام‌گذاری سوره ماعون و کوثر و نصر و تبتّ و در نام‌گذاری سوره فلق و ناس و اسم صمد را برای قل هو الله در نظر بگیریم و همچنین سوره مسد که در روایات هست، این است که از خود سوره گرفته‌اند. ناس در سوره ناس تکرار شده و شده است اسم سوره. در سوره تبتّ این کلمه یک بار به کار رفته و شده اسم سوره. سوره مسد، مسد را یک بار در قرآن داریم. در سوره نصر آیه اوّل سوره «اذا جاء نصر الله والفتح» است، یکی از نظام‌های نام‌گذاری سوره این است که اوّل می‌گویند سوره «اذا جاء نصر الله و

الفتح و بعد مختصر می‌شود: «اذا جاء نصر الله» و مختصرتر گفته می‌شود «نصر» فقط همین، نه اینکه محور موضوعی این سوره نصر است، یا فتح است، یا توبه است. سوره ماعون به این خاطر سوره ماعون نامگذاری می‌شود که «ماعون» در قرآن فقط یک جا آمده است و آن هم در این سوره و ما وقتی که می‌گوییم تفسیر سوره ماعون را از این کلمه شروع می‌کنیم به خاطر این نیست که نام این سوره ماعون است بلکه کلمه‌ای است که بیشتر با آن مسئله و کار داریم و غریبه‌تر به نظر می‌رسد. «أعربوا القرآن والتمسوا غرائب»، برای فهم قرآن درصدد باشید که غریبه‌های قرآن را التماس کنید یعنی پیدا کنید و آن غریب‌ها را با خودتان آشنا کنید. این مسیر اصلی فهم قرآن و صراط مستقیم در فهم قرآن است. در سوره ماعون اولین کلمه‌ای که فرد قرآن‌آموز یا کسی که در مسیر فهم و تفسیر قرآن قرار می‌گیرد، با آن مواجه می‌شود که این کلمه برای او غریبه جلوه می‌دهد، کلمه ماعون است، بنابراین ما تفسیر را از این کلمه شروع می‌کنیم.

ماعون را هم در لغت و هم در مناسبت‌های دیگر از دیرباز برایش توضیحاتی داده‌اند. مرحوم گنابادی به‌طور موجز ماحصل آن را به بهترین شکل آورده است: «الماعون المعروف و الماء و کلّ ما انتفعت به أو کلّ ما يستعار و الزکاة». ماعون معنایش معروف است، یعنی لوازم و اسباب مایحتاج زندگی. همچنین، ماعون را آب معنی کرده‌اند «یمنعون الماعون» یعنی «یمنعون الماء» و همچنین ماعون به معنی هر آن چیزی هست که از آن نفعی به انسان برسد و انسان از او انتفاع کند و منفعتی به دست بیاورد؛ یا هر چیزی که به او عاریه بدهند. چیزهایی که به‌طور عاریه بین مردم دست به دست می‌شود ماعون است و «یمنعون الماعون» یعنی کسی بیاید و جلوی آن را بگیرد و نگذارد دیگران استفاده کند.

آخرین معنا زکات است، شامل زکات واجب و مستحب که صدقه است. حال از این آخری یک نگاه بکنیم: «فویل للمصلین، الذین هم عن صلاتهم ساهون، الذین هم براؤن، ویمنعون الماعون»، اگر آن توضیحات و تفصیلات وسط را برداریم می‌شود: «فویل للمصلین و یمنعون الماعون» مثل «اقیموا الصلوة و اتوا الزکاة» که کنار هم می‌بینید؛ آن نمازشان است و این هم زکاتشان؛ «ارأیت الذی یکذب بالذین» که بعد معلوم‌تر شود کسانی را مطرح می‌کند و دربارهٔ کسانی صحبت می‌کند و دقیق‌تر از کسانی صحبت به میان می‌آورد که در مورد نماز کارشان آن است، فعلاً با هر معنایی که «الذین هم عن صلاتهم ساهون» در ذهن شما دارد یا می‌تواند زیر سؤال هم باشد.

در مسئلهٔ زکات چطورند؟ «یمنعون الماعون» هستند، درست نقطهٔ مقابل ایته زکات. زکات هم به معنای جامعش مطرح است. در کنار اقامهٔ صلاة در فرهنگ قرآنی و در فرهنگ اسلام و در فرهنگ قرآن محور اسلام، همان‌طور که اقامهٔ صلاة مطرح است ایته زکات نیز انجام دادن دقیق مسئلهٔ زکات است، یعنی در لغت به معنای دادن و به دست گیرنده رسانیدن.

چند سالی پیش در آستانهٔ عید فطر از مقام معظم رهبری استفتاء کردند و جواب منتشر شد که آیا شرعاً مجاز است که مردم فطریه‌هایشان را به صندوق صدقات کمیتهٔ امداد بیندازند؟ جواب استفتاء این بود، فرمودند: اگر کسانی که می‌خواهند به صندوق کمیتهٔ امداد بیندازند اطمینان داشته باشند که به دست مستحق شرعی آن می‌رسد اشکالی ندارد.^۱ این به دست مستحق شرعی رسیدن

۱- رک. سایت دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای، استفتائات، استفتاء شماره ۱۸۲۱: ۱۶۱#1821. <http://farsi.khamenei.ir/treatise-content?id=161#1821>

برای زکات یعنی ایتاء زکات. گاهی از استفتاهایشان معلوم می‌شود که عده‌ای معنای ایتاء زکات را متوجّه نشده‌اند، اشاره کرده‌اند که زکات باید ایتاء شود، وقتی زکات فطره به ذمه مسلمان هست باید این را ایتاء کند و در درجه اول ببرد برساند به دست گیرنده زکات فطره، اصلاً لازم نیست بگوید که این فطره است، حتی ترجیح دارد که نگوید ولی باید به دست کسی که شرعاً استحقاق دریافت زکات را دارد برساند. اگر خودش برایش میسر نیست باید به شخص دیگری اطمینان داشته باشد که به دست مستحق می‌رساند.

«فویل للمصلین» نقطه مقابل «اقیموا الصلوة» است، یعنی نقض اساسی شروط نماز. باید راجع به آن بیشتر گفتگو و بحث شود تا تفسیر سوره ماعون بیشتر پیش برود. «ویمنعون الماعون» نقطه مقابل ایتاء زکات است. هرچه در مکتب ایتاء زکات اصرار بر این است که دقیق‌تر و درست‌تر زکات انجام شود، اینجا بالعکس «ویمنعون الماعون» است. یعنی اصلاً سر راه زکات را که یکی از راه‌های بزرگ و درهای بزرگ بهشت است ببندیم، هر جا در جامعه شرعاً و عرفاً زمینه‌ای برای زکات هست راهش را ببندیم. اینها تا این حد خطرناک هستند. «الذین هم عن صلاتهم ساهون، والذین هم یراؤون» و این هم از زکاتشان: «ویمنعون الماعون».

آن معانی دیگر هم یادتان بماند، آب ماعون است، هرچیز نافی که مردم از آن بهره ببرند ماعون است، هرچیزی که عاریت داده شود بین مردم، ماعون است. به همین دلیل از قدیم وقتی که ماعون را ترجمه و تفسیر می‌کردند به دیگ و اژه و تیشه و آچار و انبردست و اینها که یکی دارد و دیگری ندارد تفسیر کرده‌اند، مثلاً می‌گویند مهمان برایم می‌آید قابلمه بزرگتان را بدهید و ... معمولاً این تفسیر جا افتاده و البته درست هم هست.

از امام صادق سؤال کردند، ایشان فرمودند ماعون هر چیزی است که به عاریت داده می‌شود. خواسته‌اند بیان بفرمایند که کسی که می‌آیند از او لوازم عاریت بگیرند و از لوازم منزل نمی‌دهد، او «**یمنعون الماعون**» است. باید بداند که این همان است که می‌خواند «**ارأیت الذین یکذب بالذین**». گفتند: یا بن رسول الله، می‌شکنند و رعایت نمی‌کنند. فرمودند: اگر رعایت نمی‌کنند ندهید. یعنی «**یمنعون الماعون**» اگر قرار باشد یک راهی برای بی‌بندوباری و سوء استفاده کسی که مالک آن وسیله نیست بشود استثنا می‌خورد. گاهی متأسفانه رایج است و چیز خوبی هم نیست عاریت گرفتن خودرو از همدیگر. یا عاریت در منزلی که ملک دیگری است، نه به صورت اجاره، اجاره حق شرعی است، بلکه گفته بشود این خانه برای شماست، فعلاً ما یک مدت در خانه شما بنشینیم؛ این عاریه گرفتن منزل بدون هیچ حساب و کتابی چیز خوبی نیست. امام در موارد سوء استفاده می‌گویند ندهید.

این معنایی است که از قدیم برای ماعون جا افتاده است در حالی که در بین معانی «ما انتفعت به» هم هست. در حدیث امام صادق هست که ماعون را تفسیر می‌کنند: «القرض تقرضه»، یعنی شما وقتی قرض می‌دهید این ماعون است. کسی که دارد و قرض نمی‌دهد «**یمنعون الماعون**» است. کسی که مورد مراجعه قرار می‌گیرد و یا مورد مراجعه هم قرار نمی‌گیرد ولی می‌داند برادر و خواهر دینی‌اش نیاز دارد، اگر خودش را جای او بگذارد اسلامش حکم می‌کند که همه وقتی خبر دارند از نیاز من باید بیایند به من پیشنهاد کنند و به من قرض دهند، مسلمانی حکم می‌کند پیشنهاد دهد؛ چه رسد به اینکه از او استقراض بکنند.

هر کار خیری که انجام دهید می‌شود ماعون. کسانی که اهل کار خیر نیستند «**یمنعون الماعون**» هستند. در چه مواردی هستند، در چه مواردی نیستند

برگردید به نماز، «الذین هم یراؤون» یعنی ریاکاری. اگر این کار خیر جنبهٔ ریایی داشته باشد انجام می‌دهند و اگر نداشته باشد نمی‌کنند. اگر در تلویزیون نشان دهند و در تلویزیون بگویند و در رادیو اعلام کنند این کار را می‌کنند، اگر نگویند و نشان ندهند این کار را نمی‌کنند. «الذین هم یراؤون» ۱۴۰۰ سال فقط برای نماز معنا شده است، درحالی‌که این ریا فرقی نمی‌کند چه برای نماز باشد و چه برای زکات باشد. «ارأیت الذی یکذب بالذین» کلاً دینش ریائی است، یعنی بگو نماز، زکات و کار خیر اگر وجههٔ مردمی داشته باشد دیندار حسابی است ولی اگر پای مردم وسط نباشد و یا به او بگویند این نمازی که با این آب و تاب می‌خوانی هیچ بشری خبردار نمی‌شود هیچ اعتنا ندارد. به این حساب می‌خواند که نمایش بدهد، حال اگر مطمئن شود که نمایشی در آن نیست، دیگر این نماز هم خواندن ندارد. در مورد زکات نیز فراوان آیات قرآن هست، تفسیر درست قرآن هم تفسیر قرآن به قرآن است. «الذین هم یراؤون» را بگردانید در قرآن، موارد متعددی می‌بینید، این ریا به جای آنکه از نماز بگذرد از صدقات می‌گذرد. مثل «والذین ینفقون اموالهم رءاء الناس» در سورهٔ نساء (آیه ۳۸)، انفاق می‌کنند و می‌خواهند همه به‌عنوان انفاق‌کننده از آنان یاد کنند. اینها به‌عنوان انفاق کار می‌کنند و حتی حاضرند انفاق‌های غیرعقلانی بکنند که نمایشش بیشتر باشد، ولی اگر شرط نمایش را بردارید برای چه انفاق بکند؟

یک نگاه به سوره بیان‌دازید، این سوره حرف اصلی‌اش با کفار و مشرکین است یا با مسلمانان و اهل دین و اهل قرآن؟ علامه طباطبائی در المیزان سورهٔ ماعون را با جمله‌ای شروع می‌کنند که به اندازهٔ یک کتاب قوّت دارد و شاید در میان تفاسیر کم‌سابقه و یا بی‌سابقه باشد، خواهیم گفت که ما اساس این روش‌ها و

سیرها و حرکت‌ها را در پرتو تفسیر علامه طباطبائی داریم ولی این هیچ‌وقت به این معنا نیست که عین آنچه علامه گفتند، این است و جز این نیست. بالعکس، گاهی بعضی تفسیرها مطابق روش‌هایی که خود علامه گفته‌اند اشتباه است.

اول سوره ماعون نوشته‌اند: این سوره سوره وعید و انتقاد و تهدید است. زمینه سوره یک زمینه آسیب‌شناسی است و از اساس محور موضوعی‌اش عیب‌یابی کردن است. روی سخن سوره ماعون با دیندارهاست و کسانی که ادعای دینداری دارند. اصلاً روی سخن با کسانی که می‌گویند ما کافریم و مشرکیم نیست. نقد گزنده و آسیب‌شناسی می‌کند از انسان‌هایی که نمونه‌هایشان فراوان بوده و هست، هم در جاهلیت و در دوران پیغمبر اکرم فراوان بوده‌اند و هم در زمان ما فراوان هستند دیندارانی که اخلاقشان اخلاق منافقین است، تا جایی که پای نمایش و برای مردم است، به مردم می‌خواهد نشان داده شود که مردم آنان را بشناسند هستند، و آن جایی که بین خودشان و خدا باید قضیه حل شود نیستند. همه آن چیزهایی که قرآن راجع به اوصاف منافقین دارد اینها هم دارند. خودشان قبول ندارند منافق هستند ولی اخلاقشان اخلاق منافقین است. سوره ماعون سخن از کسانی به میان می‌آورد که برای مردم دیندارند و وقتی که خودشان با خدا و در وجود خودشان در ارتباط با خدا مطرح می‌شوند منافقند.

«الذین هم یراؤن» با «ارایت الذی یکذب بالدين» کلمه مشترک دارد: «ارایت» و «یراؤن». قرار است یک گروه خطرناک و مزاحم، ضدّ دین، ضدّ انسان و اسلام و ضدّ خدا و رسول معرفی بشوند: «ارایت الذی یکذب بالدين» این گروه ضدّ همه اینها هستند. «یمنعون الماعون»‌ها هم همین‌طور هستند، ضدّ انسانیت هستند و پایش بیفتد همه مردم یک منطقه را هم قتل عام می‌کنند. با کوچک‌ترها

شروع کردند، برای بزرگ‌ترها هم نقشه دارند. آب کم است و آلا شناگر قابلی می‌شوند. «یمنعون الماعون» به قول علما استمرار دارد، توقف نمی‌کند. «ارأیت الذی یکذب بالدين» همین‌طور جریان دارد و همه‌روزه این کار را انجام می‌دهند. این آدم‌های «یکذب بالدين» چهل مرکب دارند. اینکه می‌گویند من دیندارم، دیگر نمی‌شود به او دینداری یاد داد. اگر یک تذکر درست هم بدهید طرف می‌گوید تو می‌خواهی حالا من را امر به معروف و نهی از منکر کنی و دینداری را به من یاد بدهی؟ مدّعی است که خیلی از آن تذکر دهنده و امر به معروف کننده دیندارتر است، چون جهلش چهل مرکب است. جهل در وجودش نهادینه شده است. «یکذب بالدين» این‌طور است، وگرنه «یکذب بالدين» نمی‌شد. خدا می‌فرماید: «الذی یکذب بالدين»، «یکذب» را برداری این «الذی» چسبیده‌تر به دین است. با «ارأیت». ببینش، او می‌خواهد خودش را نشان بدهد.

خدا می‌گوید اینها می‌خواهند دیده شوند، شما هم با یک روش و فوق سیاستی که خدا یاد می‌دهد ببینیدشان. «ارأیت» یعنی دیدی؟ اگر ندیدی ببین. دقت کن درست این آدم‌ها را ببین. وقتی این آدم‌ها درست دیده شوند، چشم‌های مردم باز می‌شود و بصیرت پیدا می‌کنند، اینها می‌خواهند چیزی به مردم نشان دهند و مردم چیز دیگری می‌بینند. مردم بلدند تست کنند و اگر تست جواب نداد مردم می‌فهمند.

«الذی یکذب بالدين» سه کلمه است، «یکذب» را بردارید «الذی بالدين» دارید. معنای «ب» چسبیدن است. این الذی که خدا در اینجا لعنش می‌کند، همان ابولهب‌ها هستند که هر شری از اینها نشأت می‌گیرد و هیچ خیری در اینها نیست. اینها «الذی بالدين» هستند یعنی چسبیده‌ترین آدم‌ها به دین هستند. این‌گونه

آدم‌ها یک شیشهٔ عمر اجتماعی و فرهنگی دارند و تا زمانی که کسی این شیشه را نشکند این غول از بین نمی‌رود. شیشهٔ عمر اینها دینداری‌شان است، دینشان یهودیت و یا مسیحیت باشد، دینشان بودایی باشد یا هر دینی، کاذبانه می‌چسبند به دین نه صادقانه. یعنی دینداری‌شان یک دینداری صادق نیست و کاذب است. مثل شغل‌های کاذب. مانند دفتر و حجره‌ای که دو نبش بر خیابان است، یک ساختمان عالی است، بیرون ساختمان سنگ‌های عالی کار شده و داخل ساختمان هم دستگاه‌های مجهز و سرویس و پذیرایی و همهٔ مسائل پیش‌بینی شده؛ سؤال بگذارید که آیا ایشان شغلی دارد؟ هرچه می‌گردید می‌بینید ایشان شغلی ندارد و اسمش شغل کاذب است. شغل، شغل کاذب است و این ظواهر برای نشان دادن به مردم است که ما شغلی داریم که مؤثر است، ولی حقیقت خلاف این است. این شغل کاذب هیچ خیری به هیچ‌کس نمی‌رساند. هیچ خدمتی برای هیچ‌کس وجود ندارد، فقط یک عده‌ای با هم این کار را می‌کنند. اوّل یک «الذی یکذب بالدين» است و بعد می‌شوند «الذين» که اینها همه کارشان «یکذب بالدين» است. کافیس‌ت این میکروب در جامعه پیدا و تکثیر شود.

در حدّ این فاصله که از آیهٔ اوّل بروید به آیهٔ دوّم و سوّم یک عده شدند که نماز می‌خوانند و چه نمازی، ولی وای بر این نمازگزاران! در قرآن تعبیری کوبنده‌تر از «ویل» نداریم. این «ویل» سخت‌ترین برخورد خدا با گروه‌هایی از انسان‌ها است، که در این سوره مطرح است. اصل مسئلهٔ اینها این است که دینشان دین صادقانه نیست و کاذب است، چطور معلوم می‌شود؟ اینها «الذين هم يراؤون» و «يمنعون الماعون» هستند. اگر مردم ببینند و بفهمند بخشنده می‌شوند، زیارت می‌روند، سفر حج می‌روند، تعاونی ایجاد می‌کنند، خیریه ایجاد می‌کنند، همهٔ این کارها را

که می‌کنند مشروط به «الذین یراؤن» است و اگر در ریا بسته شود دیگر این کارها را نمی‌کنند. در مقابلشان کسانی هستند که صادق‌اند. در قرآن بیان شده است که رفتارشان عکس اینهاست. کسانی که «یصدق بالدين» هستند و دینداری‌شان واقعی است نماز را در خلوت خودش و جایی که کسی حضور ندارد همان‌طور می‌خواند که در جایی که ده‌ها هزار نفر هستند می‌خواند. اینها نماز خواندنشان فرقی نمی‌کند. اگر قرار است قرض دهد، طوری قرض می‌دهند که حتی قرض گیرنده نفهمد و تا آخر عمر این احساس را ندارد که باید جبران کنم. فقط تعهد دارد که قرضش را ادا کند.

یکی از تعالیم امام صادق (ع) همین است که یاد داده‌اند خیلی وقت‌ها به جای اینکه صدقه بدهید قرض بدهید، بگویید این قرض است و لازم نیست به من پس دهید. این در حدیث و سیره امام جعفر صادق (ع) است، به قرض گیرنده بگویید زمانی که توانستی قرض من را پس بدهی به من پس نده، تعهد کن به دیگری که مثل الآن خودت نیاز دارد به او بدهی و به او که دادی بگو لازم نیست به تو پس دهد ... و این جریان خیلی راحت اتفاق می‌افتد.

«یمنعون الماعون» مثل سنگ و گل و لایی است که می‌آید جلوی آب را می‌گیرد، اینکه ماعون را آب معنی کردند به این خاطر است که ماعون چیزی است که حکم آب دارد. چطور گل و لای می‌آید جلوی آب را می‌بندد و این آب اگر می‌رفت چنین و چنان می‌شد و چقدر محصول گندم داشت؟ فقط این سنگ ناقابل و گل و لای که هیچ ارزشی نداشت سر راه قرار گرفت. در اصل معنای «کذب» هم دقت کنید. یعنی کاری را انجام دادن شبیه به سنگی که جلوی راه آب را سد می‌کند و جریانی را مسدود می‌کند.

«ارأیت الذی یکذب بالدين»، «يمنعون الماعون» می‌خواهید بدانید دینداری کاذب چیست؟ صدای مرحوم طالقانی هنوز در گوش من است در اولین خطبه‌های نماز جمعه که ایشان فریاد می‌زد: «سبیل الله، سبیل الناس است». تمام قرآن و حدیث همین را می‌گوید. اگر دینداری بهره‌مند شدن مردم است این دیندار صادق است و اگر «يمنعون الماعون» است درست به عکس است.

تا بخواهی نمایش دینداری وجود دارد و خیری به مردم نمی‌رسد. یک جا می‌گوید عدالت حکم می‌کند و یک جا می‌گوید انسانیت حکم می‌کند؛ مردم هم چون «ارأیت الذی» نبودند و بی‌اخلاقی‌ها و دروغ گفتن‌ها و حيله کردن‌ها را ندیدند و فقط ظاهر و نمایش دینداری را دیدند، باورش کردند. شرع مقدس حکم می‌کند که جلوی اینها را بگیری شرع مقدس می‌گوید که باید مشیت ایشان نزد مردم باز شود. اینها آدم‌هایی می‌شوند که در جامعه عُرف تعریف می‌کنند و مردم عُرف صحیح را فراموش می‌کنند. مردم خبر ندارند که اگر این آدم‌ها را می‌دیدند و می‌گفتند «تَبَّتْ یَدَا اَبِی لَهَبٍ» و می‌فهمیدند که این آدم‌ها دست به دست هم داده‌اند و عُرف را تغییر دادند، مشیت اینها باز می‌شد و از بین می‌رفتند.

مثالی می‌زنم که باور نمی‌کنید «يمنعون الماعون» باشد و در سورة ماعون بگنجد. در کرج واحد آپارتمانی را تحویل گرفته بودیم بعضی واحدها فروش رفته بود و بعضی‌ها نه. من لباس ساده‌ای پوشیده بودم و خاک انداز و جارو دستم بود که وضعيت را بهتر کنم. چند نفر آقا و خانم وارد ساختمان شدند، آن لحظه ندیدند که من مشغول تمیز کردن هستم، سلام درست و حسابی کردند و تحویل گرفتند، ما هم جوابشان را دادیم. جلوتر آمدند، دیدم که می‌گویند: این سرایدار بود، دیدی چه سلامی به او کردی، سلامت هدر رفت! مکرر تجربه شده است که انسان سلام

می‌کند انگار کار بدی کرده است،

عُرف را تغییر داده‌اند، عرفی که در این عمر نه چندان طولانی من از صفر تا ۱۸۰ تغییر کرد. من زمان‌هایی را یادم است که امکان نداشت از کنار هم رد شوند و سلام نکنند. سلام یک ماعون است، یک تحیت است. سلام یعنی زَندش مثل ورزش یعنی سلام چیزی است که وقتی انجام می‌دهد طرف سلام شونده را زنده می‌کند و چون تکرار می‌شود مردم با همین پدیده خیلی معمولی سلام همدیگر را دائم زنده می‌کنند، عین آب حیات. سلام نام خدا است و حداقل برکتش این است که به بهانه اینکه از کنار هم رد می‌شویم نام خدا برده می‌شود. دست روی دست گذاشتیم و این را از ما گرفتند. کدامان یادمان است که این اسم خداست؟ چون فرهنگش قلع و قمع شده است. من بارها قصد داشته‌ام سلام را مطرح کنم و نمی‌شد، اکنون زمانی مطرح می‌کنم که ماعون شامل سلام هم می‌شود. «یکذب بالدين» همان دیندارانی هستند که سلام کردن و جواب سلام دادن را یا بلد نیستند یا خوش ندارند و یا عادت ندارد، فرقی ندارند. در سوره هم بیان می‌کند که همین است که هست.

آن آدم‌ها را اگر جلویشان را نگیری و اگر «تَبَّتْ يَدَا» در جامعه فعال نشود، در رگ و ریشه جامعه می‌روند و هر جا خیری هست راهش را می‌بندند. قرآن افشا کرده است که اینها اخوان شیاطین هستند. می‌گویند بیا بیدار شوید که نصف مال را می‌دهم. لطف کن برای خودت نگه دار و جامعه را فاسد نکن. به جهنم که داری، داشته باش خیلی دوستش داری بچسب به آن، اگر در راه خدا می‌خواهی بدهی که داد و فریاد ندارد. جامعه مسیحی باشد یا اسلامی خطرناک است. هیچ فرقی نمی‌کند. در جامعه دین هست و دیندار هم هست.

«فذلک الذی یدعُ الیتیم» یتیمی را می‌گوید که سرپرستش خداست و بقیه باید التماس بکنند که بخشی از هزینه‌اش را بدهند، چنین طرازی در جامعه اسلامی دارد. ولی وقتی این وضع جامعه است که هر جا می‌رود هیچ چیزی و هیچ کسی را ندارد، تنها راهش معتاد شدن و فنا شدن و نابود شدن و از پلیس فرار کردن است؛ حتی اگر جامعه اسلامی باشد نه شگونی دارد و نه برکتی دارد و نه امام زمان این کشور را دوست دارد، و نه خدا دوست دارد. اینها همه الی ماشاءالله مثال دارد، قرآن اسلوبش این است که چند نمونه می‌آورد. یتیم و مسکین دو نمونه هستند جامعه اسلامی بسیار یتیم‌ها دارد. یک جامعه ممکن است بسیار یتیم‌هایی داشته باشد که هم پدر دارد و هم مادر ولی وضعشان به مراتب بدتر است. می‌تواند مسکین‌هایی داشته باشد که به ظاهر کار می‌کنند و درآمد هم دارند، بیش از توان خودشان کار می‌کنند، به قول معروف به جای یک شیفت دو شیفت یا حتی سه شیفت کار می‌کنند، درآمد هم دارند ولی هشت زندگیشان گرو نه‌شان است و واقعاً نمی‌توانند یک زندگی سالم معمولی و انسانی و طراز اسلام داشته باشند، زندگی‌ای که اسلام برای هر انسانی به عنوان حق مسلمش خواسته است. چه کسی مانعشان شده این زندگی را نداشته باشند؟ **ویمنعون الماعون.**

اگر قرار بود فسادها و کارهای شکننده و کوبنده و مضرّ این «الذی یکذب بالدين»‌ها در جامعه مشهود بود که «الذین هم یراؤون» معنا نداشت. «الذین هم یراؤون» یعنی اینها تمام ترفندشان و تمام هستی‌شان به این است که جامعه غفلت داشته باشد و «ارایت» بلد نباشد. نهادهای اجتماعی، نهادهای دینی، نهادهای اسلامی چشمشان باز نباشد و مسلمان‌های اهل قرآن و اهل اسلام اهل «ارایت الذی یکذب بالدين» نباشند، کافیسست نبینند یا درست نبینند.

حدیثی از امام علی (ع) است، علامه ذیل آیه «یمنعون الماعون» این حدیث را از سیوطی نقل می‌کنند. امام علی (ع) نقل می‌کنند: «سمعت عن رسول الله يقول: المسلم اخو المسلم» این روح سوره ماعون است.

از یک نگاه سوره ماعون کاری به «یکذب بالدين» ها هم ندارد. اگر سؤال کنید در قرآنی که برای اهل قرآن و آدم‌های خوب است چرا سوره «یکذب بالدين» هست؟ جواب این است که به خاطر آدم‌های خوب این سوره نازل شده است، به خاطر اینکه این مسئله با زندگی ما درگیر است و سنگ راه ماست. اینها کسانی هستند که: «يُهْلِكُ الْخَرْثَ وَالنَّسْلَ». نه به زراعت رحم می‌کنند، نه به کشت و کار و کشاورزی رحم می‌کنند، نه به اقتصاد رحم می‌کنند، نه به تولید و صنعت رحم می‌کنند، نه به فرهنگ جامعه رحم می‌کنند، به هیچ چیز جز خودشان و امثال خودشان نمی‌اندیشند. به هیچ کس و هیچ چیز جامعه کاری ندارند «ویمنعون الماعون» اند، یعنی هر ماعونی را منع می‌کنند. هر چیزی را که قرار باشد به مردم خیر برساند منع می‌کنند و هر چیزی که خودشان را فربه می‌کند راهش را باز می‌گذارند. هر چیزی که خودشان را فربه نمی‌کند راهش را به کلی می‌بندند. اگر مردم بخواهند لاغر بشوند یا از لاغری بمیرند مهم نیست: می‌خواست لاغر نشود می‌خواستند بلد باشند چاق بشوند می‌خواستند مثل ما زرنگ باشند، می‌خواستند فتنش را بلد باشند، می‌خواستند علمش را بخوانند و ... هزاران توجیه دارند.

هیچ توجیهی ندارد که سلام را از «یمنعون الماعون» جدا کنید. حق کسی که بر او وارد می‌شوی این است که باید بر او سلام کنی.

در جشن تولد که به بچه تبریک می‌گویند و در آن جشن تولد که باید آیین اسلامی را یاد بگیرد، باید رسماً به او سلام کنند. همان خانه‌هایی که نماز هم در آنها

هست از شرکت کنندگان چند نفر می‌آیند به فردی که تولّدش است سلام کنند؟ مگر آئین اسلامی نیست؟ دوبار در قرآن آمده است و نه یک بار. اصل تشریفات تبریک تولّد، سلام است. به کسی که تولّدش است سلام کنی و بگویی این سلام را روی این حساب می‌کنم که امروز روز تولّد است. آیا اسلام یاد نداده است که این بهترین هدیه است؟ تا چه حد اندیشیده‌ایم که صبح روز تولّد دختر بچه و پسر بچه ما، آماده باشیم بگوییم سلام تولّد مبارک. کسانی که چیزهای دیگر را جایگزین اسلام می‌کنند اینها «یمنعون الماعون» هستند.



سؤال: من قرآن را از آخر به اوّل ختم کردم. پیش خود فکر می‌کردم که من از آخر به اوّل می‌آیم، بعضی وقت‌ها جزء از وسط سوره شروع می‌شد.

جواب: ما هم گفتیم که اشتباه است جزء خوانی را از آخر به اوّل نکنید. این کار را نکنید. تقسیم به جزءها نه از امام است و نه از پیغمبر. فقط یک تقسیم‌بندی کرد و پنیری است و تأییداتش از ناشران و امثال عثمان طاهرا است. ترتیب آخر به اوّل یعنی ترتیب سوره‌ها از ناس تا بقره.

سؤال: شما فرمودید ارکان اربعه چهار هدف، چهار بُعد، چهار رسالت و چهار رکن دارد و شما فرمودید بهترین قسمت قرآن خوانی این است که اگر مستمر باشد، آن سه مورد دیگر در آن مستقر است. شما فرمودید مهم‌ترین مسیری که بخواهیم برویم علی القاعده ذکر الله اکبر و قرائت فاتحة الكتاب و سوره‌های دیگری که قبلاً ذکر کرده بودید است. این فزاینده‌گی و زاینده‌گی در کجا قرار گرفته و از کجا باید شروع کنیم؟

جواب: با همین بیان زیبا که شما کردید این مطلب در ضمن صحبت‌های من بود که آنکه به عهدهٔ ماست قرآن‌خوانی است و بقیه اگر در مسیر درست و آموزش صحیح باشد خود به خود همراهش خواهد بود. لازم نیست کار خاصی انجام دهیم و همان‌طور که فرمودید زاینده و فزاینده کنارش خواهد بود. می‌شود مثل تنفس و همان‌طور که الآن ما با تنفس حرکت زاینده و فزاینده در زندگی‌مان داریم. یک حرکت زاینده داریم ولی کار ما فقط نفس کشیدن است. ما الآن در زندگی فیزیولوژیکی خود یک حرکت زاینده و فزاینده داریم که همهٔ اینها در آن هست و ما فقط کارمان نفس کشیدن است باید مواظب باشیم نفس کشیدن بادمان نرود.

سؤال: با توجه به اینکه شما فرمودید این آیه و سوره قطعاً ارتباط با سوره‌های قبلی دارد، یعنی مکمل یکدیگر می‌شوند؟

جواب: بله. وقتی از ترتیب آخر به اوّل استفاده می‌کنیم، هر سورۀ جدید مکمل سورۀ و سوره‌های قبلی خواهد بود.

سؤال: اگر ممکن است یک مصحف ممتاز را در عصر حاضر معرفی کنید.

جواب: یکی از بهترین مصحف‌هایی که در جمهوری اسلامی چاپ شده و توصیه می‌کنیم، قرآن مجید ترجمه عبدالمحمد آیتی با خط استاد حبیب‌الله فضائی است.

سؤال: شما بفرمایید که آیا این کلمه‌های پایانی برای سوره‌ها شما رحیم را هم حساب می‌کنید؟

جواب: نه برای تمرین عملاً استفاده می‌کنیم اما جزء پایانی‌ها به حساب نمی‌آید. معلم با شروع از بسم الله الرحمن ال... با طرز خواندنش نشان می‌دهد که

قرآن‌آموزان یک کلمه را باید کامل کنند یا بیشتر.

سؤال: شما به روایت از امام صادق (ع) فرمودید: «العامل علی غیر بصیرة»

آیا می‌شود این بصیرت را در آن عوامل چهارگانه آورد یا خیر؟ یا نه بصیرت در هر بعدی از قرآن‌شناسی و قرآن‌دانی و اینها باید باشد؟

جواب: بصیرت طبعاً در قرآن‌شناسی جای می‌گیرد. بصیرت مفهومی است

که در قرآن‌شناسی وجود دارد. یعنی هرچه بصیرت بیشتر می‌شود قرآن‌شناسی بیشتر می‌شود و هرچه قرآن‌شناسی بیشتر می‌شود بصیرت بیشتر می‌شود.

سؤال: در حیطه ما که در کارگاه آموزشی هستیم قرآن‌شناسی چگونه باید

باشد؟

جواب: آموزش صحیح؛ شما آموزش صحیح را ساری و جاری کنید هرچند

در نیم ساعت که این کار را می‌کنید اگر مطابق آموزش زبان قرآن در اسوه حسنه

هست شما کار را شروع کنید همه اینها را از اول دارید و اینها خودبخود وجود دارند

و در اختیار شما خواهند بود و با شما سیر خواهند کرد.

۵

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، اياك نعبد واياك نستعين، اهدنا الصراط المستقيم، صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين.

بسم الله الرحمن الرحيم. ارايت الذي يكذب بالدين، فذلك الذي يدع اليتيم، ولا يحض على طعام المسكين، فويل للمصلين، الذين هم عن صلاتهم ساهون، الذين هم يراؤن، ويمنعون الماعون.

در کارگاه قبلی به آیات شریفه و مضامین سورۀ ماعون پرداخته شد. از آخر بحث‌هایی که داشتیم شروع می‌کنیم و گفتگوی تفسیری‌مان را مرحله به مرحله به سورۀ قریش می‌کشانیم انشاءالله. نکته‌ای که یادآوری‌اش بد نیست این است که هرچه در فضای این سوره‌ها بمانیم و هرچه بیشتر تدبّر و بررسی داشته باشیم برکات زیادی برای ما دارد. از طرفی با توجّه به اینکه خوشبختانه و از طرفی متأسفانه این حرکتی که ما به لطف خدا توفیقش را پیدا کردیم حرکتی است که بسیار دیر آغاز شده، در حدود ۱۴ قرن یعنی ۱۴۰۰ سال؛ این حرکت اگر در یک

سوره بماند، نمی‌توانیم به سوره بعدی برویم. همچنین، این کارگاه‌ها زیاد می‌شود و پنج کارگاه مثلاً می‌شود ۵۰ کارگاه. این سوره‌های به ظاهر کوچک چقدر بزرگ‌اند. اگر قرار باشد آن قدری که این سوره‌ها اقتضا دارند بمانیم به سوره بعدی نمی‌رسیم و این حرکت پیش نمی‌رود. منتقل شدن ما از یک سوره به سوره بعدی به معنای بستن پرونده آن سوره و سوره‌های قبلی نیست. این راه باز است. من استفاده می‌کنم شما هم می‌توانید این را در نظر بگیرید. شما هم مطالب را در سوره‌های قبلی می‌توانید بیان کنید. یکی از بناهای اصلی در کار تفسیر ترتیبی این است که در عین دقت در بحث‌ها سرعت را هم در نظر بگیریم.

از آخر مطلب کارگاه قبلی شروع کنیم با این توضیح که هیچ‌وقت کسانی که برای اولین بار با این کارگاه‌ها مواجه می‌شوند تصوّر نکنند و دیگران هم که مرتب شرکت می‌کنند به بقیه نگویند که پنج کارگاه گذشته! این قرآن است. قرآن را از هرجا شروع کنید قرآن است. قرآن پر از بسم الله است و نشان دهنده این است که هرجا این بسم الله را در جاهای هفتاد هزار تایی هم بگذارید باز هم شروع است. مشکل خاصی هم پیش نمی‌آید.

تلاوت قرآن اصل است، اصل فهم و تدبّر و انس با قرآن است. قرآن‌دانی و قرآن‌خوانی و قرآن‌باوری و قرآن‌شناسی، اینها همه محورشان قرآن‌خوانی است. به این مطلب رسیده بودیم که در بیان قرآن فرق است بین تعبیراتی مثل «یک‌کذب بالدین» و نظیر همین تعبیر «یک‌کذبون بیوم الدین». هردو هم در ترکیبش تکذیب هست. این دو مفردة قرآنی است که غالباً از دیرباز در تفاسیر قدیم و جدید مطرح بوده و به تفاسیر معاصر هم کشیده شده است. جابه‌جا فهمیده شدنش به تفسیرها کشیده شده است. تکذیب «بیوم الدین» و تکذیب «بالدین» دوتا مفهوم

است. تکذیب «بیوم الدین» معلوم است: یوم‌الدین یعنی روز جزا یکی از اسم‌های جامع روز قیامت است. جایگاهش در بحث معاد است و مشخص است، مانند: «مالک یوم الدین»، «یصلونها یوم الدین». ترکیب دوّم مفردۀ متفاوتی است و یوم ندارد.

«تکذیب بالدین» اشارات مقدّماتی‌اش را در جلسات قبل داشتیم که تکذیب تصدیق را تداعی می‌کند. مردم دو دسته می‌شوند همان‌طور که در مورد قیامت و معاد مردم دو دسته بودند؛ یک عده عقیده‌مند نسبت به قیامت، و یک عده بی‌عقیده نسبت به قیامت. اینجا هم همین‌طور است: «تکذیب بالدین» و «تصدیق بالدین» یعنی دینداری صادقانه و دینداری مکذّبانه یا کاذب. دینداری صادق مثل فجر صادق است و دینداری کاذب مثل فجر کاذب، که از قدیم تشبیه شده است به دُم‌گرگ. آدمی که ناشی باشد و اشتباه کند و فرق فجر کاذب و صادق را نداند می‌گوید دوبار فجر طالع شد. ده پانزده دقیقه بعد از فجر کاذب، فجر صادق است و شخص باید دقّت کند و آن را ببیند. باید دقّت کند تا آن سفیدی به‌صورت ریسمان نازکی که در سمت مشرق و طلوع خورشید دیده می‌شود را ببیند. نمایشی ندارد ولی دوام دارد. اوّل ریسمانی بود و کم‌کم شد طناب کلفت نور و کم‌کم اثری از ظلمات باقی نمی‌ماند.

این تفسیر زیبایی است برای دینداری صادق و کاذب. در سورۀ فجر هم به لطف‌خدا برسیم، به گونه‌ی دیگری اوج همین بیان را برای این تمثیل را داریم. «والفجر، ولیال عشر، والشّفع والوتر، واللیل اذا یسر، هل فی ذلك قسم لذلّی حجر». در ادامه وسط سوره که می‌آید می‌بینید که مردم دو دسته می‌شوند: «فأما الإنسان إذا ما ابتلاه ربّه فأکرمه ونعمه فیقول ربّی اکرمن، وأما إذا ما ابتلاه

فقدر عليه رزقه فيقول ربّي اهانن». دو گونه انسان همان دو گونه دین است. اگر از اینجا پایه‌گذاری شود دیده می‌شود دو نوع دین است، دو نوع فرهنگ است، دو نوع جامعه دینی است و دو نوع خانواده دینی و مذهبی است؛ یکی کاذب و دیگری صادق. خیلی جاها با هم اشتباه می‌شوند. اگر مردم اهل قرآن نباشند و افشاگری‌های قرآن را نداشته باشند در اکثر موارد اشتباه می‌کنند و در دوست‌یابی و مقتداگزینی و در معاشرت و غیره و دچار خسارت‌های مادی و معنوی دنیوی و اخروی می‌شوند. چون دیندار کاذب و صادق را از هم تشخیص نمی‌دهند.

اینجا معلوم می‌شود در سوره کافرون که درواقع برای مسلمانان و اهل ایمان است و خطابش به کافران است، پیامبراکرم مأمور می‌شوند که این چنین ابلاغ کنند: «بسم الله الرحمن الرحيم. قل يا ايها الكافرون، لا اعبد ما تعبدون، ولا انتم عابدون ما اعبد، ولا انا عابد ما عبدتم، ولا انتم عابدون ما اعبد، لكم دينكم ولي دين»، این برابری دین صادق و کاذب است. هنوز روی آن اسم گذاشته نشده است و اینجا در سوره ماعون اسم‌گذاری می‌شود. «لكم دينكم ولي دين» یعنی شما دین دارید و ما هم دین داریم. ما مزاحم دین شما نیستیم و شما هم مزاحم دین نباشید. ولی قدم‌های بعدی چه؟ الآن آن قدم‌های بعدی است. تا اینجا تکلیف معلوم می‌کند که شما دین دارید ما هم دین داریم. برای مردم بیان می‌کند و مردم را هدایت می‌کند و ذهن‌ها را روشن می‌کند که بله این دین است و آن هم دین است. یک تفاوت ساده دارد که حیاتی است، تفاوت بین زهر و نوش‌دارو، تفاوت بین بهشت و دوزخ، سعادت و شقاوت و نور و ظلمت. همین تفاوت‌های جزئی و این تفاوت‌های ساده بسیار بزرگ و تعیین کننده است. بلال حبشی دین دارد، ابوسفیان هم دین دارد. مولا علی دم از دین می‌زند، معاویه هم دم از دین می‌زند. جلوتر

برویم در بیان قرآن فرعون هم دم از دین می‌زند. فرعون هم شاه بیت حرف‌هایش این است که مردم به کمک من بیایید تا من جلوی این مرد بایستم «آئی اخاف ان یبدّل دینکم». عمری من فرعون زحمت کشیدم اهل مصر را دیندار بار آوردم و البتّه خدایتان «انا ربکم الاعلیٰ» است. قانون دارید، زندگی دارید و حساب و کتاب دارید. من می‌ترسم که اگر اقدام نکنم و جلوی این فرد در نیایم دین شما را خراب کند. فرعون نگران دین مردم است.

ولایت فقیه هم دو نوع دیرینه است. در تاریخ، ولایت فقیه صادق هست، ولایت فقیه کاذب هست. ولایت فقیه کاذب که هیچ‌یک از شئونات ولایت فقیه را ندارد ولی مدّعی است. به کسانی که احیاناً بگویند این ولایت فقیه از کجا آمد؟ به آنها می‌گوییم: زمانی که شما فرهیخته‌ها هم بودید و خیلی هم سرتان می‌شد. نسبت به دیگران هم فکر می‌کردید خیلی می‌فهمید. غصّه می‌خوردید مردم ما روشن فکر نیستند. مگر تحت امر اعلیحضرت و پشتیبان اجرای ولایت فقیه کاذب همایونی خودتان نبودید. ولایت فقیه که باید در جای خودش معنا شود و مردم را رهبری کند، این را هم دزدیده بودند و اسم‌هایش را تغییر داده بودند. «ما خدایگان اعلیحضرت همایونی» اینها چیست؟ «اعلیحضرت» اگر همان «انا ربکم الاعلیٰ» نیست، چیست؟ یعنی شما مردم سعادت دارید که به اصطلاح تحت امر خدا هستید. آرشیوها را سیر کنید ببینید عین حرف فرعون را سران و سردمداران رژیم گذشته صریحاً می‌گفتند که پاسداری از دین و فرهنگ مردم وظیفهٔ اساسی‌مان است و ما جان‌فشانی می‌کنیم که دین و فرهنگ مردم را حفظ کنیم. نگذاریم فاسد شوند و دینشان از آنها بگیرند، حرف‌ها این بود. اینها تقلبی‌اش بود. مردم هم غالباً روشن فکرهایشان هم فریب خورده بودند. استعدادهای قدر را زیر چکمهٔ

نوحه سرسپرده اعلیحضرت قرار داده بودند. سیزده سال هویدا چکمه نظامی اش را پوشیده بود با لطایف الحیل در حالی که جان نثار خاک پای اعلیحضرت بود با همان چکمه پایش روی گردن مردم بود. چه آتش ها که نمی سوزانید. دانشگاه و حوزه اش هم سالم نبود. حوزه هم رگه های آن چنانی داشت.

برگردید به اساس دین. آن موقع هم دین بود. خانواده های دیندار و مذهبی بودند ولی چه خانواده هایی؟ خانواده هایی که در هریک از این محله های کوچک و بزرگ ایران زندگی می کردند خار چشم آن محله بودند. مردم نمی دانستند با آنها چه کنند. غالباً اینها خانواده های مذهبی بودند. تفسیر سوره ماعون را من در کودکی دیده ام. آن زمان من نمی فهمیدم که چنین است. ولی خیلی زود فهمیدیم داستان از چه قرار است. آن وقت ها ماشین تازه آمده بود. آقای کسائی پولدار محل یک ماشینی خریده بود پهنایش درست به اندازه کوچه ما کوچه علیقلی بیک بود. از بالای کوچه که می آمد تمام خانواده ها عزادار می شدند تا این آقا به خانه اش برسد و وارد خانه اش بشود، تا خیال همه راحت شود که بچه های شان سالم مانده اند. می کشت هم دست کسی به جایی بند نبود. کسی چیزی نمی گفت. می خواستند نیابند جلوی ماشین آقا! درحالی که سالی یک دهه روضه خوانی آن چنانی و به نام در اصفهان، روضه خوانی منزل این آقا بود. مردم هم از دور و نزدیک می رفتند در این مجلس.

فریب دیندار کاذب این چنین است. می گفتند چه کنیم؟ دهه عاشورا است، چهار قطره اشک نریزیم؟ توسل نداشته باشیم؛ روضه نرویم؟ غافل از اینکه خانه چه کسی می روید روضه؟ او با شما چه می کند و شما با او چه می کنید؟ سادگی و صداقت این جماعت کجا و خباثت ها و زیرکی های آن جماعت کجا؟ یک نمونه و

دو نمونه هم نداشت، نمونه‌هایش را دیدیم. اینها همیشه وجود دارند و مردم باید آگاه باشند.

اگر مردم جزء این گروه باشند عاقبتی جز «تَبَّتْ يَدَا ابِي لَهَبٍ» ندارند. در شأن قرآن نیست که سوره تَبَّتْ فقط مخصوص ابولهب باشد، ابوسفیان و دیگر «ابو»ها فراوان بودند و مزاحم دین و قرآن و مردم بودند. به حکم دین تخت سینه یتیم می‌زدند. به حکم دین می‌گفتند یتیم باید از بین برود. حکم ارزش‌های انسانی یتیم و مسکین را یتیم‌تر و بیچاره‌تر می‌کنند. و مردم هم غالباً خواب هستند. می‌گویند بنده خدا مسجد ساخته است. انگار بنده شیطان مسجد نمی‌سازد. مگر این‌طور نیست که اگر مسجد را با ضوابط خدایی نساخت می‌شود بنده شیطان؟ چه بسا تا قبل از اینکه این مسجد را نساخته بود بنده خدا حساب می‌شد و بعد که ساخت بنده شیطان شد.

می‌خواهید بفهمید این سوره‌ها چقدر بزرگ هستند بروید در قرآن ببینید این سوره‌ها چطور بال باز می‌کنند. در سوره توبه: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ» مسجد است؛ ولی خدا وصف می‌کند که چه مسجدی است، مسجدی که باید نفع برساند ولی مردم از قِبَل این مسجد ضرر و مصیبت می‌بینند. در محل و کوچه‌ای زندگی می‌کنند که مرکز ضرار است. ستاد کفر می‌تواند مسجد باشد. در تعریف اصلی، مسجد قرار است از زمانی که ساخته می‌شود و آباد می‌شود اهل اسلام را به هم نزدیک کند. می‌بینید هیأت امنای مسجد که عوض شد داستان عوض می‌شود. شرایطی می‌شود که کینه‌ها از مسجد نشأت می‌گیرد.

اوایل انقلاب مسجدی را گفته بودند این‌طور است. من همین آیات را آنجا

بیان کردم. حضرات من را به عنوان کارشناس دعوت کرده بودند که بگویم چرا مردم به مسجد نمی آیند؟ من هم دقیقاً گفتم چرا نمی آیند، گفتم به خاطر اینکه شما در مسجد هستید! زمانی که شما نبودید مردم می آمدند. ببینید چه کردید که با آمدن شما مردم دیگر مسجد نمی آیند. چه کردید که مردم اگر بدانند که به هر دلیل شما نیستید مثلاً شب چهارشنبه است و به جمکران رفته اید مردم به مسجد می آیند. به آنها صریحاً گفتم که تازه انقلاب شده و بهترین و مناسب ترین مکان ها برای تشکیل ستاد بر علیه خدا و رسول و انقلاب همین مسجدها است. این مسجد که صحبت کردیم یکی از اینها بود. دور هم جمع شده بودند و از ستاد مسجد ضربه های مهلک و اساسی تا چه شعاع گسترده ای وارد می کردند، هیچ کس هم از دستشان در امان نبود. خودشان به این موضوع اعتراف کردند. اهل مسجد هم کمتر از دو صف بودند پشت سر امام جماعتی از سنخ خودشان.

امثال این جماعت دیندار کاذب و تبلیغ کننده کاذب دین تفسیر مصداقی این سوره ها هستند. مردم قرار بوده است یک در هزار تفسیر بخوانند، تفسیر را بردند از اول قرآن و در تفسیر سوره بقره. راجع به بنی اسرائیل صحبت کردند تا مردم لعن و نفرین کنند. معلوم بشود که مفسر عالی قدر چقدر خوب تفسیر می کند که مردم نُج نُج می کنند! پیام قرآن چیست؟ به قول حاج آقا مصطفی خمینی به خودش خطاب می کند که فریب این را نخور که گفته شده است یا بنی اسرائیل منظور این است که مصطفی با توأم! من خدای توأم، وقتی می گویم بنی اسرائیل اشتباه نکن من خویشاوندی با بنی اسرائیل ندارم وبعد ادامه می دهد که خدا با همه است.

از اوّل بوق را از دهانۀ گشادش دمیده ایم و صدایش در نیامده. به کائنات

بد و بیراه گفتیم و یک بار به این فکر نکردیم که بلد نیستیم درست بوق بزنیم. دلیل اینکه صدایش در نمی‌آید این است که معکوس گرفته‌ایم. هرچه رفتیم نتیجه نداشت. همه را متهم کردیم جز خودمان و گفتیم که مردم اهل دین و قرآن نیستند.

قرآن را باید طبق اسوۀ حسنۀ پیامبر و آن طوری که آورنده قرآن خواسته باز کنید و بیان کنید، مردم می‌آیند. قرآن را بلد باشید درست معرفی کنید ببینید مردم می‌آیند یا نه. باید قرآن را مطرح کرد نه نمایش خود و نمایش مفسّر. می‌بینید از ۶۰ دقیقه بحث قرآنی ۵۰ دقیقه، نمایش خود و مطرح کردن خود است تا قرآن. نمایش مفسّر است نه مفسّر. آیا قرار است مردم به شخص دلباخته شوند؟ در مقابل عظمت قرآن چه کسی می‌خواهد مطرح باشد؟ آورنده قرآن می‌فرماید: «**قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ اِلَيَّ اِنَّمَا الْهَكَمُ اِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ احِدًا**» (کهف/۱۱۰)، در درجه اوّل من پیغمبر را نزدیک خدا قرار ندهید. من هم بشری مثل شما هستم. اگر عمل صالحی را که از شما انتظار می‌رود، داشته باشید وضع شما هم خوب است. «**وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ احِدًا**» یعنی من پیغمبر را هم شریک خدا قرار ندهید و خدای زمین و آسمان نسازید. خدا از پیغمبر خواسته است که اینها را هم به مردم بلند بگو که ما به تو می‌گوییم و با تو هم رودربایستی نداریم. اگر بخواهی به جای توحید به طرف شرک بروی و خودت را مطرح کنی همه اعمالی که برای ما و برای مردم انجام دادی در لحظه از بین می‌رود و دچار خسران می‌شوی. به جای پیامبر اعظم خسران اعظم می‌شوی. این چنین، قرآن کجا جای «مَن» گذاشته است که بگوییم، «ما» بیان کردیم «ما» گفته‌ایم و ...؟ این حرف‌ها معنا ندارد.

کسانی که عمق مسئله را درک نمی‌کنند می‌گفتند چرا حضرت امام (ره) حداقل چند سوره را تفسیر نکرده‌اند و چرا بنای یک دوره تفسیر قرآن را نگذاشتند؟ در صورتی که تمام زندگی حضرت امام نه یک دوره، بلکه صد دوره تفسیر قرآن بوده، البتّه به روش صحیح آن. به روشی که امام بنا نداشته‌اند خود را مطرح کنند، بنا داشتند قرآن را مطرح کنند. قرآن را به روش ساده بیان می‌کردند. مردم هم می‌فهمیدند و عمل می‌کردند. حتّی بچه‌های این مردم هم در پرتو بیان حضرت امام به حدّ اجتهاد می‌رسیدند. درک اجتهادی پیدا می‌کردند که چگونه قدم بردارند، و زندگی عالی پیدا می‌کردند.

بسم الله الرحمن الرحيم. لایلاف قریش، ایلافهم رحلة الشتاء والصيف، فليعبدوا ربّ هذا البيت، الَّذِي اطعمهم من جوع وآمنهم من خوف.

قریش همان‌هایی بودند که: «ارأیت الذی یکذب بالدين»؛ یعنی مدّعی کاذب دینداری بودند. تا عرش اعلا دروغ می‌گفتند. بدترین چیزی که از همه چیزش بی‌خبر بودند نماز بود. از نماز گزاردن بی‌خبر بودند ولی ادعای نمازگزاری داشتند و می‌گفتند برترین نماز نمازی است که ما می‌گزاریم. ادعای مرجع تقلید بودن داشتند. خودشان را، به‌عنوان مراجع تقلید مردم می‌دانستند. می‌گفتند مردم اگر مراسم دینی و طواف کعبه و حلال و حرام‌ها را از ما تقلید کنند درست است. فتوای ما درست و صحیح است. اگر از ما اطاعت نکنند دینشان درست نیست. به کسانی که پیرو پیامبر می‌شدند می‌گفتند: «از دین خارج شد» یا می‌گفتند: «آخر آن مرد او را از دینش خارج کرد». همان‌وقت که می‌رفت سمت دین حقیقی و دین صادق، می‌گفتند از دین خارج شده است.

قریش افراد شاخص و بدتر از آن قبیله شاخصی بودند که سردمدار دین

بودند و دین و دینداری با آنها شناخته می‌شد، ضرب‌المثل دینداری بودند، ضرب‌المثل وفاداری به خانه کعبه بودند، ضرب‌المثل وفاداری به مسجد الحرام بودند ضرب‌المثل وفاداری به کعبه و مسجدالحرام بودند. نادیۃ قریش (انشاءالله در سورة علق به آن می‌رسیم) که مرکز حکومت قریش بود، یک دربار بی‌آلایش برای قریش بود. کنار مسجدالحرام جایی مشخص برای این نادی بود که هرگاه می‌خواستند درباره عربستان و مسائل قلمرو حکومت خود بحث کنند، در آنجا تجمع می‌کردند و مسجدالحرام قُرُق می‌شد. به‌طور طبیعی قُرُق می‌شد. زیرا، کسی جرأت نداشت در جایی که حضرات بزرگان قریش حضور داشتند بیاید. تا هروقت که اراده بفرمایند بنشینند، چشم‌ها و گوش‌های دیگران بسته بود. کسی جرأت نداشت حرف‌های اینها را که راجع به سرنوشت مردم حرف می‌زنند بشنود، که اینها چه کار می‌کنند و چه کلکی دارند سرهم می‌کنند.

سپس خدا افشاگری می‌کند و کاذب بودن دینشان را نشان می‌دهد. می‌فرماید: «فلیعبدوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ»، اگر راست می‌گویند و دیندارند ربّ این مکان را باید بپرستند یا بت‌هایی که در این مکان در این خانه و اطراف این خانه چیده‌اند؟ مردم چشمتان را باز کنید. چرا این قریشیان ندورات را از شما می‌گیرند ولی شما آن‌قدر جرأت ندارید که از آنها بپرسید این ندورات را چه می‌کنند؟ شما باور کرده‌اید که نباید از سرنوشت این ندورات بپرسید تا قبول بشود. هرچه صلاح می‌دانند انجام می‌دهند، می‌خورند و می‌برند. ابولهب گران‌ترین گردنبد را برای همسرش می‌خرد. در تاریخ به‌عنوان گردنبد بی‌بها ضرب‌المثل شده است. کسی نه به فکر بود و نه جرأت این را داشت که بگوید: اینها را از ما گرفتی و علیه ما داری استفاده می‌کنی. امّ جمیل می‌گوید که من قسم خورده‌ام این گردنبدی بی‌بها

را خرج دشمنی با محمد بکنم. متأسفانه با همین وقاحت ثبت کرده‌اند که اشاره می‌کند به بی‌بها بودن گردنبندی که به گردنش بوده است. بیخود نیست که خدا می‌فرماید «فی جیدها حبل من مسد» این زن و امثال این زن لایق این جواهرات گرانبها نیستند و از آن خودشان هم نیست، نیک بنگرید اینها خون جگر مردم و پاره‌های جگر مردم است. درواقع این طناب یک هیزم‌کش است و نه بیشتر. حقیقت امر اینها این است. مردم چشم‌هایشان بسته است که چه کسی دارد با زندگی‌شان بازی می‌کند. همه کاره شما ما هستیم. خدا باید بیاید مردم را از دست اینها نجات دهد.

خدا یکیست. صمد یکیست و دومی ندارد. شما چطور راضی شدید که چند صمد را قبول کنید که اینها با خون ریختن و اسیر گرفتن و حمله کردن به مردم مسابقه بدهند. با خرید و فروش کردن ناموس مردم تا لحظه‌ای پیش آزاد بودند ولی بعد از تصرف برای آنهاست و تا مرز مرگ از آنها کار می‌کشند چون مالک هستند. خداوند می‌فرماید: مردم به اساس قضیه توجه کنید. به اینها می‌گوید که خدای کعبه را بپرسید. چرا بت پرستی می‌کنید. چرا بت‌های سنگی را در خانه خدا چیده‌اید؟ چرا نمی‌گذارید مردم طواف خالصانه کنند در کنار کعبه. ابوله‌ب‌های آن زمان و این زمان.

خوشبختانه بعد از سی سال از زبان آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی شنیدیم در ارتباط با فتوا دادن به جواز طواف کعبه بر روی پشت‌بام و در مقام ردّ این موضوع. چنان‌که در تلویزیون می‌بینیم که یک پشت‌بام برای کعبه درست کرده‌اند، مردم دایره‌وار به بالای کعبه بروند و کعبه را طواف کنند. گفتند: ابوله‌ب‌های زمان این بدعت‌ها را از کجا آورده‌اند؟ اشاره کردند که اینها با ساختمان‌هایی که افراشته‌اند

کعبه را کوچک کرده‌اند. «وَاذِ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ واسماعيل» کعبه ۱۴ متری افراشته را تبدیل کردند به یک بنایی که در داخل گودالی است و اطرافش را بناهای آن‌چنان مرتفع‌تر گرفته و آسمان‌خراش‌ها احاطه کرده است. تا وارد مسجدالحرام نشوید عمق فاجعه را درک نمی‌کنید. اگر روزی اشتباه کردند که کاخ‌های سعودی‌ها را در کنار کعبه ساختند، خودشان هم به اشتباهشان پی بردند. ناچار شدند که پس از چندی از آنجا کوچ کنند و هدیه کنند مثلاً به زائران کعبه و مردم را به گونه‌ای فریب بدهند که مردم این کاخ‌ها را خراب نکنند روی سرشان، اشتباهشان را متوجه شدند ولی چرا نمی‌آیند اشتباهشان را جبران کنند و این کاخ‌ها را خراب کنند تا عظمت و ارتفاع کعبه دوباره نشان داده شود و کعبه خدا از اسارت این کاخ‌های سعودی‌ها دربیاید. «تَبَّتْ يَدَا اَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»، «اَرَايْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدين»

دین، دین خادم الحرمین. مراقبت و حفاظت از حج و قربانی و غیره و غیره همه با تزویر و فریب. هیچ‌کدام اساس ندارد و بر مبنای قرآن نیست، چه رسد به سنت دقیق پیامبر. در مملکت کوچک محله‌مانند عربستان سعودی آمار یتیمانی که از گرسنگی می‌میرند خوب است چقدر باشد؟ می‌خواهید ببینید که دیندار کاذب‌اند یا صادق ببینید که با یتیم و مسکین چه می‌کنند؟ با خانه خدا چه می‌کنند؟ «الَّذِي اطعمهم من جوع وامنهم من خوف» خدای بیت و خدای کعبه، کعبه‌ای که اینها می‌دانند در پرتو این خانه کعبه به همه چیز رسیده‌اند. زمان زیاد نگذشته است. اینها چه بودند و چه داشتند؟ اگر به حساب خانه کعبه نبود اینها به چه می‌رسیدند؟ «الَّذِي اطعمهم...» گرسنه بودند، خانه کعبه سیرشان کرد. از سایه خودشان هم می‌ترسیدند، کعبه به اینها قدرت داد.

قریش یک نامی است، در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها هر جا قریش صفتان هستند، مدّعی خداشناسی هستند ولی دروغ می‌گویند: «الذی یکذب بالدين». راجع به عبادت خدا هم دروغ می‌گویند. نوکر سرسپرده و عبادت کننده و سجودکننده و رکوع کننده و دست‌بوسنده در برابر قدرت‌های به ظاهر بزرگ دنیا و مثلاً ابرقدرت‌ها هستند. کجا خدا را قبول دارند؟ خودشان به مردم گفته‌اند که ما خدا را چقدر قبول داریم و ابرقدرت‌ها را چقدر قبول داریم، چقدر از خدا می‌ترسیم و چقدر از آمریکا می‌ترسیم، خدا چقدر برای ما الله اکبر است. ما مراقبت می‌کنیم که مردم بلند بگویند الله اکبر، ولی این خدای الله اکبر چقدر برای ما بزرگ است و آمریکا چقدر بزرگ است، از کدام بیشتر می‌ترسند و از کدام بیشتر اطاعت می‌کنند. یکی دو تا نیست ده تا و صد تا هم نیست، مواردی که صریحاً گفته‌اند که مفتیان خودشان می‌گفتند حکم خدا این چنین است، گفته‌اند ولی چه کنیم که آمریکا این را می‌خواهد. انسانیت این است، ولی چه کنیم آمریکا ضدّ انسانیت را از ما می‌خواهد؛ قرآن این را گفته ولی چه کنیم که آمریکا خلاف قرآن را از ما می‌خواهد. قرآن را چاپ می‌کنند ولی از آمریکای دروغین اطاعت می‌کنند و بر اساس آن زندگی می‌کنند و حکومت می‌کنند و قانون می‌سازند و جامعه اداره می‌کنند.

قرآن خدا را فقط تظاهر می‌کنند. دریغ از یک قدم به مردم دنیا نشان دهند که ما عامل به قرآن هستیم و قرآن هرچه بگوید به آن عمل می‌کنیم. بارها خلاف این را صریحاً به دنیا ثابت کرده‌اند. ثابت کرده‌اند که ما فهمیده، دانسته، عالماً و عامداً با قرآن مخالفت می‌کنیم و می‌بینید که دنیا هم متعزّض ما نمی‌شود. می‌بینید که به مقام ما دست نمی‌خورد و ما همچنان خادم الحرمين هستیم، بزرگان مکه و مدینه و صاحب اختیار مکه و مدینه هستیم. مقدّرات این دو شهر

مذهبی و دینی را ما تعیین می‌کنیم، اینکه مردم در اینجا چگونه قیام و قعود کنند، مردم در اینجا چگونه راه بروند، چگونه حرف بزنند و غیره؛ همه در جهت حمایت از بیت‌الله و حمایت از دین خدا و برای حفظ دین خدا! قرآن می‌فرماید مطلب عکس این است.

اینها همه گستره‌های سوره قریش است. سوره قریش بال باز می‌کند و می‌بینید نیمی بلکه بیشتر از نیمی از سوره حج در جهت تفسیر سوره قریش است. در مباحث سوره‌شناسی توجه دادیم و باز هم نیاز است توجه داده بشود که برای سوره‌شناسی به سراغ سوره‌های به ظاهر کوچک قرآن نیایید، به این خاطر که اینها خیلی بزرگ‌تر از آن هستند که فکر می‌کنید. برای تمرین سوره‌شناسی باید به سراغ سوره‌هایی برویم که دارای حجمی مثلاً ۱۰۰ آیه‌ای، ۱۵۰ آیه‌ای یا ۲۰۰ آیه‌ای هستند، تا بشود و بتوانیم از پس کار برآییم. سوره‌های کوچک قرآن آن قدر بزرگ‌اند که نمی‌شود شناختشان. از سوره قریش یک اشاره کنیم می‌رود سوره حج. سوره حج را که می‌گشاییم همه‌اش سوره قریش است: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ إِنَّ لَإِثْرَكَ بِي شَيْئًا وَ...» «وَمَنْ يَرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظِلْمٍ نَذَقْهُ مِنْ عَذَابِ الْيَمِّ». اینجا هرگز تا قیامت جای الحاد نیست.

الحاد کردار این خادم الحرمین‌هاست. از آغاز تا این ساعت همین‌طور بوده است. هشتاد الی نود درصد رفتار و کردار این مدعیان حفظ حریم بیت الله و دین، همه به‌طور کاذب و الحاد و ظلم است. درحالی‌که اینجا جای ظلم نیست. صریح‌ترین ظلم‌ها در مکه و مدینه می‌رود که جای ظلم نیست. جایی که حریم امن خداست. این مسئله باید نشان داده شود. کسانی که آنجا هستند و کسانی که زادگاهشان هست، چه ظلم‌ها که به آنها نمی‌رود. چه الحادها که بر سر آنها اجرا

نمی‌شود در مکانی که خدا فرموده جای الحاد و ظلم نیست. خدا فرموده: «نذقه من عذاب الیم» اینها منتظر عذاب الیم هستند، همان عذاب الیم ابوله‌ب‌ها که در انتظار اینهاست.

اگر خدا مهلت می‌دهد به این معنا نیست که خدا فراموش کرده است. اگر تا به حال اتفاقی نیفتاده به این معنا نیست که دیگر اتفاقی نمی‌افتد. اتفاقاً همه سال و به‌خصوص در اوج انجام مراسم حج آرزوی جهان اسلام و حتی آرزوی عالم بشریت، آرزوی آرزوکنندگان شایسته و بایسته را در نظر بگیریم این است که چه بهتر خدا اراده کند در همین ایام حج بهترین ایامی است که این ابوله‌ب‌های روزگار و تاریخ معاصر اسلام و بشریت، عبرت عالم بشریت و عبرت جهان اسلام بشوند. و یک بار دیگر سوره تبت با همان قدرت آغازینش نازل شود: «تبت یدا ابي لهب وتب، ما اغنی عنه ماله وما کسب». دنیا ببیند که همه این چیزهایی که اینها برای خودشان گردآورده‌اند، اموالشان که ضرب‌المثل ثروتمندی دنیا بوده‌اند و هستند و شده‌اند هیچ‌کار برایشان نمی‌کند و نخواهد کرد. طرفدارانشان امثال آمریکا و غیره و دنیا ببیند که چگونه اینها را تنها خواهد گذاشت.

«سیصلی ناراً ذات لهب»: همان لهبی که خودشان ابوله‌ب‌ش بودند، همان آتشی که خودشان به این مناطق آوردند. آتشی که در این مناطق نبود، ظلم‌هایی که در این مناطق نبود، حقارت‌هایی که انسان‌ها در این مناطق و در حاشیه این مناطق تحمّل نمی‌کردند و بر اثر حضور و حکومت اینها تحمّل می‌کنند، فجایی که اینها به‌بار آوردند، آتش این فجایع خودشان را در کام خودش می‌کشد. عالم ببیند که همسایگانشان و همراهانشان، به تعبیر قرآن «إمرأة» هایشان که حکم ام‌جمیل در کنار ابوله‌ب‌ها را دارند، آنها هم به آتش اینها می‌سوزند.

«حَمَالَةُ الْحَطَب»، در هیزم‌هایی می‌سوزند که خودشان فراهم آورده‌اند و خودشان طراحی کرده‌اند. خودشان فراهم آورده‌اند برای مقابله با مردم بی‌گناه دنیا به جای مقابله با اسرائیل. به جای اینکه با اسرائیل، دشمن انسان و انسانیت بجنگند به آنها کمک می‌کنند.

خیال نکنند اسلحه‌هایی که به کمک دوستانشان فراهم کرده و می‌کنند و خواهند کرد، هرروز هم پیشرفته‌ترین و بهترینش را فراهم می‌کنند، به دادشان خواهند رسید. «وامراته حمالة الحطب»، اینها همه هیزم است که جمع کرده‌اند و منتظر یک جرقه از آتش قهر الهی است. دیر یا زود این انبار اسلحه و مهمات که هیزم معاصر و هیزم دنیای مدرن است اینها را به آتش می‌کشد و اولین قربانیانش خود اینها خواهند بود. در شعاعش هم، همه کسانی که به هر عنوان با اینها بودند، در کنار اینها بودند و در برابر اینها سکوت کردند، کوتاه آمدند، در مقابل اینها خم و راست شدند، قبولشان کردند و پذیرفتند اینها را؛ دامنه این آتش آنها را هم خواهد گرفت. «فی جیدها جبل من مسد»، برای اینها و امثال اینها هیچ چیز جز طناب دار آخری نیست که همان هم باید در حسرتش بماند و بازماندگانشان آرزو کنند که ای کاش اقلاً ما این بزرگانمان و نیاکانمان را بر سر دار می‌دیدیم، کاش جسدی می‌داشتند، خدا آرزوی آن را هم به اعماق گورهایشان خواهد برد. این قول خداست. این قرآن است. قرآن بیش از ۱۴۰۰ سال است که ثابت کرده هرچه و هرکس نادرست و کاذب باشد رفتنی است.

«لایلاف قریش»، بارها مهم‌تر از اینکه ببینیم ایلاف از چه ریشه‌ای است، خود قریش مهم است. بگذر از ایلاف که اصلاً چه هست؟ «ایلاف قریش» قریش که بودند و چه بودند که خدا دارد مسئله‌شان را بزرگ می‌کند، به عالم نشان می‌دهد

و افشاگری می‌کند. قریش بزرگ‌ترین کاروان‌ها و اقتصاد را داشتند. دنیا چشم حسرتش به این کاروان‌های قریش بود. کاروان‌های تجاری خُرده‌پا و کوچک‌تر چاره‌ای نداشتند جز اینکه وقتی به عربستان می‌رسیدند تمام مال‌التجاره و تمام حیوانات و تمام هستی‌شان را بسپرنده به قریش و افرادی که تحت حمایت قریش بودند و هرچه بابتش به او دادند بگیرند و بروند. اینها تاریخ معتبر است. بیخود نبوده می‌گفتند که ما «صمد»یم. اگر این کار را نمی‌کنی نعره بزنی و اینها را از تو بگیریم. فرد می‌گفت نه فقط نعره زنید. اینها می‌گفتند ما نعره بزنی زن باردار سقط جنین می‌کند. حساب کار خودتان را بکنید. یک «های» کنیم همه می‌آیند، «فلیدع نادیه» اشاره کنیم می‌آیند. این قدر آدم‌ها تحت امر ما هستند. نحوه کشتنتان را هم ما تعیین می‌کنیم. آن زمان که عقل منحرف خارج از دین و بی‌خبر، بیمه سرش نمی‌شد. چنان‌که همه این اوصاف را انسان معاصر دارد و به خیال خودش بیمه هم سرش می‌شود و صنعت بیمه دارد.

بهرتر است نگوئیم ولی بدانید بیمه میراث قریش است. بیمه میراث جاهلیت است. سردمدار بیمه‌ها ابوسفیان‌ها و ابولهب‌ها هستند. «گره محض رضای خدا موش نمی‌گیرد.» یک عده از کسانی که خالصند و مخلصند حاضرند بروند کارشناسی بخوانند حتی بالاتر از کارشناسی بخوانند، حاضرند عمرشان را بگذارند، خدمت به اسلام و قرآن و وحی و مکتب انبیا بکنند، بیمه بخوانند. بیمه همه میراث قریش است. قرآن ضد بیمه است. تفسیر سوره‌ها در تاریخ هست و صاحب قرآن آن تفسیرها را هم حفظ کرده است. تاریخ‌ها از بین می‌روند ولی تاریخی که مفسر این آیات قرآن است باید لایه‌لای این خس و خاشاک بماند که ما به راحتی برویم و حتی لازم نباشد کتابخانه برویم و نرم‌افزار بگذاریم و سی هزار جلد کتاب و صفحه

نشان ما بدهد تا به ما بگوید که شرایط چه بوده است.

در بهترین وضعیت منت می گذاشتند بر سر کاروانی که ما به شما اجازه می دهیم همراه ما بیایید. ولی نرخ کالایتان را و اینکه به چه کسی و کجا بفروشید را ما تعیین می کنیم. باید داخل مکه بفروشید، و داخل مکه نباید هر جایی نمایشگاه بزنید. باید در جایی که ما تعیین می کنیم زیر نظر ما مال التجاره تان را بفروشید. مقدارش را الآن تعیین نمی کنیم وقتی که سودتان را گرفتید تعیین می کنیم. فوراً به ما بدهید و از منطقه خارج شوید. با این شرایط ما شما را بیمه می کنیم. جلوتر می رویم و می بینیم که این جاهل فریبی چقدر مسخره بود و محور و اساسش چه بود و به کجا ختم می شد؟ «لایلاف قریش».

شما هر جا آیات را بخوانید، سوره ها را از بالا بخوانید یا از پایین، و آخر به اوّل یا اوّل به آخر به «لایلاف قریش» می رسید: «ارایت الَّذي يَكْذِبُ بالدين ... ويمنعون الماعون» اینها کجاست و چه هست؟ «لایلاف قریش». از آن طرف سورة والعصر را بخوانید، سورة همزة را بخوانید: «ويل لكل همزة لمزة...» اینها چه کسانی هستند؟ «لایلاف قریش». سورة فیل هم بخوانید: «ا لم تر كيف فعل ربك باصحاب الفیل...» می رسد به «لایلاف قریش». از هر طرف بیایید می رسید به قریش. تمام این مصیبت ها، مرکز شروع «من شر ما خلق، ومن شر غاسق اذا وقب» آنجا باز نشده بود ولی اکنون «من شر غاسق اذا وقب» چه کسانی هستند؟ لایلاف قریش. کسانی که قدرت نیستند چه برسد به ابرقدرت، ولی به مردم قبولانیده اند که ابرقدرت هستند. این ابرقدرت های دروغین خودشان را به مردم تحمیل کردند. گفتند ما ابرقدرتیم، ما بزرگیم و همه چیز مردم را در اختیار گرفتند. مردم هم پذیرفتند که اینها ابرقدرت اند. کدام ابرقدرت؟ ابرقدرت دروغین، ابرقدرتی که «وآمنهم من

خوف». ابرقدرتی که یک پوشش ظاهری روی خودش کشیده و مردم باور کرده‌اند که ابرقدرت از کسی نمی‌ترسد. حالا همین روزها دنیا با چشم باز دید، خودشان در چشم دنیا و در گوش عالم پُر کردند، قدرت خدای **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** خودش را نشان داد و خودشان را نشان دادند که ما چقدر می‌ترسیم. مایی که مردم باید فکر کنند ابرقدرت هستیم و از کسی نمی‌ترسیم، خودمان به عالم اعلام می‌کنیم که می‌ترسیم، نه تنها از قدرت بزرگ‌تر از خودمان که از سایه خودمان می‌ترسیم. اثبات کردند که از سایه خودشان می‌ترسند و مردم چقدر باید خام باشند و چقدر دور از خود، دور از وحی و دور از مکتب انبیاء و قرآن باشند که قدرت‌هایی را که اصلاً قدرت نیستند و ترسوتر از ترسوترین مردم عالم هستند ابرقدرت بدانند.

«ایلافهم رحلة الشتاء والصيف»، یک کاروان فقط مطرح است که یک بار تابستان از این طرف می‌رود و یک بار زمستان از آن طرف می‌رود، کاروان دیگری مطرح نیست. اقتصاد، اقتصاد قریش بود، حکومت، حکومت قریش بود، سیاست، سیاست قریش بود. دنیا واقعاً هنوز نمی‌داند یهود و اسرائیلی‌های آن زمان با آن همه فجایعشان، آن همه سیاستمداری‌شان، آن همه زیرکی‌شان، آن همه استعدادهای درخشانشان، اینها استادان قریش بودند یا قریش استادان آنها بودند؟ قرآن مطلب را روشن کرده: اینها **«تشابهت قلوبهم»** هستند. اینها از یک سنخ هستند. دنبال جواب این سؤال نروید که اینها بالاترند یا آنها، اینها شاگردند و آنها استادند یا بالعکس، اینها از یک سنخ‌اند. جان‌هایی در یک قالب‌اند. **«تشابهت قلوبهم»**: اینها قلب‌هایشان مثل هم است، خمیر مایه‌هایشان مثل هم است. اینها اسمشان یهود است و آنها اسمشان قریش است. یهود همان قریش هستند و قریش همان یهودند. یهود در مدینه هستند و قریش در مکه. این تفاوت را دارند. البته یهود

به صورت پنهان در مکه هم هستند و مقدّرات مکه را هم تعیین می کنند و همه چیز را در اختیار گرفته اند: اقتصاد، حکومت، سیاست. مردم چه بخورند، چه نخورند، چقدر بخورند، چقدر نخورند. حتّی امور خاصّ شخصی زندگی خانوادگی مردم را در اختیار گرفته اند که چه بکنند و چه نکنند. مردم حق نداشتند به اختیار خودشان وصلت کنند، به قدری حکومت به اصطلاح امروزی قَدَر بود. در خانه های مردم کسی اختیار نداشت دخترش را به ازدواج هر کس که می خواهد دریاورد. هر مردی اختیار نداشت که از هر زنی که می خواهد خواستگاری کند. همه اینها تحت امر قریش بود. قریشی ها باید تعیین تکلیف می کردند. با زنجیره های قدرت و اقتصاد و حکومتی که درست کرده بودند کسی می خواست نگاه چپ بکند به قدرت و نفوذ و صمدیت و همه کاره بودن و ابرقدرتی قریش، نابود می شد. اینها معتقد بودند که کافیسث یک نگاه خاص و یک نگاه زخم دار به کسی بکنیم؛ آن فرد نابود می شد.

آیه «وَان يَكَادُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا لِيَزْلَقُوْنَكَ بَابُصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُوْنَ اِنَّهُ لَمَجْنُوْنٌ» بیان تاریخی اش این است که اینها مدّعی بودند که کافیسث ما یک نگاه چپ به کسی بکنیم! و طوری تدارک دیده بودند که یکی از افراد قبیله قریش یا وابستگان به حکومت قریش و قبیله قریش نگاه چپ به کسی می کردند، طولی نمی کشید که دودمان او بر باد می رفت. همه مدارها را هم بسته بودند. این نگاه می شد آتش، این آتش می افتاد به جان آن آدم و خانواده اش و زندگی اش. همه چیز را از او می گرفتند و از هستی ساقطش می کردند. مدام به مردم بیشتر و بیشتر ثابت می کردند که دیدید و عبرت شد برای شما. ما این چنین هستیم که کسی را اگر ما نخواهیم باشد، نیست. عین نمرود که می گفت «اَنَا اَحْيِيْ وَاُمِيْتُ»، می گفتند ما اراده می کنیم چه کسی زنده باشد و چه کسی مرده باشد. درست مثل

ابرقدرت‌های زمان ما؛ این ابرقدرت‌ها کی می‌خواهند متوجّه شوند که شمارش معکوسشان شروع شده. دیگر بس است، از اینجا به بعد را کوتاه بیايند و به نفع خودشان کوتاه بيايند. «فليعبدوا ربّ هذا البيت» به خاطر خودشان است، مردم نیازی به آنها ندارند که خوب بشوند یا بد شوند. به داد خودشان برسند که بدتر از این نشود. کی می‌خواهند باور کنند که بزرگ نیستند. باورشان شده است که بزرگ هستند. ولی کوچکنند. لحظه‌ای به دستپاچگی می‌فتند، خودشان در روی همدیگر می‌ایستند و می‌گویند که این چه کاری بود که کردیم و چرا ده دقیقه دیگر صبر نکردیم و چرا بیست دقیقه دیگر صبر نکردیم. چرا نگذاشتید به همان وضعی که این پدیده تاریخی می‌خواست منجر بشود، منجر شود. چرا تغییر دادید بر علیه خودتان و ... دست خودشان نیست، کوچک‌تر از آن هستند که مقدرات خودشان را بفهمند، اینکه چه چیز به خیرشان است و چه چیز به ضررشان است، دیگه چه برسد به مردم دنیا.

موسسه علمی و فرهنگی کانون فرهنگی و پژوهشی نور

اگر مردم همین باشند که هستند - که امیدواریم این چنین نباشد - باز ادعا خواهند کرد که مردم باید به فرمان ما بیاندیشند. به فرمان ما کلاس بروند و درس بخوانند. ما تعیین می‌کنیم که مردم چه بخوانند و چه نخوانند. فلان مملکت، فلان علم را تا چه حد پیش برود تا چه حد پیش نرود. در همین قضیه اخیر هم می‌گفتند: ما تعیین می‌کنیم هر ملّتی از ملل دنیا، چقدر باید از علمی - که مال خداست و مال مردم است - مثلاً انرژی هسته‌ای را داشته باشند یا نه و چگونه داشته باشند. دیدند که پیدا شده‌اند و هستند کسانی که در همان اوج به اصطلاح قدرت با همان قدرت بلکه به قضاوت همه عالم با قدرت و قوّتی فراتر از آن اعلام کنند که اگر شما از مواضعتان کوتاه نمی‌آیید ما هم از مواضعمان کوتاه نخواهیم

آمد. ما هم ملت بزرگی هستیم. ما هم آرمان داریم. ما هم هدف داریم و برنامه داریم؛ مثل خودتان: «لکم دینکم ولی دین». اینجا می‌فهمیم «لکم دینکم ولی دین» قرآن هیچ‌وقت مماشات و سازش نیست و نبوده است. اتفاقاً دادن بزرگ‌ترین درس به دشمنان اسلام و دشمنان دین خدا بوده است. بزرگ‌ترین ضربت به این کسان این است که بهشان گفته بشود «لکم دینکم ولی دین».

شما می‌گویید قدرت دارید باشد قبول، می‌گویید شیر هستید باشد. ما نگفتیم موشید. شیرید. ولی ما هم قدرت داریم و موش نیستیم. فرض کنید موش هم باشیم می‌توانیم شیر را به دام بیندازیم و التماس کنید به موش که بگوید بند این دام صیاد را با دندان‌هایش بچود که از دام بیاورد بیرون. قرآن می‌فرماید که این شیرها، شیرهای آزاد نیستند کمی دقت کن شیری که در دام افتاده غرّش می‌کند، اما نباید فریب غرّش را بخوریم. صدای غرّش گوش‌ها را کر می‌کند، ولی شما چرا باید فریب شیری که در دام است بخورید؟ شیری که نمی‌تواند دست و پایش را خم کند شیری که یک پادو است. انشاءالله آن قدر زنده بمانیم که تحقق عینی این بیان قرآنی سوره‌های «تبت‌یدا» و «لایلاف قریش» را با چشم خودمان ببینیم. انشاءالله. زمان زیادی نمانده است.

خدا می‌فرماید اینها هیچ‌چیز نیستند غیر از کاروان‌هایشان و این به یک «ایلاف» بند است و قرآن می‌گوید که ایلاف به چه چیز بند است: «الم‌تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل، الم‌یجعل کیدهم فی تضلیل، وارسل علیهم طیراً ابابیل، ترمیهم بحجارة من سجّیل، فجعلهم کعصف ماکول» خدا اصحاب فیل را با «هیچ‌چیز» نابود کرد. صریح است. سنگ‌های ریز که از جنس سنگ هم نبود یعنی سنگ‌ریزه نبود، بلکه گل بود، گل به شکل سنگ‌ریزه و حتی قدرت سنگ‌ریزه را

هم نداشت. در فارسی می‌شود سنگ‌گل، یعنی ظاهرش سنگ است ولی در دست که می‌گیری پودر می‌شود. خدا با همین سنگریزه‌های گلی اینها را نابود کرد، و بعد سوره قریش: «لایلاف قریش». خدا اصحاب فیل را در مقابل آن همه خیالات ابرقدرتی ابرهه و استادان ابرهه و آن منشأ و خاستگاه این حرکت تاریخی، با آن اعجاز تاریخی و قدرت‌نمایی تاریخی، به نفع قریش تار و مار کرد.

فیل اصحاب فیل را قریشی‌ها سوار شدند. «ایلاف» یعنی «فیل‌سواری». اصحاب فیل، ابرهه و لشگرش تار و مار شدند و فیلشان جا ماند. فیلشان را قریش گرفتند و کردندش سمبل قدرت، ابرقدرت‌ها همه سمبل قدرت دارند، اتحاد جماهیر شوروی مواردی سمبل قدرتش بود، آمریکا الآن سمبل‌های قدرت دارد، یکی کاخ سفید که فقط آمریکا دارد، فلان آرم را دارد فلان شکل را دارد و غیره. حال در مورد قریش چه بود؟ فیل بود. فیلی که درواقع از اصحاب فیل تار و مار شده به آنها رسیده بود. آنها رفته بودند فیل که نمی‌توانست بدود و فرار کند، به اسارت قریش درآمده بود. فیل را اسیر کردند و به‌عنوان سمبل قدرت به آن تکیه کردند. عظمت فیل را آوردند بالاتر از عظمت کعبه، مردم را خام کردند که حالا با کعبه هرطور می‌خواهید رفتار کنید. بت پرستید یا نپرستید، اینها توجیه دارند، ولی به حضرت فیل نگاه چپ نکنید! کسی راجع به حضرت فیل بالاتر از گل حق ندارد بگوید. حضرت فیل همه قدرت ماست، همه آرمان و زندگی ماست. در تاریخ می‌خوانید آن چنان بیمه‌گری که می‌کردند، مردم به چه حساب اعتماد می‌کردند؟ به حساب حضرت فیل. به مردم می‌گفتند ببینید ما فیل داریم کاروانی که با این فیل می‌رود به شام، به یمن و غیره دزد به آن نمی‌زند. ظاهرش این بود، اما باطنش این نبود. توانسته بودند تدارک بکنند که کسی جرأت نکند نگاه چپ به کاروان مثلاً

ابوسفیان بکند. کاروانی که مال قریش بود. حالا یک بار ابوسفیان جلودارش بود و بار دیگر، دیگری. ابوسفیان به کاروان سالاری معروف است. کاروان قریش آن وقت می گفتند با این عظمتی که می بینید راهزنی جرأت ندارد به سراغ این کاروان بیاید، بنابراین اموال کاروان تأمین شده و بیمه قطعی است. انواع بیمه: بیمه بدنه، بیمه شخص ثالث، بیمه عمر، همه برای حضرت فیل است. افکار این مردم را کج کرده بودند به طرف فیل پرستی، یعنی یک مرحله از اصحاب فیل رفته بودند بالاتر.

حالا یک نگاه هم به یهودیان بکنیم. در متن قرآن به وضوح و مفصل بیان می کند که وقتی با قیام حضرت موسی (ع) یهودیان از چنگال فرعون نجات پیدا کردند، بنی اسرائیل هرچه فرعونیان گذاشتند را برداشتند. و از آن پس هر کاری را که فرعونیان کردند عین آن را اسرائیلی ها انجام می دهند، به اضافه یک درجه ارتقا. کارهایی کردند که روی دست فرعونیان زدند. فجایعی به بار آوردند و هنوز به بار می آورند که صدر حمت به فرعون و فرعونیان. عین این قضیه در مورد اصحاب فیل و قریش رخ داد؛ فیل را از اصحاب فیل گرفتند، به فیل و ایلاف به تعبیر قرآن تکیه کردند: «لایلاف قریش، ایلافهم رحلة الشتاء والصیف». اسم آن فیل را هم فیل محمود گذاشتند؛ محمود یعنی ستایش شده و ستوده.

یکی از نکته های نام «محمود» این بود که مردم آن زمان هم مانند ما که می گوئیم امروزه آخرالزمان است می گفتند آخرالزمان است و ما منتظر پیامبر آخرالزمان هستیم که نامش احمد و محمد و محمود است. اینها آمدند با تزویر و با حقّه بازی و نیرنگ در حبشه ماموت را - که اسم آن فیل بود - تبدیل کردند به محمود و به جای محمود عربی جا زدند، منجی آخرالزمانی که قرار بود بیاید. مردم منتظر محمود بودند، آمده! الآن تمام سرنوشتان به این فیل بستگی دارد. این

فیل زندگی شما، اقتصاد شما، همه چیز شما را حراست می‌کند. وای به روزی که این فیل نباشد. این یعنی سورۀ قریش؛ این یعنی حقیقت تاریخی انتقال جاهلیت قریش از قبل از عام الفیل - که سال ولادت خاتم النبیین بود - به مرحلهٔ بعدش، که با این فیل که توانستند خودشان را زیرکانه و مزورانه به دُم کوتاهش وصل کنند و بر مردم فرمانروایی کنند. خدا برای مردم و در برابر عالم افشاگری می‌کند که به اینها بگویید: «فلیعبدوا ربَّ هذا البيت، الَّذي اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف». خود شما قریشیان که نمی‌توانید انکار کنید خدا اصحاب فیل را برای چه چیز تار و مار کرد؟ «الم يجعل کیدهم فی تضلیل»، چرا نقشه‌شان را نقش بر آب کرد، چرا نیرنگشان را بی‌اثر کرد؟ به خاطر بیت الله بود. همهٔ شما قبول دارید به خاطر این بود که از خانۀ خودش حفاظت کند، اینها هدف حمله‌شان بیت الله بود. آن وقت چطور «فلیعبدوا ربَّ هذا البيت» را رها کردید؟

به حساب ربِّ این خانه و از سوی ربِّ این خانه اصحاب فیل تار و مار شدند و الا شما که نمی‌توانستید در مقابل اصحاب فیل قد علم کنید. بزرگتان عبدالمطلب آمد و گفت شترهای مرا دزدیده‌اند بگویید به من برگردانند. ابرهه هم تعجب کرد. گفت: من فکر کردم که بزرگ این قوم آمده پیش من تقاضای دیگری دارد، می‌خواهد مهلتی بدهم، دیرتر حمله کنم. من آمده‌ام شما را از هستی ساقط کنم، آمده‌ام بیت‌الله شما را خراب کنم. آنها می‌دانستند که بیت‌الله یعنی مرکز حکومت یعنی اساس همه چیز مردم شبه جزیرۀ عربستان. شما می‌گویید ۲۵۰ نفر شتر از من گرفته‌اند بگویید به من پس بدهند؟ گفت: بله درست شنیدی «أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَ إِنِّي لِلْبَيْتِ رَبٌّ» عبدالمطلب گفت من صاحب شترهایم هستم، حدّ من این است که شترهایم را از تو بخواهم به من برگردانی، می‌خواهی برگردان می‌خواهی

برنگردان، و «إِنَّ لِلْبَيْتِ رَبَّ» این بیت هم رب دارد. ۴۰ سال قبل از اینکه سورۀ قریش نازل شود «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» را عبدالمطلب گفت. این بیت رب دارد و صاحب دارد، خودش می‌داند اگر بخواهد از خانه‌اش حفاظت می‌کند. مردم همه رفته بودند در غارهای کوه، در پستوی خانه‌هایشان، در جاهایی که اطمینان داشته باشند دست هیچ‌کس به آنها نمی‌رسد، قایم شده بودند و منتظر بودند که چه اتفاقی می‌افتد.

کم‌کم خبر شدند که بله بالای سر لشگری که آمادۀ حمله به بیت‌الله الحرام بوده است، هنگام وارد شدن به مکه و مسجدالحرام، مرغان کوچکی پیدا شده‌اند، شبیه پرستو که در منقارشان این سنگ‌های ریز را داشتند و این «حجارة من سخیل»ها را مثل باران ریخته‌اند بر سر این لشگر. آن‌چنان که لشگر پا به فرار بگذارند و بروند آنجایی که از آنجا آمده‌اند. اینهایی که ادعای ابرقدرتی داشتند برگردند به جایی که مردم دنیا ببینند که اینها ابرقدرت نبودند و نخواهند بود. اقرار کنند در برابر دنیا که ما هیچ‌چیز نبودیم. ما مردم دنیا را فریب داده بودیم. هرچه بود تمام شد. یک روز می‌گفتیم مقدرات همه دنیا را ما باید تعیین کنیم، امروز می‌گوییم مقدرات ما را کسانی که ما را اسیر گرفته‌اند باید تعیین کنند. خواستند ما را بکشند خواستند ما را ببخشند.

التماس خواهند کرد که ما سیاستمداریم، والله به دردتان می‌خوریم، اقتصاد می‌دانیم، ما می‌توانیم کمکتان کنیم. ما می‌توانیم یک گوشه بنشینیم و به شما کمک کنیم. غل و زنجیر به دست و پایمان بزنید. همان که هویدا می‌گفت، می‌گفت بالای سر من هرچندتا که می‌خواهید موکل بگذارید مرا در خانه‌ها و اتاق‌های دوربین‌دار بگذارید، فقط مرا نکشید. من حاضرم به شما صادقانه خدمت

کنم. التماس می‌کرد مرا نکشید. تمام اختیارات مرا بگیرید هیچ آزادی هم به من ندهید فقط جان مرا بگیرید. حضرت امام هم حکم به قتلش نداده بودند اما جان‌ش بنا بود که گرفته شود. باید این التماس‌ها را می‌کرد تا دنیا ببینند نخست وزیری که صاحب قدرت و همه‌کاره مملکت بود سرانجامش چیست. در رادیوها می‌گفتند همه عالم به فرمان اعلیحضرت همایونی شاهنشاه ایران امورشان را انجام می‌دهند. هرچه ایشان بفرماید آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی هم اطاعت می‌کند. بعد هم نخست‌وزیر و صدراعظم بود. هویدا هم شخص دوم بود و هم شخص اول چون شاه را امر و نهی می‌کرد. می‌گفت: شاهنشاه بروند، شاه هم می‌رفت، می‌گفت: شاهنشاه بیایند، شاه هم می‌آمد. می‌گفت مصلحت نیست اعلیحضرت در این مجلس شرکت کنند، شرکت نمی‌کردند. می‌گفت مصلحت نیست این حرف را بزنند نمی‌زدند.

این مطلب را در اینجا بیان کنیم، در کتاب معجم المفهرس اگر مراجعه کنید، در ریشه کفر فهرست بلندبالایی دارید. ۱۹۴ بار کلمه کفروا در قرآن داریم که اکثریت آن ترکیب «الذین کفروا» است. این «الذین کفروا» که ترکیب پُرکاربردی در قرآن است، مساوی است با تعبیری که در سوره ماعون دارید: «ارأیت الذی یکذب بالذین» و در سوره قریش دارید. قریشیان چه کسانی بودند؟ اینها الذین کفروا هستند و این تعبیر با تعبیر کافر و کافرون فرق دارد. اولین کسی که توجه کرد به این موضوع علامه طباطبائی هستند. ایشان این مطلب را بیان کردند که «الذین کفروا» از اساس قریش و قریشیان هستند، و ابوجهل‌ها و ابوسفیان‌ها و کسانی که مانند اینها باشند. بنابراین این «الذین کفروا»ها تقریباً در سرتاسر قرآن هستند. این مطلب از اول تا آخر قرآن باز شده است. یعنی شما هر جا که «الذین کفروا» دارید درواقع تفسیر سوره قریش را دارید. تفسیر سوره ماعون و

فیل را دارید. سیاق‌های آیاتی که در متنشان «الذین کفروا» هست همه تفسیر و تفصیل‌یافته سوره قریش و سوره ماعون و سوره فیل هستند.



سؤال: آیا کسی در مکه بوده است که به آن سید صمد می‌گفته‌اند؟

جواب: بله، زیاد؛ ابوسفیان و ابوجهل و ابولهب می‌گفتند ما سادات صمد هستیم. اینها می‌گفتند ما صمد هستیم. سرور و آقا و بزرگواری که همه به او مراجعه می‌کنند و همه امور آنها هم در اختیار اوست. اینها رفتارهای صمدها بود. ابوسفیان می‌گفت منم و غیر من کسی نیست و عین هم رفتار می‌کردند. در دعای ندبه هم دارید «صنادید العرب»، همین‌ها بودند، لقب دیگرشان صندید بود. سند یعنی تکیه‌گاه، مثل سند مقاله که تکیه‌گاه مقاله‌تان است. این سَنَد را با صاد و از ریشه صندید می‌گفتند که همه از او حساب می‌بردند و خودشان از کسی حساب نمی‌بردند. امروز ما گفتیم که مصداق عینی‌اش ابرقدرت‌ها هستند. صریحاً قرآن فرموده است که «اتواصوا به بل هم قوم طاغون» یعنی طاغیان روزگار از اوّل روزگار و خلقت آدم ابوالبشر تا قیام قیامت به هم وصل هستند و یک خط بیشتر نیستند. خط این‌گونه آدم‌ها که مردم را می‌سوزانند یکیست. نه تازگی دارند و نه مربوط به گذشته هستند و نه آینده. خدا انسان را آفریده است و اختیاراتی دارد، یکی درست استفاده می‌کند یکی نه. یکی شرور می‌شود و یکی درستکار. حاسد اوّل می‌خواهد خودش باشد، وقتی شدّت پیدا می‌کند که می‌خواهد خودش باشد و دیگران نباشند. دیگر به هست بودن خودش قانع نیست، فقط به نیست بودن دیگران راضی می‌شود. برای من هست باشد برای دیگری نیست باشد. به قصد کشت طرف را می‌زند که عروسی که من دارم باید دست او نباشد و الی آخر. این

حسد است. ابرقدرت هم همین طور است. می خواهد مردم را به سرنوشت هیروشیما گرفتار کند، صدها هیروشیما درست کند، تا بتواند خوش باشد. البته خدا در ۹۹ درصد موارد مهلت نمی دهد. کافیت مردم خداشناس باشند، هرچند اندکی و دوستان خدا باشند، ولو آمار خیلی محدود باشد. کافیت شخصی در خانه در دل شب یک یا الله بگوید، خدا بلاهایی را از آن خانه دفع می کند. احادیث ما هم اینها را بیان می کنند که اگر نبود پیشانی هایی که در دل شب به سجده می روند و بچه های بی گناهی که در گهواره ها چشم امیدشان به رحمت خداست و هیچ دلیلی ندارد خدا رحمتش را از آنها دریغ کند، چه بسا زمین اهل خودش را صد باره و هزار باره فرو برده بود.

سؤال: فرمودید دو تکذیب داریم یکی تکذیب یوم الدین و یکی تکذیب بالدین من نتیجه گیری کردم که هردو یکی می شوند و هرکه تکذیب بالدین کند در نهایت تکذیب یوم الدین کرده است. شما فرموده بودید دو دسته هستند.

جواب: اینها را می گویند وحدت در مصداق، یعنی شخصی مثل ابوسفیان هم یکذب بالدین است و هم یکذب بیوم الدین. آن وقت این هم پوشانی باعث می شود که ما وقتی می خواهیم یکذب بالدین را معنی کنیم بگوییم این همان یکذب بیوم الدین است، در صورتی که اینها دوتا چیزند. اگر شما بگویید ایمان در قرآن همان تقواست بی راه نگفته اید، چون معمولاً افراد با تقوا با ایمان هم هستند. می توانید بگویید تقوا همان ایمان است، ولی آیا این درست است؟ نه. در مصداق و موردی که هم ایمان روی آن صدق می کند و هم تقوا درست است. ولی تقوا و ایمان یکی نیستند. در معنا متفاوت هستند و وقتی تفکیک می شوند آثار آنها مشخص می شود. فردی که یتیم را می آزارد غالباً در موردش هردو درست است،

یعنی هم قیامت را قبول ندارد و هم دینداری‌اش صادقانه نیست؛ حتی دم از انسانیت زدنش هم دروغ است.

قرآنی که می‌خواهد در مورد هدایت انسان مو را از ماست بکشد و حساب همه چیز را روشن کند شأن قرآن آن نیست که دقیق بیان نفرماید. علامه طباطبائی مهم‌ترین بحث‌هایشان در المیزان بر همین محور است که اینها را تفکیک کنند. شما بگویید کفر همان شرک است، آدم مشرک کافر است، کافر منافق است و منافق کافر است. بله این درست است ولی اینها به حساب قرآن یکی نیستند. وقتی اینها تفکیک می‌شوند آثار و برکات فهم قرآن معلوم می‌شود. شخصی می‌گوید که من از قیامت می‌ترسم و از معاد و مرگ می‌گویم. ما هم می‌گوییم عارف بزرگی است. ما باید بزرگان را رها کنیم و مرید این آقا بشویم. می‌گوییم که اگر این دینداری‌اش کاذب بود این همه دم از مرگ نمی‌زد؛ ولی درواقع این حقیقت نیست. ممکن است این شخص خانواده‌هایی را متلاشی کند و دادگاه‌هایی را فریب دهد.

اگر موضع این دو یکذب‌بالدین و یکذب‌بیوم‌الدین مشخص نشود حرفی که حاج آقا مصطفی خمینی در کتاب تفسیر روحانی زده است اتفاق می‌افتد. ایشان می‌گوید که تفسیر قرآن به قرآن این نیست که شما ساده‌انگارانه بگویید این همان است و آن همین است. تفسیر قرآن به قرآن ضابطه دارد. این عبارت را خدا کجا گفته است و بین کدام عبارت و کدام عبارت گفته است، در چه سیاق و ارتباطی گفته است، و غیره. اگر همه اینها بررسی شد، و این آیه تفسیر آن آیه دیگر شد، بعد، باید درج‌ه‌اش را تعیین کنید، نه اینکه بگویید این عین آن است و آن عین این. مواردی را در تفسیر سورة بقره من هم نقل کرده‌ام که ایشان مثال می‌زنند که مفسران دچار اشتباه شده‌اند و در دو عبارت قرآنی دو مطلب جداگانه بیان شده

است. حدّ مفسّر این نیست که برای خدا تعیین تکلیف کند، آنجا که این را گفتی منظورت آن بوده است و ...، بلکه باید در اختیار قرآن قرار گیرد و خدا برایش تعیین تکلیف کند.

سؤال: آیا نتیجه‌گیری بر این قرار گرفته است که بحث اصحاب فیل را همه می‌دانند و همه باید بدانند یا بحث **یکذب بالدین** را همه باید بدانند؟

جواب: همه اینها درست است. شما داستان اصحاب فیل را آن‌طور که بوده است بیان کنید می‌بینید که ایلاف بیش از ۱۴۰۰ سال معنی نشده بود و معانی مسخره‌ای برای آن بیان شده است که با هیچ‌چیز، نه با قرآن نه با تاریخ نه با سیره هم‌خوانی ندارد. ما آمده‌ایم در یک تحقیق قرآن و سیره و تاریخ معتبر و با فهم صحیح قرآن رسیده‌ایم به معنی ایلاف. ایلاف همان ایفال است. این کلمه ایفال بوده است یعنی فیل سوار شدن و فیل سواری، مثل اقدام یعنی بر قدم سوار شدن و قدم برداشتن. ایفال سنگین است باید بگویند ایفال که جالب نیست؛ مسئله دستگاه آوایی زبان است. بنابراین، خود به خود گفته‌اند ایلاف.

قریشیان فیل اصحاب فیل را گرفتند و اسمش را گذاشتند محمود. یک فضیلت خیلی جانانه برایش درست کردند. گفتند که فیل آمد جلو و به حرم مکه و باب‌الفیل که رسید احساس کرد از این جلوتر نباید برود، این‌چنین این فیل را مقدّسش کردند. اینها مسلمات تاریخ است. دغل‌بازی کردند. ماموت را جایگزین محمود کردند که مردم به گونه‌ی دیگر منتظرش بودند. شال انداختند گردن فیل و مقدّسش کردند، جلوی کاروان‌ها راه انداختند و تمام کاروان‌ها را با این فیل هدایت کردند. اقتصاد درست کردند، حکومت درست کردند، سیاست درست کردند و بر گردن مردم سوار شدند. هیچ قدرت بزرگی در آن زمان جرأت اینکه به عربستان

نگاه چپ بکند نداشت و این به خاطر حضرت فیل بود. در ضرب‌المثل فارسی ما هم آمده است که «این کار حضرت فیل است»

سؤال: این فیل از کجا آمده است؟

جواب: این فیل در هندوستان بود و در حبشه هم سمبل قدرت بود. در مورد فیل این بحث هست که فیل به کسی به راحتی سواری نمی‌دهد و تصوّر بر این بود که این کسی که فیل را رام می‌کند، باید از این آدم اطاعت کرد. سمبل حکومت‌ها بعضی جاها شیر، گرگ، کفتار و اینهاست و این به خاطر پیشینه‌های تاریخی است. قدرت‌هایی که الآن هستند هم همه‌شان آرام دارند که برای بعضی‌ها مقدس هستند. مواردی را برای مردم مقدّس کرده‌اند، به این قداست‌ها تکیه می‌کنند و بر مردم حکومت می‌کنند.

سؤال: نوع عذاب اصحاب فیل چه سنجیّتی با عذاب‌های دیگر دارد؟

جواب: شما بیان کنید کجا قرآن فرموده است که اصحاب فیل را خدا عذاب کرد؟ اینها مستوجب عذاب نبودند. اینها نادان بودند. منطق خدا برای عذاب کردن این است که آن افراد نادان نباشند. فیل که نادان بود، آنهایی که دنبال فیل بودند هم نمی‌دانستند که ابرهه که اینها را می‌برد که به مکه حمله کنند. اصلاً نمی‌دانستند حمله به مکه یعنی چه و تسخیر مکه یعنی چه، از بین بردن قدرت بزرگ مکه که شاخ بزرگی برای روم و ایران است یعنی چه و برای ایران و روم چقدر مهم است این کار. اینها مستوجب عذاب نبودند و حتّی یک قطره خون از بینی‌شان نیامد. افسانه ساختند که سجّیل از بدن یکایکشان رد شد و همه مردند و دو نفر زنده ماندند! آدم نمی‌داند که اینها را اسرائیلی‌ها ساختند یا قریشی‌ها. این افسانه‌سازی‌ها ذهن مردم را از اصل داستان منحرف کردند که ماند یک فیل و

آن فیل را هم مقدّسش کردند و مقاصدشان را با آن انجام دادند.

خدا می‌فرماید: «**الم يجعل كيدهم في تضليل**»، خدا نمی‌گوید ما عذابشان کردیم. اینها کیدی داشتند، اگر خدا بخواهد جلوی صاحبان کید در بیاید باید بی‌گناهای را اینجا اعدام می‌کرد، خدا این کار را نمی‌کند. کیدشان را «**فی تضليل**» کرد، یعنی نقشه‌شان را نقش بر آب کرد. اینها نقشه کشیده بودند که با فیل بروند و مردم مکه هم همه قایم شدند ولی فکر این را نکرده بودند که یک عدد فیل جلو است و بقیه که پشت این فیل هستند با اسب‌های‌شان اند؛ فکر این را نکرده بودند که از آسمان یکدفعه سنگ ببارد و اسب‌ها احساس کنند که موقعیت غیرمترقبه است و به عقب برگردند و صاحبان اسب‌ها را به زمین بیاندازند. خصیصهٔ اسب این است که اگر اتفاقی بیفتد به عقب می‌رود به جای اینکه به جلو برود. اینها با کید و حيله فتح مبین را به خودشان وعده داده بودند ولی چنان متلاشی شدند که فکرشان را نمی‌کردند. نقشه این بود که ما می‌رویم و مردم هم که قایم شده‌اند، اسب‌ها را در سرتاسر مکه مستقر و از دم اینها را نابود می‌کنیم. یک عدهٔ معدود را هم در اختیار خودمان می‌گیریم. در برابر خدا به خودشان با حيله وعده داده بودند و خدا هم می‌فرماید: «**الم يجعل كيدهم في تضليل، و ارسل عليهم طيراً ابابيل، ترميهم بحجارة من سجيل، فجعلهم كعصف مأكول**».

اینها «**كعصف مأكول**» شدند، یعنی آن لشگر چنان متلاشی شدند مثل کاه نیم‌خورده که حیوان خورده و خیلی متلاشی شده و در آخور باقی مانده است. این صحنه را تاریخ نوشته است که چگونه بوده است، نوشته که آنها تارومار شدند و از آن لشگر با عظمت یک مقدار اسباب و اثاثیه‌شان برجای ماند. همه فرار کردند و متلاشی شدند. تاریخ نوشته است که سالیان سال می‌گفته‌اند این که می‌بینی

تن من است یادگار لشگر اصحاب فیل است. این که با آن این لباس را دوختم این یادگار اصحاب فیل است. این عبارات به زبان فارسی هم بیان شده است. اینها آن قدر گرسنه و بدبخت بودند که تا سالیان سال این غنایم به تنشان جامه بود.

سؤال: در خصوص تقدّم و تأخر سوره‌های فیل و قریش و جایگاه وجود مبارک پیامبر اینکه آن موقع در چه شرایطی بودند و همان‌طور که می‌دانیم در سال عام الفیل پیامبر به دنیا آمدند. حالا در سوره قریش برای من مطالبی جدید بود که چطور خصوصیتی داشتند در آن زمان پیامبر نبودند یا بودند؟! یا تازه به دنیا آمده بودند.

جواب: سیره پیامبر ۶۳ ساله است و از سال عام الفیل آغاز می‌شود. سوره فیل قرار نیست اصحاب فیل را مطرح کند کما اینکه در سوره قریش هم قرار نیست قریش را هم مطرح کند ولی از آنجایی که قرآن باید بیان جامع و کافی و کامل سیره پیغمبر باشد و فروگذار نکند باید حداقل از زمانی شروع کند که پیامبر اکرم به دنیا می‌آیند. سالی که شبیه انقلاب برای قریش بوده است. قبل از این اینها از سایه خودشان هم می‌ترسیده‌اند و در این سال اقتصاد پیدا کرده‌اند و به قدرت رسیده‌اند.

سؤال: چرا در این چند سوره اسمی از شیطان نیامده است؟

جواب: چون آدم‌ها کافی هستند. از آیت الله حاج آقا حسن امامی نقل می‌کنم برایتان و چه بسا اگر ایشان نمی‌گفتند من به خودم این اجازه را نمی‌دادم. ایشان مجتهد بودند و منبر هم می‌رفتند. کنار درس اشاره به سوره ابراهیم داشتند و برای ما بیان می‌کردند که: خدا در سوره ابراهیم بیان می‌کند ما در قیامت برای شیطان منبر می‌گذاریم، شیطان می‌رود بالای منبر و می‌گوید که هرچه کردید خودتان کردید. بیهوده مرا ملامت نکنید. من که اصلاً بر شما تسلّطی نداشتم. این

تسلط دروغ بود و تصوّر شما بود. خدا فرموده است «انّه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربّهم یتوکلون، انّما سلطانه علی الذین یتولّونه و الذین هم به مشرکون». وقتی ایمان نباشد و انسان خدا نداشته باشد، آدم بی خدا خودبه خود طعمه شیطان می شود. خدا نیامده است تسلط به شیطان بدهد. وقتی خدا را رها می کند طعمه شیطان می شود. شیطان می گوید من گفتم بیایید آمدید، خوب می خواستید نیایید. ما هم کار غیر صادقانه ای نکرده ایم. هرچه خلف وعده کردیم باز هم آمدید. خدا را حاضر نشدید بپذیرید و وعده من شیطان را بپذیرید. حسابش را تسویه می کند و از منبر می آید پایین.

زیبایی قرآن در این است. زیبایی کار معلّم هم در همین است که با شیطان شروع نکند. معلّمی که با شیطان شروع کند، مادر و پدری که با غول شیطان تربیت بچه را به سامان برسانند به هیچ جا نمی رسند. فقط این تربیت قرآن است که جواب می دهد. باید از خود شخص برای تربیتش شروع کرد. بچه که به زحمت زبانش باز شده از خودش باید استفاده کرد و تربیتش کرد. به بچه بگویید: دلت چه می گوید؟ و بچه کلک می زند و می گوید که این انگورهایی که مثلاً برای مهمان تهیه کردید چون من دوست دارم همه اینها را بخورم. بگذارید بگوید، آن وقت شما بگویید که این دلت نیست. دقت کن که اگر این دلت بود به تو می گفت که فقط تو نیستی پدر هم هست داداش هم هست و خواهر هم هست و مهمان ها چه؟ می گوید: بله راست می گوئید دلم این را نمی گوید، یا می گوید که الآن یک خوشه به من بده یا بگذارید با مهمان ها بخوریم. می شود این را مدیریت کرد. از دل خودش و از وجود خودش مدیریت کنید که خودکفا شود وقتی هم که شما نیستید بدون اینکه نیاز به دوربین باید درست عمل کند. از اوّل با شیطان شروع می کنید بچه هم باور نمی کند، چون

کج است بچه باور نمی‌کند. شما هزار جور بگویید غول و فلان. بعد می‌گویید که چرا نمی‌خوابی؟ می‌گوید از غول می‌ترسم. چرا چراغ را خاموش نمی‌کنی؟ از غول می‌ترسم. همه اینها را بر علیه شما استفاده می‌کند.

شیطان ضعیف است. تا بخواهد نوبت به شیطان برسد ما خیلی راه داریم. باید صبر کرد تا طرف بیاید و بگوید شیطان، نه. ما شیطان را بالاتر از خدا مطرح کنیم. انگار شیطان یک موجودی است که حتی خدای بزرگ از آن وحشت دارد. این اسرائیلی است. اسرائیلی‌ها آمدند پدیده شیطان را بالاتر از خدا قرار دادند و توانستند این کار را بکنند، تا مردم از خدا نترسند و از شیطان بترسند. حالا کافی بود اسرائیلی‌ها بگویند که ما شیطانی هستیم، ما از خدا دم نمی‌زنیم، ما به شیطان وصلیم و شیطان هم اگر غضب کند عذابتان می‌کند. مردم هم باور کردند. عذاب خدا را باور نمی‌کردند ولی اسرائیلی می‌گفت اگر من به شیطان بگویم می‌افتد در زندگی‌ات را قبول می‌کردند. قریشی‌ها هم همین‌طور بودند.

سؤال: کتاب‌هایی خواندم «من الجنة والناس» را همان جن معنی کرده‌اند و گفته‌اند منظور ابلیس است. یعنی اول ابلیس مطرح است و بعد بحث ناس است.

جواب: این اشتباه است. بنا داشته‌اند از آن مسیر هدایتی که با آن تربیت شده‌اند تبعیت کنند. آن مکتب اسلام که قبل از بسم الله الرحمن الرحیم، اعوذ بالله من الشیطان الرجیم داشته است، از آنجا شروع شده است. حالا که قرآن ابلیس نگفته ما ابلیس می‌گوییم. علامه طباطبائی گفته‌اند جایی که خدا اسمی را نبرده است ما حق نداریم ببریم و توجیه کنیم. خدا اگر می‌خواست بگوید ابلیس که همان شیطان است می‌توانست. ما تصور می‌کنیم اولین چیزی که آدم باید روی آن حساب باز کند شیطان است حتی قبل از خدا، این‌طور نیست. اسوه حسنه به ما

می‌گوید صحبت از ابلیس نیست. شب و روز و همه بحث‌ها را می‌گوید و صحبتی از شیطان هم نیست. به سوره قاف هم می‌رسید: «و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب اليه من حبل الوريد» یعنی به آخر حزب مفضل می‌رسد بالاخره می‌گوید که انسان هر چه می‌کشد از وسوسه نفس خود می‌کشد. تا انسان اسیر وسوسه خودش نباشد شیطان راهی برای ورود به درون او ندارد. باید درست مدیریت شود تا شیطان نتواند وارد شود. شیطان از راه باز استفاده می‌کند. مثل آتش است که چوب و فلز محکم و دیوار گلی جلوی مقاومت نکند آتش می‌رود و نفوذ می‌کند. اگر انسان معوذات را بخواند سپر است برای جلوگیری از ورود شیطان به درون انسان. شیطان «بزرگ» نداریم، بحث محکمت و متشابهات است، بیانات حضرت امام را هم بخوانید. اگر آمریکا را شیطان بزرگ لقب دادند معلوم می‌شود که در چشم مردم بزرگ است، در چشم مردم دور از قرآن و تعالیم دین، بله در چشم آنها بزرگ است. مردم بزرگ تصوّرش می‌کنند. امام هم در جاهای مختلف فرموده‌اند که آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند چون بزرگی‌اش دروغین و کاذب است.

بزرگ‌ترین دروغ زمان ما این است که بانک‌ها پولدارند، ولی این دروغ است و حقیقت ندارد. بانک‌ها پول ندارند. اصلاً بعضی‌ها با زد و بند و با هیچ بانک را تأسیس می‌کنند. بعد مردم را فریب می‌دهند. به مردم می‌گویند به ما اعتماد کنید و پول‌هایتان را به بانک بیاورید، پول‌هایتان را دزد می‌زند، خوابتان نمی‌برد. این پول‌ها را به ما بسپارید. هیچ‌وقت به مردم نمی‌گویند که ما سرمایه‌ای نداریم، ولی به‌درستی می‌گویند: «اعتماد شما سرمایه ماست». درواقع چون هیچ کاری نمی‌توانند بکنند بانک می‌زنند. می‌شوند امین مردم ایران، اسامی مقدّس هم اختیار

می‌کنند و هیچ ابایی هم ندارند مثلاً ثامن الحجج، عسگریه و ... بر هر چیزی که بتوانند سوار می‌شوند و به مردم نشان می‌دهند هیچ ترسی ندارند. به جهل و نادانی مردم می‌بالند، مردمی که توکل به خدا ندارند. به مردم توکل می‌کنند. خدا به همه آگاهی داده: بنده خدا، از خدا همه چیز را بخواه، اگر به صلاح تو باشد خدا به تو می‌دهد. این همه نادانی‌های انسان‌هاست. خود «شتر را گم کرده‌ایم و به دنبال مهارش می‌گردیم!» این از جهل و نادانی ماست. اگر به مهار شتر بررسی به شتر نمی‌رسی.

سؤال: درباره صحبتی که شما در مورد بانک‌ها کردید، مگر بانک‌ها بدون ربا نیستند؟

جواب: بدتر از ریاست. یک عده درس خوانده فریب‌کار به‌جای اینکه از دیوار مردم بالا بروند و گرفتاری برای خودشان درست کنند می‌آیند دیوار می‌کشند، داخل آن می‌نشینند و سقف و دکور هم می‌زنند. پدرم می‌گفت بانک صادرات یک زمانی آمدند و گفتند به پدرم که بانک یک حساب برایشان باز می‌کند و برای بچه‌ها هم باز می‌کند. گفت خوب بگو ببینم آن حساب چیست و کمک کرد باز کنم. حساب بیست تومانی که بچه‌ها قلک‌ها را بشکنند. پدرم مانع من نشد و دوتا حساب باز کردیم. گفتند جایزه هم دارد. به من اجازه دادند و بعد به من گفتند ببین اینها چه کسانی هستند که حتی از آن چهار تا اسکناس تاشده یک پیرزنی که گوشه چهارقدش بسته هم نمی‌گذرند، می‌گویند بیا و گوشه چارقدت را باز کن تا حساب برایت باز کنیم. در اختیار ما است، چون ما بلدیم از این رقم‌ها زیاد جمع کنیم. بالا که رفت می‌شود خدا و خدا که شد در مقابلش مردم رکوع و سجود کنند و صاحب مردم می‌شوند. متأسفانه علمای اسلامی خوب برخورد

نکردند. یعنی درست جایی که علمای اسلامی می‌توانستند محکم بایستند - مثل حضرت امام- این کار را نکردند. بروید رسالهٔ حضرت امام (ره) را بخوانید. من ۱۳ سالگی تهیه کردم، الآن هم هست، نوشته‌اند هرگونه معامله با بانک‌ها ربوی است. همهٔ جایزه‌ها ربوی است و اجازهٔ استفاده از جایزهٔ بانک را هم به شخص نمی‌دادند. فقط اجازه می‌دادند عین مبلغی را که زمانی به بانک سپرده‌اند می‌توانند اگر بانک پس می‌دهد پس بگیرند، همین. هر نوع معاملهٔ بانکی را ربوی می‌دانستند و مردم تبعیت می‌کردند. در جمهوری اسلامی حضرت امام گفتند هرچه مقررات جمهوری اسلامی است. نمی‌توانستند بگویند جمهوری اسلامی مستقر باشد و از طرفی حکم جمهوری اسلامی را نقض کنید. از همان اوّل باید گفت که بدنهٔ جمهوری اسلامی دچار انواع سرطان بود و این سرطان‌ها نه‌تنها توسط طبیبان درمان نشد بلکه انواعش زیاد شد و اقمارهای این بانک‌ها که عین اختاپوس به همهٔ زندگی انسان‌ها چسبیدند پیچیده‌تر و بیشتر شدند. همان‌طور که ائمهٔ اهل بیت (ع) گفتند: زمانی می‌رسد که هیچ‌کس نباشد که گردی از ربا بر دامن او ننشسته باشد.

من که بیان می‌کنم و شما که تأمل می‌کنید، اصلاً نمی‌توانیم خودمان را نجات بدهیم. زندگی‌مان را کارتی کرده‌ایم و مال طیب هم به‌دست بیاوریم چاره‌ای نداریم که در منجلاب بیاندازیم و از منجلاب در بیاوریم و گوشت بخریم و نان بخریم. حقوق طرف را هم نقدی به او نمی‌دهند. شما این زد و بندها را باید تحمل کنید. شرکتی می‌بینید هیچ چیزی به کسی نمی‌دهد. ولی یک‌دفعه به همهٔ کارکنان یک حساب با موجودی دوهزار تومان می‌دهد. شما ضربدر پرسنل می‌کنید می‌بینید رقم سنگینی داده است. چرا داده است؟ به چه کسی داده است؟ به چه کسی می‌دهد؟ اینها را کسی تأمل نکرده است و نمی‌کند. می‌خواهی حقوق

از بانک بگیری یعنی باید این مال حلال را که دسترنج توست از مسیری آلوده شده بگیری و چاره‌ای جز این نیست. فقها هم دست بسته هستند. من فقیه نیستم که این حرف‌ها را می‌زنم. من فقیه نیستم و نمی‌خواهم باشم و اصلاً به خاطر اینکه من با فقیه و فقاقت فاصله دارم می‌توانم این حرف‌ها را بزنم. فقیه از اوّل فقاقت تا آخر فقاقت نمی‌تواند این حرف‌ها را بزند. باید حکم شرعی بدهد، نمی‌تواند به مردم بگوید که قبر بکنید و بروید داخلش و این حکم خداست. زنده زنده خودتان را بکشید و منتظر باشید مرگتان برسد. ناچار این حکم فقهی در می‌آید.

پیامبر از اوّل فرمودند هی نیایید به من مسئله مسئله بگویید، نیایید از من داوری و فتوا بخواهید، مطابق فرمان من هرگاه حق دیگری را به شما دادم، بدانید از دست من یک پاره از آتش جهنّم را شما گرفته‌اید خودتان را فریب ندهید که پیغمبر خدا این حق را به من دادند. وقتی خودتان می‌دانید حقتان نیست و حق دیگری است، از دست من پیغمبر هم بگیرید قطعه‌ای از آتش جهنّم را گرفته‌اید. باید ایمانمان قوی شود. به همین دلیل است که فقیه نمی‌تواند فتوای دقیق را بدهد. نزدیکان حضرت امام می‌گفتند که ما حریف امام نشدیم فتوای شفاهی بدهند که سیگار کشیدن حرام است. می‌فرمودند: نه تنها امام سیگار نمی‌کشیدند، چای نمی‌خوردند و آبگوشت چرب هم نمی‌خوردند و غیره و غیره. سنگین‌ترین غذای امام در بعضی شب‌ها آبگوشت خیلی ساده با قدری نان حداکثر ناپرهیزی حضرت امام بوده است. همین امام فتوا نمی‌دهد سیگار کشیدن حرام است. می‌فرمودند: مسئولش شما هستید، شما این کار بکنید. خودتان مانع شوید. من فتوا بدهم سیگار کشیدن حرام است سیگار کشیدن می‌شود اقدام برای براندازی جمهوری اسلامی، فتوای من آثاری دارد! من فتوا نمی‌دهم.

٦

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، اياك نعبد و اياك نستعين، اهدنا الصراط المستقيم، صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين.

بسم الله الرحمن الرحيم. ويل لكل همزة لمزة، الذي جمع مالا وعدده، يحسب ان ماله اخلده، كلاً لينبذن في الحطمة، و ما ادراك ما الحطمة، نار الله الموقدة، التي تطلع على الافئدة، انها عليهم مؤصدة، في عمد ممددة.

بسم الله الرحمن الرحيم. الهاكم التكاثر، حتى زرتم المقابر، كلاً سوف تعلمون، ثم كلاً سوف تعلمون، كلاً لو تعلمون علم اليقين، لترون الجحيم، ثم لترونها عين اليقين، ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم.

بسم الله الرحمن الرحيم. القارعة، ما القارعة، و ما ادراك ما القارعة، يوم يكون الناس كالفراش المبثوث، و تكون الجبال كالعهن المنفوش، فاما من ثقلت موازينه، فهو في عيشة راضية، و اما من خفت موازينه، فامه هاوية، و ما ادراك ما هيه، نار حامية.

یکی از آموزه‌های دینی ما این است که نباید بر فرد مسلمان شبانه‌روزی بگذرد که کمتر از پنجاه آیه قرائت کرده باشد. مطلب مهمی در ارتباط با فهم و تفسیر و تدبّر در این سوره‌های آخر قرآن، که درواقع سوره‌های اوّل درس‌های فرهنگ قرآن هستند، این است که ارتباط سوره‌ها را در نظر داشته باشیم. به تدریج که درس‌های قرآن را فرامی‌گیریم با مسائل فرهنگ قرآن در این سوره‌ها یکی پس از دیگری بیشتر آشنا می‌شویم. ارتباط سوره‌ها را دائم در نظر داشته باشیم و زنجیره این آیات و چگونگی قرار گرفتن این سوره‌ها را در نظر خودمان مرور کنیم و در ذهنمان جا بیندازیم. لازم است این مطالب هرچه بیشتر در ذهنمان جا بیفتد. بارها باید این ذهن فراموشکار را حاضر و متوجّه گردانیم. به تعبیر حکما ذهن انسان هرزه‌گرد است، دائم چیزهایی را بالا و پایین کند که اصلاً مهم نیست، خود انسان هم می‌داند که فایده و لزومی ندارد ولی باز تکرار می‌کند. وقتی قرار شده است با ذهنی که طبیعتش این است و یا این‌گونه عادت کرده در مکتب قرآن حضور پیدا کرده و از این موهبت الهی برخوردار شده باشیم یعنی شاگرد مکتب قرآن شده باشیم، یکی از لازمه‌هایش این است که ذهن خودمان را در این مکتب حاضر کنیم. یکی از بهترین روش‌ها هم توجّه به این سوره‌ها و تلاوت مکرّر این سوره‌ها بر اساس تعلیم پیامبر است. بارها و بارها، وقت به وقت آدم خودش را متوجّه کند. یکی از راه‌هایش این است که یک فاتحه‌الکتاب بخواند، بعد ناس تا هرجا که توانست. لازمه این توجّه هم لزوماً قرائت نیست. نه این که قرائت نکند، طبعاً خیلی وقت‌ها هم علاقه دارد و هم آمادگی و هم دوست دارد که سوره‌ها را مکرّر تلاوت کند ولی لازمه‌اش همیشه قرائت سوره‌ها نیست. خیلی وقت‌ها هم می‌شود سوره‌ها را در ذهن صدا کرد و از نو کنار هم چید. هر بار که مجدّد این کار

را بکنیم مجدّد آثار و برکاتش را خواهد داشت. برای چند و چندمین بار در ذهنمان کلاس‌ها و درس‌هایی که در قرآن می‌آموزیم که همین سوره‌ها است را مرور کنیم و هر بار سعی کنیم دقّت‌هایی داشته باشیم. چیزهایی که یاد گرفته‌ایم را به ذهنمان برگردانیم و به دنبال مطلب جدید باشیم. هر بار قطعاً مطلب جدید هم وجود دارد و همهٔ انسان‌ها هم بارها و بارها دقّت کنند در این سوره‌ها باز هم مطالبی وجود دارد که از نو دریابند. مطالبی که رمز سعادتشان است، به‌عنوان مکتب هدایت و قرآن‌دانی و قرآن‌خوانی. در مجموعهٔ قرآن‌شناسی و قرآن‌دانی اینها باید تمرین شود و آثار خودش را نشان دهد.

ما تأکید داریم که این شیوه‌های سنتی در ارتباط با قرآن روش صحیحی نیست و ما باید برگردیم به مبانی و روش‌های پیامبر و ائمه و بزرگان دینمان. این سوره‌ها را به بهانهٔ سفر، قبل از خواب، اوّل بیداری و غیره تکرار و تمرین و تدبّر کنیم و بنویسیم. تأکید کردیم و بیان کردیم که نوشتن سوره‌ها را فراموش نکنید. ظاهراً فراموش شده است. اینکه من سؤال کنم در هفتهٔ گذشته چند تا سوره نوشتید این سؤال‌ها بی‌ربط به نظر می‌آید ولی یکی از مطالب اساسی است. اگر کسی به دلایل مختلف، مثلاً توانش را نداشته باشد یا سابقه‌اش را نداشته باشد و بگوید می‌خواهم منهای کتابت با آموزش قرآن حرکت کنم، آن شیوه هم پیش‌بینی شده و می‌شود با این شیوه هم حرکت کرد و به همه‌جا هم رسید، شرطش کتابت نیست. ولی از طرف دیگر ما عادت به کتابت داریم. خیلی چیزها را که ارزش نوشتن ندارند می‌نویسیم و بعد هم دور می‌ریزیم. اگر لابه لای اینها به قرآن نپردازیم، روزها و هفته‌ها بگذرد که ما قرآن نمی‌نویسیم، ذهن ما که عادت کرده است به کارهای کتبی مدام به ما تلقین می‌کند که مهم نیست، اگر مهم بود می‌نوشتید! و این

تلقین ناخودآگاه هم هست. «نون و القلم...» اگر برایت مهم بود می‌گفتی یک سوره بنویسم بگذارم در کیفم و هرازگاهی آن را در بیاورم و قسمتی یا همه‌اش را بخوانم و در اوقات مختلف روز دو سه بار این کار را بکنم. زمینه مطلوبی است. به بهانه‌های مختلف که کیف باز شود این سوره قرائت می‌شود و باعث می‌شود این سوره یادم بیاید. اینها روش‌هایی است که به ما یاد داده‌اند. هر کدام از اینها را که فراموش کنیم و کم به آن بها بدهیم اینها دست به دست هم بدهند و ما را محروم می‌گردانند.

مسلمانان صدر اسلام هم به همین ترتیب، سوره‌ها نازل می‌شد پیامبر تأکید می‌کردند و وقت به وقت این سوره‌ها را می‌خواندند و مسلمانان فرامی‌گرفتند و یکی از کارهای اساسی‌شان همین کار نوشتن سوره‌ها بود، علی‌رغم اینکه برایشان مشکل بود. لوازم التحریر کمیاب و نایاب بود. می‌رفتند با چه زحمتی روی استخوان کتف شتر کار می‌کردند و تبدیل می‌کردند به لوحی که قابل استفاده باشد، یا الواح چوبی، کار آسانی نبود. مع‌الوصف این کارها را می‌کردند. کاغذ هم چه‌بسا گیرشان می‌آمد ولی خیلی محدود بود. قرطاس هم نوع دیگری بود که چرمی بود. پوست حیوان را دباغی می‌کردند و آماده می‌کردند برای نوشتن و در نظر بگیرند اینکه این پوست سالم بماند، و چه مشکلاتی داشت. ولی آموخته بودند که این کار به زحمتش می‌ارزد. ذهن ما دائم خنثی‌سازی می‌کند که این کار کار مهمی نیست! این یک خلأ بزرگ است که باید به فکرش بود.

از قدیم عادت کرده‌ایم به ننوشتن قرآن. چطور هر زبانی املاء (دیکته) دارد و قرآن ندارد؟ رونویسی یک کار اصلی است که البته وجود داشته و ما فراموش کرده‌ایم. این چیزها را در طول سال‌ها و قرن‌ها و این قرون بی‌برکت اخیر فراموش

کرده‌ایم نه اینکه وجود نداشته است؛ اینها اساس است و وجود دارد. قرار نبوده است که پیغمبر اکرم فقط برای کاتبان وحی املا کنند و آنان بنویسند. هر کس هر گونه که برایش میسر می‌شده و دستش می‌رسیده این کار را انجام می‌داده است. به تدریج در مسیر زمان کشورها و بلاد دیگر در پرتو فتوحات اسلامی هر چه بیشتر به نگارش قرآن پرداختند. به تدریج لوازم التحریر بهتر هم شد. الآن شما می‌بینید همه جا در سراسر عالم هر جا مخزنی از کتاب هست. حتی در بلاد کفر، فراوان نسخه‌های قرآن وجود دارد که دستخط مسلمانان است و از زمان‌ها و نژادهای مختلف باقی مانده است.

اینها نشان می‌دهد که یک دوره بی‌توجهی به قرآن در ارتباط با نوشتن آن را پشت سر گذاشته‌ایم. ما الآن احساس نمی‌کنیم در و دیوار دارالقرآن با کتیبه‌های قرآن که توسط افراد مختلف نوشته می‌شود باید مزین شده باشد و دائم باید تغییر کند. این در و دیوار قرار نیست که در و دیوار دارالقرآن هم مثل جاهای دیگر باشد. و جای دیگر هم قرار نیست البته این گونه باشد. در خانه هم باید بچه که بیدار می‌شود احساس کند یک سوره نازل شده است، آیه جدیدی مادر نوشته است، پدر نوشته است و روی میز غذا خوری یا این آشپزخانه گذاشته، کنار تلویزیون گذاشته است. تلویزیونی که مورد توجه همه است. این یکی از کارهای سازنده است که یک سوره را بنویسند و روی تلویزیونی که خاموش است بگذارند. بچه عادت کرده است صبح که بیدار شود تلویزیون خاموش را هم نگاه می‌کند. اینها همه راه کار است.

بنا داشتیم این همه توضیح دهیم ولی به هر حال، جریمه این همه فراموشی است که ما به آن عادت کرده‌ایم. به همدیگر در فراموشی‌ها کمک می‌کنیم و همه با هم همراهیم! و آثارش را دارد. این را توضیح دادیم که در این مسیر مطالب جا

بیفتد، این مسیر نورانی است، این جاده نورانی است و کافی است شخصی دست را روی چشم بگذارد تا نورانی بودن مسیر بی‌اثر شود. اینها همه دست در دست هم دارند.

برگردیم به کار تفسیرمان. نباید مطلق کنیم که مثلاً تا تفسیر سورة همزة تمام نشده به سراغ سورة عصر نرویم. در تعلیم لازم است ولی در تفسیر اصلاً لازم نیست. این‌گونه نیست که تا تفسیر سورة همزه تمام نشده باشد ما حق نداریم بدانیم که سورة عصر به ما چه می‌گوید. یا چه کسی گفته است که تا تفسیر سورة عصر انجام نشده باشد ما ذهنمان را متوجه سورة تکاثر نکنیم. آموزه‌های بزرگان دین این است که برای فهم دقیق سوره‌ها این رفت و برگشت‌ها را بیشتر کنیم. این دقت‌ها را در کار بیاوریم، سورة قارعه را شروع کنیم و موکول نکنیم به مراجعه به سوره‌های تکاثر و عصر و همزه. خود همین سؤال‌ها مهم است که ذهن برایش مطرح می‌شود که رابطه این سوره‌ها چیست و چگونه است که «همزة لمزة» سر از سورة عصر درمی‌آورد؟ این خسران انسان و بیچارگی و درماندگی تاریخی انسان که در پیشانی انسان نوشته شده است ارتباطش با تکاثر چیست؟ این «قارعه» که غیر منتظره آمده است، ما را متوجه می‌کند که اگر فکر می‌کردید مسیر خیلی امن و امان است، اصلاً این‌طور نیست و این ذهن انسان است که به خاطر عادات و اخلاق ناجور همزه لمزه‌هایش فکر می‌کند مشکلی ندارد.

«القارعة، ما القارعة، و ما ادراك ما القارعة» یک طرفش قیامت است اما گفتیم که اگر قرار باشد این همه آیات قرآن و سوره‌های قرآن در ارتباط با قیامت تاریخ مصرف داشته‌باشد یعنی یک تاریخ مصرفی رویش خورده باشد که تا این تاریخ، یعنی زمان وقوع قیامت، کسی حق ندارد سراغ این آیات بیاید، خوب، بودنش

در قرآن به چه معناست و برای چه در قرآن است؟ اگر درباره قیامت است، پس آیات، یک دست در قیامت دارند ولی دست دیگرشان کجاست؟ دست دیگرشان در زندگی ماست و اگر همه این آیات در ارتباط با بهشت و قیامت هم زمان مسائل دنیای ما را نشان ندهند آیه قرآن نیستند. هدایت قرآن مشروط است به اینکه فرق می‌کند راجع به قیامت چگونه صحبت کند؟ به چه شکل صحبت می‌کند؟ معجزه بزرگ قرآن نحوه سخن گفتن قرآن است، خیلی جاها راجع به قیامت سخن گفته شده است ولی آن که نسبت به هر کلام دیگری ممتاز است این چگونگی‌ها و ظرافت‌ها و کلمات را کنار هم چیدن و عبارات خاص ساختن‌هاست، تا این سوره‌های قرآن به عمل آمده است. اینها همیشه دو طرفه هستند.

از قدیم گفته‌اند که «القارعة» اسم قیامت است، ولی به این تمام نمی‌شود. چقدر ما اشتباه می‌کردیم و دیگران اشتباه می‌کردند که وقتی می‌شنوند و می‌خوانند فقط بهره‌شان این است که «القارعة، ما القارعة...» مربوط به قیامت است و تاریخ مصرف دارد و هنوز تاریخ مصرفش شروع نشده. و همین‌طور الی ماشاءالله سوره‌ها و آیات قرآن از دور هدایت و سرمشق بودن و دستور زندگی بودن خارج می‌شوند و درواقع ما از مسیر هدایت قرآن خارج می‌شویم.

تفسیر را همه بخوانند تفسیر اگر نیست ترجمه‌های متعدد هم بخوانید. غنیمت است به هر حال. همین سوره قارعه را بخوانید. این کار را راحت می‌توانید انجام دهید. در قرآن‌های متعدد این سوره را بخوانید و ترجمه‌ها را مقایسه کنید. همین بهانه‌ای می‌شود برای تکرار آیات سوره و نطق قرآن در ذهن شما باز می‌شود. نطق قرآن غالباً در ذهن ما باز نیست و صامت و ساکت است در ذهن ما و لیاقت نطق خودش را در ما نمی‌بیند. این شیوه‌های مختلفی که ما انجام می‌دهیم و در

عمل نشان می‌دهیم به‌عنوان کارگاه آموزشی و پژوهشی، زمینه را در ذهن ما باز می‌کند تا قرآن ما را قابل و لایق بداند و زمینه را در ذهن ما مناسب تشخیص دهد. آن‌گاه قرآن شروع به همراه شدن می‌کند و سعادت ما هم در ارتباط با قرآن آغاز می‌شود. من شروع کردم مثل همیشه و شما می‌توانید وارد بحث شوید و از سوره‌هایی که در مسیر تفسیرشان هستیم سؤالی روی آن بگذارید که بحث شود. از سمت شما بجوشد. مثلاً همین «قارعه»، روی آن سؤال بگذارید و خودتان، یا دیگران، جواب بدهید.

سؤال ۱. در خصوص کتابت قرآن فرمودید، اینکه ما در کتابت قرآن اِهمال می‌کنیم به‌خاطر رعایت حرمت قرآن است. این باید‌ها و نباید‌هایی که باید رعایت شود را توضیح بدهید، و به چه شکل نگهداری شود؟

جواب ۱. شما بفرمایید کدام عاقلی گفته و کدام عاقلی پذیرفته است که چون مثلاً پدر و مادر حرمت دارند اینها را بگذاریم در قفس که ممکن است به ایشان بی‌حرمتی بشود؟! وقتی من هی دور و بر پدر و مادر بچرخم ممکن است پای من به ایشان بخورد، ممکن است دستم به ایشان بخورد و ممکن است حرمتشان شکسته شود! پس بهتر است بگذاریمشان در قفس و در قفس را روی آنها ببندیم. و مثال‌هایی از این قبیل. این یکی از فریب‌های شیطان بزرگ و شیطاین انسی و جنی است که یک قاعده ساخته: «چون اگر قرآن بنویسیم ممکن است حرمتش را رعایت نکنیم پس ننویسیم».

این اصلاً عقلانی نیست. شما در نظر بگیرید که بچه‌ها بخواهند رعایت حرمت معلّم را به این‌صورت بکنند که سر کلاش نیابند و بگویند که جسارت می‌شود ما بیاییم سر کلاس ایشان چون ممکن است عطسه و سرفه کنیم! در این که این

مطلب بسیار غلط است شکی نیست. در رابطه با مبارزه این حربۀ شیطان آدم باید بگویند که فعلاً من می‌خواهم بنویسم و رعایت حرمتش یک مسئلۀ بعدی است. هیچ‌جا نگفته‌اند که برای رعایت حرمت قرآن شما ننویسید. به‌هیچ‌وجه اثری از آن نیست. حتی جالب است برای دست کشیدن روی خط قرآن باید طهارت داشته باشیم ولی برای نوشتن قرآن طهارت هم لازم نیست. این یک مسئلۀ قطعی هم هست و همه فقها نظرشان همین است، چون غیر از این منبع ندارند که بخواهند فتوا دهند. نوشتن قرآن اصلاً طهارت نمی‌خواهد. این، یعنی زمانی که می‌خواهید قرآن بنویسید نگران بی‌وضو بودن دستتان هم نباشید. فقط مواظب باشید آن عبارتی که می‌نویسید دست بی‌وضو شما روی آن کشیده نشود. این یعنی نهایت تأکید و تشویق بر نوشتن قرآن.

اگر آن منطق ما قرار بود درست باشد می‌گفتند: بهتر است شخص وضو بگیرد و بعد قرآن بنویسد. نگفته‌اند چون نمی‌توانسته‌اند بگویند و مبنایش را نداشته‌اند. گفته‌اند با مرکب نجس نباید قرآن نوشت. می‌توانستند هم بگویند که بدون طهارت قرآن نباید نوشت. حتی قرآن نوشتن شرط مسلمانی هم ندارد و ما نهی از اینکه غیر مسلمان قرآن بنویسد نداریم. غیرمسلمان حق ندارد مسجد بسازد. ولی شما پیدا کنید موردی که بگویند غیرمسلمان نباید قرآن بنویسد. منعی ندارد.

وقتی که می‌خواهید بنویسید به ابلیس و شیاطین درونتان بگویید فعلاً لازم به نظر شما نیست. وقتی نوشتیم، چه نوشته‌ای که خودمان تهیه کرده‌ایم و چه نوشته قرآنی که دیگران نوشته‌اند باید حرمتش نگه‌داشته شود و آنها را هم در آموزه‌های دینی به ما یاد داده‌اند که چگونه حرمتش را رعایت کنیم و اگر

نگه‌داشتنش برای ما سخت است به چه ترتیبی بتوانیم نگه‌نداریم. یا ریز ریزشان کنیم یا نوشته‌ها را محو کنیم یا روی نوشته‌ها چیز دیگری بنویسیم یا با دایره‌ها و خطوطی آن را محو کنیم و دیگر کلمات قرآن نباشد. بنابراین دیگر آن حرمت منتفی می‌شود. از طرفی چه کسی گفته نگهداری قرآن مشکل است. هرکس به نوبه خودش باید حرمت قرآن را نگه دارد. اگر دیگری آن را رعایت نکند من مسئولش نیستم.

بر اثر یک فکر غلطی که شکل گرفته است عادت ما ننوشتن قرآن شده است. باید بنا را بر نوشتن قرآن بگذاریم. لای کتاب و روی میز و داخل کیفمان همه‌جا قرآن باشد. نگه داشتن قرآن هم کار مشکلی نیست. لباس جاهای متعددی دارد، حداکثر رعایت حرمت قرآن این است که در جیب بالای لباس بگذاریم و رعایت‌هایی از این قبیل. باید طرز فکر و عادت را عوض کنیم، اگر اینها عوض شد همه چیز درست می‌شود. قرآن‌های متعددی در جاهای مختلف هست. غالباً جاهایی که قرآن هست رعایت حرمتش هم می‌شود. همین است و بیش از این نیست. حداکثر همین است.

آیا می‌تواند قرآن نوشتن ما به شکل عربی نباشد؟ نه نمی‌شود و این راهی است که نباید باز شود. باید به عکس عمل کنیم و آن مطلبی که در ذهن ما هست به بهانه آن آیات قرآن را بنویسیم و هر موقع که قرآن را نگاه کنیم یادمان بیاید که این همان مطلب ماست. علامه عسگری با بیان‌های مستدلی بیش از همه این مطلب را نشان داده‌اند که در زمان پیامبر غالباً مسلمانان این روش را داشته‌اند که غالباً قرآن را می‌نوشتند و مطالب دیگری را هم که در ارتباط با آن آیات و سوره‌ها بوده و دوست می‌داشتند می‌نوشتند.

در مورد مصحف امام علی (ع) هم بحث‌های مختلفی که هست یکی از بحث‌هایی که همه‌جا مطرح شده این است که مصحف امام علی فقط آیات قرآن نبوده و چیزهایی در ارتباط با این سوره‌ها و آیات قرآن بوده است که کنار آن و لابه لای آنها نوشته شده بوده است. بنابراین، این کار اصلاً منعی ندارد و به اصطلاح دقیق فقهی تقریر پیامبراکرم را دارد. قول و فعل و تقریر پیامبراکرم را دارد که حجت شرعی است برای ما. یک وقت پیغمبراکرم به ما می‌گویند این کار را بکنید این حجت است یک وقت خودشان انجام می‌دهند این حجت است و یک وقت می‌بینند و منع نمی‌کنند این هم حجت است یعنی این روش معمولی است که بوده، علامه عسگری در کتاب «القرآن الکریم و روایات المدرستین» به خوبی این مطلب را بحث کرده‌اند. ایشان مفصل بحث کرده‌اند که چنین بوده و با تقریر پیغمبراکرم بوده است و این کار خوبی است، ما باید مقید باشیم به نوشتن قرآن. یک نکته اینکه مثلاً سوره قارعه را دوست داریم بنویسیم، خوب بنویسید. توضیح و یادگاری هم بنویسیم اشکالی ندارد. خطاب به کسی بگوییم برای تو نوشتیم که به تو هدیه کنم این توصیه شده هم هست و راهش هم باز است. سوره بنویسیم و هدیه بدهیم.

سؤال ۲. برای اینکه بتوانیم حفظ کنیم عربی گفتنش بیشتر مؤثر است یا فارسی گفتن.

جواب ۲. به مجرّد اینکه از متن قرآن عدول کنید حفظتان را دچار مشکل می‌کند. درواقع منع شرعی و آموزشی دارد. تجربتاً مسیر را هم کند و کار را دشوار می‌کند. آن چیزی که به نظر می‌آید که ما وقتی که فارسی آیات را مرتب می‌کنیم احساس می‌کنیم سوره بهتر در ذهن ما می‌نشیند، این فقط یک احساس

غلط هست. و این در حافظه کوتاه مدت است. چرا؟ درواقع حافظه ما، ما را فریب می‌دهد، به دلیل اینکه این از جنس زبان مادری است در حافظه کوتاه مدت نگه می‌داریم و دلیلی ندارد که بفرستیم در حافظه بلند مدت. به دلیل اینکه زبان قرآن زبان مادری هیچ‌کسی نیست اگر قرار باشد به ذهن سپرده شود و شخص مقید شود که همین باید به ذهن من سپرده شود، می‌رود به حافظه بلند مدت. فکر می‌کنید که از ذهن دور است چون در حافظه بلند مدت است ولی حُسنش این است که چهار روز و چهار هفته و چهار ماه دیگر بدون اینکه صدایش کنید خودش می‌آید. در احادیث داریم که اگر کسی قرآن را به سختی یاد بگیرد به جای یک اجر دو اجر دارد. اگر یک مقدار برایش مشکل است یک اجر اگر سخت‌تر یاد بگیرد اجرش بیشتر است. دلیلش این است که هرچه سخت‌تر یاد می‌گیرد برایش ماندگارتر است. در فضای کلاس‌ها در مورد افراد قرآن‌آموز هم این را بیان کنید و یاد دهید. به بیان پیامبر سوره که به فرمان من نیست، شتری است که رام نیست و می‌فرمایند به شیوه‌هایی باید این شتر را رام کرد. نه اینکه فکر کنید کارمان اشتباه است. دارد عصیان می‌کند و شما باید از این قضیه لذت هم برید که این یک توفیق جبری است که من بیشتر این سوره را بخوانم خودش توفیقی است. و بعد از یادگیری من آن‌چنان می‌شوم مالک سوره، که کسانی در گوشه و کنار ایران که هنوز مطابق دستور پیامبر عمل می‌کنند می‌گویند از یک جایی به بعد حفظ ما ملکه می‌شود. اصطلاحشان است. از مرحله حفظ به ملکه می‌رسیم. شخص، مَلِک و فرمانروای سوره قرآن می‌شود. پیغمبر هم راه این تعبیر را نبسته‌اند. صاحب و مالک و شتر را مثال زده‌اند و برای اینکه این شتر در اختیار بماند راهش تکرار تلاوت سوره است. وقتی تکرار می‌کنی، تعاهد کرده‌ای یعنی مدام با سوره تجدید

عهد می‌کنی. چرا؟ به دلیل اینکه مثل شتری که دائم در صدد است که به یک راهی خودش را نجات دهد و فرار کند آیات قرآن این حالت را دارند و برای اینکه این حالتشان نتواند عمل کند شما تکرار تلاوت کنید. راهش این است. وقتی تکرار کردید این شتر در اختیار شماست. از هرجا که می‌خواهید شروع کنید این سوره در اختیار شماست.

سؤال ۳. در قرآن جاهایی که تکرار وجود دارد و قبل از تکرار از «ف» یا «ما» استفاده می‌شود مانند: «**واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین**»، «**القارعة**»، **ماالقارعة**».

جواب ۳. می‌گوییم، نوشتن مفید است به این خاطر که وقتی این سوره را نوشتیم متوجه می‌شویم «**ماالقارعة**» که می‌گفتیم و می‌شنیدیم همان «ما» در کنار «**القارعة**» است. هر سه «**القارعة**» یکی است. یکی از راه‌های مؤثر در تعامل صحیح با قرآن این است که اسلوب‌های قرآنی را که به تدریج با آن آشنا می‌شویم کاملشان را که متوجه شدیم در مواردی که بخشی نیامده است به عنوان تمرین می‌توانیم کنارش بگذاریم مثل: «**انا انزلناه فی لیلة القدر**» و بنویسیم «**ما لیلة القدر**» بعد «**و ما ادریک ما لیلة القدر**».

سؤال ۴. خداوند در تکرار می‌خواهد ویژگی‌های خاص را بیان کند؟

جواب ۴. بله خدا می‌توانست بگوید القارعه و بعد توضیح دهد. این روش قرآن است و بسیاری از معلم‌ها روش‌هایشان غیر قرآنی است. قرآن یک اسلوب بیان دارد که ذهن مخاطب را با خودش همراه می‌کند.

سؤال ۵. آیا در سوره قارعه خداوند ویژگی‌های خاصی از قیامت را می‌خواهد مطرح کند؟

جواب ۵. بله. ویژگی‌های خاصی از قاره‌هایی که از ایران و جاهای خاص بر سر آمریکا کوبیده می‌شود، اینها را می‌خواهد بیان کند. مدتی است به‌طور مشخص این قاره‌هایی که مسلمانان در جاهایی که در دنیا دارند بر سر آمریکا می‌کوبند، به حساب کارهای خود آمریکایی‌هاست. اختصاصی به مسلمانان هم ندارد. این توضیح را اینجا خدمتان بدهم که متأسفانه که اینها اسلامی است که به دست و زبان و حرکات و رفتار و کارهای غیر مسلمانان ظهور و بروز پیدا می‌کند. یعنی شما می‌بینید که فرانسوی این قاره را بر سر آمریکا می‌کوبد و آلمانی و غیر مسلمان این قاره را بر سر آمریکای نامسلمان می‌کوبد؛ ولی این اسلام است. اینها همه از اسلام است که توسط غیرمسلمانان شناسنامه‌ای عمل می‌شود. اسلام خیلی جاها بدون اینکه در شناسنامه قید بشود می‌رود در وجود افراد اثر می‌گذارد و آنها به‌عنوان منادی اسلام عمل می‌کنند. الآن این قاره‌هایی که می‌بینید تکرار دارد، اینها یکی و دو تا نیستند. خدا هیچ کدامان را جای او باما نگذارد. بدبخت بیچاره! شما حساب کنید یک قاره از این طرف می‌آید، تا می‌رود جمع کند از بالا، از روبرو و پشت سر می‌آید. یکی و دو تا نیست. از نزدیک و دور می‌آید. از دوست و دشمن می‌آید و انشاءالله طولی نمی‌کشد «یوم یكون الناس كالفرش المبثوث»، ایالت متحده آمریکا آن‌چنان از هم بپاشند بر اثر اعمال خودشان که از هم تمیز داده نشود. آن‌چنان که در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی هم دیدیم. جالب است که به نظر اهل فن زمانی که ایالت متحده آمریکا به همان سرنوشت اتحاد جماهیر شوروی مبتلا شود به مراتب وضعیت نابسامان‌تر و فجیع‌تر از شوروی است. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بالاخره یک مواردی به شکل‌های مختلف مثل روسیه باقی مانده است ولی از آمریکا هیچ چیزی باقی نخواهد ماند.

این تفسیری است برای سوره قارعه. بلکه مربوط به قیامت و غیرقیامت هم هست. صحنه‌های قیامت اگر قرار نبود در دنیا تکرار شود این سوره‌ها برای ما بیان نمی‌شدند. معنی وجود این آیات و سوره‌ها هم همین است. در زندگی ما انسان‌ها غالباً اینها تکرار می‌شود و اتفاق می‌افتد.

سؤال ۶. در آیه سوم سوره قارعه اول ناس را می‌گویند، بعد در آیه بعدی جبال را می‌گویند. آیا می‌توانیم برداشت بکنیم هر ناسی حتی اگر یک جبال هم پشتش باشد آن جبال فرومی‌پاشد؟

جواب ۶. بله. آفرین. خیلی عالی بود. نه تنها وقتی قارعه‌ها عمل می‌کنند کوه‌ها نمی‌توانند پشتیبانی کنند، خود کوه‌ها هم پودر می‌شوند. در مورد آمریکا که گفتیم این کوه‌ها کوه‌های فرضی و واهی هستند. کوه‌هایی که «الذی یوسوس فی صدور الناس» این کوه‌هایی که فکر می‌کنند راسخ و سرپا هستند و به آن تکیه کرده‌اند. اینها جز وسوسه‌های درونی که شیاطین انسی و شیطان بزرگ ابلیس لعین و شیاطین بزرگ مثل خودشان القا می‌کنند نیست. اینها واهی است و اگر وسوسه واقعیت دارد اینها هم واقعیت دارد. بلکه واقعیتی ندارد و از هم می‌پاشد.

خدا می‌فرماید: «کالعهن المنفوش». «عهن» چیست؟ «عهن منفوش» چیست؟ پشم زده شده است در حدی که دم باد می‌رود. باید رعایت کنند جایی که این پشم را می‌زنند. اندک بادی اگر در کار باشد پشم‌های زده شده را باد می‌برد. آن قدر واهی هستند که هیچ از آنها باقی نمی‌ماند. قبلاً تصور می‌شد که اینها سنگ و سخت هستند. حالا از هم پیمانان خودشان لطمه‌هایی می‌بینند که اصلاً به خواب هم نمی‌دیده‌اند، الآن می‌فهمند که این پایه‌ها چقدر سست بوده است. خداوند می‌فرماید که این دغل دوستان غالباً دشمنان پنهان هستند.

دوستان ظاهر و دشمنان پنهان هستند. «**الامتقین**» مگر متقین؛ یعنی تقوا فقط می‌تواند دوستی پایدار بیاورد. همین را که بلد نبودند احراز کنند و ندارند. خودشان می‌دانند که ندارند. اینها بسان گرگ‌هایی هستند که با چشم باز می‌خوابند، چون از همدیگر هم می‌ترسند. حتی اگر با هم پیوند خویشاوندی داشته باشند، احتمال اینکه هر لحظه طعمه گرگ دیگری شوند هست. اینها هم حالت گرگ را دارند و خودشان هم می‌دانند ولی سرگرمی‌ها و زر و زیورها و مداحی‌ها و چنین و چنان گفتن‌ها غافلشان می‌کند. قارعه که بیاید سراغ هرکسی را بگیرند دیگر نیست. انگار که انسان‌ها تبدیل به پروانه یا ملخ (فَراش) شده‌اند یعنی اصلاً انسان‌ها آن‌طور که فکر می‌کردید هستند، دیگر نیستند.

آن کوه‌ها هم که به زیبایی گفتید احساس می‌کردند به آن کوه‌ها پشتشان محکم است خود آن کوه‌ها «**کالعین المنفوش**» مثل پشم زده شده می‌روند هوا و کوهی باقی نمی‌ماند و پشم‌های زده شده قابل جمع و جور شدن هم نیستند. کوه‌ها به هم می‌خورند. همان قدرتی که ابرهائی که شبیه جبال بود به حرکت در می‌آورد تا باران به زمین برسد، حالا همین قدرت کوه‌ها را حرکت می‌دهد و به هم می‌زند و وقتی به هم زد چیزی از آن‌ها باقی نمی‌ماند.

اینها امثال آمریکا هستند و به نوبت و به ترتیب نوبت همه آنها می‌رسد. این بدخواهی نیست، حقایقی است که بر عالم حاکم است و همان‌طور که استاد شهید مطهری می‌فرمود: «جهان را صاحبی باشد خدا نام»، و قرآن که کتاب خدا است این مسائل را روشن کرده است. که خدای صاحب جهان هرگز از حال این تبه‌کاران غافل نیست «**و لا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون. انما يؤخرهم لیوم تشخیص فیہ الابصار**». منتظر آن روز هستیم. مصداق اصلی قیامت است اما

بارها این قیامت‌ها در دنیا اتفاق افتاده که چشم همه از شدت تعجب راست ایستاده است. واقعاً ممکن است.

زمانی که نامه امام را آیت‌الله جوادی آملی به اتحادیه جماهیر شوروی بردند به نظر خیلی‌ها مسخره می‌آمد، ولی طولی نکشید اتحاد جماهیر شوروی ازهم پاشید. آن که مسخره بود اعتقاد به پایداری‌های چیزهای ناپایدار بود و خدا حساب همه چیز را داشت. از همین قرآن، حضرت امام که شاگرد مکتب قرآن بود، دریافت که وقتش است و حتی قبل از اتفاق افتادن باید نشان دهد که کسانی هستند که قبل از اتفاق افتادن وقوع آن را پیش‌بینی می‌کنند و توجه می‌دهند و خسارت از آن کسانی است که به آن توجه ندارند. «انّ الانسان لفي خسر».

سؤال ۷. اینکه انسان در زیان است منظورشان چیست؟

جواب ۷. والله من هم نمی‌دانم. این را می‌توانم بگویم که ماهی‌ها جمع شدند و رفتند پیش ماهی بزرگ بعد به او گفتند که شما بزرگ ما هستید، ما یک مشکل بزرگ داریم این را برای ما حل کنید. فکر می‌کنید مشکل بزرگشان چه بود؟ مشکلشان این بود که آب چیست؟ تا بوده در آب زندگی کرده‌اند و از اول هم در آب بوده‌اند و به دنیا آمده‌اند، آب مورد سؤال برایشان بوده است. چه‌بسا منظور از در زیان بودن انسان را ما در نمی‌یابیم به دلیل اینکه تا بوده است در زیان و خسران بوده‌ایم و هستیم و خواهیم بود. اگر در مکتب حیات بخش سازنده انسان‌ساز سوره عصر ثبت‌نام بکنید سوره‌ای که مرحوم شهید رجایی در روز و مکان شهادتش ساعتی قبل این سوره را مطرح کرده بود و توضیح داده بود، طبق معمولش که قرآن که می‌خواند در آغاز جلسات توضیح هم می‌داد، این خسرانی است که همه ما را فرا گرفته است. همین که توجه‌ها برای ما حاصل شود به ایمان و عمل صالح

و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر، این ارکان چهارگانه، آن وقت پی می‌بریم به اینکه عجب در خسران بوده‌ایم و کمتر توجّه داشته‌ایم.

سؤال ۸. سوره همزه آیه ۲ آیا هرکسی که مالش را جمع کرد زیانکار است؟

جواب ۸. الذی جمع مالا و عدده یک مثال است. نکته‌اش را توجّه کنید.

شما گفتید الذی جمع مالا خدا نگفته است این را. نکته اصلی این است: و عدده. اگر مال جمع کردید و این مال شما را گرفتار نکرد و شما همچنان صاحب مال بودید، اگر شرایط دیگرش درست باشد اشکالی ندارد. مصیبت «و عدده» است، «الهاکم التکاثّر». آن شمردن است که تو را اسیر می‌کند. این مال قرار بود برای شما باشد، اگر این مال سر از اینجا درآورد که حالا دیگر مال صاحب شما شده است؛ آن وقت «انّ الانسان لفي خسر»، «الهاکم التکاثّر، حتی زرتم المقابر». قدیمی‌ها به ما می‌گفتند: شمیرید کمش می‌آید! یک طرف ظاهر این عبارت آن است که سکه و پول را هربار بشمری کم می‌آید. این ظاهر قضیه است، مهم‌تر این است و منظور درستشان این بود و از قرآن اینها را گرفتند که: کم می‌آوری! از خودت کم می‌آوری. نمی‌خواهم بگویم غلط است، آدم باید حساب و کتاب داشته باشد ولی این هم مسئله است وقتی قرار شد مدت مدیدی و قابل توجهی از گل عمر من که باید به خودم و بچه‌ام برسم و به سعادت زندگی‌ام برسم. از سلامتی‌ام استفاده کنم. اینها صرف این شمارش‌ها شد. کم هم می‌آورد. وقتی که باید صرف عبادت و راز و نیاز می‌شد، از عمرش کم می‌آورد. جالب است؛ اگر آدم قرآن بخواند کی باید این کار را بکند؟ انسان دارد خودش گواهی می‌دهد که در خسران است. من وقت کاری که دوست دارم را ندارم؟ چرا؟ چون دارم صرف کارهایی می‌کنم که دوست هم ندارم. کسی از جمع و حساب و کتاب هم خوشش نمی‌آید. حسابدارها

هم خوششان نمی‌آید.

«عَدَّه» را زکات مختل می‌کند. **يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**، اینها برای این است که آدم به جای اینکه درگیر ثروتش شود که چقدر شده است و چقدر هست بگوید: حالا که دارم باید استفاده کنم. این همه یتیم و مسکین داریم، خوب، حالا که تعداد فرزندانم زیاد نیست و درآمد خوب است. خدا رسانده است و بعد از این هم می‌رساند. اگر این درآمد من است، ده تا بیچه هم داشتم مشکلی نداشتم. سه تا را دارم هفت تا هم می‌توانم سرپرستی کنم. مال و ثروت خوب است اما «عَدَّه» خوب نیست، **يَحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ** کم‌کم دارنده آن اموال باورش می‌آید که می‌تواند برای او بماند و جاودانه‌اش کنند. من برایتان گفتم که در شهری که بودیم سیل آمد و کن فیکون کرد. این بنده خدا صاحب خانه ما اموالش را ریخته بود در رختخواب و قربان صدقه اینها می‌رفت و می‌گفت نباشد که من باشم و شما نباشید! و به خودش نفرین می‌کرد که قبل از اینها خودش از بین برود. تصور اینکه سیل اینها را ببرد و خودش زنده بماند برایش سخت بود. زن و بیچه را رها کرده بود و اموالش را چسبیده بود. **يَحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ**. کم‌کم باورش می‌شود که جانم به مالم بستگی دارد. انسان بتواند مال و دارایی داشته باشد و این گرفتاری را نداشته باشد کی گفته که بد است؟ خوب هم هست.

مال برای استفاده و وسیله رفاه است؛ اول خودش و بعد دیگران. رفاه دیگران خود انسان را خوشحال می‌کند. همه راضی‌اند و احساس خوبی دارند. اینها می‌شود زندگی برای انسان و عکسش می‌شود خسران و «حُطْمَه»، به خاطر عَدَّه. چون اگر شما آمدید و گذاشتید روی هم و روی هم، این کار را معمولاً با همیزم می‌کنند تا آتش قوی‌تر باشد و به درد بخورتر باشد. یک آبی از آن گرم شود. خوب نحوه

برخورد انسان با اموالش مثل هیزم بود و نقش انسان هیزم شکن بود این هیزم‌ها را انباشته می‌کند و برای آتش روشن کردن است. «حطمة» اصلش حطب است. «حمالة الحطب». وقتی روی هم انباشته می‌شود تبدیل به میم می‌شود. حطب حطب حالا دیگر یک پشته انبوه حطب می‌شود: حُطْمَة. این حطمة آماده آتش گرفتن است و گاهی آتش زدن هم لازم ندارد ممکن است بادی بوزد این خود به خود تبدیل به آتش شود. چه کسی را می‌سوزاند؟ این انسان می‌بیند از آتشی که خودش به تدریج روشن کرده است دیگر نمی‌تواند خودش را بکشد بیرون «انها عليهم مؤصدة، في عمد ممددة».

سؤال ۹. «وما ادراك ما هیه» یعنی چه؟

جواب ۹. ماهیه (ما هی؟) یعنی «چیست» یعنی چه می‌دانی چیست؟ و ما ادراك ما هیه و بعد خدا فرموده است «نار حامية» آتش خیلی تند و خیلی سوزان حالا این بیان روشن کرد چیست؟ نه؛ یعنی این قدر این آتش بزرگ است و این حامیه بسیار گرم و سوزان است هرچه هم بگوییم این آتش خیلی سوزان است «از قیامت خبری می‌شنوی / دستی از دور در آتش داری» این آتش را هرچقدر برایت توضیح دهند این دست از دور در آتش داشتن است. آن وقت نزدیک شوی معلوم می‌شود که چیست و شکل‌های دنیایی‌اش کاملاً محسوس است. طرف می‌بیند دستش که آتش می‌گیرد هیچ تمام وجودش آتش می‌گیرد. حتی اطرافیان و عزیزانش را می‌بیند که در آتش می‌سوزند و چاره ندارند. نه تنها خودش می‌سوزد دخترش، پسرش هم می‌سوزد و می‌بیند و چاره ندارد. آتشی که به پا کرده است دارند می‌سوزند و نمی‌توانند کمک کنند به هم.

سؤال ۱۰. در همین سوره چه ارتباطی هست بین کسانی که عیب‌جو (همزه

لمزة) هستند و کسانی که جمع مال و عدده می‌کنند؟

جواب ۱۰. برگردید به اینکه در شیوه‌های تدبّر در قرآن کریم، در روش تحقیق موضوعی ما روش‌ها را یاد گرفتیم. استفاده کنیم. برگردید به «الذي جمع مالا وعدده»، خود به خود می‌شود آدمی از آن قبیل. می‌گویید نه؟ تحقیق میدانی کنید. آدم‌های ثروتمند را ببینید چند درصدشان این عادت‌های «همزة لمزة» را ندارند. این بیان قرآن است. وقتی که این آدم، آدمی است که تمام زندگی‌اش مال‌اندوزی است خودبه‌خود طرز رفتارش می‌شود همزة لمزة.

یک تفسیر مشهور دارد این عبارت، که شما گفتید و درست هم هست. حضرت امام فرموده‌اند اگر فقط به آن اکتفا کنید یک حجاب بزرگ بین انسان و قرآن است.^۱ در تفسیر مشهور درست هم گفته‌اند ولی همه‌اش را نگفته‌اند. گفته‌اند هَمْزَةُ هِمَانِ هَمَّازِ هَسْتُ وَ لَمْزَةُ هِمَّانِ لَمَّازِ است: هَمْز و لَمْز. همز یعنی با دست و چشم اداهای خاصی در آوردن و لَمْز یعنی عیب‌جویی کردن؛ این تفسیر مشهورش است. شرح مفردات قرآن را دقیق‌تر دنبال کنید، لَمْز حرف سَومَش همان سین است که تبدیل به ز شده است. لمس یعنی دست انداختن و لمس کردن آدمی که دنبال دست اندازی است به هر چیزی و به هرکسی دست می‌اندازد و دستبرد می‌زند «لَمْز» است. این دستبرد زدن به حیثیت و آبرو و اموال و حقوق دیگران است. از جمله آن حالت‌هایی که خودبه‌خود برای اینها ایجاد می‌شود که دست‌ها و صورتشان حرکات خاصی دارد. به‌خصوص وقتی که دوتا از این همزة لمزة‌ها کنار هم جمع می‌شوند. وای به وقتی که شما در یک مجلسی قرار گیرید

۱- امام خمینی (ره)، آداب الصلاة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ص ۱۹۵ و ۱۹۶: «اكتفا به این فهم‌ها حتی فیلسوف و حکیم و عارف اصطلاحی را در حجاب غلیظ اصطلاحات و مفاهیم و امثال آن محبوس می‌کند.»

که اکثریتشان «جمع مالا و عدده» باشند. آن وقت تحمّل آن حال و هوا برای آدم معمولی در این جمع واقعاً طاقت فرساست. چون دائم اینها سر و گوششان تکان می خورد و با همه چیز و همه کس کار دارند.

همزه (ء) را چرا می گویند همزه؟ می گویند «مؤذن» همزه دارد «أذان» همزه دارد؛ اگر همزه نداشت چه می شد؟ همزه یعنی یک گیر خاصی دارد در حلق که حروف دیگر ندارد. چون این حرف آن گیر خاص را دارد به آن همزه می گویند. «هُمَزَة» یعنی به همه گیر می دهد، از بالا تا پایین. آدمی که زندگی اش جمع مالا و عدده شده است به همه گیر می دهد. یعنی هیچ کس از گیر دادن او در امان نیست و به همه معترض است، چرا؟ چون زندگی را به مال اندوزی تعریف کرده و هر انسان دیگری مزاحمش است. برای آدمی که زندگی مساوی با مال اندوزی تعریف شده است، که بهتر نیست دیگران نباشند؟ دیگران نباشند او خیلی راحت تر است. حتی نزدیک ترین افراد هم نباشند.

وقتی جناب پدر و مادر زحمت می کشد این رقم را ببرد بالا و سپرده های مدت دار را افزایش دهد، پسر و دختر مزاحم این جمع مالا و عدده هستند، بهتر نیست نباشند؟ اگر بچه خوبی بود و اشکالی نداشت در خانه اجاره ای زندگی می کرد و احياناً صاحب خانه وسائلش را بیرون می ریخت با بچه خردسالش، خم به ابرو نمی آورد و به پدری هم که دائم تعداد ویلاهایش را در خارج از کشور افزایش می دهد چیزی نمی گفت، این عیبی نداشت ولی اگر بخواهد متعرض شود و بگوید: شمای پدر ویلاهایت را افزایش می دهی و من یک سرپناه ندارم. چندمین بار است که زندگی من را می ریزند بیرون. خودم و همسرم مریض شده ایم؛ بهتر است این پسر نباشد. یتیمی که پدر ندارد و یتیمی که پدر دارد ولی برای پسر، عین نداشتن

است. بیچاره این یتیم! بدترین یتیم پدرداری است که از سوی پدر رانده می‌شود. یک مقدار پافشاری کند می‌گوید پسر من نیست. از یتیم بالاتر است، پدر حضور دارد به قدری این پسر یتیم است که حق حیات ندارد و نمی‌تواند بگوید که من پسر فلانی و عروس و داماد فلانی هستم. حق گفتن چنین چیزی را ندارد. از کجا نشأت می‌گیرد؟ از «الذی جمع مالا و عدده» تا وقتی که این پدر و مادر شروع به جمع مال و ثروت نکرده بود و کلکسیون دلار و سکه نداشت چقدر عالی و صمیمی بود و آرزو داشتیم پیشش بمانیم، حالا نه او تحمل من را دارد و نه من تحمل او را، به‌خاطر جمع مالا و عدده. اینهاست که خدا می‌فرماید که انسان این مسیرها را نباید برود. به دلیل این دنباله‌هاست. فکر و پندار و رفتار عوض می‌شود. آدم با تربیت، بی‌تربیت می‌شود. عریده می‌کشد و افتخار می‌کند به عریده کشیدنش. دیگر پدر و مادر و بزرگ‌تر نمی‌فهمد. آدم هم‌نوع‌دوستی بود و حالا دوست و همکار نمی‌فهمد. برایش اینها مطرح نیست. خیلی لطف می‌کند و اجازه می‌دهد اینها باشند که آن هم درد ناچاری است.

سؤال ۱۱. برخورد ما با این افراد به چه صورتی باشد؟

جواب ۱۱. شما مثل آنها نباشید. ادب را از که یاد گرفتی از بی‌ادبان. اینها را آسیب‌دیده و بیمار درنظر بگیرید. دستورالعمل بزرگان دین در مورد آدم‌های ناقص‌العضو این است که بدون اینکه طرف متوجه شود شما بین خودتان و خدا، خدا را شکر کنید که از این آسیب‌ها در امان هستید و با این شکری که می‌کنید به خودتان تلقین کنید که عیب‌هایی که اینها دارند شما ندارید.

با اینها مثل قارعه هم نمی‌شود برخورد کرد، جای «الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل» است. صبح که می‌آمدم به طرف دارالقرآن تجربه خوبی بود. در

این بوستان بی نام و نشان روبروی دارالقرآن از جمله توفیقاتی که پیدا کردم به واسطه درگیری ذهنی که با سورة لقمان این روزها دارم توانستم، یعنی خود به خود این طور شد، یک دور تلاوت خیلی با حوصله چهار سورة الفلامیم را جایتان خالی انجام دادم، به ذهنم آمد که «الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل» برای دشمنان انسانیت است، دشمنان انسانیت و دشمنان خودشان؛ درباره اینها «ویل لكل همزة لمزة» یا «فویل للمصلین، الذین هم عن صلاتهم ساهون» آمده است.

اینها را با طیر ابابیل هم نمی شود جلوشان در آمد. واقعاً اینها درد بی درمان جوامع انسانی و درد بی درمان جامعه هستند. خودشان هم آفت زده ترین و دردمندترین آدم های روزگار هستند که از آنها این آسیب ها به دیگران سرایت می کند. اینها را خدا باید درست کند و کار ما نیست، پیغمبر اکرم و حضرت علی هم نتوانستند. مگر شرایطی شبیه به قیامت برایشان اتفاق بیفتد و اگر اهلیتی داشته باشند شاید خدا لطفی بکند به آنها و برگردند. غالباً عبرت ها هم برای اینها تأثیری ندارد. اینها را نفرینشان هم نکنید. فقط خدا را شکر کنیم که اینها این طور هستند و ما نیستیم. همین که کسانی از حضور من در جمعشان احساس ناراحتی ندارند. همین که هر لحظه که زنده هستم بقیه نمی گویند که این چرا نمی میرد! جای شکر دارد. بیماری اینها را نداریم جای شکر دارد. آدم بین خودش و خدا و بین ناس حساب کند، اگر این خبرها نبود و آدم هایی که ادعای مالکیت دارند وجود نمی داشتند، چرا خدا می فرمود: «قل اعوذ برب الناس، ملک الناس»؟ در میان این ناس پُر هستند از این موارد و تنها راه نجات را خدا یاد داده که به خدا پناه ببرید و رابطه تان را با خدا قوی تر کنید. خدایا نخواه که من این طور باشم. خودم به آتش خودم بسوزم و دیگران هم به آتش من. اینها اثر می گذارد و راه و روش های

درست‌تری است.

رابطهٔ سورهٔ همزه و فیل را می‌خواستیم بگوییم، که **الذی جمع مالاً و عدده (ها)** در سورهٔ فیل هم فکر می‌کردند یکی از موانعی که باید از سر راه خودشان بردارند شاید خانهٔ خدا باشد.

سؤال ۱۲. چرا **لایلاف** را تا به حال الفت و دوستی معنی کرده بودند و شما برای فیل‌ها گفتید؟

جواب ۱۲. البته یک فیل نه فیل‌ها. آنکه من گفتم در بحث‌های سیره هست، اگر گفتم لایلاف یعنی فیل سواری درواقع استفاده از فیل اصحاب فیل است، با مستندات و دلایل کافی گفتم و اگر دیگران گفتند حرفشان را بیان کردیم مختصر و در آن بحث مفصل‌تر بیان کردیم که هیچ مستندی ندارند و ایلاف را به الفت ترجمه کردند و هیچ ربطی به الفت ندارد. در باب افعال الفت ایلاف نمی‌شود. در زندگی قریش هم تنها چیزی که وجود نداشت الفت بود و عین همان گرگ‌ها که گفتیم دائم با چشم باز از ترس خویشاوندان می‌خوابیدند و جنگ‌هایشان طولانی بود. حتی ماه‌های حرام هم برای این بود که برای اینکه بتوانند بقیهٔ سال را دائم بجنگند و همدیگر را غارت کنند این چه ایلافی بود آخر؟

مفسرین و مترجمین فقط برای اینکه یک چیزی بگویند گفتند رفتند. ما هم اهل سؤال نبودیم و این معنای الفت برای ایلاف را گذاشتند و تحویل ما دادند. با خیال راحت گفتند و نوشتند و تکرار کردند و یک مطلب باطلی عملاً روی معنای ایلاف صورت حق به خودش گرفت. متأسفانه ۱۴۰۰ سال طول کشیده است تا افرادی برای اولین بار سؤال بگذارند. حالا، ما در این حد عقلمان می‌رسد که گفتیم؛ بعد از ما اگر کسی بهتر و درست‌تر می‌گوید بیاید بگوید. ما هم مشتری و طالبش

هستیم. فعلاً تا بهتر از این بیان نشده است، این بیان و مطلب مستند و قابل قبول هست.

سؤال ۱۳. حالا که این طور است نمی‌توانیم به معنی اکتفا کنیم و باید به معنی شک کنیم.

جواب ۱۳. این شک شما یعنی کلام و لغات مترجم را با کلام خدا یکسان گرفته‌اید و این خودش یکی از مسائل مهم است. از کلام‌های علامه طباطبائی که بی‌نظیر است این است که در تفسیر و فهم و غیره باید یادمان باشد که این کلام خداست و بقیه کلام غیرخداست. این یک اصل و قاعده است. ما در هر کدام یک مقدار کم بیاوریم که کلام غیرخدا هم می‌تواند مثل کلام خدا بی‌تردید باشد یا کلام خدا را بخواهیم مثل کلام غیرخدا با آن رفتار بکنیم این مسلماً مشکل‌ساز خواهد بود. ما با کلام بدون تردیدی مواجه هستیم که کلام خداست و ترجمه و تفسیری هم کنارش داریم که یقین داریم کلام غیرخداست. حتی در مورد احادیث هم یقین داریم که کلام خدا نیستند. حدیث پیامبر خدا، اگر ثابت شود از پیامبر خداست و حتماً پیامبر خدا چنین چیزی درباره‌ی آیه فرموده‌اند و ما **ینطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی**، ولی باز هم این عین کلام خدا نیست، در مورد ائمه طاهرین هم همین‌طور.

امثال علامه در این مسیر به راحتی جزء قواعد کارشان این است که در آخر تفسیر هر قسمت در بحث‌های روایی احادیث را می‌آورند، قال الصادق و قال الباقر و غیره را بررسی می‌کنند. بعضی را می‌پذیرند و بعضی را نمی‌پذیرند. پس باید به احادیث هم با دید تردید نگاه کنیم تا تردیدمان رفع شود اما با خود قرآن باید این تردید را رفع کنیم. باید قرآن بخوانیم با تأمل و تدبّر، در تکرار تلاوت آیات قرآن

این زمینه‌ها فراهم می‌شود.

سؤال ۱۴. در سوره حشر آیات ۱۲ و ۱۳ مصداق کامل القارعة می‌باشد.

جواب ۱۴. این دو آیه راجع به منافقین است که عهدهایی می‌بندند و سر وقت به عهدشان پایبند نیستند. این منافقین که منظور عرب‌ها و قریش و اهل کتاب هستند به اخوانشان که یهودی‌ها هستند می‌گویند **لئن اخرجتم لنخرجن معکم**، کافیت شما اقدام به جنگ بکنید، ما با شما هستیم و هرگز به شما پشت نمی‌کنیم و اگر کارزار سخت شد ما پشتیبان شما هستیم. خدا شهادت می‌دهد که از همان وقتی که پیمان می‌بندند پیمان و قولشان دروغ است. اما اینها فریب می‌خورند و اقدام می‌کنند. زمان پیامبر اقدام کردند به جنگ با پیامبر، تاجایی که جنگ حساس نشده بود می‌آمدند، وسط جنگ آنها را واگذاشتند و رفتند. شما می‌بینید سوره حشر نسبت به سوره‌هایی که در آخر قرآن سیر تفسیر ترتیبی آنها را دنبال می‌کنیم؛ به نسبت اینکه سوره‌ها از آخر قرآن فاصله پیدا می‌کنند هی مفصل‌تر و مفصل‌تر می‌شوند. این حالت در قرآن، از اختصار به تفصیل، از آخر به اول قرآن سرتاسر ادامه دارد. دیدید که این آیات چگونه توضیح می‌دهند، شبیه همان توضیحی که من اشاره کرده بودم اما به‌صورت عینی‌تر. هرچه به سمت اول قرآن بیایید می‌بینید مطالب مفصل‌تر می‌شوند.

سؤال ۱۵. در مورد بچه‌هایی که پدر و مادرهایشان معتاد یا منحرف یا

بی‌مسئولیت هستند چگونه برخورد کنیم و چه عکس‌العملی داشته باشیم؟

جواب ۱۵. اینها از یتیم‌هایی که پدر و مادر دارند وضعیتشان بدتر است. چه فرقی می‌کند شما یتیم را به خاطر پدرش سرپرستی می‌کنید یا به خاطر خدا؟ برای رسیدگی به یتیم‌های از این نوع که پدر و مادر مدّعی پدر و مادری‌اند کار

شما مشکل تر هم هست. باید زحمات زیادتری را متحمل شوید تا بتوانید گرفتاری یتیم را رفع کنید. کار مشکل تر هم اجرش بیشتر است و لازم تر است. پدر و مادر به درد نخور را باید رها کنید و بروید با کسانی که با خدا باشند و پدری و مادری کنند، بی توقع پدری و مادری کنند و وظایفی که آنها انجام نمی دهند را اینها انجام می دهند، وقتی پدر معتاد است، بی تعهد است، بی مسئولیت است. در کشورهای مختلف پدرهای زیادی را داریم که به طور منظم چندین ساعت از شبانه روزشان را در جاهایی مثل قهوه خانه می گذرانند و لزوماً معتاد نیستند. پول خرج کردن و رفت و آمدشان در آنجاست و خانواده برایشان مهم نیست. کسی که می خواهد به امتیاز **ان الله لمع المحسنين**، مدال به این بزرگی، نائل شود باید این جهادها را بکند. در شرایطی که می تواند بگوید من وظیفه ای ندارم، وقتی به خدا می اندیشد می بیند به خاطر اینکه می خواهد به خدا پاسخگو باشد، به اینکه تو که مسلمانان بودی و می توانستی این کار را بکنی چرا نکردی؟ انجام می دهد.

سؤال ۱۶. فی عمد ممدّده یعنی چه؟

جواب ۱۶. اشاره به آن آتشی است که فروزان است و به شکل ستون های بزرگی از آتش شعله ور است. آنهایی که دائم مال و اموالشان را می شمردند و فکر می کردند که بهترین هستند. این آتش شدید مثل ستون کشیده می شود بالا و **ممدّده** امتداد دارد و آدم های **جمع مالا و عدّده** وسطش هستند و **افئدة** جمع فؤاد است یعنی مغز. اولین جایی را که این آتش می زند مغزشان را می زند.

سؤال ۱۷. در زندگی روزمره مان کسی نمی تواند مدّعی باشد که با این جور آدم ها برخورد ندارد، برخورد ما از دیدگاه قرآنی چگونه می تواند باشد؟

جواب ۱۷. اگر برخورد فایده داشت به ما یاد می دادند. داستان فیل را

به یاد بیاورید. موارد این طوری با قارعه هم درست نمی شود. بمب هم بزنند درست نمی شود، چون دوباره باید در آنجا آدم‌هایی زندگی بکنند و آن آدم‌ها دوباره از قبیل همان آدم‌ها هستند. همان که حضرت نوح نبی گفت؛ حالا این نسل هم از بین برود نسل بعد چه؟

اگر جامعه‌ای بخواهد انسانی باشد مطلب همان است که قرآن با آن شروع کرده است: **قل اعوذ برب الناس** این جامعه انسانی است؛ چه بخواهید و چه نخواهید مسائل خودش را دارد و قابل مبارزه نیست. از خودتان شروع کنید. به جای مثل آنها شدن و همانند آنها عمل کردن متوجه و آگاه باشید. سعی کنید به راه‌های درست بروید، آنگاه از مسائل آنها دورتر می‌مانید. خودمان درست شویم راهش را بلدیم. هیچ جای این عالم هیچ انسانی وجود ندارد که بگوید من بلد نیستم و نمی‌دانستم که چطور باید درست زندگی کنم. با آدم‌های خوب رفت و آمد داشته باشیم با آدم‌های بد رفت و آمدمان را قطع کنیم.

سؤال ۱۸. رابطه دو کلمه **ممدّۀ** و **مؤصّدة** را بگویید چه هست، که شبیه هم هستند.

جواب ۱۸. **ممدّۀ** یعنی بالا کشیده شده، ستون بلندی از آتش. **مؤصّدة** مثل قفسی که میله‌هایش را بالا کشیده باشند و سرستون را بسته باشند. چون اگر باز باشد امیدی شاید به نجات باشد. انداخته‌اندشان داخل ستون آتشین و اطرافشان را بسته‌اند. اینها قابل نجات نیستند. به هر حال این یک بیماری است و اینها که به این وضع رسیده‌اند معمولاً علاجی ندارند.

سؤال ۱۹. چرا وقتی برای نماز صبح بیدار می‌شویم نمی‌توانیم بیدار شویم؟

جواب ۱۹. زودتر بیدار شوید. معمولاً تجربه این است که بعد از اذان صبح

که بیدار می‌شوید سنگین هستید و طبیعی است که نتوانید بلند شوید. قبل از صبح بدن انسان توانایی بلند شدن دارد ولی یک مقدار که از اذان صبح بگذرد بدن سنگین می‌شود و حتی انسان بیدار هم شود حسابی بیدار نمی‌شود. ساعت را بگذارید ۲۰ یا ۳۰ دقیقه قبل از اذان صبح و بیدار شوید خواهید دید که سنگین نیستید.

این را هم بگوییم که اگر به هر حال خواب ماندید، هروقت بیدار شدید فوراً نماز صبحتان را بخوانید. این مشخصاً رهنمود پیامبر اکرم است. شیطان وسوسه نکند که حالا بعداً قضایش را می‌خوانید. یک جوری باید توی گوش این وسوسه درونی زد. آدم سعی می‌کند نبیند، ولی یک عده نماز صبحشان را با ظهر و عصر می‌خوانند که خیلی بد است. گفتنش هم خیلی بد است. فوراً باید نماز را خواند. حداقل این مقدار انسان فتح کند در مقابل شیطان درونی و بیرونی؛ فتح‌های بعدی انشاءالله بعداً حاصل می‌شود.

پس از نماز صبح و بعد از نماز

سؤال ۲۰. در مورد شیاطین انسی توضیح می‌دهید؟

جواب ۲۰. توضیح نمی‌خواهد. مادر، پدر، خواهر و همکار و همه می‌توانند شیاطین انسی باشند. خدا هم هشدار داده است که بر حذر باشید، اینها که همه فکر می‌کنید اولاد شما و همسران و پدر و مادرتان هستند، می‌توانند دشمن شما باشند. وقتی نازنین‌ترین فرد در نظر شما به شما می‌گوید نماز نمی‌خواهد بخوانی و حرف‌های شیطانی می‌زند متوجه شوید که این دوست، دارد دشمنی می‌کند و اطاعت نکنید.

سؤال ۲۱. در نظر داریم یک جلسه قرآنی که از عوام هستند با سطح تحصیلات متفاوت، برگزار کنیم و می‌خواهیم فقط قرآن خواندن نباشد و تحقیقاتی

باشد می‌خواستم بدانم از کدام سوره و به چه صورت شروع کنیم؟

جواب ۲۱. یکی از راه‌هایتان تحقیق موضوعی هست. اگر شما خودتان احساس کنید می‌خواهید مدیریت کنید، به نحوی دیدید شدنی است تردید نکنید. شما می‌توانید یک موضوع را انتخاب کنید، دنبال موضوع عجیب هم نگردید. موضوعی که افراد توافق داشته باشند. مهم این است که با موضوعی وارد قرآن شوید و روش‌هایش را هم دارید. یک راهش هم انتخاب یک سوره است. از وسط قرآن انتخاب کنید. تجربه‌ای که پدر ما در اختیار ما قرار داد و بارها تجربه کرده‌ایم و خوب جواب می‌دهد این است که این سوره‌های آخر جنبه‌های تخصصی‌شان بالا است و سوره‌های طولانی هم حوصله‌شان را سر می‌برد، سوره‌های متوسط برای سوره‌شناسی خوب هستند. هیچ‌گاه قواعد روش تحقیق موضوعی یا سوره‌شناسی را به‌عنوان درس وارد محتوای کلاس نکنید. آرام آرام به مقداری که فرصت‌های مختلف به شما اجازه می‌دهد بی‌نام و نشان وارد کنید. سوره را بدون هیچ آداب و ترتیبی بخوانید و مدیریت کنید که تکراری و خسته‌کننده نشود. هر کسی سراغ هر آیه‌ای که می‌خواهد برود، برود و دوباره برگردد با جمع حرکت کند. عجله نکنند. از سوره‌های اول قرآن هم نباشند. سوره ابراهیم و کهف و مریم را دارید. هرگاه برای پایان دادن کار روی یک سوره خواستند عجله کنند پیشنهاد تعویض سوره را بدهید. ما این دستورالعمل را داریم که وقتی سوره‌ای را شروع کردیم حتماً نباید تمامش کنیم. بگذارید چندبار هم سوره را عوض کنند، هیچ اشکالی ندارد. هر سوره‌ای را که پیشنهاد دادند سوره‌شناسی همان سوره را انجام دهید.

سؤال ۲۲. در مورد کتابت قرآن ترتیب نوشتن قیدی دارد؟

جواب ۲۲. هیچ قیدی ندارد. حتی شما سطرها را از بالا به پایین از پایین

به بالا بنویسید. فقط به گونه‌ای بنویسید که دیگری دید بفهمد شما قرآن نوشته‌اید. هیچ قید و شرطی نیست، فقط حرمت سوره نگه داشته شود. پیغمبر اکرم فرمودند وقتی قرآن می‌نویسید بسم الله را قشنگ‌تر بنویسید. لازم نیست خوشنویس باشیم. هر کس با صدایی که دارد قرآن را بخواند با هر قدرتی که حنجره و صدایش دارد بخواند، برای نوشتن هم همین است. بد خط ننویسد. مرتب بنویسید. و البته راه بد خط هم بسته نشده است. بد خط بنویسید بهتر از ننوشتن است.

در مورد اعراب هم توصیه بر این است که بدون اعراب بنویسیم و البته اگر دوست دارید که با نقطه و اعراب بنویسید توصیه شده است که با رنگ متفاوت و در مرحله دوم و سوم انجام دهید. اینها توصیه شده است، نه اینکه شما حق ندارید، بلکه بهتر است. آدایش این است که فقط متن قرآن را بنویسید و حتی شماره آیه هم نداشته باشد، دستورالعملش این است که سر آیه‌ها به اندازه دو الف فاصله داشته باشد. نقطه‌ها و زیر و زبر را با رنگ دوم و سوم بگذارید. هرچه خواستید بعد می‌توانید قرآن دست‌نوشته خودتان را تزیین کنید. تدریجی این کار را بکنید. بگذارید این نوشتن قرآن مرحله به مرحله با همه وجود شما درآمیزد. متن بنویسید تا متن با شما ارتباط برقرار کند، بعد نقطه و اعراب. تجربه جالبی است. دور و نزدیک یا خبر دارند یا شاهد هستند که شما این را رعایت می‌کنید برای آنها هم جالب است. قرآن هم می‌خواهید به کسی هدیه دهید اگر دستخط خودتان باشد ارزش زیادتری دارد نه اینکه بنویسید بعد کپی کنید و به دیگری هدیه بدهید. انشاءالله به همه آثار و برکاتی که در انتظارتان هست برسید.

سؤال ۲۳. در خطبه غدیر من خواندم که حضرت پیامبر در مورد سوره

والعصر فرمودند انّ الانسان لفي خسر، الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا

بالحقّ و تواصوا بالصّبر، در مورد امیرالمؤمنین است.

جواب ۲۳. بله طبیعی است. نفرموده باشند هم معلوم است مفاد هر آیه و آیاتی، که ما مثل **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** می‌خوانیم متوجّه می‌شویم که مسلّم حضرت امیرالمؤمنین هستند. این برای کسانی که افق دید دورتری داشتند نیاز به گفتن بوده است، برای ما نیاز ندارد. حدیث داریم که **هَمَّةُ الَّذِينَ آمَنُوا** پیامبر و امیرالمؤمنین و اولادشان هستند. اینها برای ما جا افتاده است، برای دگراندیشان می‌تواند مسئله باشد و انشاءالله ما هم از متمسّکین به ولایت حضرت علیّ بن ابیطالب (ع) هستیم.





بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، اياك نعبد و اياك نستعين، اهدنا الصراط المستقيم، صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين.

بسم الله الرحمن الرحيم. و العاديات ضبحا، فالموريات قدحا، فالمغيرات صبحا، فائرن به نقعا، فوسطن به جمعا، ان الانسان لربه لکنود، و انه على ذلك لشهيد، و انه لحب الخير لشديد، افلا يعلم اذا بعثر ما في القبور، و حصل ما في الصدور، ان ربهم بهم يومئذ لخبير.

به ترتیب آخر به اول قرآن کریم که اسوه حسنۀ پیامبر اکرم در تعلیم قرآن است رسیده ایم به سورة عادیات. با توجّه به بحث هایی که راجع به اتصال سوره ها و سیاق سوره ها مثل سیاق آیات داشتیم، بارها ملاحظه کردید که چگونه در فهم بهتر قرآن کریم و استنباط و استخراج معارف و معالم قرآنی مؤثر است. به حساب سورة عادیات، سورة قارعه و همچنین سورة زلزال را هم جمع خوانی می کنیم. به این ترتیب بعد از اینکه سورة عادیات را با هم خواندیم، برمی گردیم اول سورة

قارعه، بعد سورة عاديات و بعد سورة زلزال را جمع خوانی می‌کنیم. تأکیدی که قبلاً هم داشتیم.

بسم الله الرحمن الرحيم. القارعة، ما القارعة، و ما ادراك ما القارعة، يوم يكون الناس كالفراش المبثوث، و تكون الجبال كالعهن المنفوش، فاما من ثقلت موازينه، فهو في عيشة راضية، و اما من خفت موازينه، فامه هاوية، و ما ادراك ما هيه، نار حامية.

بسم الله الرحمن الرحيم. و العاديات ضبحاً، فالموريات قدحاً، فالمغيرات صبحاً، فاثرن به نفعاً، فوسطن به جمعاً، انّ الانسان لربه لکنود، و انّه على ذلك لشهيد، و انّه لحب الخير لشديد، افلا يعلم اذا بعثر ما في القبور، و حصل ما في الصدور، انّ ربهم بهم يومئذ لخبير.

بسم الله الرحمن الرحيم. اذا زلزلت الارض زلزالها، و اخرجت الارض اثقالها، و قال الانسان ما لها، يومئذ تحدث اخبارها، بان ربك اوحى لها، يومئذ يصدر الناس اثنائاً ليروا اعمالهم، فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره، و من يعمل مثقال ذرة شراً يره.

توفیق حاصل شد که برحسب اتفاق چند روز پیش در جایی این بیان را از مقام معظم رهبری راجع به تفسیر و درس تفسیر ملاحظه کردم. امروز به مناسبت هفته گرامی بسیج هفتمین کارگاه تفسیر ترتیبی قرآن کریم را با این عبارات و درواقع با پیام مقام معظم رهبری برای امثال این مجالس ما، مجالس تفسیر ترتیبی، شروع می‌کنیم. ایشان ضمن بیاناتی فرمودند: «رشته مهم دیگر، تفسیر است: انس با قرآن، معرفت قرآنی؛ ما نباید از تفسیر محروم بمانیم. درس تفسیر مهم است. اینها رشته‌های بسیار بارزشی است.»^۱ صلواتی عنایت کنید برای

۱ سایت دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای، بیانات: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=10357>

سلامتی مقام معظم رهبری.

طبق معمول در هر کارگاه ما یک شروع خاص داریم، وجه مشترک این است که آگاه باشیم چه می‌کنیم. و باز آگاهی بدهیم که داریم چه می‌کنیم. هفتمین کارگاه آموزشی پژوهشی تفسیر ترتیبی قرآن کریم را درحالی شروع می‌کنیم که شش کارگاه قبلی را از تفسیر ترتیبی قرآن کریم گذرانده‌ایم. وقت بررسی و تجدیدنظر است، اگر لازم باشد، که چه کرده‌ایم و چگونه داریم پیش می‌رویم. اگر شروع این دوره تفسیر ترتیبی و سیر ما در این تفسیر ترتیبی این کار را برای ما کرده باشد که اشاره می‌کنیم، معلوم می‌شود که ما راه را درست آغاز کرده‌ایم و درست داریم ادامه می‌دهیم. اگر غیر از این باشد تجدیدنظری بکنیم، باید دقت بیشتری بکنیم. تجدیدنظر بر این مبنا که چرا این‌گونه نبوده است.

تا همین جا مقداری که در این دوره پیش رفتیم، باید به ما آموخته باشد که سوره‌های پیایی قرآن کریم، هر سوره یک مکتب هدایت است و ما باید هر سوره را یک مکتب هدایت بشناسیم و به دنبال آن باید کنترل کنیم، بررسی کنیم که آیا این سوره‌های متعدد قرآن یکی پس از دیگری که هر کدام یک مکتب هدایتی و تربیتی هستند با ما تعامل برقرار کرده‌اند یا نه؟ به عبارت درست‌تر ما با این مکتب‌های تربیتی هدایتی قرآن کریم تعامل برقرار کرده‌ایم یا نه؟ خودمان را در این سوره‌ها می‌توانیم ببینیم یا نه؟ این سوره‌ها را در زندگی فردی و اجتماعی خودمان می‌توانیم ببینیم یا نه؟ با این سوره‌ها ارتباط برقرار کرده‌ایم یا نه؟

وقتی می‌خوانیم: بسم الله الرحمن الرحيم. ويل لكل همزة لمزة، الذي جمع مالا وعدده، يحسب ان ماله اخلده، كلا لينبذن في الحطمة، و ما ادراك ما الحطمة، نار الله الموقدة، التي تطلع على الافئدة، انها عليهم مؤصدة، في عمد ممددة. آیا

این سوره را می‌توانیم در اطرافمان ببینیم؟ ببینیم کجاها را این سوره دارد می‌گوید و راجع به چه کسانی صحبت می‌کند؟ یاد گرفته‌ایم که از خودمان پیرسیم آیا ما هم جزء کسانی که این سوره مطرح می‌کند هستیم یا نیستیم؟ ممکن است باشیم. اگر این کارها را کرده باشیم، به عبارت دیگر اگر این دوره تفسیر ترتیبی تا همین‌جا که به لطف‌خدا پیش رفته است توانسته باشد این کارها را برای ما بکند، مسیر را داریم درست طی می‌کنیم. اگر غیر از این است باید تأمل کنیم و دقت کنیم ببینیم که کجاها احیاناً اشکال هست. آن اشکالات چیست و باید برطرف بشود. باید بررسی کنیم ببینیم که آیا تکرار این سوره‌ها عادت ما شده؟ آیا عادت کرده‌ایم هرازگاهی یکی از این سوره‌ها را بخوانیم؟ آیا شده یک شبانه‌روزی به‌طور اتفاقی دوبار، سه بار سوره همزه را بخوانیم؟ آیا معمولاً اتفاق می‌افتد که در هر شبانه‌روز وقت به وقت پنج سوره، ده سوره، هشت سوره، کمتر یا زیادتر بخوانیم و با این سوره‌های آخر قرآن یکی پس از دیگری آشناتر شده و در تفسیرشان گفتگو کرده باشیم؟ سؤال و جواب کرده باشیم؟ خیلی چیزها از شان فهمیده و یاد گرفته باشیم؟ شده این سوره‌ها را به‌طور طبیعی و خودبخود شروع کنیم به تکرار کردن؟ شده یک وقت از خواب بیدار می‌شویم در این مدت و ببینیم که اولین و بهترین کارمان خواندن این سوره‌هاست؟ فکرمان بیش از هر چیز دیگر و پیش از هر چیز دیگر این بوده باشد که خوب الان برویم وضو بگیریم و یکی دو تا سوره بخوانیم، قبل از نماز، بعد از نماز یا دل شب؟ در دل شب، وقتی آدم بیدار می‌شود و قصد دارد دوباره بخوابد؛ الزامی به وضو گرفتن هم ندارد. شده بیدار بشویم از خواب ببینیم که بهترین کارمان این است که «فاقرؤا ما تیسّر من القرآن» یک سوره قرآن بخوانیم، بعد دوباره چشمان را روی هم بگذاریم؟

اینها چیزهایی است که باید بررسی کنیم، اگر اتفاق افتاده جای خوشحالی است و اگر اتفاق نیفتاده باید کاری کنیم که اتفاق بیفتد. وقتی که می‌خواهیم بخوابیم احساس کنیم که یک گمشده‌ای داریم باید یکی دو تا سوره بخوانیم و بخوابیم. وقتی هم نمی‌گیرد. نمونه‌اش را در بحث‌های دیگر گاهی گفته‌ایم که پیغمبر اکرم یک موردی بین چند نفر اصحابشان عنوان فرمودند که شما واقعاً دریغ می‌کنید این کار را نمی‌کنید که قبل از اینکه می‌خواهید بخوابید هزار آیه قرآن را بخوانید و بخوابید. همه تعجب کردند و گفتند اگر قرار است بخوابیم دیگر هزار آیه قرآن خواندن جایی برای خواب باقی نمی‌گذارد، و اگر قرار است نخوابیم بفرمایید شبی هزار آیه قرآن بخوانیم به‌جای خوابیدن! قاعدتاً زمینه این‌طور نشان می‌دهد که طبعاً پیامبر اکرم تبسمی فرمودند و منظورشان را بیان کردند که منظورم این بود که یک سوره تکاثر بخوانید. سوره تکاثر هشت آیه است، با **بسم الله الرحمن الرحیم** اش نه فراز قرآنی است، زمانی هم نمی‌برد. پیامبر اکرم فرمودند معادل هزار آیه قرآن است. اینکه آدم توجه داشته باشد که می‌خواهم بخوابم یک سوره قرآن بخوانم بعد بخوابم، این مهم است و وقتی این توجه باشد و با این توجه انسان یک سوره قرآن بخواند، به‌عنوان مثال پیغمبر اکرم می‌فرمایند، نه اینکه سوره تکاثر معادل هزار آیه باشد و یک سوره دیگر بخوانیم فقط معادل همان پنج آیه، شش آیه خواندن باشد، نه؛ اینها عمومیت دارد؛ اینها ثواب و آثار و برکات این نوع قرآن خواندن است.

وقتی دقت کنیم درمی‌یابیم که منظور پیغمبر اکرم چیست. منظور پیغمبر اکرم تربیت انسان است، ترویج این فرهنگ است، توجه دادن است به اینکه این فرهنگ‌سازی بشود و فرهنگ‌سازی با قرآن همین‌طوری است. فرهنگ‌سازی

اُنس با قرآن بشود. می‌خواهیم یک سوره قرآن بخوانیم، چه بهتر دوتا سوره قرآن، سه تا سوره قرآن، کوتاه، بلند، هر سوره‌ای بخوانیم و بخوانیم، به هر شکلی که برایمان میسر است. بعضی شب‌ها ممکن است که مصحف را باز کنیم و بنشینیم و بخوانیم و بعد بخوابیم. ممکن است از بر بخوانیم. بعضی شب‌ها سوره کوتاه بخوانیم. بعضی شب‌ها احساس آمادگی و علاقه بکنیم یک سوره بلندتری و طولانی‌تری را بخوانیم. مهم این فرهنگ‌سازی اُنس با قرآن است. بر این مبنا که انسان مسلمان و مسلمان اهل قرآن قبل از خوابیدن یک سوره قرآن بخواند و بخوابد.

اینها نمونه‌هایی است؛ شما نمونه‌های دیگرش را و به تعبیر دیگر نشانه‌ها و نمادهای دیگرش را خودتان می‌توانید حدس بزنید و بررسی کنید. اگر این دوره تفسیر ترتیبی که دنبال می‌کنیم، این نمادها و نشانه‌ها را در زندگی‌مان برجای گذاشته و مشهود است مسیر درستی را انتخاب کرده‌ایم و باید بسیار شاد و خرسند باشیم و از خدا بخواهیم که خدا این نعمت بزرگش را نگه دارد. و عرض کردم اگر غیر از این است باید بررسی کنیم.

یکی از چیزهایی که یادداشت کردم برای بررسی خودم، به‌عنوان یک نمونه، نه اینکه حتماً باید هرکسی این را در نظر داشته باشد، بلکه به‌عنوان یک آیه و نشانه، یک خُرده دقیق‌تر و چه‌بسا بشود گفت تاحدودی تخصصی‌تر، آیا ما در مورد سوره‌هایی که یکی پس از دیگری با آنها آشنا می‌شویم، توجه داریم که این سوره‌ها در چه فضایی نازل شده‌اند؟ بارها گفته‌ایم و گاهی اشاره کرده‌ایم که این مطلب از این نظر مهم است که تا وقتی که ما نتوانیم فضای نزول قرآن را بازسازی بکنیم از معارف قرآن و از فرهنگ قرآن آن‌چنان بهره‌ای نمی‌بریم. قرآن هربار برای هرکس و در هر مکان و هر زمانی سوره‌ها و آیاتش باید مجدداً مجدداً و مکرراً نازل بشود تا

اثرگذار باشد. پرواضح است که عباراتی را که از یک کتاب قدیمی مربوط به پیش از هزار و چهارصد و چند ده سال قبل باشد خواندن و نقل کردن و یا احیاناً حتی از بر کردنش نتیجه‌ای نداشته باشد. پرواضح است که یا نتیجه ندارد یا بسیار نتیجه کمی می‌تواند داشته باشد.

بزرگان دین به ما یاد داده‌اند که قرآن زنده است. «إِنَّ الْقُرْآنَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ» حدیث امام باقر (ع) است. قرآن‌شناسی مکتب اهل بیت علیهم السلام این است که قرآن زنده است. و نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ. «نُزِّلُ» غیر از «نَزَّلْنَا» است، غیر از «أَنزَلْنَا» است، غیر از انزلناه فی لیلۃ القدر است، آنها سوابق مسئله نزول قرآن است. نزول جاری قرآن هم مطرح است. «وَنُزِّلُ» یعنی دائماً و پیوسته؛ خدا می‌فرماید: ما قرآن را مرتباً و مکرراً و مجدداً داریم نازل می‌کنیم. ما فقط قرآن را بر پیغمبر اکرم خاتم پیامبرانمان نازل نکرده‌ایم. برای هر فرد دیگری هم که از طریق تعلیم حکیمانه پیغمبر اکرم قرآن را فرا گرفته به هر مقداری که فرا گرفته یک سوره، دو سوره، پنج سوره و ده سوره، اینها را برای او هم نازل می‌کنیم. اینها را هم باز خود خدا نازل می‌کند مستقیماً بر بنده‌اش، به واسطه پیغمبر اکرم. پیغمبر اکرم یک واسطه تعلیم بودند که این مدار بسته بشود. این ارتباط برقرار بشود کار پیغمبر اکرم این بوده و این کار را به نحو احسن انجام داده‌اند.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَانْكَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. ارتباط را پیغمبر اکرم برقرار کرده‌اند و برقرار می‌کنند. دیگر حالا این بنده خدا مخاطب قرآن است و خدا همچنان نازل کننده قرآن. تا قیام قیامت مرتباً خدا قرآن را نازل می‌کند برای کسانی که آمادگی دریافت این نزول را داشته باشند. به فراخور حال خودشان در

حدّ خودشان و با ظرفیت خودشان کلام خدا را از خود خداوند دریافت می‌کنند. تعبیر دور و غلطی نیست که مستقیماً کلام خدا را از خود خدا دریافت می‌کنند. **بسم الله الرحمن الرحيم**، وقتی که شخص می‌خواند ارتباط برقرار است، تعلیم هم قبلاً گرفته. کلام خدا متنش از قبل مشخص است ولی نزولش مجدد و مکرر است. امام سجّاد علیه‌السلام می‌فرمایند -اینها منطق مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است و زیاد فرق نمی‌کند از کدام یک از ائمّه اهل بیت نقل شده باشد- که «آیات القرآن خزائن»، آیات قرآن خزائن هستند هر کدام گنجینه‌ای هستند، وقتی که شما یک آیه قرآن را باز می‌کنید چه برسد به اینکه یک سوره قرآن را باز کنید، توجّه داشته باشید که یکی از این گنجینه‌های الهی را باز کرده‌اید، آن وقت «ینبغی لک ان تنظر فیها» حالا وقتش است و سزاوار است که نگاه بکنی ببینی در این گنجینه‌ای که درش برای شما باز شده چه چیزی هست. آیات خزائن هستند دیگر چه برسد به سوره‌ها که خودشان خزائن خزائن هستند و گنجینه گنجینه‌ها هستند. شما در هر سوره چندین آیه دارید که هر آیه از جانب خدا با چنان وسعتی در اختیار شما قرار گرفته، شما می‌توانید با آن آیات و با آن سوره‌های قرآن ارتباط برقرار کنید.

بازسازی فضای نزول سوره‌ها این است که ما احساس کنیم الآن درست مثل آن زمانی است که در مکه این سوره‌ها نازل می‌شده. برایمان ملموس بشود که الآن در جامعه ما همین سوره‌ها دارد نازل می‌شود و وقتی نازل می‌شود چه وضعی اتفاق می‌افتد؟ مخاطبانش چگونه با این سوره‌ها برخورد می‌کنند؟ سعی کنیم اینها را ببینیم و بررسی کنیم. ببینیم این سوره‌ها نسبتشان با ما، با اطرافیان ما، با جامعه به اصطلاح اسلامی و قرآنی ما چیست؟

اگر این توجّهات را داشته باشیم تفسیری که داریم از قرآن کریم دنبال می‌کنیم معنادار است و آن درس تفسیری است که فرموده‌اند: «رشته مهم دیگر، تفسیر است؛ انس با قرآن، معرفت قرآنی» اگر اینها همراهش است، این دوره تفسیر که برای ما شده دوره معرفت قرآنی، دوره انس با قرآن، دارد برای خود ما و برای دیگران توسط ما فرهنگ‌سازی می‌کند، پس دارد راه خودش را درست می‌رود.

ما آموخته‌ایم که این سوره‌ها را پیوسته ببینیم. این سوره‌ها را با هم خویشاوند ببینیم. هر سوره‌ای را مقدمه سوره بعدی ببینیم. هر سوره‌ای که مراجعه می‌کنیم و درباره هر سوره‌ای که گفتگو می‌کنیم توجّه داشته باشیم که این سوره با سوره‌های بعدی هم در ارتباط است. درست است که سوره‌ها جدا جدا، مجدداً، مکرراً نازل می‌شوند ولی از طرف دیگر هم از قبل نازل شده‌اند و سیاق‌هایشان مشخص است. زنجیره‌هایشان مشخص است. هر یک از این سوره‌ها را وقتی اراده کنیم مثلاً سوره عادیات را، سوره عادیات برای ما نازل می‌شود دیدید که خواندیم و تکرار کردیم. این یعنی نزول سوره عادیات در این فضا. یعنی نزول چندین و چندصد و چند هزار باره سوره عادیات بعد از نزول اولش بر پیغمبر اکرم در سال ۱۴۳۵ هجری قمری. در هزار و سیصد و نود و دو شمسی. در یک چنین فضایی برای مجموعه ما، وقتی سوره‌ای را خواندیم و تکرار کردیم این یعنی نزول یک بار دیگر این سوره. حالا ما آموخته‌ایم و می‌دانیم که وقتی این سوره نازل می‌شود، ما از قبل با آن آشنایی داریم و آشنایی بی‌مقدمه نیست. انتظارش را داشتی.

بسیاری از شماها حدس می‌زدید که امروز بیشتر محور گفتگوی تفسیری ما سوره عادیات باشد. انتظار می‌کشیدید و حالا این انتظار تحقق پیدا کرده است. سوره برای این جمع و در این فضا نازل شده؛ ولی متصل است به سوره‌های قبلاً

نازل شده و مقدمه‌ای است برای سوره‌هایی که می‌دانیم بعدش نازل شده، با ترتیبی که پیغمبر اکرم از قرآن به فرمان الهی در اختیار ما قرار داده‌اند. یک طرف این سوره که در سیر ترتیب تعلیمی قرآن کریم از آخر به اول، قبل از سوره عادیات قرار می‌گیرد سوره قارعه است که درباره‌اش به مقدار نسبتاً مفصل در کارگاه قبلی و در کارگاه‌های قبل از آن صحبت داشته‌ایم. بعد از سوره عادیات سوره زلزال، بعد از سوره زلزال هم سوره بینه است، بعد از سوره بینه سوره قدر و همین‌طور این زنجیره ادامه دارد. سوره‌های قبل از سوره قارعه را هم توجّه داریم. ماقبل سوره قارعه سوره تکاثر را داشتیم، قبل از سوره تکاثر سوره عصر را داشتیم، قبل از سوره **والعصر انّ الانسان لفي خسر** سوره همزه را داشتیم، قبل از سوره همزه سوره فیل را داشتیم، سوره قریش را داشتیم، سوره **اريت الذی یکذب بالدين** را داشتیم، سوره کوثر را داشتیم -در مقابله با سوره تکاثر هم لفظاً و هم معنی-، سوره کافرون منشور اسلام و مسلمین در برابر همه کافران عالم را داشتیم، سوره نصر را داشتیم، سوره **تبت یدا ابی لهب وتب** را داشتیم، سوره **قل هو الله احد** را داشتیم، سوره فلق را داشتیم و سوره ناس را داشتیم.

اینها زنجیره سوره‌های قبلی بوده است. وقتی ما رسیدیم به سوره عادیات باید این زنجیره‌های سوره‌های قبلی و همچنین چشم‌انداز سوره‌های بعدی در ذهن ما حاضر باشد. وجود ما با این سوره‌ها در ارتباط قرار گرفته باشد. این سوره‌ها با ما حرف زده باشند. ما حرف‌های این سوره‌ها را شنیده باشیم و در گوشمان مانده باشند.

اینها را به این تفصیل برای شما بیان کردم که وقتی سوره **والعادیات** را می‌خوانیم، هم یک گزارش تلخ و بسیار تلخ به شما بدهم و هم یک بشارت بسیار

شیرین. آن گزارش بسیار تلخ، طبق معمول، عبارت از این است که وقتی ما و شما، جمع ما و جمع امثال ما در پرتو یک سیر صحیح مطابق اسوه حسنه رسول اکرم می‌رسیم به سوره عادیات، این چیزهایی که گفتیم و این توجه‌هایی را که ما داریم در طول بیش از هزار و چهارصد سال این همه مفسرین ما نداشته‌اند و این سابقه وجود نداشته. هرگاه سراغ سوره عادیات آمده‌اند از سوره‌های قبل و بعدش غافل بوده‌اند و بر اثر این غفلت چیز زیادی از سوره عادیات گیرشان نیامده. وقتی گیر آنها نیامده یعنی دست ما هم خالی مانده است. یعنی به نسل ما که می‌گوییم برو قرآن همه چیز دارد و همه چیز است برای تو، حالا یا با توصیه ما، یا بی‌توصیه ما می‌رود مستقیم آن کتب تفسیری را باز می‌کند. انتخابش مثلاً می‌آید روی سوره عادیات، سوره عادیات را باز می‌کند تفسیرش را می‌خواند می‌بیند هیچ چیزی برایش ندارد. اصلاً سوره عادیات حرفی ندارد که با او بزند. حرفی هم او داشته باشد سوره عادیات گوش شنوایی برایش ندارد. یعنی اصلاً ارتباطی برقرار نمی‌شود. اما آن بشارت شیرین و بسیار شیرین و دلپذیر و خشنودکننده این است که به‌لطف‌خدا و در پرتو اجرای اسوه حسنه رسول خدا و در پرتو تعلیم مبارک ایشان ما خیلی چیزها بلدیم. قبل از اینکه از سوره عادیات بخواهیم چیزهایی را بشنویم خیلی چیزها را از قبل می‌دانیم و در سوره عادیات خودمان پیدایش می‌کنیم. نیازی نیست که سوره عادیات شروع کند برای ما این چیزها را بگوید. دیگر اینها را از قبل می‌دانیم. ما در سوره عادیات تکاثر را می‌بینیم، شما ببینید واقعاً می‌بینید یا نه؟ از اول گفتیم که در کارگاه‌های اخیر همیشه نوبت شماست. من شروع می‌کنم و منتظرم که شما وارد صحبت بشوید. در درجه اول به‌صورت شفاهی و در درجه دوم به‌صورت یادداشت که می‌رسد به دست من. ما بحث را با گفته‌ها و نوشته‌های

شما ادامه می‌دهیم. من می‌گویم «می‌بینیم»، شما ببینید می‌بینید یا نه؟ و آیا از بحث‌های قبلی این یک نتیجه برایتان مانده یا نه؟

در سوره عادیات همین که این سوره را می‌خوانیم هنوز نمی‌دانیم **صبحاً** یعنی چه؟ هنوز نمی‌دانیم **موریات** یعنی چه؟ هنوز نمی‌دانیم **قدحاً** یعنی چه؟ تقریباً این سوره یک نوعی شاخص هم هست از این نظر که -چون اهل قرآن باید با همه‌نوع سوره‌های قرآن آشنا بشوند- انگار کارش این است که اول بگوید هیچ‌چیز از من نمی‌فهمید! ولی ما قبل از اینکه بخواهیم از خود این سوره چیزی بفهمیم از سوره‌های دیگری که آن سوره‌ها مثل سوره عادیات هستند می‌فهمیم. ما به سوره عادیات می‌گوییم که بله؛ جناب سوره عادیات. اگر شما می‌خواهید بگویید که «و العادیات صبحاً، فالموریات قدحاً، فالمغیرات صبحاً، فاثرن به نقعاً، فوسطن به جمعاً» همه این کلمات را نمی‌دانیم چیست؟ فاثرن را هم نمی‌دانیم چیست. همین‌طور که نقعاً را نمی‌دانیم. مثلاً حالا جمعاً را می‌فهمیم، ولی نمی‌دانیم آن جمع اینجا چه‌کاره است؟ پس آن جمع با آن قدحاً یا آن صبحاً یا آن صبحاً چه‌کاره‌اند؟ صبحش را می‌توانیم حدس بزنیم، ولی صبح یا شب چه فرقی می‌کند. در عین اینکه این‌طوری است، جناب سوره عادیات، ما خیلی چیزها از شما می‌دانیم. خویشاوندی شما را از قبل می‌شناسیم. می‌دانیم شما هرچه می‌گویید یک گوشه‌اش هم دارید می‌گویید: تکاثر، یک گوشه‌اش هم دارید می‌گویید: والعصر، انّ الانسان لفي خسر، یک گوشه‌اش هم دارید می‌گویید ویل لكل همزة لمزة ما اینها را بلدیم. می‌دانیم که وقتی شما می‌گویید والعادیات یک گوشه‌اش هم دارید می‌گویید: یا ایها الکافرون، لا اعبد ما تعبدون، یک گوشه دیگرش دارید می‌گویید اذا جاء نصر الله والفتح، ما اینها را بلدیم و می‌دانیم اینها در این سوره هست.

اینها را از قبل ما می‌دانیم و می‌فهمیم که سوره‌ عادیات در ادامهٔ زنجیرهٔ آن سوره‌های قبلی قرار دارد و به همهٔ آنها نظر دارد. وقتی می‌گوید «والعادیات ضبحا. فالموریات قدحا»، «اذا جاء نصر الله و الفتح» را می‌گوید، و هم «قل یا ایها الکافرون. لا اعبد ما تعبدون» را می‌گوید، هم «انها علیهم مؤصدة. فی عمدٍ ممددة» را می‌گوید. انها علیهم مؤصدة چیست؟ آن ستون آتشین سربرکشیده که رفته بالا و آن بدبخت همزة لمزة وسطش قرار دارد. هیچ راه فراری ندارد. این ستون چه ستونی است؟ ستون آتش یک کم آن طرف‌تر اولاً ستون نار الله الموقدة است یا همین‌جا دم دست ستون تکاثر است. همان تکاثر است که این بدبخت همزة لمزة را انداخت در این ستونی که از پایین تا بالا آتش است و تا مغز سر این انسان آتش شعله می‌کشد. شما دیگر آن انسان همزة لمزة را نمی‌بینید، نگاه می‌کنید نارالله الموقدة می‌بینید. یک ستون آتش است که اطرافش را مثلاً بلوک‌های سیمانی و آهنی یا چیز دیگر گرفته و شما این ستون پر از آتش را می‌بینید، آن شخص آن وسط چه بر سرش می‌آید را شما نمی‌بینید.

غیر از این، در سورهٔ همزة: **وَبِئْسَ لِكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْزَةٌ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ،** اینها تکاپوهای قبلی آن شخص است، آن منم منم‌های قبلی‌اش، ولی جلوتر که می‌آیی **يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ، كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ،** و ما ادراك ما الحطمة، نار الله الموقدة، وقتی می‌رسد به اینجا آن کارهایی که کرده، آن جمع مالاً و عددهایی که کرده و غیره و غیره که این جمع مالاً و عدده یک نمونه‌اش را قدری که توانسته‌ایم گفته‌ایم و بحث کرده‌ایم، حالا رسیده به اینکه دیگر آتش است. زندگی‌اش شده آتش؛ زندگی خودش و کسانی که به او مرتبط‌اند شده آتش: **نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ.** ما می‌دانیم وقتی قرآن در سورهٔ عادیات می‌فرماید **وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا** در کنار آن هم

دارد می‌گوید **اذا جاء نصر الله والفتح** با همه شیرینی و لطافتش آن را هم دربردارد. آن هم همه اینها را باهم می‌گوید: **ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا، فسبح بحمد ربك و استغفره، انه کان تواباً.**

تا اینجا معلوم می‌شود که **سورة والعاديات** اجازه بدهید بگویم، یک چند خط روزنامه نیست، یک چند خط سیاه نوشته معمولی که یک گوشه نوشته باشند که فلان اتفاق افتاد و این جوری شد و صبح بود و بعد این طوری شد و نتیجه این شد، همین دو سه خط مطلب و همین یک گزارش قدیمی و به تاریخ پیوسته نیست. گفتیم این سوره از این نظر خاص است. شما هم باید آمادگی داشته باشید و تحمل کنید. یکدفعه پشت سر هم در یک سوره چند کلمه بخواهد معنی بشود، بخواهد به اصطلاح شرح مفرداتش بیان بشود، ما هم به اختصار این کار را می‌کنیم، شما هم خسته نشوید و برایتان ملال آور نباشد. این مقدار را باید آمادگی داشته باشید که این سوره از این نظر خاص است. این طور نیست که در کل سوره یک کلمه یک مقدار ناآشنا باشد، به عکس بیشتر کلمات سوره غیر از «واو» و «ف» و این جور چیزهایش، ناآشناست، تازگی دارد و برای بار اول است.

«**والعاديات ضبحا**» عادیات ریشه‌اش از عدو است، عین، دال، واو. اینها شق القمر نیست. وقتی می‌گوییم ریشه عادیات عدو است نه اینکه چیز عجیب و غریبی است. در کلمات عربی و همچنین زبان قرآن و همچنین زبان‌های دیگر و در زبان فارسی خودمان هم همین طور است که کلماتی که ما دائم با عنوان زبان مادری به آنها عادت کرده‌ایم و دائم با آنها صحبت می‌کنیم، هر کدام یک ریشه دارند. بعضی کلماتی که ما به کار می‌بریم در اصل دو کلمه هستند و ما فکر می‌کنیم یک کلمه هستند. بعضی کلماتی که در همان زبان مادری به کار می‌بریم ممکن

است سه کلمه باشند و ما فکر می‌کنیم یک کلمه هستند، چون عادت کرده‌ایم به به‌کارگیری آنها. حالا تفاوت این است که اینجا بحث تفسیر قرآن است. قرآن زبان مادری هیچ‌کس نیست. کلام خداست. زبان خداست. لسان‌الله، کلام‌الله، باید آن را یاد گرفت.

والعادیات ریشه سه حرفی‌اش که معمولاً در نظر گرفته می‌شود عَدُو است. عَدُو یعنی حرکت تند، حرکت سریع مثل دویدن ولی نه فقط دویدن، اینکه می‌گوییم حرکت سریع نه فقط دویدن، برای این است که کافست کسی فوراً بگوید پس **والعادیات** یعنی دوندگان؛ آن وقت سؤال می‌کنیم که این **والعادیات** وقتی که به معنای دوندگان است کسانی را هم که آرام راه می‌روند ولی در درونشان خیلی تحرک و شتاب و فعالیت هست، شامل می‌شود؟ یا نمی‌شود؟ چه جواب می‌دهد؟ اگر جواب بدهد شامل نمی‌شود، می‌گوییم: خوب، پس دارد کم‌کم خرج شما از سوره عادیات قرآن جدا می‌شود. شما یک چیزی از سوره گرفته‌اید و دارید پیش می‌روید، بحثی هم نیست، اشکالی هم ندارد. ولی سوره عادیات فراتر از اینهاست. **والعادیات** ریشه‌اش عَدُو است که همه حرکت‌های تند و سریع و شتابان را شامل می‌شود. به همین دلیل با شکل جمع «ات» آمده (**والعادیات**) و الا به شکل دیگری مثلاً می‌توانست به صورت جمع مکسر باشد. اینها را سریع اشاره می‌کنیم و رد می‌شویم برای آنهایی که یک مقدار دقیق‌تر می‌خواهند با این بحث‌ها برخورد کنند، شما نشنیده بگیرید. هر وقت من یک چیزهایی مثل این جمع مکسر گفتم شما فکر کنید من یک لحظه سکوت کرده‌ام. می‌تواند جمع مکسر باشد، می‌تواند جمع مذكر سالم باشد، حالا چرا به این شکل «ات» دار است؟ برای اینکه این شکل در غیر حالت جمع یک «ة» دارد و وقتی که جمع می‌شود «ات» پیدا

می‌کند؛ یعنی مفردش «و العادیة» است جمعش «والعادیات». می‌گویند آن تاء، تاء تأنیث است ولی من به شما می‌گویم که قبول نکنید، تاء تأنیث نیست، تاء مبالغه است. عادیة و عادیات یعنی همه جاهایی و همه مواردی که حرکت تند و سریعی وجود دارد به شکل خاص، به خصوص در زندگی انسان؛ چراکه قرآن کتاب انسان و کتاب هدایت انسان است.

والعادیات هر جا که «عَدُو» هست یعنی حرکت سریعی هست، همه را شامل می‌شود آن هم با قید خاص، عادیات یعنی توجّه بیشتر روی موارد خاص آن حرکت سریع و پرشتاب است. به همه جای عالم. الآن زمینی که ما روی آن ساکنیم و احساس می‌کنیم که انگار هیچ حرکتی نمی‌کند و حتی در طول زندگی ما زمین هیچ حرکتی نمی‌کند، علم به ما می‌گوید و قبل از علم قرآن به ما می‌گوید که این زمین در حال حرکت سریع و شتابان است. این مقدار را همه ما کمابیش خوانده‌ایم و شنیده‌ایم و می‌دانیم که با یک سرعت نسبتاً خیلی زیاد زمین در حال حرکت دورانی است. دو حرکت همزمان دارد، یکی حرکت به دور خورشید و یکی هم حرکت به دور خودش. حرکت وضعی و حرکت انتقالی و هردوی اینها هم حرکت سریعی است. **والعادیات** این حرکت را هم شامل می‌شود، یعنی توجّه می‌دهد که موارد و زمینه‌های حرکت سریع و شتابان در عالم فراوان است و همه مورد توجّه این سوره است.

در **والعادیات** این «واو» یعنی همین که مورد توجّه سوره است. می‌خواهد ذهن ما و امثال ما مخاطبان قرآن را یک حقیقتی از حقیقت‌های عالم به عادیات متوجّه کند. عالم پر است از عادیات، حالا این عالم که پر است از عادیات در داخل زندگی انسان هم پر است از عادیات. همین‌جا اگر قرار باشد که سوره نصر و سوره

تکثیر در آئینهٔ سورةٔ عادیات دیده بشود، اِنَّ الْاِنْسَانَ لِفِيْ خَسْرٍ هم دیده بشود، و **یل** **لکل همزة لمزة** هم دیده بشود، پس یعنی جور و ناجور جمع شدند؛ همهٔ اینها.

حالا چه جور عادیاتی ضبحا؟ ضبح ریشه‌اش خودش است، قبل از اینکه آن ضبح را پیدا کنیم یا آن الف را ما به آن بدهیم و بخوانیم ضبحا، چون آخر آیه هست. ضبحاً یا ضبحا. ضبح: ضاد برادر صاد است. شما در تابلوی ذهنتان می‌توانید بنویسید یا با کاغذ و قلمتان، من که می‌گویم مثل دیکته پیاده کنید. حتی اگر بار اول آشنایی‌تان با این سوره باشد. ما همیشه گفته‌ایم که وقتی اشاره به سابقه‌های این کارگاه‌ها می‌کنیم معنایش این نیست که اگر کسی امروز روز اوّل و ساعت اوّل است که آمده و نخستین ارتباط با قرآن و تفسیر قرآن برای اوست فکر کند که عوضی آمده، اشتباهی آمده! نه! از همین‌جا شروع می‌کند و بعداً مثل دیگران می‌بیند که پشتوانه‌ای دارد و سابقه‌ای در فهم و تفسیر قرآن دارد. از یک جایی باید بالاخره شروع بشود.

موسسهٔ علمی و فرهنگی کانون نشر و ترویج قرآن

ض ب ح برادر ص ب ح است؛ ضبح شبیه صبح است. این ضبح دو معنا دارد. هم قیافه‌اش شبیه صبح است و هم معنی‌اش شبیه صبح است، حالا از این عجیب و غریب‌تر هم پیدا می‌شود در این سوره. آماده باشید. **والعادیات ضبحا** ضبحی است که مثل صبح است. در نظر بگیرید یا اگر می‌نویسید بنویسید سین - ب - ح. حالا این چیست؟ سبَح همان صبح است. این سَبَح است و این ضبح است. سبَح هم شاید بدانید که فقط شنا کردن نیست، سَبَح ریشه اصلی تسبیح هم هست، ولی آن کار دارد تا بشود تسبیح. یک پروسه‌هایی را باید طی بکند، فعلاً خیلی مشکلش نکنیم. حالا همین سبَح که ریشه سَبَح هم هست به معنی شنا کردن است. سَبَح یَسَبَح یعنی شنا کرد. صبح که می‌دانید هرروز بی‌دردسر صبح می‌شود. البته معلوم

است که می‌تواند هر صبحی صبح با دردسری باشد، ولی هرروز بی‌دردسر صبح می‌شود. به همین دلیل که بی‌دردسر صبح می‌شود ما هم از آن غافلیم. ما متوجه نمی‌شویم صبح شده یعنی یک اتفاق بسیار مهم افتاده. در صورتی که، **والعادیات** **صبحا** به ما می‌خواهد بگوید که اینها همه اتفاقات مهم است که اتفاق می‌افتد. اینها همه فعالیت‌های سنگین عالم است. اینها همه شتاب‌ها و حرکت‌های سریع است که در عالم وجود دارد و ما به راحتی از کنار آن می‌گذریم. به همین دلیل است که ممکن است ما رضایت بدهیم یک عمر هیچ حرکتی نکنیم! یک عمر هیچ کوششی نکنیم! از جایمان تکان نخوریم! فکر می‌کنیم که همه چیز ساکن و آرام است. قرآن در سورة عادیات به ما می‌گوید، از همین اول، همه چیز در حال حرکت است و نه حرکت عادی آرام، بلکه حرکت تند و سریع.

والعادیات صبحا. چگونه سریع است؟ ضیح بیانگر آن سرعت بیشتر است. آن چنان که شناگر با سرعت شنا می‌کند. شناگر را مقایسه کنید با کسی که راه می‌رود. شناگر هم به نوعی روی آب راه می‌رود، ولی چقدر دست‌وپا می‌زند، چقدر کوشش می‌کند، به حرکت‌های دست و پایش دقت کنید و با یک راه رفتن عادی مقایسه کنید می‌شود **والعادیات صبحا**. این صبح آرامی هم که شما می‌بینید همین صبح هم پشت صحنه‌اش پر از حرکت تند و سریع و شتابان و پر از فعالیت است. به همین دلیل می‌گویند صبح از همان ریشه است: **والعادیات صبحا**.

این را به آنهایی بگویید که می‌گویند اگر کسی درست نخواند چه می‌شود، آسمان به زمین می‌آید. می‌گوییم مثلاً چه جوری بخواند؟ بخواند **والعادیات** **صبحا**. خوب فرقی نمی‌کند. بخواند **والعادیات سَبَحا**. با سین بخواند. باز هم فرقی نمی‌کند. زبانش گیر کند و بخواند **والعادیات دَبَحا**. ذبح هم عملی سریع است. یک

دستور العمل مهم ذبح همین سرعت عمل است که اگر شخص کمی رعایت نکند، آن قربانی تبدیل می‌شود به میتة و مردار. شخص باید بلد باشد. اینکه می‌گویند کسی که بلد نیست نباید قربانی را سر ببرد، فلانی را صدا کنند برای اینکه بلد باشد و قربانی را تبدیل به میتة نکند که نجس بشود و خوردنش حرام باشد. هنگام ذبح کردن باید با قاطعیت و با سرعت شتر را نحر کند، گوسفند و گاو را ذبح کند. باید فوری چهار رگ را همزمان ببرد، بخواهد یکی یکی رگ‌ها را ببرد ممکن است موجب اشکال بشود. سریع باید رگ‌ها را با هم بزند. سریع شتر را نحر کند. این ذبح هم حرکت تند است. حروف الفبای قرآن ۳۰ تا، ۴۹ تا، ۶۰ تا ... و اینها نیست، هفت تاست. وقتی هفت حرف است دیگر این حروف با هم مشترک‌اند. ذالش با دالش، سینش با صادش با ضادش همه با هم خویشاوندند. همه درواقع یک حرف‌اند. حالا از **والعادیات ضبحا** شما یک دریافت این جوری از نظر مفرداتش داشته باشید.

فالموریات قدحا: موریات ریشه‌اش وُزّی است. وُزّی و فُزّی به معنای جدا کردن و قطع کردن است. چیزی شبیه همان ذبح است که یکی از هم‌ریشه‌های **والعادیات ضبحا** است. «وُزّی» در کنار معنای قطع و بریدن که معنای اصلی است به معنای آتش روشن کردن هم هست. این هم به خاطر سابقه روشن کردن آتش در تاریخ زندگی بشر است که این اتصال معنایی حاصل شده.

قدحاً. قدح هم به معنای همان آتش روشن کردن است. اینها تأکیدهای همدیگر است. آن حرکت‌های تند و شتابان و سریع چه می‌کند؟ در آیه دوم آتش روشن می‌کند. حالا چه جور آتشی روشن می‌کند؟ آتش جور یا آتش ناجور؟ آتش مناسب روشن می‌کند؟ اگر حساب شده باشد سنجیده باشد برنامه داشته باشد روی پیکره درست و حسابی باشد یک آتش منظم، سنجیده شده و برنامه‌دار روشن

می‌کند که مثلاً شما بتوانید با آن محیط را گرم کنید بدون اینکه ضرر و آسیب ببینید، بدون اینکه خودتان و عزیزانتان دچار آتش‌سوزی بشوید، یا با آن غذا تهیه کنید، یا ... یا ... یا ... ببینید جور و ناجور همچنان دارند با هم پیش می‌روند.

اما اگر آتش بی‌حساب و کتاب روشن کند چه؟ «فالموریات قدحا» خدا دارد ذهن انسان را متوجه پدیده‌های مختلفی می‌کند که در این عالم وجود دارد و انسان در وسط آن زندگی می‌کند. چه به او بگویند چه نگویند به هر حال دارد اینجا زندگی می‌کند و با همه اینها در تماس است. معرفتی که قرآن می‌گوید عبارت از این است که به انسان می‌گوید چه کسی هستی. چه چیز هستی. کجا داری زندگی می‌کنی؟ نسبت تو با جایی که در آن زندگی می‌کنی چیست؟ و نسبت جایی که در آن زندگی می‌کنی با تو چیست؟ تمام قرآن همین است. هدایت یعنی همین. تربیت یعنی همین. هدی للناس یعنی همین. یهدی للتی هی اقوم یعنی همین. این سوره، سوره مبارکه عادیات، هدایتش و تربیتش از این نوع است.

«والعادیات ضبحا، فالموریات قدحا، فالمغیرات صبحا» بخشی از این حرکت‌های سریع می‌شوند مُغیرات. مغیراتی که مغیرات صُبحاً (یا ضُبحاً) هستند. مغیرات ریشه‌اش غین، یاء، راء است. اینها معانی مختلفی است که این ریشه دارد؛ فالمغیرات چه کار می‌کنند؟ اولی و دم دستی‌اش این است که تغییر می‌دهند و دگرگون می‌کنند. آن حرکت‌های تند و سریع همین‌طور که می‌توانست آتش روشن کند حالا می‌تواند تغییرات بدهد مثلاً یک آتشی هست می‌تواند حالا خاموش کند. می‌تواند آتشی که روشن نشده باز این روشن کند، یعنی فالموریات توی فالمغیرات هم هست. اینها مسائل مهمی است که باید دیده شود. اینها مسائلی است که قرآن در قلب و ذهن ما جای می‌اندازد. دیگر ذهن و قلب ما نمی‌تواند از قرآن دور بشود

یعنی انس عمیق با قرآن. ببینید اینها با هم نسبت تداخل و همراهی دارند یعنی **فالموريات قدحا** در دل **والعاديات صباحا** بود، حالا **فالمغيرات صباحا** هم همین طور است، اینها هم در دل همدیگر جا دارند. این **فالمغيرات صباحا** می تواند بخشی از همان **فالموريات** باشد. می تواند هم از نوع دیگری باشد. می تواند این جوری باشد که اگر این **فالمغيرات** عمل می کند در یک جایی که یک زمین خاکی است می تواند تغییری که ایجاد می کند این باشد که تمام خاک های آن محیط را از زمین بلند بکند ببرد به هوا. یعنی کاملاً جابه جا کند و آن سطح زیر پا را بیاورد روی سقف. زمین را بکند آسمان و آسمان را بکند زمین. همان چیزی که ما معمولاً به صورت یک امر عجیب می گوئیم. می گوئیم آسمان به زمین می آید! به صورت سؤالی یا تعجب می گوید آسمان به زمین آمده؟! دائماً آسمان به زمین می آید و زمین به آسمان می رود؛ ما کم توجه هستیم.

فالمغيرات صباحا را قبلاً دیدیم که ریشه اش همان ذبح و همان ضح است یعنی این کارها با سرعت انجام می شوند، به این دلیل دیده نمی شوند و به این دلیل خیلی وقت ها مورد توجه قرار نمی گیرند. خیلی سریع انجام می شوند. صبح خیلی قبل از اینکه به معنای بامداد و آخر شب و اوّل روز باشد البته یک معنای صبح آن است و همه می دانید که صبح به معنای پایان شب و آغاز روز است ولی یک قسمت از معنایش و معنای اصلی اش این است که اگر سؤال کنیم که چرا به صبح می گویند صبح؟ چرا به شب می گویند شب؟ چون شب را هم سه حرفی اش کنی می شود شَبح. می شود همان صبح. راه صبح و شب یکی است. چه طوری یکيست؟ هردوشان یک کار را انجام می دهند **الم تر ان الله ان يولج الليل في النهار ويولج النهار في الليل**. هردو هم با سرعت. هردو هم آن چنان سریع که شما متوجه

نمی‌شوید. روز بود یکدفعه می‌بینید شب شده. شب بود می‌بینید ناگهان روز شد، صبح شد. خوب اینها هردو یک وجه مشترک دارند حرکت‌های سریع و تند و شتابانی در این عالم انجام شد که روز شب شد شب صبح شد. به همین دلیل کلمه و ریشه‌اش هم یکی است. همان اتفاقی که وقتی شب می‌شود می‌افتد، همان اتفاق وقتی صبح می‌شود می‌افتد. همان‌جوری که شب می‌شود همان‌جوری هم صبح می‌شود حالا ببینید آن وقت معنای **فالمغیرات صبحا** محدود به غارت کردن صبح زود نیست! یک گوشه از **فالمغیرات** می‌تواند غارت کردن باشد، یک طرف دیگرش هم همین‌طور که می‌تواند غارت‌گری باشد می‌تواند غیرت باشد. خیلی حرکت‌ها از سر غیرت، غیرت صحیح یا غیرت غلط، سرمی‌زند. خیلی حرکت‌های سریع و تند و شتابان و تعیین‌کننده از سر غیرت پدید می‌آیند و این آیات به همه انواع آنها نظر دارد. می‌خواهد انسان را متوجه به همه آنها بکند. به «تغییر»، به «غیرت»، به «غارت» توجه کنید. غارت هم یکی از آن غیرت‌هاست. نه اینکه **مغیرات** فقط غارت است، **فالمغیرات صبحا**. و نه فقط غارتی که در صبح انجام می‌شود. «**فالمغیرات صبحا**» آیه‌ای از سوره عادیات است که دائم دارد اتفاق می‌افتد در همه عالم. عالم پُر از **فالمغیرات صبحاست**، حتی آن وقت‌هایی که شب است مکرر دارد **فالمغیرات صبحا** اتفاق می‌افتد. کافیت انسان یک مقدار اطلاعات علمی‌اش را بالا ببرد. یک مقدار دقت علمی‌اش را زیاد بکند ببیند که چه اتفاقاتی دائم دارد در این عالم می‌افتد. می‌بیند عالم پر از **فالمغیرات صبحاست**.

فائرن به نقعا. حالا هرچه سوره‌های قرآن جلوتر می‌رود از فضای کلی عالم شروع می‌کند گاه محسوس و گاه غیرمحسوس، و آرام آرام می‌آید و وارد جهان انسان می‌شود. وارد فضای زندگی انسان می‌شود. آن قسمتی که برای قرآن مهم

است فضای زندگی انسان است. آن چیزهای دیگر را برای کامل سخن گفتن می‌گوید. برای اینکه سخن قرآن باید کامل باشد ولی اصل سخن قرآن همیشه فضای زندگی انسان است.

در سوره عادیات هم هرچه جلوتر می‌رویم به زندگی انسان نزدیک‌تر می‌شویم. با اینکه از اول هم از زندگی انسان دور نبوده‌ایم. **والعادیات ضبحا، فالموریات قدحا، فالمغیرات صبحا.** همه آن تکاثر و نصر و همزة و لمزة و **انّ الانسان لفی خسر، الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر** همه را به نحوی دیده بودیم، ولی پیوسته روشن‌تر و عینی‌تر می‌شود. **فأثرن به نفعاً، فوسطن به جمعا.** وقتی که می‌خواهد عینی‌تر بشود و می‌خواهد روشن‌تر بیان کند، آن وقت دیگر می‌رود روی نمونه به اصطلاح علمی و پژوهشی. می‌رود دنبال نمونه‌گیری. نمونه‌گیری می‌کند و بعضی از نمونه‌ها را بیان می‌کند که ما نمونه‌های دیگر را بتوانیم خودمان بفهمیم. یک گوشه از این حرکت‌های انسان‌ها را می‌گوید که عیبی ندارد، بعضی از علمای بزرگ هم این را تأیید کرده‌اند و تغییر ممنوعی هم نیست، خیلی هم قشنگ می‌رود سراغ نمونه‌ها. نمونه‌هایی و مواردی را مطرح می‌کند که دل قرآن از آنها به درد آمده. به عنوان نمونه سراغ جایی می‌رود که این حرکت‌های تند و سریع، این شتاب‌ها و این فعالیت‌ها به خصوص در زندگی انسان به این شکل درآمده که: **فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا، فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا!**

فأثرن همان اثرگذاری است که در ذهن ما هم می‌آید، یعنی پدید آوردن، به وجود آوردن، درست کردن. **فأثرن** درست کردند، این حرکت‌ها چه چیزی درست کردند و به بار آوردند؟ این حرکت‌ها، این فعالیت‌ها، به بار آوردند و پدید آوردند. چه چیزی پدید آوردند؟ **نقع.** **نقع** را از قدیم به خصوص در کتب تفسیر به معنای

گردوغبار گرفته‌اند. درست هم هست ولی به اصل معنای لغت توجه نکرده‌اند. اگر نفع به معنای غبار است، چه بسا اصل معنای این ریشه عامل به وجود آمدن گردوغبار است. گردوغبار کی از زمین بلند می‌شود؟ به خصوص کی خاک و غبار فراوان از زمین بلند می‌شود؟ اصل معنای نفع، گودال کردن است. آن وقت به خود گودال هم می‌گویند نفع. این را توجه نکرده‌اند و معنای **فائرن به نقعا** در غالب ترجمه‌ها و تفسیرها این است که غبار پدید آوردند، باعث شدند که گرد و غبار همه‌جا را بگیرد. چون قبلش هم **فالمغیرات صباحا** را آن گونه معنی کرده‌اند. خوب به این معنی می‌شود که وقتی آن گروهی که می‌خواستند غارت بکنند مثلاً سوار بر اسب‌ها تاخته‌اند که بروند غارت کنند، خوب زمین خاکی بوده و گرد و غبار بلند شده. این قدر که چشم چشم را نمی‌بیند و چون قبلش هم **فالموریات قدحا** را در همین زمینه تفسیر کرده بودند که آن سُم اسب‌ها می‌خورده به زمین و به سنگ‌های روی سطح زمین اصابت می‌کرده و آتش‌آزش می‌زده است بیرون و **فالموریات قدحا** می‌شده **والعادیات صباحا** هم که قبلاً بوده. یعنی داشتند می‌تاختند که سریع بروند به مقصدشان یعنی غارت کردن برسند. وقتش هم صبح زود است. وقتی اینها را این طور معنا کرده‌اند **فائرن به نقعا** هم می‌شود گردوغبار بلند کردن. ولی آن طور که ما با این آیات جلو آمده‌ایم و درواقع این آیات ما را تا اینجا جلو آورده‌اند ... (دقت کنید).

فائرن به نقعا یک صحنه از صحنه‌هایی است که انسان برای خودش و دیگران در زندگی اجتماعی انسان بوجود می‌آورد. خوب این **همزة لمزة**ها چه کار می‌کنند؟ آن بلاهایی که بر سر خودشان می‌آورند درست؛ چه بلاهایی بر سر دیگران می‌آورند؟ **والعصر، انّ الانسان لفی خسر** ابعاد فردی و اجتماعی‌اش چگونه

است؟ چگونه انسان علاوه بر اینکه خودش دچار خسران می شود دیگران را هم دچار خسران می کند؟ چگونه علاوه بر اینکه خودش به باتلاقی یا در گودال آتشی فرومی رود که دیگر بیرون نمی آید، دیگران را هم با خودش به آن باتلاق یا گودال پر از آتش می کشاند؟ می خواهد آن را بیان کند.

فَاَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا یعنی مثلاً فعالیت می کنند، مثلاً کوشش می کنند، مثلاً کار می کنند، مثلاً حرکت های تند و سریع از خودشان بروز و ظهور می دهند. یک جاهایی می بینی حاصلی که این حرکت ها و این فعالیت ها پیدا می کند اصلاً حاصل خوبی نیست. **فَاَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا**. یک گودال بزرگ بر اثر آن کندن ها و کاویدن ها پدید می آید. اینها نمونه های حرکت های سریع ولی بی رویه است. نمونه های شتاب و کوشش و کار است، ولی می تواند کارها، کوشش ها، شتاب ها، فعالیت ها از جمله به کجا منجر بشود؟ به یک گودالی که انسان کنده، هم برای خودش هم برای دیگران، و با اینکه این سوره دیگر به ما نمی گوید در این گودال پُر از چیست ولی ما می دانیم پُر از چیست. تصویری که سوره عادیات از این گودال می دهد این است که این گودال غالباً در زمینی که خاکی و سنگی است کنده می شود که انسان ها هم در آن می افتند. ولی وقتی ایجاد شد پُر از چیست؟ حالا که گودال را کردند، حالا که گودال کنده شده، پُر از چیست؟ خاک هایی که بیرون رفته، آن گرد و غباری که می گویند و گفتیم که آن طرفش را می بینند که گرد و غباری که از این زمین بلند شده، جای این گرد و غبار که خالی تر و خالی تر هم شده چه شده؟ یک گودال. مفسران ارجمند قرآن کریم این گودال را هزار و چهار صد سال است که ندیده اند. وقتی این همه خاک بلند شد و رفت هوا، این گودال هولناک را ندیدند که ایجاد شده! به آن گرد و غبار سرگرم شدند.

سوره عادیات به گودال‌ها و حفره‌های هولناکی که بشر به دست خودش ایجاد کرده است توجه می‌دهد. در ضرب‌المثل فارسی داریم که «به دست خودش گور خودش را می‌کند»، خاستگاه این ضرب‌المثل فارسی این سوره مبارکه است. جاهایی که انسان به دست خودش گور خودش را می‌کند، نه فقط گور خودش را بلکه گور دسته‌جمعی برای خودش و دیگران می‌کند. علاوه بر خودش دیگران را هم به گور می‌کشاند. زنده‌به‌گور می‌کند.

آیه این را می‌گوید. فعالیت می‌کنند پدید می‌آورند، زحمت می‌کشند، کوشش می‌کنند، گودال درست می‌کنند، و گودالی که درست می‌کنند -جواب سؤال من را مطابق سوره‌های قبلی ندادید که این گودال پر از چیست؟- پر می‌شود از آتش. یک نوع «جهنم». جهنمی در همین دنیا. قبل از جهنم آخرت، آن جهنم کذایی که می‌شود گفت تا اینجا در سوره‌های متعدد قبلی هنوز خدا دلش نیامده به‌عنوان متکلم با مُدارایی که با ما انسان‌ها دارد صحبت از جهنم بکند مگر با اشاره. هنوز در سوره‌هایی که باهم خوانده‌ایم، اسم جهنم نیامده و خدا دارد بیان می‌کند که پیش از آن جهنم کذایی خدا، انسان خودش برای خودش جهنم درست می‌کند. فراوان انسان از این کارها می‌کند. دوباره آیات را بخوانید: **والعادیات ضحّا، فالموریات قدحّا، فالمغیرات صبحّا، فآثرن به نقعّا، آرام آرام، به نظر آرام می‌آید، شروع می‌کند: اگر حرکت‌ها جور باشد به نتایج جوری هم منتهی می‌شود ولی قرآن در این سوره ناجورش را انتخاب کرده، برای انداز، برای هشدار دادن، برای جلب توجه بیشتر انسان غافل. همیشه در قرآن این اسلوب وجود دارد که شما می‌توانید عکسش را هم خودتان در نگاتیو مضامین سوره ببینید.**

سوره عادیات ما را می‌برد به سمت آن نمونه‌های خیلی ناجور، ولی شما

می‌توانید با همان بیانی که از اوّل سوره شروع کردیم همه را مثبت بگیرید، همه فعالیت‌ها را از نوع «جور»ش بررسی کنید. می‌روید می‌رسید به یک صحنه‌هایی که آنها هم مال سوره عادیات است. شما می‌توانید در پرتو تعلیم سوره عادیات آن شکل‌های قشنگ را هم خودتان ترسیم بکنید و ببینید چگونه می‌شود مجموعه فعالیت‌های یک یا چند انسان برسد به یک جای خیلی خوب یا برسد به یک جای خیلی بد. حالا جای خیلی بدش را خدا دارد بیان می‌کند. **فَاثَرْنَ بِه نَقْعًا** یک گودال ایجاد می‌شود و این انسان‌ها که معمولاً باهم‌اند این گودال را ایجاد می‌کنند. **وَبِلْ لَکْلْ هَمْزَة لَمْزَة**. حالا می‌بینیم چیزهای دیگری هم آن سوره‌های قبلی دارند می‌گویند.

سوره هَمْزَة لَمْزَة حالا دارد می‌گوید: که این جور نیست که افراد هَمْزَة لَمْزَة یکی یکی باشند. یک نفر جمع مالاً و عَدَدَه یک گوشه‌ای باشد و یک نفر دیگر در گوشه‌ای دیگر. اینها از یک جهت هم یک نوع و یک گروه‌اند. اینها از یک جهت هم یک صنف‌اند، یک جامعه‌اند برای خودشان! حالا اینها دست به دست هم داده‌اند. با هم **فَاثَرْنَ بِه نَقْعًا**. باهم **فَوْسَطْنَ بِه جَمْعًا**.

«**فَوْسَطْنَ بِه جَمْعًا**». تنها کلمه‌ای که این وسط ما با آن خیلی آشناییم **جَمْعًا** است. البته با **فَوْسَطْنَ** هم یک خُرده آشناییم. **فَوْسَطْنَ** را همان وسط معنا می‌کنیم. یعنی آن جمع را کجا جای می‌دهند؟ وسط این گودال قرار می‌دهند!!

جالب این است که اگر دقت کنید فقط آنهایی که این کارها را می‌کنند و جمعی را وارد این گودال پر از آتش عذاب خدا که درواقع جهنم دنیایی است می‌کنند، این‌طور نیست که فقط این واردکنندگان چنین و چنان باشند. آن کسانی که وارد این جهنم می‌شوند چه وضعی دارند؟ پُر واضح است، اینها هم یک سنخیتی

دارند. از خود اینها سؤال کنید که چرا یک عدد دیگر به جای آنها وارد این جهنم نمی‌شوند؟ همه‌جا در نمونه‌های مختلف شما این مسئله را می‌بینید که همیشه آنهایی که بلا به سرشان می‌آید با آنهایی که بلاها را بر سر آنها می‌آورند هردو گروه با هم سنخیت‌های خاصی دارند و اینها همه بی‌حساب و کتاب نیست.

فاثرن به نقعاً، فوسطن به جمعاً این وضعیت انسان است. آن وقت نوع بیان‌های قرآنی همانی است که شنیدید. «تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مُجمل». این توجّه را سوره عادیات به ما می‌دهد که حالا چشمت باز شود، گوشت باز شود، شروع کن به دیدن این گودال‌های پر از آتش در اطراف محیط زندگی‌ات، در شهرت، در محیط کار، می‌بینی وقتی چشم و گوشی را که سوره عادیات به تو می‌دهد به کار می‌اندازی شروع می‌کنی اینها را دیدن. چیزهایی را که قبلاً نمی‌دید و متوجّه نبودی می‌بینی. **فوسطن به جمعا** حالا که متوجّه می‌شوی و قرار است که بیشتر و بیشتر این نمونه‌هایی را که نمی‌دید می‌بینی.

همه اینها را قبلاً گفته‌ایم. همه سوره‌هایی که «الم تر» ندارند در واقع دارند. در قرآن کریم هرچه در یک سوره‌ای می‌آید در سوره‌های دیگر هم خودبه‌خود موردنظر هست. فقط برای سوره اصحاب فیل نیست که قرآن می‌فرماید: «الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل» تا حالا توجّه نداشتی یا بررسی نکرده بودی. توجّه کن، بررسی کن، کن دقت کن، کیف فعل ربک باصحاب الفیل. **الم يجعل کیدهم فی تضلیل.** این تذکر و هشدار در همه سوره‌های دیگر هم هست. تا حالا نمی‌دیدید حالا آموختی و یاد گرفتی که ببینی. **والعادیات ضبحا، فالموریات قدحا.** حالا یاد گرفتی که صرف فعالیت برایت مهم نباشد. یاد گرفتی که فعالیت می‌تواند خیلی هم بد باشد و البته می‌تواند خیلی هم خوب باشد. می‌تواند در جهت مثبت باشد

و می‌تواند در جهت منفی باشد؛ برحسب اعمال انسان. **الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات**، می‌تواند **عملوا الصالحات** باشد، می‌تواند هم **عملوا السيئات** باشد. می‌تواند منجر به خسران بشود، و می‌تواند منجر به «فوز» و «فلاح» و سعادت بشود. و **تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر** تعاون‌ها در مؤسسه‌ها، شرکت‌ها، همراهی‌ها، هم‌منزلی‌ها، همسری‌ها، همه اینها، همه باهم‌بودن‌های انسان‌ها، می‌تواند جهات مختلف داشته باشد.

آن‌وقت، نوبت به این می‌رسد که در بقیه سوره خدا ذهن انسان را ببرد به عمق قضایا. **اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ**، و **اِنَّهُ عَلٰى ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ**، و **اِنَّهُ لَحَبَّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ**، **اَفَلَا يَعْلَمُ اِذَا بَعَثَ مَا فِي الْقُبُورِ**، و **حَصَلَ مَا فِي الصُّدُورِ**، **اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ**. مثل همه جای قرآن سوره عادیات یک قسمت انسان‌شناسی دارد یک قسمت خداشناسی دارد. قرآن کتاب خداشناسی است و قرآن کتاب انسان‌شناسی هم هست. قرآن انسان را در ارتباط با خدا معرفی می‌کند و خدا را در ارتباط با انسان می‌شناساند. در قرآن انسان‌شناسی از خداشناسی جدا نیست. آن جاده «من عرف نفسه فقد عرف ربه» در قرآن دوطرفه است. در قرآن همان‌طور که من عرف نفسه فقد عرف ربه هست همان‌طور هم من عرف ربه فقد عرف نفسه است. خداشناسی قرآن به گونه‌ای است که ضمن قرآن‌شناسی انسان را به خود انسان می‌شناساند، و ضمن انسان‌شناسی خداشناسی را هم به انسان می‌دهد، و آن‌چنان با هم آمیخته است که به زحمت می‌شود گفت قرآن بیشتر کتاب خداشناسی است یا کتاب انسان‌شناسی. این که گفته شده قرآن کتاب انسان‌سازی است بسیار درست است ولی شاید بهتر است گفته شود قرآن کتاب انسان‌شناسی است. قرآن کتاب انسان‌شناسی براساس علم و حکمت است و کتاب خداشناسی براساس علم

و حکمت. خداشناسی عمیق و انسان‌شناسی عمیق با حفظ حریم خدا و انسان. همه‌جا کاملاً حریم‌ها محفوظ است. خدا خداست و انسان هم انسان است. آن انسان‌شناسی در این سوره شروعش **اِنَّ الْاِنْسَانَ اَنِ الْاِنْسَانِ** است و ادامه پیدا می‌کند تا **وَحَصَلَ مَا فِي الصَّدُورِ**. یک بخش هم انسان‌شناسی قرآن که در این سوره بیان شده و مرتبط به **عادیات و موریات و مغیرات** و اینهاست.

اجازه بدهید یک مطلب دیگر را هم به شما بگویم. بیش از هزار و چهارصد سال تفسیر قرآن و تفسیر سوره عادیات، شما بروید یک تفسیر پیدا کنید که برای این **اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ** و بقیه‌اش تا آخر سوره یک ارتباط جالب و درستی را بیان کرده باشد با قسمت اول سوره. همواره به این سوره از سوی مفسران قرآن جفا شده و سوره مبارکه عادیات طوری تفسیر شده و طوری معنا شده که انگار دو قسمت دارد و این دو قسمت هم کاری به هم ندارند؛ **اَمَّا وَالْعَادِيَاتُ اش تا فَوْسَطُنْ** به جمعا که آن داستان تاخت و تاز و غارت و صبح زود است و آن کسانی که مأمور به جنگ شده بودند در فلان‌جا و رفتند و برگشتند و چنین و چنان. بعد، از **اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ** انگار یک سوره جداست که دارد بیان می‌کند انسان **کَنُود** است و **لِحَبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ** است بدون اینکه نیاز باشد ارتباط این دو قسمت از کلام خدا با هم دیده شود. به‌راستی، اگر آنها مربوط به مجاهدین فی سبیل الله است و فضیلت مجاهدان را بیان می‌کند این‌قدر مجاهدان را گرمای داشته و بالا برده که به سُم‌های اسبان‌شان هم و به آن برقی که از سُم اسبان‌شان می‌جهد هم قسم خورده، آن‌وقت چرا در ادامه می‌فرماید **اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ**؟ هنوز که معنا نشده است. حس می‌کنید **اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ** دارد انسان را مدح و ستایش می‌کند، یا دارد مذمت می‌کند. آشکار است که دارد مذمت می‌کند. اگر می‌خواهد ارتباطی با آن

انسان‌های مجاهد و رزمنده داشته باشد باید عباراتی بیاید که این انسان چقدر خوب است، چقدر جالب است، چه حرکات خوبی از خودش بروز می‌دهد. ولی می‌فرماید: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ**.

قسمت دوم سوره با آن بیانی که ما کردیم کاملاً در ارتباط است؛ انسانی که **فَوْسَطُنَ** به جمعاست چرا کار انسان به اینجا می‌کشد؟ چرا **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**؟ چرا **أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ**؟ برای اینکه یکی از اساس‌های انسان‌شناسی **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ** است. این انسان در برابر خدای خودش **کنود** است. حالا تماشا کنید ببینید که **کنود** چگونه معنی می‌شود؟

شهید والامقام و سیدالشهدای گمنام انقلاب اسلامی آیت‌الله سید محمود طالقانی، آن روحانی جلیل‌القدر بسیجی و آن بسیجی روحانی جلیل‌القدر، مرحوم آیت‌الله طالقانی، ایشان در سوره عادیات وقتی به کلمه **کنود** می‌رسند عنوان می‌کنند که معانی این کلمه را متعدد آورده‌اند و می‌نویسند معلوم می‌شود که یک معنای متعارف و مشهوری نداشته است، یعنی کسی نمی‌فهمیده است **کنود** یعنی چه؟ بیان ایشان این است که معانی آن را ناسپاس، ناشکیب، غافل، بخیل، حق‌ناشناس، سرکش و کم‌خیر گفته‌اند، برخی هم گفته‌اند به زبان قبیله **کَندِه** یکی از قبایل عرب به معنای ناسپاس، حق‌ناشناس نعمت‌های خداوند است و اهل حضرموت این کلمه را به معنای سرکش به کار می‌برند؛ و نیز گفته‌اند **کنود** کسی است که در گرفتاری‌های دیگران حتی نزدیکان خودش از جای بر نمی‌خیزد. در ادامه می‌فرمایند: مفسرین نتوانسته‌اند برای این لغت معنای مشخصی بیابند. شاید ریشه اصلی و مشترک آن «**کُند**» فارسی باشد. ما می‌خواهیم به این استناد کنیم. آیت‌الله طالقانی در تفسیرشان پرتوی از قرآن گفته‌اند و ظاهراً ممنوع هم

نبوده، و گناه کبیره هم نبوده، قصاص و حدّ شرعی هم نداشته، که شاید ریشهٔ «کنود» گند فارسی باشد. کسی به ایشان نگفته آن کلمهٔ عربی چه کار دارد به «گند» فارسی؟! همه از ایشان پذیرفته‌اند. سال‌های سال همه خوانده‌اند و تحسین هم کرده‌اند. مانند بسیاری از لغات دخیل در تصاریف عربی و به صیغهٔ مبالغه آمده: کنود و منظور از کنود کسی باشد، انسانی باشد که در پیشبرد کار و انجام مسئولیت خود بسیار کند است همچنین، مسئله کندی را ادامه می‌دهند و استشهادهایی هم می‌کنند و من به این اکتفا می‌کنم که بگوییم اگر مراجعه کنید و دقت کنید می‌بینید که استشهادهایی که می‌کنند برعکس است.

حالا، ما با اجازهٔ ایشان و شماها و بزرگ‌ترهای دیگر، یک سرکش می‌گذاریم روی گُند و یک «ه» چسبان هم به آن اضافه می‌کنیم و در کنود معنای «گنده» را می‌بینیم. وقتی می‌شود گُند را در کنود دید، گنده (گندهٔ درخت‌های کهنسالی که گاهی از جای‌کندنشان محال است!) و گنده را هم می‌شود دید. آن وقت خدمت حضرت آیت‌الله طالقانی عرض می‌کنیم که معنای گنده بودن و گندگی کردن این است که انسان احساس کند که گنده است، احساس کند یک کسی است و خودش را گنده تصور بکند. این، خیلی ارتباطش با آیات قشنگ‌تر برقرار می‌شود و آن استشهادی که شما به نهج‌البلاغه کردید که مولا علی علیه الصلاة والسلام عنود و کنود را با هم آورده‌اند، عنود از عناد و سرکشی است و با حرف ما جوردرمی‌آید. وقتی انسان احساس گندگی می‌کند سرکشی هم می‌کند. همهٔ آن معانی از لوازم این معناست.

انّ الانسان لرَبّه لکنود. وقتی انسان در مقابل خدا احساس می‌کند که گنده است. این احساس نقطهٔ مقابل این است که احساس درستی داشته باشد از

خداشناسی و انسان‌شناسی و بگوید: یا لطیف، ارحم عبدک الضعیف. به جای اینکه خودش را عبد ضعیف خدا در برابر خدای لطیف خبیر علیم قدیر حکیم بصیر ببیند: **اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ**، به خدا می‌گوید: تو یکی من هم یکی. نه فقط تو یکی من هم یکی، یواشکی. بعضی‌ها خودشان را رسوا کرده‌اند و ندا در داده‌اند: **اَنَا رَبِّکُمْ** **الاعلیٰ**. اوّل، تو یکی من هم یکی، بعد یک‌مقدار آن طرف‌تر، حالا گفته یا نگفته، علنی یا غیر علنی، **اَنَا رَبِّکُمُ الْعَلِیُّ**.

امروزه بلیّه بزرگ عالم بشریت «اومانیسیم» است، اومانیسیم چیست؟ اومانیسیم یعنی انسان‌گرایی، انسان‌محوری و انسان را همه‌کس و همه چیز دیدن، یعنی به حساب انسان خدا را کنار گذاشتن؛ انسان بی‌خدا. در عالم ما انسان‌ها، همه آن مصیبت‌ها، فائرن به نقعاً، فوسطن به جمعا، مصیبت‌هایی که گاهی یکی از صد یا یکی از هزارش را متوجّه می‌شویم، از همین‌جا نشأت می‌گیرد: **اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ**. انسان خودش را بزرگ تصور کرده و آن قدر قضیه را جدی گرفته که به جای خداشناسی و خداپرستی انسان‌پرست شده، و همین نشان می‌دهد که چقدر در شناخت انسان ناتوان ضعیف که موجودی است در میان دیگر موجودات عالم عظیم آفرینش اشتباه کرده است. **وَإِنَّ عَلٰی ذٰلِکَ لَشَهِیْدٌ** خود انسان هم می‌داند و شهادت می‌دهد که این مسئله از این قرار است. می‌داند خدا خیلی بزرگ است ولی گندگی می‌کند **وَإِنَّهُ لَحَبُّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ**.



سؤال: تندّی ناجور همان کُندی است. مثلاً با غیرت و تعصب بی‌جا که یک تندّی است باعث می‌شود در مسیر هدایت کُندی ایجاد شود.

جواب: آری درست است. تندّی ناجور همان کُندی است. به نوع دیگری

کُندی می‌شود. بارک‌الله فیکم. تندی‌یی که نتیجهٔ عکس می‌دهد. یعنی به جای اینکه دستاوردهای مثبت و مفید داشته باشد دستاوردهای منفی و مضر پیدا کند. قرار بوده کار و کوشش و شتاب و تندی نتیجه مثبت بدهد، حالا وقتی نتیجه منفی می‌دهد این کندی حتّی بدتر از کُندی خوب است. این دفاع جالبی است از بیان آیت‌الله طالقانی و نشان می‌دهد که بیان ایشان خیلی عمیق‌تر از آن بوده است که به نظر می‌آید.

سؤال: در سورة علق می‌فرماید: **اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ**. ان رآه استغنی، این انسان خودش را بزرگ می‌بیند و طغیان می‌کند. دریافت من این است.

جواب: ان رآه استغنی را در معنای **اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ** دیدید، نتیجه‌اش طغیان است. وقتی طغیان کرد، همان‌هایی که در سورة **والعادیات** داریم به یک بیان دیگر می‌بینیم. **والعادیات ضحیا بزن بهادری‌ها. فالموریات قدحا** از نوع ناجورش **فالمغیرات صبحا**. می‌خواهد همه چیز را تغییر بدهد. در همه کار دخالت کند. احساس می‌کند که خیلی گنده است. قدرت است، بلکه ابر قدرت است. می‌تواند خیلی کارها بکند. همه هم تصوّر واهی است. آن وقت چه می‌کند؟ **فوسطن به جمعا. اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ، وَاِنَّهٗ عَلٰی ذٰلِكَ لَشَهِیدٌ، وَاِنَّهٗ لَحَبَّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ**.

افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور، و حصل ما فی الصدور حالا، این انسان با وجود آن احساس‌هایی که دارد حتّی در برابر خدا، از آن طرف این انسان احساس می‌شود که چقدر نادان است! نمی‌داند، توجّه ندارد، به چه چیز توجّه ندارد؟ **اذا بعثر ما فی القبور**. کندوکاوهای خودش را می‌بیند. ولی اینکه یک روزی دیگران برایش گوری می‌کنند و در آن می‌گذارندش، این را نمی‌داند. این است که انسان در یک جاهایی حرکت‌های سریع و شتاب‌زده می‌کند و در یک جاهایی باز می‌ماند.

پس آن کندی یک بیان دیگر هم پیدا می‌کند.

سیر بیان این سوره بیشتر به طرف آن مواردی است که انسان آن‌چنان در فعالیت‌های منفی سرگرم بشود که از فعالیت‌های مثبت باز بماند، در وظایف بندگی خدا باز بماند. و باز اینجا بیان مفسر بزرگ معاصر آیت‌الله طالقانی رضوان‌الله‌علیه خیلی معنادارتر می‌شود. حتماً همین‌طور است و الآن آیت‌الله طالقانی در آن عالمی که انسان دیدش وسیع‌تر و بینشش خیلی قوی‌تر است دارند می‌بینند این امکان و مجلس شما را و مسلم برایشان بسیار خوشایند و دلپذیر است که تفسیرشان خوانده می‌شود و درباره‌اش صحبت می‌شود، در فضایی مطرح می‌شود که افرادی هستند که کلام ایشان را بهتر از دیگران بفهمند. توضیح اضافه کنند. اینها همه موهبت‌هایی است که خدا شامل حال ما کرده و بزرگان ما را امثال مرحوم آیت‌الله طالقانی را خرسند می‌گرداند.

سؤال: ان ربهم بهم یومئذ لخبیر خداشناسی‌اش است. و **انّه لبّ الخیر**

لشدید هم انسان‌شناسی‌اش است که انسان در مال‌دوستی و دنیادوستی شدید است.

جواب: آفرین بر شما. **انّه لبّ الخیر لشدید** را با آن معنای رایجش بیان

کردید یعنی در دنیادوستی و مال‌دوستی. این تفسیر مشهور آیه است. انسان شدید است یعنی شدت دارد در این دنیادوستی، همین باعث آن مسائل می‌شود و باعث می‌شود که انسان از خدمت به انسان‌های دیگر غافل شود. به‌جای اینکه برای هم نوعان خودشان باعث خیر بشوند، هم خودشان هم هم‌نوعانشان را در کجا می‌اندازند؟ در آن گودال می‌اندازند. و اسمش را می‌گذارند کار کردن، کوشش کردن. این سوره‌ها باید دید ما را باز بکنند. خیلی جاها می‌بینیم افرادی مدعی

هستند که در بعضی عرصه‌ها دارند فعالیت می‌کنند، فرهنگ‌سازی می‌کنند. این سوره حداقل یک سؤال می‌گذارد که آیا ممکن است بعضی از فرهنگ‌سازی‌ها از این قبیل باشد؟ یعنی بعضی از فرهنگ‌سازی‌ها عبارت باشد از کندن گورهای دسته‌جمعی برای زنده‌به‌گور کردن یک عده و آمار عظیمی از انسان‌ها، البته با ظاهر و قیافه فرهنگ‌سازی؟

سؤال: آیا ممکن است بعضی از حکومت‌ها از قبیل **ارایت الَّذي يَكْذِبُ بالدين، فذلك الَّذي يدعُ اليتيم، ولا يحضُّ على طعام المسكين** باشند و در قالب اینکه ما می‌خواهیم حکومت صحیحی داشته باشیم، در قالب اینکه ما می‌خواهیم سیاست صحیحی را اجرا بکنیم برای مردمان یا در عالم، آیا ممکن است همین چیزی باشد که در عمل عبارت است از **فوسطن به جمعا**؟

جواب: آری. جواب همه اینها از سوی سوره عادیات مثبت است. نوع اینها را اگر ما بتوانیم در ذهنمان طرح بکنیم و در پرتو انس هرچه بیشتر با قرآن اینها را یکی پس از دیگری با سوره عادیات شناسایی بکنیم، می‌بینیم انواع این حفره‌ها در زندگی خانوادگی‌مان، عاطفی‌مان، اجتماعی‌مان، ارتباطاتمان و همه‌جا هستند. این حفره‌ها جهنم‌های دنیایی هستند. ما با چه کسانی در چه جهتی داریم همکاری می‌کنیم؟ نتیجه این کارهای ما چه می‌شود؟ این یعنی که سوره عادیات بیشتر و بیشتر دارد خودش را برای ما معرفی می‌کند و محتوای خودش را به ما ارائه می‌کند.

سؤال: آیا خیر در اینجا معنای منفی دارد؟ درحالی‌که همه‌جا مثبت معنی می‌شود.

جواب: منفی منفی نیست ولی چون منفی استفاده می‌شود این‌گونه است.

ما قبلاً در تفسیر سوره فلق و تفسیر من شر ما خلق گفتیم که شرّ به همه مخلوقات الهی اضافه شده و نسبت داده شده است. آنجا گفتیم که بیان قرآن از خیر و شر متفاوت با بیانی است که همه جا از خیر و شر می‌شود. بیان خاصی از خیر و شر است که مخصوص قرآن است. آن بحث را اگر بیاوریم اینجا ذیل آیه شریفه «وأنه **لحبّ الخیر لشدید**» به یک بیان فاخر انسان‌شناختی در مکتب قرآن دست پیدا می‌کنیم که بی‌سابقه و بی‌نظیر است و قابل مقایسه با این تفسیر مشهور نیست.

سؤال: **ألهاکم التکاثّر** یعنی شما را سرگرم کرد و شما را به زیاده‌خواهی وادار کرد، پس **لحبّ الخیر لشدید** منفی است.

جواب: «**حُبّ الخیر**»ی که به قیافه تکاثر دریاید، و به قیافه همزه لمزه دریاید نتایجش معلوم است، جهت‌گیری سوره عادیات هم به همین سمت است. اما سؤالی که شما می‌کنید درواقع این است که خود شما احساس می‌کنید که «**لحبّ الخیر لشدید**» منفی منفی نیست و همان‌طوری که توضیح هم دادیم می‌تواند منفی باشد، می‌تواند مثبت هم باشد. حالا ناگزیر اشاره می‌کنیم که چطور می‌تواند منفی یا مثبت باشد و چگونه می‌تواند به آن سبب نزول سوره عادیات و آن مجاهدان که بودند بازگردد، و حرکت‌های مثبت تاخت‌وتازهای از سر غیرت صحیح از کجای آن درمی‌آید.

بیانش این است که در قاموس قرآن خیر به معنای خوب نیست، شر هم به معنای بد نیست. «خیر» در معنای اصلی‌اش به معنای «گزیده» است. ریشه خیر که از آن اختیار، تخیر، خیره، استخاره و اینها را داریم، همه اینها به معنای گزینش است. خیر یعنی گزیده. و آن **لحبّ الخیر لشدید** یعنی انسان خیر را دوست دارد و عاشق خیر است، یعنی همواره انسان شیفته گزیده‌هاست. گزینش یعنی

چه؟ یعنی «برای من است». **وَإِنَّ لِحَبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٍ** یعنی انسان به شدت این خصوصیت را دارد که همه چیز را برای خودش بخواند. به تعبیر بعضی از ادبا و شعرای فارسی‌زبان «انسان تیشه رو به خود است».

معنای اصلی «خیر» این است که انسان همه چیز را می‌خواهد گزینش کند برای خودش. یعنی می‌گوید همه چیز باید به نفع من باشد. این هم می‌تواند مثبت باشد هم می‌تواند منفی باشد. این خصوصیت را خدا در انسان قرار داده است. انسان طبیعتاً این‌طور است. انسان همین‌طور که حبّ ذات دارد یعنی خودش را دوست دارد، نتیجه حبّ ذات، حبّ الخیر هم هست. یعنی دوست دارد همه چیز را گزینش کند برای خودش. این خصوصیت انسان است که گاهی در قالب عبارت‌های زشتی هم مطرح شده ولی حقیقت است: «دیگی که برای من نجوشه، سر سگ توش بجوشه!» این یعنی **لِحَبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٍ** یعنی وقتی خوب است که برای من خوب باشد.

پس از آنکه می‌دانیم که شر و خیر را از این‌جا شروع می‌شود.

آن معنای رایج خیر و شر از اینجا شروع می‌شود. فلانی آدم بدی است، چون ایشان از شر خوشش نیامده. یک کسی را می‌بینی با آب و تاب می‌گوید آدم خوبی است، سر حساب می‌شوی می‌بینی نه، آدم خیلی خوبی هم نیست. اساس خیر و شر (خوبی و بدی) که در قرآن مطرح می‌شود محورش انسان است. یعنی تا وقتی انسان مطرح نیست خیر و شر مطرح نیست. هیچ‌چیزی در دنیا نه خیر است و نه شر. ما خلق هستیم یعنی مخلوقات الهی هستند، نه عنوان خیر دارند و نه عنوان شر دارند. وقتی انسان مطرح می‌شود **قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ**، من شرّ ما خلق. وقتی انسان عالم را نگاه می‌کند می‌گوید عالم پر از خیر و شر است. خیرها آنهایی است که در جهت من و به نفع من باشد، با تشخیصی که من دارم، و شرّها

آنهايي است كه خير نباشد، يعنى من آنها را خوش ندارم. حال، اين انسان اگر انسان تربيت يافته با فضيلت و خوب و در طراز خدايي باشد، همه گزينش هايش هم براساس خصوصيت هاى خوب خودش است و در جهت درست پيش مى رود. اگر قرار باشد تاخت و تاز كند، در راه جهاد، در راه خدا و براى خدا كوشش مى كند. از طرف ديگر، انسان نادرست گزينش هايش در جهت نادرست مى رود.

بنابراين، در عين اينكه سير سورة عاديّات (مانند سير سورة **الهاكم التكاثر**) به سوي نشان دادن و بزرگ كردن نمونه هاى منفي است، مى توانيم نمونه هاى مثبت را هم در داخلش در بياوريم، جهادهاى خيلى درخشان، كارهاى بزرگ جانبازان، جهادگران، كارهاى كارستان در جهت خدمت به انسان، در جهت خدمت به دين، در راه خدا و مانند آن را مى توانيم از اين سورة در بياوريم. مى توانيم سورة را به هر شكلى بارها و بارها از نو بخوانيم و با نمونه هاى مختلف مثبت و منفي منطبق بكنيم و همه اينها در اين آيات هست. **وانه لحب الخير لشديد** هم دو جنبه اى است، يعنى هم مثبت مثبت در آن ديده مى شود و هم منفي منفي.

سؤال: بنابر اين توضيحات، خير و شر در آيه **عسى ان تكرر هوا شيئاً و هو**

خير لكم و عسى ان تحبوا شيئاً و هو شر لكم چيز ديگري است؟

جواب: خير، اين وقتى است كه علم انسان محدود است و باعث مى شود كه نفهمد چيزى خير اوست. بنابراين خير و شر سر جايش است. خدا مى فرمايد خيلى جاها انسان به خير و شر خودش واقف نيست. يعنى **اولاً** ادعايش خيلى مى رسد **انّ الانسان لربه لكنود** كه من خيلى مى فهمم، **ولى افلا يعلم اذا بعثر ما في القبور** خيلى چيزها را نمى داند و نمى فهمد، در نتيجه فكر مى كند خير است و جوانبش را نديده كه خير نيست و برعكس.

اجازه بدهید معنای خیر و شر فعلاً به همین صورت جا افتاده باشد، یک مقدار دیگر این بحث هم جایش در سوره بعدی است. **اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زَلْزَالَهَا**، در پایان آن سوره باز این هست که **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ**، و **مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**. آنجا هم همین معنای خیر و شر باز وجود دارد با همین معنای اصلی که گفتیم که به معنای خوب و بد نیست به معنای گزینش شده و گزینش نشده است. گزینش شده‌ها خیرند و گزینش نشده‌ها شر.

سؤال: با این توضیحات به جهاد اکبر یعنی جهاد با نفس نمی‌رسیم؟

جواب: چرا! در جهاد با نفس هم ما **وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا** داریم **فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا** داریم **فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا** داریم. یعنی در درون انسانی که تزکیه نفس می‌کند، چه فردی و چه جمعی، در آن وادی هم همه اینها را داریم، همه مظاهر آیات این سوره را داریم. جلوتر که می‌رود و می‌رسد به **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ** خودبه‌خود منفی و مثبت‌ها را عوض کردیم. کلام همان کلام است، **أَمَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ** آن وقت جایش را می‌دهد به نقطه مقابل انسانی که همان حالت فطری **كَنُودٌ** را دارد ولی تربیت شده است. آن وقت می‌شود **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ ...** به جای **لَكَنُودٌ** می‌شود **لَقَتِيلٌ**، **أَبْرَأْسَانٌ**، **لَشَهِيدٌ**، شهید راه خدا می‌شود. می‌شود حضرت **أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ** (ع) که یک **أَبْرَأْسَان** است که در مسیر دیگری با تربیت دیگری حرکت می‌کند و یک انسانی می‌شود که شهید است: **وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ**، یک شهید گزینش شده از جانب خداوند است، **سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ**، برترین شهید است. باز هم از **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ** دور نیست. با همه جوانبی که پیدا می‌کند و سیرهایی که می‌کند، نهایتاً در همین سامانه قرار می‌گیرد.

سؤال: در مورد شأن نزول این سوره می‌گویند منسوب به حضرت علی

علیه السلام است. آیا این درست است یا درست نیست؟

جواب: سبب نزول هر قدر عالی باشد و هر قدر جالب باشد، حتی اگر مربوط به مولا علی علیه السلام باشد، سبب نزول، یک سبب نزول است؛ یک داستان است. یعنی اگر مثلاً حداقل ده هزار که بیشتر هم هست، ده هزار فاز مطلب، فاز معرفتی، فاز تعلیمی، تربیتی، فرهنگی که سوره عادیات داشته باشد، یکی از آنها هم سبب نزول است. ما هم آخر به آن رسیدیم و جای آن را هم مشخص کردیم که هست، می تواند باشد و به همین دلیل به سبب نزول ارتباط دارد، ولی نه بیشتر از این. سوره خیلی فراتر از آن داستان و یک سبب نزول است. همیشه هم علما گفته اند که آن سبب خاص و محدود، معنای عام و گسترده قرآن را محدود نمی کند. ما هم بر این اساس می گوئیم اگر قرار است هم دستی و کوششی باشد، اگر قرار است حرکت های جدی و وسیعی باشد در آن جهت باشد که سوره می گوید، به این ترتیب مسیر خودش را پیدا می کند. در جهت عکسش نباشد. البته جهت گیری سوره بیشتر به طرف منفی اش است. خوب، هر سوره ای صلاح خودش را بهتر می داند. شما نمی توانید برایش تعیین تکلیف کنید. هر سوره ای می تواند یک جهت مثبت را بزرگ کند و یکی جهت منفی را بیشتر بزرگ می کند این سوره آن جهت منفی را بیشتر بزرگ کرده که در ذهن ما جا بیندازد، ما را بترساند، انذار کند، دچار یک وحشت خاصی بکند. سوره عادیات این طور صلاح دانسته است. در عین حال، یکی از داستان هایش آن سبب نزول است و منافاتی هم ندارد.

سؤال: در رابطه با زنجیره ای بودن سوره های آخر قرآن که فرمودید همه سوره ها با هم ارتباط دارند ولی به نظر می رسد ارتباط بعضی از سوره ها در هم پیچیده تر و عمیق تر است. امروز با خواندن سوره عادیات، کلمات این سوره در

سوره‌های دیگر بیان می‌شود: سوره‌های ناس، همزة، تکاثر، زلزال. آیا می‌توانیم یک متدلوژی و روش‌شناسی داشته باشیم که این ارتباطات را طبقه‌بندی‌شده‌تر پیدا کنیم؟

جواب: از همان اوّل شروع دوره تفسیر ترتیبی این را مفصل به‌عنوان یکی از مقدمه‌ها گفتیم که ما زمانی کارگاه‌های تفسیر ترتیبی را داریم شروع می‌کنیم که مدت‌ها قبل از آن کارگاه‌های متعدّد روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم و کارگاه‌های متعدّد سوره‌شناسی را داشته‌ایم. بیان کردیم که طبعاً این دوره تفسیر ترتیبی از دستاوردهای سوره‌شناسی و هم تحقیق موضوعی در قرآن کریم دائم باید استفاده بکند. یعنی هرچقدر بیشتر بتوانیم سوره‌شناسی‌ها را کار بکنیم و در این تفسیر ترتیبی جا بدهیم پربارتر خواهد شد. همچنین، هرچقدر بتوانیم دقیق‌تر با الگوهای روش تحقیق موضوعی در تفسیر ترتیبی عمل بکنیم این کار پُرتر و دقیق‌تر انجام خواهد شد. پس بنای ما بر همین است که همه بحث‌های سوره‌شناسی حداکثری در اینجا حضور داشته باشد و همه کارهای تحقیق موضوعی در قرآن کریم هم در اینجا حضور داشته باشد.

یک اشاره‌اش را هم امروز داشتیم بیان کردیم همان‌طور که در تحقیق موضوعی سیاق آیات داریم در تفسیر ترتیبی سیاق سوره‌ها را داریم. یعنی سیاق آیات سر جای‌شان هست کمااینکه می‌بینید در تفسیر سوره عادیات خیلی توجّه داشتیم به سیاق آیات داخل سوره و ارتباط آیات با هم، یعنی همان روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم. علاوه‌براین، زنجیره اتصال سوره‌ها را هم به‌عنوان سیاق سوره‌ها در نظر داریم که باز هم الگوی آن روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم است که کمی کاربردی‌تر شده است در تفسیر ترتیبی. منتها یک چیز هست و آن

اینکه شما می‌بینید بحث‌های سوره‌شناسی زیاد به تفصیل اینجا حضور ندارد یا ملاحظه می‌شود که یک کار تحقیق موضوعی کامل اینجا انجام نمی‌شود، به این دلیل است که -در همان مقدمات هم گفتیم- در این دوره تفسیر ترتیبی به‌خاطر تعلیم پیامبر اکرم که فرموده‌اند «اعربوا القرآن والتمسوا غرائب» و اساس شرح و تفسیر قرآن را بر شرح مفردات قرار داده‌اند، می‌خواهیم تفسیر قرآن ما تا آنجا که ممکن است هرچه بیشتر یک تفسیر مفرداتی باشد که مطابق الگوی سفارش‌شده پیغمبر اکرم باشد. و یک مطلب دیگر که توجه داریم و اصل قرار داده‌ایم عبارت است از اینکه آن‌قدر توقف بر یک سوره زیاد صورت نگیرد که سیر تفسیر ترتیبی خودش را نشان ندهد. به این نکته توجه داریم که پیش رفتن خودش را نشان دهد. همان‌طور که اکنون در کارگاه هفتم در سوره عادیات هستیم.

اگر می‌خواستیم بحث‌های تحقیق موضوعی و سوره‌شناسی را حداکثری دنبال بکنیم الآن در همان سوره‌های ناس و فلق و حداکثر در سوره تبت بودیم و این عیبی نداشت ولی این اصل رعایت نشده بود و افرادی که همراه بودند با این تفسیر ترتیبی احساس می‌کردند که خیلی طول می‌کشد و به سرانجام نمی‌رسد. به‌عکس این مورد توجه ماست که حرکت و سرعت هم داشته باشیم. پس ما ناگزیر هستیم که مقداری از کارهای سوره‌شناسی را به‌عنوان نمونه انجام دهیم نه همه کاری را که باید. کارگاه هم به همین معناست. این کارگاه‌ها زایشی است. کارگاه‌های دیگری را به‌وجود می‌آورد که افراد به‌نوعی دنبال می‌کنند و همین هم منظور است. بنابراین نمونه‌هایی از کار سوره‌شناسی هست و نمونه‌هایی از کار تحقیق موضوعی هست و هم توجه به مفرداتی بودن تفسیر در کنار اینکه سرعت هم حفظ می‌شود. یعنی در هر کارگاهی یکی دو نمونه مطرح بشود و جلو برویم یا

حتّی در کارگاه‌هایی جهش داشته باشیم. کما اینکه سورۀ کوثر را به حساب اینکه در کارگاه‌های تحقیق موضوعی سیرۀ نبوی در قرآن کریم به آن پرداخته بودیم، در اینجا اشاره‌ای داشتیم و از آن جهش کردیم.

سؤال: در رابطه با آیات محوری یک سیاق یا یک سوره روش خاصی وجود دارد که بتوانیم تشخیص دهیم، یا هرکس خودش تشخیص می‌دهد کدام درست است؟

جواب: در سوره‌شناسی اصطلاح آیه محوری نداریم البتّه هنوز نداریم، شاید از یک وقتی به بعد پیدا کنیم، چون پروندۀ هیچ چیزی را نبسته‌ایم. فقط راه‌هایی را شناسایی کرده‌ایم، کشف کرده و باز کرده‌ایم و هرگز درصدد بستن هیچ راهی نیستیم. چنان‌که در کتاب سوره‌شناسی آمده آیه محوری نداریم، محور موضوعی داریم. محور موضوعی در یک سوره می‌تواند یک آیه باشد، می‌تواند یک عبارت باشد، می‌تواند یک کلمه باشد و می‌تواند حتّی مابازای لفظی در سورۀ مورد نظر نداشته باشد. محور موضوعی یعنی موضوع محوری یعنی موضوعی که کل آن سوره بر محور آن موضوع می‌چرخد.

برای تشخیص محور موضوعی یکی از حالت‌ها این است که کسی که در فضای سوره‌شناسی درصدد این برمی‌آید که محور موضوعی سوره را بشناسد، یک آیه یا کلمه یا عبارت جلب توجهش را می‌کند و دنبال می‌کند و می‌بیند که آری این محور موضوعی است. به عکس، گاهی محقق می‌گوید: من هربار این سوره را می‌خوانم به یاد فلان موضوع می‌افتم و حس می‌کنم که این موضوع محور موضوعی سوره است، هرچند عین آن لفظ در سوره نباشد. این فقط یکی از حالت‌هاست ولی بنای معمول و توصیه شده و تمرینی این نیست.

سؤال: با توجّه به آیه **فَالْمَغِيرَاتُ صَبْحاً** می‌توان گفت: یک سری افراد با غارت و از بین بردن حقیقت راه هدایت را کُند می‌کنند تا به **لَحَبِ الْخَيْرِ** لشدید برسند؟

جواب: این درست است و خیلی هم درست است، و صدها تعبیر مثل این هم درست هست. نه تنها درست است بلکه نیاز ماست. این همان چیزی است که ما به آن احتیاج داریم. تفسیر ترتیبی هم با همین انگیزه و با همین هدف‌گذاری ایجاد شده که بنا دارد همه چیز را در این تفسیر ببیند و این تفسیر را در همه چیز ببیند. هرچه بیشتر ذهن‌های ما بتواند کار بکند درست‌تر در مسیر است. اینها چیزهایی است که باید اتفاق بیفتد. به لطف خدا کم‌کم انتظار این را داریم که این زایش‌ها و گسترش‌ها پیش‌بیاید و یک جلسه‌ای که اینجا تشکیل می‌شود زایش پیدا کند و گسترش یابد در جلسات متعدد دیگر، در خانه‌ها، در محل‌های کار، در اتوبوس‌ها و متروها، در تلفن‌ها و پیامک‌ها و در انواع ارتباطات خودش را نشان بدهد، که اگر این‌طور بشود معلوم می‌شود تفسیر راه خودش را پیدا کرده و واقعاً تفسیر دارد انجام می‌شود.

تا زمانی که آنچه که ما به‌عنوان تفسیر سنتی می‌شناسیم یعنی قرار است یک مفسّری بنشینند یک گوشه‌ای و یک تفسیری بنویسد و آن نوشته استنساخ بشود و در بهترین حالت چاپ بشود و کتاب بشود و در قفسه برود ... اینها هیچ‌کدام تعریف مسیر فهم و تعلیم قرآن نیست.

سؤال: ارتباط جریان اصحاب فیل با فضای دشمنی با پیامبر چیست؟ و در سورۀ تکاثر اشاره به زیارت قبرها برای چیست «حتی زرتّم المقابر»؟

جواب: هیچ ارتباطی ندارد. اگر ناسپاسی قریش نبود، اگر حق‌ناشناسی

قریش نبود، اگر نامردی قریش نبود، اگر اِنَّ الانسانَ لِرَبِّهٖ لَکَنُودٌ نبود، اگر والعادیات ضبحاً نبود، اگر فالموریات قدحاً نبود، اگر غارت‌گری و چپاول‌گر بودنشان نبود و آن خصیصه‌های بدی که داشتند نبود، چرا باید با پیامبر دشمنی می‌کردند؟ احتمال صحیح‌تر و درست‌تر تاریخ بشر این بود که قبیلهٔ قریش وقتی پیامبراکرم در میان ایشان ظهور می‌کنند همه افتخار کنند، همه یکدست و یک‌زبان از پیامبراکرم حمایت کنند. آن انتظاری که می‌گوید شما می‌توانید جنبه‌های مثبتِ سوره‌ها را در کنار جنبه‌های منفیِ منفی ببینید، این است که شما می‌توانید یک سورهٔ قریشِ آن‌طوری هم در کنار سورهٔ قریش و به‌عنوان تفسیر سورهٔ قریش داشته باشید که دور از این سورهٔ قریش قرآن هم نیست.

اگر قبیلهٔ قریش به‌جای آن ناسپاسی سپاسگزار این نعمت بزرگ خدا می‌بودند و می‌شدند و از آن چیزی که خدا در اختیار آنها قرار داده بود در جهت مثبت استفاده می‌کردند نه در جهت منفی، چه می‌شد؟ به‌جای تَبَّتْ یَدَا اَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ، به‌جای اینکه در تاریخ ثبت بشود یک ابوطالب از میان آنها، آن هم با آن سختی و مشقت از پیامبراکرم حمایت کند و در یک درجهٔ ضعیف‌تر عباس عموی پیامبر در بعضی جاها و در بعضی صحنه‌ها حمایت بکند؛ می‌توانست تاریخ را دگرگون کند و وضعیت برخورد درست قریش با این ارادهٔ الهی متفاوت باشد و همه چیز متفاوت بشود. ولی متأسفانه این اتفاق نیفتاد و تاریخ بشر به‌گونهٔ دیگری پیش رفت. بنابراین نمی‌توان گفت که این ارتباط مثلاً به‌شکلی بود که بیان کنیم اینها حق داشتند با پیامبراکرم دشمنی کنند یا این ارتباط یا پیوستگی، پیوستگی طبیعی بود. بیان قرآن این است: صحیح و درست چیز دیگری بود، اینها به‌جای فلیعبدوا ربَّ هذا البیت بنای مخالفت گذاشتند. خدایی را که باید می‌پرستیدند

نپرستیدند و با خدا و رسول جنگیدند، جنگ بدر ترتیب دادند، جنگ احد ترتیب دادند، در مکه مخالفت‌های شدید کردند، به‌نحوی در سوره تکاثر هم قریش زبانزد تاریخ شدند که وقتی می‌خواستند با سایر قبائل مقابله کنند **حتى زرتم المقابر** یعنی قبرهایشان را هم می‌شمردند. مرده‌ها را هم می‌شمردند و به زنده‌ها اضافه می‌کردند و افتخاراتشان را جمع‌بندی می‌کردند.

بهترین سبب نزول‌ها و درست‌ترین سبب نزول‌ها، اگر احراز بشود که درست است، یک گوشه خیلی جزئی از بیان آن سوره‌ها هستند که می‌توانند درست باشد ولی نه به این معنی که تمام آن سوره عبارت از آن سبب نزول باشد. بنابراین، **حتى زرتم المقابر** هم بلافاصله یک معنای فراگیر پیدا می‌کند. یکی از بیان‌ها که در تفاسیر هم هست این است که تکاثر همواره در زندگی انسان حضور دارد و زمانی تمام می‌شود که در فارسی اصطلاحاً می‌گوییم «تا زمانی که سر انسان به سنگ لحد بخورد». این ضرب‌المثل را ما از سوره تکاثر گرفته‌ایم. مطلب از اینجا شروع می‌شود نه اینکه به اینجا تمام شود. تکاثر را در انواع مقابر هم می‌توانید پیدا کنید. می‌توانید مقابر زیادی را پیدا کنید که از تکاثر انسان و از تکاثر طلبی انسان پدید آمده، می‌توانید خیلی جاهایی را در اجتماع خود کشف کنید که ظاهرش این است که یک عده آدم زنده صبح‌ها به آنجا می‌روند و عصر بیرون می‌آیند ولی درواقع یک مقبره است! **حتى زرتم المقابر**. می‌خواهید تکاثر را ببینید باید به زیارت بعضی از این مقبره‌ها بروید و با دید یک مقدار دقیق‌تر و با بصیرت یک مقدار بیشتر ببینید که این به‌ظاهر زنده‌هایی که صبح‌ها می‌آیند و بعدازظهرها باز می‌گردند زنده‌های واقعی نیستند. اینها مرده‌های متحرک‌اند، انیمیشنی اینجا صورت گرفته و تحرّکی از آن جنس اتفاق افتاده، همین. اگر می‌گویید نه، تاریخ را ورق بزنید و بروید ده

سال بعد بیاید می‌بینید مقبره همان مقبره است و فرقی نکرده. یعنی حرکتی که نشان بدهد اینجا مقبره نیست صورت نگرفته. همان مقبره‌ای است که ده سال پیش بوده، ده سال قبلش هم همان بوده و ده سال قبل‌ترش هم همان بوده. از این گورستان‌هایی که تابلوهایی با نام‌های مختلف دارند در جامعه بشری بسیار بوده. گورستان‌هایی که انسان‌های **عملوا الصالحات**، انسان‌های **تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر**، انسان‌هایی که حرکتی داشته باشند، ارتقای داشته باشند، به جایی برسند در اینها دیده نمی‌شود.

اینها همه مقبره‌اند. بر اثر تکاثر هم به‌وجود می‌آیند. یعنی انسان از آن جایی که می‌خواهد خیلی زیادتر داشته باشد و زیادتر داشته باشد، نقض غرض می‌شود و خیلی جاها قبر درست می‌کند. گور دسته‌جمعی درست می‌کند. این قبرها گاهی مشخصات قبر را دارند، گاهی هم مشخصات قبر را ندارند. گاهی در این قبرها جشن هم گرفته می‌شود، گاهی مراسم‌هایی هم برگزار می‌شود. گاهی در این قبرها جایزه هم داده می‌شود. گاهی در این قبرها بالا و پایین بودن‌هایی هم تشخیص داده می‌شود. نفرات اول و نمونه و اینها هم معرفی می‌شود، ولی قبر همان قبر است و اهل قبر هم اهل قبرند. خبری نیست، خبر زیادی نیست.

شماها که این عبارت‌ها را از من می‌شنوید با توجه به تجربه‌هایی که دارید و چیزهایی که در ذهنتان است هر کدامتان یک برداشتی دارید، و درست هم همین است. می‌خواهیم نشان بدهیم که سوره تکاثر قرآن مثل هر سوره دیگری است. پیامبر اکرم می‌فرمایند این سوره تکاثر هزار آیه است. بنابراین، حداقل حجم مطلبی که شما در این سوره تکاثر باید پیش‌بینی بکنید هزار واحد بیانی است نه هشت تا. نه اینکه سوره تکاثر را یک سوره هشت آیه‌ای ببینید که لابد هشت تا مطلب هم

دارد. تازه وقتی شما از یک به هزار برسید تازه متوجه می‌شوید که هرگز محدود به هزارتا نیست، چون از هر یک از مطالب یک تا هزار مطالب دیگری زایش و گسترش پیدا می‌کند. این اعجاز کلام خداست، خصیصه کلام خداست. اگر غیر از این باشد کلام خدا نیست. تفاوت کلام خدا و کلام غیر خدا هم همین است.

سؤال: در سوره ماعون آیه «الَّذِي يَكْذِبُ بِالدين» مفرد است ولی «فویل للمصلین» جمع است دلیل تفاوت مفرد و جمع چیست؟ و چرا در جایگاه انذار مکذبان به دین نمازگزاران تهدید می‌شوند؟

جواب: در سوره عادیات امروز شما دیدید که مفرد چگونه جمع می‌شود بنابراین در ارایت الَّذِي يَكْذِبُ بِالدين، فذلک الَّذِي يدع الیتیم، و لایحض علی طعام المسکین این الذی مفرد است پس چگونه می‌شود فویل للمصلین، الَّذین هم عن صلاتهم ساهون که جمع است؟ معلوم است که چگونه می‌شود. این یکی یکی‌ها همدیگر را پیدا می‌کنند، در مسیر همراه می‌شوند. زندگی انسان این است. زندگی اجتماعی انسان همین است. تا چشم روی هم بگذاری می‌بینی جمع می‌شوند. جمع که شدند یک جمع آن‌چنانی می‌شوند که ویل بر آنها، یعنی شایسته زیستن نیستند، باید لعنتشان کرد، به درد نمی‌خورند. اگر می‌فرمایید چرا وای بر نمازگزاران. چرایش را آنجا شرح دادیم. اینها اساس «يَكْذِبُ بِالدين»‌شان تمسک دروغین به بافضیلت‌ترین نماد دینی یعنی نماز بود. چون نماز اساس دین و عمود دین است. این الَّذِي يَكْذِبُ بِالدين‌ها هم که خیلی زود به یک جماعت و گروه و مجموعه تبدیل می‌شوند: فویل للمصلین، الَّذین هم عن صلاتهم ساهون، الَّذین هم یراؤن، و یمنعون الماعون. اینها می‌شوند آفت جامعه. می‌شوند سرطان جامعه می‌شوند باعث بدبختی جامعه بزرگ‌تری که در آن هستند.

اینها کارشان را از آنجایی شروع می کنند که به بافضیلت ترین و شاخص ترین نماد دین یعنی نماز متمسک می شوند و به آن می چسبند و به عنوان نمازگزار و مدافع دین به صحنه جامعه می آیند و بقیه فریبشان را می خورند، با ایشان همراه می شوند و خیال می کنند اینها واقعاً آمده اند فرهنگ سازی کنند، اینها آمده اند جامعه را اصلاح کنند، اینها آمده اند تربیت صحیح را در جامعه جابیانند. بنابراین همراهشان می شوند و هم دستشان می شوند. **الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ.**

همان طور که همه صلاحها در جامعه به نماز برمی گردد همه فسادها هم به نماز برمی گردد. آنجا عرض کردیم که دو نوع نماز داریم، یکی راستین و صادقانه است و دیگری دروغین و کاذبانه. **ارایة الَّذِي يَكْذِبُ بِالْدين** شکل دروغینش است. انسان هایی می آیند که به جای اینکه صادقانه و صالحانه به دین پیوندند و بندگی خدا را بکنند، اساس همه اینها را بر دروغ و تظاهر می گذارند و بنا را بر این می گذارند که مردم باید ما را نمازگزار، دیندار، آدم حسابی و آدم درست تشخیص دهند. در باطن هم هرچه خواستیم باشیم مانعی ندارد و اشکالی ندارد. اینها هم خودشان بدترین انسانها هستند که به همین دلیل مستحق **فویل للمصلین** می شوند و هم دیگران را به بدبختی و فلاکت و هلاکت می رسانند با این روش هایی که در جامعه اتخاذ می کنند.

سؤال: درمورد پایانی های هر آیه در سوره سؤال داشتیم و تفکیک آیات سوره براساس آن پایانی ها، تفکیک معنایی یا موضوعی. در سوره عادیات آیات اول پایانی های مشابه دارند و از **انّ الانسان لربه لکنود** پایانی عوض می شود و کاملاً نشان می دهد که فضا عوض می شود. سؤال این است که این ارتباط بین پایانی ها و فضای بحث در سوره ها آیا یک قانون صددرصدی دارد؟ و ما باید هر جا پایانی

عوض شد به دنبال یک فضای جدید در سوره باشیم یا به فراخور وضعیتی که داریم می‌تواند باشد و می‌تواند نباشد؟ در مورد سوره اخلاص هم با توجه به ترجمه دقیقی که شما ارائه فرمودید که نگاه دیگری بود، می‌توانیم اصل سوره را **قل هو الله احد، الله الصمد ... و لم يكن له كفواً احد** بگیریم، آن وقت نشان می‌دهد که **لم يلد و لم يولد** در فضای دیگری است و تأکید است.

جواب: این مطلب از قدیم هم دیده شده، البته بحث‌های سوره‌شناسی جدید است ولی مایه‌هایش قدیمی است. یکی از آن مایه‌های قدیمی این است که نه همه مفسرین ولی به ندرت برخی توجه می‌کردند به این پایانی‌ها. مثلاً کتابی داریم به نام: «بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب الله العزیز» تألیف مرحوم فیروزآبادی معروف است. تمام این کتاب بیان همین دسته‌بندی آیات در سوره‌ها و دانستنی‌های دیگر در سوره‌هاست. این یکی از تألیفات قدیمی در مورد سوره‌شناسی است، بدون اینکه اصطلاح سوره‌شناسی وجود داشته باشد. حتی به صورت کتاب، سوره به سوره همین چیزها را می‌گوید. مثلاً می‌گوید سوره عادیات ۱۱ آیه دارد، این تعداد آیه‌اش پایانی الف دارد و این تعداد پایانی‌های دیگر دارد و بر این اساس جمع‌بندی کلی می‌کند پایانی‌های سوره را. این درست است و وقتی این چنین است می‌توان گفت این یک قاعده و اصل در سوره‌شناسی است ولی این قاعده‌ها و اصل‌ها فقط قاعده عملیاتی سوره‌شناسی است نه اینکه تعیین کنندگی آن چنانی دارد که بخواهیم چنان این را اصل قرار بدهیم که سوره را بخش‌بندی نکنیم و بر این اساس تکلیفی برای سوره معین نکنیم، به این صورت نه. ولی در این که از قدیم دیده شده که این تفکیک پایانی‌ها به تعبیر شما یا تفاوت پایانی‌ها از جمله نمادهای تعبیه شده در سوره‌ها هستند که به ما نشان می‌دهند که می‌توان سوره‌ها

را بخش‌بندی کرد و می‌توان بخش‌های متعدّدی را در سوره‌ها دید. در این حد درست است یعنی یک راهنمایی است برای این که ما علی‌الحساب بدانیم آیات دارای پایانی مشترک را یک بخش بینیم و بعد که می‌بینیم پایانی عوض شده بدانیم مطلب سوره نه‌اینکه اساساً عوض شده، بلکه مانند کتابی که سه بخش دارد حالا وارد بخش دوّم می‌شود و دوباره که عوض می‌شود وارد بخش سوم شده‌ایم و در بعضی موارد این بخش وسطی حالت معترضه دارد و قبلی و بعدی به هم پیوسته است. در این حد خیلی درست و جالب است که به‌عنوان یک قاعده و اصل دیده شود ولی نه این که در حد تعیین تکلیف برای سوره بدانیم. ما به‌عنوان یک عملیات سوره‌شناسی به آن نگاه می‌کنیم و بنا را بر آن می‌گذاریم و سوره‌شناسی‌مان را در این جهت پیش می‌بریم. اگر جواب داد که داد و اگر جواب نداد اصراری روی آن نمی‌کنیم.

چنین نیست که مثلاً بگوییم چون این آیه با آیه قبلی پایانی متفاوتی دارد حتماً مطلبش هم خارج از آن مطلب است و مطلب دیگری است. این حتماًها و قطعاًها را وارد نمی‌کنیم ولی علی‌الحساب سوره‌ها را به این شکل دیدن خیلی جالب است. یادآوری شما هم برای ما جالب است که در این سیر تفسیری ترتیبی حواسمان به پایانی آیات باشد که آیا همه یکسان‌اند یا دو دسته هستند، ارتباطی با هم دارند یا نه. اینها نوعی بخش‌بندی سوره است، نه بخش‌بندی‌یی که بخواهد براساس مقدرات معنایی سوره اثر بگذارد و تعیین کننده باشد ولی به‌عنوان یک قالب و شکلی که در سوره‌شناسی از آن استفاده کنیم خیلی جالب است. تدبّر در قرآن عبارت از توجّه به همین چیزهاست. تدبّر عبارت از همین کارهاست. وقتی می‌گوییم سوره‌شناسی نه اینکه تدبّر چیزی است و سوره‌شناسی چیز دیگری

است، سوره‌شناسی بخشی از تدبّر است. بعضی از کارهایی که در جهت تدبّر انجام می‌دهیم و باید انجام بدهیم سوره‌شناسی است، بعضی از کارها تحقیق موضوعی است، بعضی از کارهایمان تلفیق این دوتا باهم است که در طرح جامع تفسیر سوره شناختی آیات دنبال می‌کنیم. اینها همه یعنی تدبّر. تدبّر به شیوه‌های مختلف و همه اینها مکمل همدیگر هستند. ترتّب و یک دو سه و اینها هم ندارد. مهم این است که این انواع تدبّر را در آیات و سور قرآن داشته باشیم و از مزایای آن بهره‌مند شویم.

یکی از لطائفی که در این کتاب «بصائر ذوی التمییز فی لطائف کتاب الله العزیز» هست -البته لطائف بسیاری هست- و جالب است برایتان بگویم این است که سوره به سوره معمولش این است که روایاتی را که مربوط به فضایل آن سوره هست را بیان می‌کند و خیلی مواقع در مقام حدیث‌شناسی تعبیر می‌کند که مثلاً دو حدیث «واهی» در فضایل این سوره نقل شده و آن دو حدیث واهی را نقل می‌کند. واهی یعنی سست و بی‌پایه. در روایات همه‌جور روایتی هست. این را ما در سوره‌شناسی شرح داده‌ایم که وقتی علما و بزرگان همیشه آن‌قدر به احادیث توجّه دارند که حتّی احادیث واهی را هم نقل کنند، معنایش این است که اینها می‌توانند آن‌قدر کارساز باشند حتّی اگر واهی باشند. این بحث را من برای اوّلین بار در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی مطرح کردم که علما حتّی به روایاتی که مورد اشکال است و اما و اگر روی آنها زیاد است هم توجّه کرده‌اند و این الگویی برای ماست که مباحث سوره‌شناسی را از لابلاّی همین‌ها باید دریاوریم، که از همان‌جا کار را شروع کردیم و بحمدالله تا حالا با قدرت ادامه دارد.

سؤال: یک برداشت از سورة عادیات داشتم می‌خواستم ببینم درست است؟

در این سوره دو «رب» هست یکی در آیه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» و دیگری در آیه «إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ»، مطلب این است که حتی اگر انسان نسبت به ربّش ناسپاس باشد امّا خداوند در آخر همه را باهم می‌بیند. نتیجه اینکه من در جامعه هر فردی باشم در کلّ جامعه تأثیر می‌گذارم و این امر به معروف و نهی از منکر را نتیجه می‌دهد.

جواب: بله درست است. بیانی است از سوره عادیات، کاملاً هم درست است. قرآن دارد در سوره‌ها یکی پس از دیگری حقایقی که در جامعه انسانی ساری و جاری هست را برای ما بیان می‌کند. ما هرچه بیشتر بدانیم در چه جهانی زندگی می‌کنیم و این جهان چه شرایطی دارد. هرچه بصیرتر و واقف‌تر باشیم بالطبع سالم‌تر خواهیم بود هم خودمان و هم دیگرانی که در کنار ما هستند.

سؤال: در آیه و **أَنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ** این «عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ» به «لَکَنُودٌ» برمی‌گردد؟ ولی شما بحث شهادت و سیدالشهدا را فرمودید. معنای شهید چیست؟ می‌توانیم گواه معنا کنیم؟

جواب: اصل معنای شهید یعنی شاهد و گواه، که مقتول فی سبیل الله که ما شهید راه خدا می‌گوییم و فدای راه خدا و دین خدا می‌شود به او هم شهید گفته می‌شود و علت اینکه به او شهید گفته می‌شود این است که همواره شهید بوده همواره شاهد بوده همواره به اصطلاحی که ما بعد از انقلاب داریم حاضر در صحنه است به این جهت به او شهید گفته می‌شود. چیزی که من اشاره کردم به این صورت بود، البته سریع رد شدیم و شما حق دارید که روی آن سؤال بگذارید. من به اصطلاح یک آیه ساختم. گفتم اگر نقطه مقابلش را در سوره عادیات دنبال بکنید می‌شود: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ** به جای **لَکَنُودٌ** می‌شود: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَشَهِيدٌ**.

یعنی انسانی ۱۸۰ درجه نقطه مقابل آن. یعنی آن انسان لکنود که از او انتظار می‌رود بگوید **انا ربکم الاعلیٰ**، این طرف هم در نقطهٔ مقابل می‌شود شهید چنان که سیدالشهدا به جای اینکه در برابر خداوند لکنود باشند در مقابل خدا لشهید است، و اشاره کردم به آیه **وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ** که یعنی خدا برنامه دارد از میان شما شهیدانی را اخذ کند و بگیرد.

در منابع اسلامی گفته شده این عبارت ابتدا بر زبان یک خانم مسلمان در ارتباط با جهادگران جاری شد و بعد به صورت آیهٔ قرآن درآمد. گفت: از شما که عازم جهاد در راه خدا هستید برنامهٔ خدا این است که از شما شهید بگیرد: «**وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ**» و عین این عبارت را خداوند بعداً در قرآن در آیه نازل کرد. و این چیز عجیب و غریبی هم نیست، کلام خداست که در قرآن سریان و جریان دارد و می‌تواند از هر جایی سر در بیاورد. بر زبان آن خانم مسلمان هم می‌تواند درآمد باشد و منظور این است که آن **يَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ** که او گفت همان است که در آیه هم منظور است که خدا شهید می‌گیرد از میان جمع کسانی که در راه خدا جهاد می‌کنند و در مسیر جهاد قدم می‌گذارند. خدا از میان آنها شهید اتخاذ می‌کند. کسانی که عنوان شهید پیدا می‌کنند. شاید این تنها جایی است که تعبیر شهید آن‌طور که در ذهن ما هست در قرآن به کار رفته باشد. در جاهای دیگر شهادت و کلمات هم خانواده‌اش که در قرآن مطرح است به معنای حضور و آگاهی و توجه و این‌هاست که یکی از لوازمش هم احیاناً شهید شدن در راه خدا می‌شود که ما به آنها شهید می‌گوییم ولی در منطق قرآن کسانی که شهیدند حتی اگر در میدان کارزار هم کشته نشوند شهیدند. مثلاً حضرت امام در میدان جنگ کشته نشدند و در بستر از دنیا رفتند، اما در منطق قرآن ایشان شهیدند، چون تمام عمر

خصوصیات شهید را داشتند. همان‌طور که ما به کسی که در جبهه جنگ مثلاً ترکش خمپاره می‌خورد یا به شیوه دیگری مجروح می‌شود ما به او می‌گوییم شهید زنده. لازمه این فقط هم آن خمپاره و زخمی شدن نیست، لازم نیست حتماً در محراب یا مسیر آن شهید زنده بمب گذاشته باشند. لازم نیست حتماً مثلاً دست او مجروح شده باشد تا شهید زنده بشود همین که شخصی مشخصات شهیدی که قرآن بیان می‌کند را داشته باشد، کاملاً همیشه آگاه بابصیرت با دقت پیگیر همه مسائل برمحور خدا به خاطر خدا برای خدا و برای دین خدا باشد، این شخص شهید است هرگونه که از دنیا برود. یک شکل از دنیا رفتنش هم مقتول فی سبیل الله شدن است که البته شکل عینی‌تری است، شکلی است که برای همه مفهوم‌تر است. به همین دلیل است که برای کسانی که می‌خواهند در قرآن درمورد موضوع شهادت تحقیق بکنند ما به آنها توصیه می‌کنیم «قتل فی سبیل الله» را کلمه کلیدی برای موضوع خودشان قرار دهند تا به آن چیزی که می‌خواهند برسند، اگر کلمه شهید و شهادت را کلمه کلیدی قرار دهند به بیان فلسفه شهادت در قرآن و مسائل تحلیلی قرآن راجع به شهادت برخورد می‌کنند.

جواب سؤال شما این است که اگر تحت‌اللفظی برخورد کنیم در آیه و الله علی ذلک لشهید، لشهید به لحاظ تحت‌اللفظی یعنی انسان بر کنود بودن خودش شهید است، شاهد است، یعنی خودش گواه بر این است که آن بنده‌ای که باید باشد نیست. اما بحث‌های تفسیری محدود به این ارتباط نیستند و درعین حال می‌تواند گسترش یابد.



بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، اياك نعبد و اياك نستعين، اهدنا الصراط المستقيم، صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين.

بسم الله الرحمن الرحيم. اذا زلزلت الارض زلزالها، و اخرجت الارض اثقالها، و قال الانسان ما لها، يومئذ تحدث اخبارها، بان ربك اوحى لها، يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم، فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره، و من يعمل مثقال ذرة شراً يره.

بحمدالله و المنة هشتمین کارگاه آموزشی پژوهشی تفسیر ترتیبی قرآن کریم در روزی برگزار می شود که مصادف است با اربعین حسینی در کربلا معلی. بحث خودمان را با دعای ماه صفر شروع می کنیم: «یا شدید القوى و یا شدید المحال، یا عزیز یا عزیز یا عزیز، ذلت بعظمتک جمیع خلقک» این دعای هر روز ماه صفر است که در کل سال هم خواندن آن قابل توصیه است. در قنوت نماز هم دعای خوبی است. به خصوص برای کسانی که از خودشان خبر دارند که یک مقدار زیاده تر از آن مقداری که جا دارد برای خلق حساب باز می کنند و خیلی نگرانند که از جانب خلق به آنها آسیب ها و آفت هایی برسد و احیاناً خالق به دلایلی

مانع نشود، این دعا دعای خوبی است. آموزش مستمر علمی و عملی و معرفتی است؛ به خصوص برای کسانی که خودشان می‌دانند نسبتاً از این بابت نگرانی بیشتری دارند.

محتوای این دعا یکی از اساسی‌ترین دریافت‌های ما در کارگاه‌های تفسیر ترتیبی قرآن کریم است. همچنین، به مناسبت اربعین حسینی و برای اینکه همراه و همنا باشیم با عزاداران حسینی در کربلای معلی، و به‌نحوی در پرتو برکات و آثار آن جمع عظیم در حریم حرمت کربلای حسینی باشیم، بند هفتم از دوازده بند محتشم کاشانی را با هم می‌خوانیم.

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سربرهنه برآمد ز کوهسار
 موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه ابری به بارش آمد و بگریست زارزار
 گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن گفتی فتاد از حرکت چرخ بی‌قرار
 عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
 آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود شد سرنگون ز باد مخالف حُباب‌وار
 جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل گشتند بی‌عماری و محمل شترسوار
 با آن که سرزد آن عمل از امت نبی روح‌الامین ز روی نبی گشت شرمسار

وانگه ز کوفه خیل الم رو به شام کرد

نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

کسانی که در کارگاه‌های قبلی شرکت داشته‌اند کم‌کم عادت کرده‌اند به نوع دیگری از تفسیر قرآن. عادت کرده‌اند برخلاف تفسیر سنتی که وقتی صحبت از منابع تفسیر می‌شود -البته در جای خودش به‌درستی- لغت و صرف و نحو و بلاغت و اینها عنوان می‌شود، منابع تفسیر را خیلی فراتر از اینها ببینند. امروز به هشتمین

کارگاه رسیده‌ایم و تقارن این کارگاه با اربعین حسینی ما را امیدوار می‌کند که مجموعه این حرکت‌ها مورد توجه خاص قرار گرفته باشد و قرار بگیرد. معمولاً در کارگاه‌های قبلی هم اشاره‌ها و بشارت‌های متعدد داشته‌ایم و در این کارگاه هم منتظر کرامات حضرت ثامن‌الحجج هستیم. در این کارگاه با این مطلب شروع می‌کنیم که منابع تفسیر قرآن گویا باید از نو بررسی بشوند و آن‌همه منابع تفسیر قرآن که به‌عنوان منبع تفسیر دیده نشده‌اند، یا دیده شده‌اند و شناخته نشده‌اند، یا اگر به رسمیت شناخته شده‌اند کاربردی و ساری و جاری نشده‌اند. آن منابع باید بار دیگر بررسی شود.

به عبارت دیگر، یک سؤال قدیمی را می‌شود مطرح کرد که: منابع تفسیر قرآن کدامند؟ و یک جواب کاملاً جدید می‌شود به این سؤال داد که: به قرآن‌شناسی شما بستگی دارد، به اینکه قرآن را چگونه شناخته باشید. طبعاً با آن شناختی که از قرآن دارید و دارند و داریم و داشته باشیم منابع تفسیری مطرح می‌شود. طبعاً با آن نگاه سنتی این قرآن‌شناسی حاکم بوده است که اگر بخواهند قرآن را، هرچند کتاب خداست و خیلی مهم است، مثل یک کتاب شبیه کتاب‌های دیگر بشناسند و شناخته باشند، منابعش همان‌هاست که اشاره کردیم. تفسیر از لغت و صرف و نحو و بلاغت ایجاد می‌شود؛ قبلاً هم بحث داشته‌ایم و خواهیم داشت که بسیار کمتر از سیره و منابع سیره استفاده شده است. اما اگر قرآن را با اوصافی که قرآن خودش را معرفی کرده است و به‌خصوص در مکتب اهل بیت (ع) شناخته شده است و به عبارت دیگر همان‌طور که پیامبر اکرم، آورنده قرآن کریم با آن اوصاف قرآن را معرفی کرده‌اند به قرآن‌شناسی توجه کنیم، و قرآن را مثلاً ذکرالله، یادگار خدا، سخن دوست، که برترین یادگار برجای‌مانده در این گنبد دوار است

و حبل الله و رسانه خدا برای بندگانش بشناسیم و با دیگر اوصافی که در قرآن و احادیث اهل بیت وجود دارد بشناسیم، آن وقت منابع تفسیر قرآن عبارت می‌شوند از همه چیز و همه جا و بر همه زمان‌ها و زبان‌ها و در همه تاریخ و همه بیوگرافی‌ها و تعامل‌هایی که در طول تاریخ بشر وجود داشته‌اند و خواهند داشت؛ چون قرآن، کلام خدایی است که بر همه امور احاطه علمی داشته و دارد و وقتی که بنای سخن گفتن گذاشته است و فرموده است ما در این قرآن که کتاب ماست هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم. خدا همه چیزها را گفته است پس تفسیرش می‌شود همه چیز و همه کس و در همه زمان‌ها و زبان‌ها و در همه اقتصادها و سیاست‌ها و علوم و فنون و هرآنچه به انسان مربوط می‌شود.

وقتی که قرآن **هدی للناس** باشد، یعنی هدایت انسان با همه آنچه با انسان و برای انسان است. قرآن برای این آمده است که همه چیز را تحت هدایت خودش قرار دهد. اگر قرآن **بلاغ للناس** است به همین ترتیب. آن وقت بعضاً بسیار شده است در طول تاریخی که بر نزول قرآن گذشته است انسان‌هایی به حکم ادب و دانش و وارستگی و آراستگی و برخورداری در ارتباط با علوم و فنون مختلف از انسان چنین دریافت کرده‌اند و گفته‌اند که اشاره کردیم. گاهی تفسیر قرآن چنین بوده که به رسمیت شناخته نشده است مثلاً تفسیر قرآن در دوازده بند مشهور محتشم کاشانی که بند هفتمش را با هم خواندیم. هرگز کسی تفسیر را با دیوان شاعران رصد نکرده است مگر آنجا که آیه‌ای را مشخصاً تضمین کرده باشند. نوعاً ما عادت نداشته‌ایم که قرآن و تفسیر قرآن را رصد کنیم، حتی در میان علمای اعلام ما به ندرت داشته‌ایم و داریم، همچون مقام معظم رهبری که یادم هست در محضرشان تأکید فرمودند که قرآن در ادبیات فارسی و در اشعار فارسی زبانان

بسیار گستره وسیعی دارد و مضمون کلام ایشان این بود که قرآن در زبان فارسی بسیار و به خوبی شرح و تفسیر شده و بومی شده است. و غالباً شناسایی نمی‌شود که قرآن است که فارسی شده و در بیان شعرا و ادبای فارسی‌زبان به صورت بومی شده جا افتاده است و کمتر کسی آن را به حساب تفسیر قرآن می‌گذارد. اگر یک سؤال تحقیقی مشخص گذاشته شود که در ادبیات فارسی قبل از نزول قرآن و قبل از اسلام و قرآن چه مضامینی بوده است و چه مضامینی نبوده است و آن محتوا و سرمایه غنی که ادبیات فارسی در نظم و نثر و فرهنگ عامیانه دارد، اینها اگر رصد شود که چه سهمی از این محتوای عظیم مربوط به پس از اسلام و پس از نزول قرآن است، معلوم می‌شود که چقدر منبع تفسیری برای قرآن در دست داریم.

بارها این اشاره را داشته‌ایم و لازم است که تکرار شود که متأسفانه بهترین تفسیرهای قرآن به زبان فارسی نه در ایران و نه در هیچ جای عالم در کتابخانه و در قفسه‌های تفسیر گذاشته نمی‌شود. دیوان حافظ هرگز در قفسه تفسیر گذاشته نمی‌شود. شش دفتر مثنوی معنوی مولانا که حتی در مقدمه این کتاب کاملاً آشکار است که بنای یک دوره تفسیر قرآن دارد و این توفیق را هم می‌یابد. هرگز دیوان مثنوی معنوی در قفسه تفسیر قرار نمی‌گیرد و اگر این تأسف را ادامه دهیم و جای شاهنامه را هم در قفسه تفسیر خالی ببینیم شاید تعجب بعضی را برانگیزد. حقیقت این است که حکیم ابوالقاسم فردوسی تفسیری بر قرآن نوشته است که آن چنان عظمتی دارد و آن چنان مجموعه جامع حکمتی را مشتمل است که هنوز همه این شک را دارند که این تفسیر هست یا نه؟ این عظمت تفسیر را می‌رساند. در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی در مقاله ابن‌اثیر ادیب، آنجا من مأخذ داده‌ام که از آنجا که ابن‌اثیر به زبان فارسی آشنا بوده است، می‌گوید که در بلاد

فارسی‌زبان شاهنامه را «قرآن فارسی» گویند و مقیدند به خواندن روزانه مکرر شاهنامه به‌عنوان قرآن فارسی.

از این مقدمه می‌خواهیم منتقل شویم به کار تفسیری که در کارگاه‌ها دنبال می‌کردیم و امروز با این تأکید افزون و تأکید تاحدودی جدید دنبال می‌کنیم. ما بحمدالله در این دوره تفسیر ترتیبی توانسته‌ایم به بسیاری از جهات مثبتی از قرآن که باید در تفسیر قرآن دیده شود توجه کنیم. به‌لطف‌خدا و هدایت الهی امید بسته‌ایم که موارد دیگر را به ما راهنمایی کند و همواره گفته‌ایم که در قسمت دوم این کارگاه‌ها که بعد از فاصله‌ای تشکیل می‌شود با یادداشت‌هایی که دارید شفاهاً و کتباً تشریک مساعی به‌عمل بیاورید. این کار تفسیر ترتیبی به‌کمک جمع پیش می‌رود. معمولاً هم در این سیر حرکت تفسیری هیچ‌وقت مشخص نکرده‌ایم و نمی‌کنیم که این جلسه تفسیر سورة زلزال است و جلسه بعد تفسیر سورة بینه است و ... بلکه عموماً توجه داشته‌ایم که سوره‌ها یکی پس از دیگری به ترتیب درس‌های قرآن‌اند که به‌صورت و حیانی به دنبال هم چیده شده‌اند و باید یکی پس از دیگری مورد توجه ما قرار بگیرند. ما توجه داریم که این اتصال را ببینیم. اتصال سوره‌ها را دنبال کنیم. قدم به قدم ببینیم که قرآن جدیدتر و جدیدتر به ما چه می‌گوید. این حرکت پربرکت به‌نوعی بازسازی نزول تدریجی قرآن است. و این تجربه برای ما دائم بوده است که این سوره‌ها یکی پس از دیگری مثل نزول تدریجی در زمان پیامبر بر این جمع نازل می‌شوند.

سورة زلزال اسم‌های متعددی دارد که درواقع یک اسم است. طبیعی‌ترین اسمش که در منابع حدیثی به این اسم می‌آید «اذا زلزلت» است. در منابع علوم قرآنی مصدر اذا زلزلت نام سوره قرار می‌گیرد مثل سورة انشراح، می‌شود سورة

«زلزال» و مصدر دیگر هم «زلزلة» هست و مشهورترین نام این سوره سوره زلزله است. در قرآن‌های رایج هم این نام قرار داده شده است و با توجه به تقارن‌هایی که در قرآن وجود دارد این سوره با سوره مجاورش «بینه» هماهنگی آشکاری دارد تا برسیم به سوره قدر. در این دوره تفسیر ترتیبی ما معمولاً هم از مباحث سوره‌شناسی کمک می‌گیریم و هم از روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم و احیاناً زمینه‌های دیگر.

از نظر سوره‌شناسی سوره زلزله که با آیه **اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زَلَزَالَهَا** شروع می‌شود یکی از اعضا و هم‌گروه‌های گروه هفت‌گانه‌ای است که در سوره‌های قرآن با کلمه **اِذَا** شروع می‌شوند و در منابع علوم قرآنی به «سُورَةُ فُجَائِيَّة» موسوم شده‌اند. در مباحث سوره‌شناسی یکی از بحث‌هایی که ما دنبال می‌کنیم همین اشتراک سرآغاز سوره‌هاست که در علم فواتح سُور مطرح می‌شده است. این سوره زلزال عضو یک گروه هفت سوره‌ای در قرآن کریم است. در مباحث سوره‌شناسی با استفاده از اشتراک سرآغاز ما وارد بررسی مضامین این سوره‌ها می‌شویم و تفسیر مضامین سوره زلزال را در این سوره‌ها دنبال می‌کنیم. چه‌بسا ما در این کارگاه امروزمان به همین مقدار بخواهیم اکتفا کنیم و توجه کنیم و توجه بدهیم که شرح و بسط این سوره زلزال یا زلزله که دارای هشت آیه است در این کارگاه موضوع تفسیر ماست. یکی از سوره‌هایی که این سوره را شرح و بسط می‌دهد سوره واقعه با ۹۶ آیه خواهد بود. یکی از سوره‌هایی که این سوره را شرح و بسط می‌دهد و تفسیر می‌کند سوره منافقون است: **اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ**. یکی از آن سوره‌ها سوره تکویر است، دیگری سوره انفطار، همچنین سوره انشقاق و سوره نصر است.

ما همین مقدار می‌خواهیم توجه کنیم - که متأسفانه غالب این توجهات

بی‌سابقه و برای اولین بار است - به اینکه سوره زلزله اولین اشاره‌های آشکارش که با خواندن این سوره به ذهن انسان می‌رسد به قیامت است، ولی مختص قیامت نیست. اگر این مجموعه سوره‌ها **اذا الشمس کورت**، و **اذا السماء کشطت** دارند و اینها تأکید را اضافه می‌کنند که در سوره **اذا زلزلت الارض زلزالها** منظور قیامت است، ولی در مجموعه این سوره‌ها **اذا جاءك المنافقون** و **اذا جاء نصر الله و الفتح** را هم قرار داده است. وقتی در آن تفسیرهای حقیقی وارد می‌شوید و به‌عنوان تفسیر قرآن مثنوی را می‌کشایید در دفتر اول مثنوی، من فقط به مضامینش اشاره می‌کنم، شما می‌بینید که وقتی مولانا شروع می‌کند خطاب به پیامبر اکرم صحبت کردن، آنجا به مضامین مرتبط با برپا شدن قیامت منتقل می‌شود و صریحاً اشاره می‌کند که به‌پاخیز و قیام کن که با قیام تو قیامت به‌پا می‌شود! کافیست قامت تو قیام کند و قیامت با قیام قامت تو ایجاد شود. مولانا **اذا جاء نصر الله و الفتح** را در کنار **اذا زلزلت الارض زلزالها** دیده است. البته ما هرگز حاضر نیستیم که قرآن را ببندیم و مثنوی بخوانیم، کسانی را می‌شناسیم که از این راه به دره هلاکت افتاده‌اند و کسانی را هم به دنبال خودشان کشیده‌اند و می‌کشند، منظور این نیست که قرآن را ببندیم و مثنوی بخوانیم، حافظ بخوانیم یا شاهنامه بخوانیم.

محتشم کاشانی که حادثه کربلا را و حوادثش را زلزله در زلزله می‌بیند و می‌شناسد، این سوره‌ها را این‌چنین خوانده و با آنها ارتباط برقرار کرده و مثل دیگران غافل نبوده است. وقتی ماجرای عاشورا در عرصه کربلا رخ می‌دهد سوره زلزال در همین عالم و روزگاری بسیار دراز مانده به وقوع قیامت، دارد تفسیر و بیان می‌شود. این عرفا که به‌عنوان مثال به بعضی نام‌هایشان اشاره داشتیم در کنار این دو سوره «**اذا جاءك المنافقون**» را در کنار «**اذا زلزلت الارض زلزالها**» دیده‌اند.

اینها عادت داشته‌اند و در کنار قرآن دریافته بودند و آگاهی و بصیرت داشته‌اند که زلزله‌های سیاسی و اجتماعی را درک کنند و زلزله‌های اقتصادی و عاطفی را بفهمند و به‌عنوان سوره قیامت یا سوره‌های گزارش کننده قیامت به دنبال تز قدیمی اسرائیلی حرکت نکنند که «کو تا قیامت!».

فاجعه بزرگی که ما در عالم اسلام داریم. اینست که ما سوره زلزله و سوره قیامت و عبارات کورت و انفطرت و سوره‌ها و آیات بسیاری را در مورد قیامت داریم ولی معنا و محتوایشان را نداریم. محتوایش را اسرائیلی‌ها به ما به‌صورت بدلی داده‌اند و در ذهن ما و در ذهن پدران و اجداد ما نقش زده‌اند که: کو تا قیامت! هربار که این سوره‌ها را می‌خوانیم از فاصله خیلی دور با سوره‌ها ارتباط برقرار می‌کنیم. هرچه عمر ما بیشتر می‌گذرد این فاصله به‌جای نزدیک شدن دورتر هم می‌شود و برای ما بیشتر جا می‌افتد که کو تا قیامت! یعنی این همه آیات قرآنی اثرشان را از دست می‌دهند و بود و نبودشان دیگر خیلی فرقی نمی‌کند.

حضور و فقدان این سوره‌ها راجع به قیامت فرقی نمی‌کند، چون سوره‌شناسی نبوده است. ارتباط بین سوره‌ها در میان نبوده است. معنای آیات و سوره‌ها که با هم درگیر و پیگیرند و اینکه تفسیر این سوره متن و شرح آن سوره است، نبوده‌است. این ارتباطات از هم گسیخته بوده و در نتیجه مطالب به دست نمی‌آید و به ذهن‌ها وارد نمی‌شود. مسلمانان هم شبیه و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین. اما، بنا نیست و قرار نیست بعد از این همه کار عظیم که در عالم خلقت اتفاق می‌افتد همچنان مردم در ضلال مبین باشند و مسلمانان در ضلال مبین باشند: لقد منّ الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین. وضعی که

ما مسلمانان داریم را با قرآن مبین مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که هنوز **فی ضلال مبین** هستیم. دلیلش این است که در بیان خود قرآن، قرآن بیان نشده است و تفسیر قرآن از خود قرآن برنیامده است.

به ما گفته بودند در نماز جمعه در رکعت اول سوره جمعه و در رکعت دوم سوره منافقون بخوانید ولی فکر کردیم فقط قرار است بخوانیم، نهایت هم برای این که این دو سوره کنار هم هستند. سؤال مهم‌تر این است که چرا این دو سوره در کنار هم هستند؟ چرا این دو سوره مجاور هم هستند و آشکارا در برابر هم قرار گرفته‌اند و قرار است تصاویر بی‌نهایتی به ما نشان دهند از آنچه در ذهن ما بوده است. این سؤال‌ها ایجاد شده و به جوابش اصلاً نیاندیشیده‌ایم که چه می‌شود سوره جمعه در قرآن هست و انسان وقتی این سوره را می‌خواند بنا را بر این می‌گذارد که به‌خصوص با این سوره به‌علاوه همه قرآن مسلمانان چه باید می‌شدند و چه باید می‌کردند؟ و چرا نکردند و چرا نشد؟

إذا جاءك المنافقون. زلزله آمد و زلزله‌ها آمد! إذا زلزلت الأرض زلزالها، و أخرجت الأرض أثقالها این اتفاقات در صحنه جامعه و عرصه فرهنگ و در عرصه سیاست افتاد و افتاد و دائم این اتفاقات می‌افتد و می‌افتد. جواب همه اینها همین مسائل است و خدا همه اینها را بیان کرده است. خدا در این سیر آخر به اول قرآن که ما داریم سیر سوره‌ها را دنبال می‌کنیم و قرآن در پی تبیین قرآنی برای ما و برای اهل قرآن است این سوره‌ها را با یک نظم و دقت خاصی کنار هم می‌چیند و این توجهات را یکی پس از دیگری به ما می‌دهد.

در سوره زلزال با این بیان می‌خواهیم به اینجا برسیم که پیام سوره زلزله «کو تا قیامت» نیست. این نیست که قرار است در آینده خیلی دوری اتفاقاتی

بیفتد و پیشاپیش برای شما بیان می‌شود. محکم‌ترین دلیل برای شما این است که اگر سؤال بگذارید که اگر ما این گزارش‌ها را از آنچه در آینده‌ای دور مطابق ذهن ما انسان‌ها که خدا می‌فرماید قریب است و ما می‌گوییم بعید، نداشتیم چه فرقی می‌کرد؟ اگر در قرآن گزارش این حوادث نمی‌بود چه فرقی می‌کرد؟

با اندک تأملی به این می‌رسیم که خیلی فرقی نمی‌کرد. ما با آیات و سوره‌ها با این شرایط برخورد کردیم ولی فرهنگ قرآن و پیام سوره‌های قرآن چنین نیست. قرآن انتظار دارد که همان توجّهاتی که برای ما پیش می‌آمد وقتی از سوره عصر منتقل می‌شدیم به سوره تکاثر و قارعه و عادیات الآن هم که منتقل می‌شویم به سوره زلزله برای ما پیش بیاید و در متن زندگی خودمان این سوره را ببینیم. زلزله زلزال را ببینیم. این سوره و امثال این سوره از ما می‌خواهند در زندگی این پدیده را ملموس بشناسیم و ببینیم. در بسیاری از خانواده‌ها زلزله اتفاق افتاده است. دیوار شکاف برداشته است و چیزی نمانده است که همه چیز کن فیکون شود. غفلت حاکم است و می‌گوید همه چیز درست است. آقا با یک بیان و خانم خانه با بیان دیگر می‌گوید همه چیز درست است؛ بقیّه خانواده هم همین‌طور.

داستان جالبی در منابع در ارتباط با سوره زلزال مطرح است که من همین‌جا اشاره بکنم. یکی از تفاسیری که من در این دوره به آن مراجعه می‌کنم. تفسیر فتح‌العزیز معروف به تفسیر عزیزی است که یک اثر وزین فارسی است از مولوی عبدالعزیز دهلوی از علمای هندوستان و پاکستان، تفسیر عجیبی است. امروز دو سه بار به این کتاب مراجعه می‌کنیم. یکی از مطالب این است که در ارتباط با نزول سوره زلزله این روایت را آورده است که پاسی از شب گذشته بود که این سوره نازل شد. بستگی دارد به طول شب، در هر حال پاسی از شب گذشته بود که این

سوره نازل شد پیامبر اکرم منتظر بامداد نشدند. همان وقت به میان مسلمانان آمدند و شبانه در همان ساعات پاسی از شب گذشته آن را به مسلمانان ابلاغ کردند؛ برخلاف معمول که وقتی وحی قرآن شب نازل می شد در نماز صبح می خواندند و پس از نماز صبح تعلیم را ادامه می دادند.

سوره سوره خاصی است و وقت نزولش هم وقت خاصی است. پیامبر اکرم نمی خواهند به سادگی از کنار این مسئله بگذرند که وحی این سوره می توانست در ساعات روز نازل شود، اما، حالا شب نازل شده است. نکته را در می یابند که این سوره در هنگامی نازل شده است که همه غالباً احساس آرامش می کنند. این احساس آرامش، این همه احساس آرامش به صورت افراطی با اصول اعتقادی شان تضاد دارد، هم با توحید و هم با معاد. وقتی با معاد تضاد دارد با نبوت هم تضاد دارد. با زندگی مسلمان مآبانه هم تضاد دارد. با اخلاق مسلمانی که خدا و رسول انتظار دارند مسلمان داشته باشد هم تضاد دارد. مسلمان اهل قرآن نباید مانند دیگر غافلان که نه قرآن دارند و نه از اسلام بهره ای دارند باشد. درست در همان لحظه که همه بی خبرند و می خواهند بی خبر بمانند، خداوند در همین زمان این سوره را نازل می کند و پیامبر نیز همان شب هنگام به سراغ مردم می آیند و در همان هنگام شب سوره را اقراء می کنند که این ثبت شود و بماند. نیز، در روایات توصیه شده و حتی در توضیح المسائل هم آمده است که سوره زلزال را در نماز عشاء بخوانیم.

اینها مسائلی است که تفسیر حقیقی قرآن است و تفسیر حساب نمی شود. این که این سوره را کی بخوانیم و به چه چیزی در آن توجه کنیم. اینها برای این است که ما درک کنیم و از مسئله زلزله ای که خدا می خواهد به آن توجه داشته

باشیم، باخبر باشیم. زلزله فقط زلزله زمینی نیست. زلزله زمین فقط زلزله زمین در قیامت نیست. دائم در جریان است و منحصر به گره مسکونی زمین نیست. در فارسی هم مثل زبان عربی رابطه «زمین» با «زمینه» خیلی قابل توجه است. ما «زمینه» را خیلی به کار می‌بریم. مثلاً می‌گوییم در زمینه اقتصاد و سیاست، یعنی عرصه اقتصاد و سیاست. اینها همه زمین است. اینها وقتی زمین هستند زلزله هم دارند و زلزله‌هایی که در آنها رخ می‌دهند پیامدهایی دارند، و شناسایی آنها برای انسان لازم است، و لازم است در قرآن سوره زلزله باشد. از سوی دیگر، وقتی قرآن سوره زلزله دارد لازم است مسلمان مداومت داشته باشد به قرائت سوره زلزله و ادمان داشته باشد. ادمان فرقی با مداومت این است که هم‌خانواده دامن است. یعنی حداقل دامن سوره در زندگی انسان باشد. مداومت یعنی اینکه شما شبانه‌روز حداقل یک بار سوره زلزله را بخوانید. ادمان این است که هرچند روز یک بار سوره زلزله را بخوانید. در تحقیقات سوره‌شناسی این رگه‌ها را ما رصد کرده‌ایم که این آموزه‌ها وجود دارد و این توجهات را داده‌اند که حداقل بسیاری از سوره‌ها را ما ادمان داشته باشیم. قید کرده‌اند هفته‌ای یک بار، ولی ادمان داشته باشد.

آدم به فکر باشد که سوره زلزله را مدتی نخوانده‌ام و برایش مهم باشد که باید بخوانم. مثل چیزهایی که کم‌کم داریم یاد می‌گیریم و یادگرفتنش هم خوب است، ولی تأسف از این است که هنوز نماز را نتوانسته‌ایم همگانی کنیم. ورزش سحرگاهی را جانداخته‌ایم ولی مسجدهایمان هنوز درهایشان بسته است و اگر باز باشد هم داخلش هوا می‌رود و می‌آید. مؤذن به هنگام طلوع فجر در مساجد معمولاً برای کلاغ‌های اطراف مسجد اذان می‌گوید. این مصیبت است. اشاره کنم به ویتامین‌ها و پروتئین‌ها، که امروزه بیشتر داریم درباره آنها یاد می‌گیریم.

قرار بوده یک چیزی شبیه به آن موارد باشد. احساس کنیم که چون مدتی سوره زلزله را نخوانده‌ایم یک چیزهایی کم داریم و از درک یک چیزهایی بازمی‌مانیم. منافاتی با توجه به قیامت هم ندارد اتفاقاً توجه به قیامت هم اثرگذار است. ولی کاربرد هدایتی تربیتی سوره به مراتب بیش از زلزله زمین در نفخ صور در این قسمت است: **فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره، و من يعمل مثقال ذرة شراً يره.** یکی از زیباترین روایت‌های این مطلب آن داستان مشهور است که در سیره پیامبر اتفاق افتاده است. داستان آن مردی که آمد از پیامبر اکرم تقاضا کرد که به او قرآن بیاموزند و وقتی دو آیه این سوره را برای او خواندند و دو آیه آخر سوره را فرا گرفت راهش را گرفت و رفت. یکی از زیباترین بیان‌ها را این تفسیر عزیزی آورده است در صفحه ۲۶۸ و ۲۶۹ زیبایی‌هایی در آن داستان هست به خصوص از بیان این دانشمند بزرگ جهان اسلام.

در حدیث صحیح است که این سوره برابر ربع قرآن است. این را هم بهتر بود که فراموش نکنیم. این هم تأییدی است بر آن مسائلی که ما روی آن تأکید می‌کنیم که این سوره‌ها باید این‌چنین دیده شوند. سوره زلزله باید مثل ربع قرآن دیده شود. حداقل یک چهارم قرآن بیان سوره زلزله است.

در حدیث شریف آمده است که مردی پیش پیغمبر آمد و عرض کرد که یا رسول الله مرا قرآن بیاموزید. آن حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی را فرمودند تا او را قرآن بیاموزند. امیرالمؤمنین او را سوره اذا زلزلت آموختند. چون به این آیه رسید یعنی آخر سوره **فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره، و من يعمل مثقال ذرة شراً يره** گفت: برای من بس است. من پروای آن ندارم که چیز دیگری نیاموزم. امیرالمؤمنین این قصه را برای پیامبر عرض نمود و آن حضرت فرمودند: بگذار او را، زیرا که او فقیه و

دانا شده است. با همین دو آیه چه رسد با همین یک سوره. تعبیر پیامبر اکرم این است که شخص فقیه می‌شود.

اگر سوره‌ها درست دیده شوند، اگر سوره‌ها درست تفسیر شوند و جایشان را در زندگی اهل قرآن پیدا کنند، این سوره‌ها به اهل قرآن «فقه» می‌دهند. این پیام اصلی ابلاغ و تعلیم این سوره است برای اهل قرآن، ضمناً پایگاه سوره هم قیامت است، اشکالی ندارد. این در سوره‌شناسی مهم است. فرق است بین مضامین سوره و موضوعات سوره، محورموضوعی سوره، پیام و اهداف سوره، و اینها هر کدام در جای خود قابل بحث و بررسی هستند. سوره زلزال پیام اصلی‌اش این است که زلزله را نه فقط برای اهل زمین و نه فقط در قیامت بلکه در همه زمین‌ها بشناسند و بتوانند مقدماتش را درک کنند، بتوانند زلزله‌های نیامده را پیش‌بینی کنند، بتوانند زلزله‌های آمده را از خرابی‌ها و ویرانی‌هایش کم کنند و بازسازی کنند و امکان اینکه زلزله‌های بعدی ویرانگر شوند را بشناسند و جلوگیری کنند. در همه زمین‌ها انسان‌هایی بصیر باشند.

وقتی که سوره **والعادیات** را می‌خواندیم در همین اندک حرکتی که در مسیر تدبّر در سوره عادیات داشتیم و ارتباطش با سوره قارعه، خیلی چیزها توانستیم ببینیم. تحرک‌های مثبت و منفی و آثار و پیامدهای آن. **والعادیات ضبحاً، فالموریات قدحاً، فالغیرات صباحاً، فاثرن به نقعاً، فوسطن به جمعاً** بلافاصله پس از آن حالا سوره زلزال است. مقدمات را در ذهن ما ایجاد کرده است. همواره باید عادیات را در زمینه‌های مختلف رصد کرد و به فکر آنها بود. بستگی به نوع این زلزله‌ها دارد. ما باید بتوانیم زلزله‌ها را پیش‌بینی بکنیم.

سوره تکاثر به ما یاد داد زلزله‌های اقتصادی را پیش‌بینی بکنیم **الهاکم**

التكاثر. این تکثیر را در سورهای قبل و قبل‌تر دیدیم: **وَلِكُلِّ هَمَزَة لَمَزَة، الَّذِي جَمَعَ مَالاً وَ عَدَّه.** زلزله‌های نظامی و سیاسی را در سورة فیل زمینه داشتیم: **الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل.** زلزله‌ای که مردم مکه برایش آماده نبودند و زلزله‌ای که می‌توانست به‌راحتی مکه و مردم مکه و جامعه اهل مکه را زیر و رو کند و تاریخ را دگرگون کند از مبدأ ام‌القرای. زلزله‌ای که نسبت به آن آگاهی نداشتند و ایمنی در برابرش نداشتند و وقتی اتفاق افتاد درکی از آن نداشتند که این چیست و چگونه است و چه خواهد شد. خدا مطابق بحث‌هایی که داشتیم مطابق دلایل حکمت و اراده خودش بنا را بر این قرار داده بود: **الَّذِي اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف.**

خدا همین زلزله نظامی سیاسی اصحاب فیل را برای مردم مکه دگرگون کرد و باعث آن گردانید که امنیت مکه تا زمان ظهور اسلام امنیت چشمگیری بود که بیان آن را در جای خودش داشتیم. این امنیت برای مکه بود و برای کاروان‌های تجاری مکه. مشخصاً قریش را پوشش می‌داد. یک امنیت کم‌نظیری که از آن برخوردار بودند و به این امنیت آن‌چنان عادت کرده بودند که خیلی چیزها را نمی‌دیدند. بخشی از فی ضلال مبین بودنشان هم از غافل شدن از زلزله‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بود.

وقتی زلزله ظهور اسلام رخ داد از نوع دیگری: **اذا جاء نصر الله و الفتح، و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا** که خدا برای پیامبر اکرم در اولین سوره‌ها می‌فرمود، در بحث‌های سیره و سورة نصر داشتیم که خدا این آیات را برای مسلمان بیان می‌فرمود و کفار هم می‌شنیدند که خدا دارد از یک چنین زلزله‌ای خبر می‌دهد. اذا را از قدیم «فجائیة» گفته‌اند یعنی نشان می‌دهد که واقعه غیر مترقبه‌ای

قرار است رخ دهد. اتفاق عظیمی است که دارد می‌افتد. در عالم زلزله می‌شود با نزول قرآن و ظهور اسلام، و اهل مکه که این اتفاقات در خود مکه دارد رخ می‌دهد، هیچ درکی از آن ندارند.

انشاءالله خودمان را آماده کنیم که زمانی که به سورة قدر رسیدیم مثل بقیه که این حرکت‌ها را نداشته‌اند و از برکت‌های تدبّری و تفسیری محروم بوده‌اند، و می‌خواهیم ما مثل آنها نباشیم. همه اینها درک می‌خواهد. اهل مکه درک نداشتند و تا دوران مکه طی نشد، تا مسئله مهاجرت پیامبراکرم که درواقع اخراج پیامبراکرم توسط قریشیان بود اتفاق نیفتاد، تا زمانی که جنگ بدر رخ نداد و بزرگان‌شان قربانی این لجاجت‌ها نشدند، تا زمانی که امثال ابوجهل‌ها نعش‌هایشان در کنار چاه‌های بدر بر زمین نیفتاد، درک نکردند. تا آخرش هم درک نکردند که چه اتفاقی دارد می‌افتد.

حالا ببینید که علت اساسی اینکه انقلاب در ایران عزیز ما هنوز هم خیلی جاها درک نمی‌شود چیست. انقلاب اسلامی ایران از مکتب و نهضت حسینی الگو گرفته است و مکتب حسینی و نهضت حسینی همان مکتب قرآن است. وقتی قرآن شناخته شده نیست تکلیف همه چیز معلوم است. ریشه‌ها شناخته شده نیست. برای گسترش شناخت ریشه‌ها کار نمی‌شود. بنابراین انتظاری نیست که شاخ و برگ‌ها شناخته شوند.

جای تعجب نیست که درکی از انقلاب اسلامی برای بسیاری از هموطنان ایرانی ما وجود نداشته باشد، وقتی قرآن شناخته نشده است. ۳۰ سال از انقلاب اسلامی می‌گذرد و ما اینک منشور قرآنی داریم، کاری که باید ۳۰ سال قبل انجام می‌شد. در این منشور در زمینه‌های توسعه فرهنگ قرآنی همه دیده می‌شوند و

همه موظف می‌شوند، به‌طور مشخص چندین وزارت‌خانه درگیر می‌شوند برای توسعه فرهنگ قرآنی و در شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب می‌شود. کاری که ۳۰ سال قبل باید انجام می‌شد تا این نسلی که تقریباً بی‌خبر از انقلاب اسلامی است متفاوت بار می‌آمد و فرهنگ و معرفت لازم به او داده می‌شد. اگر بگوییم که انقلاب اسلامی یک زلزله بود برای بسیاری قابل فهم نیست. ما احساس نکردیم و آنها که احساس کردند به ما منتقل نکردند! انگار خبری نشده است.

وضعیت مردم در شام به‌گونه‌ای شد که در فضای اسلام و اندکی پس از ظهور اسلام وقتی که هنوز نیم قرن از رحلت پیامبراکرم نگذشته بود عدّه زیادی تصورشان از اسلام و قرآن در این حد بود که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. نه یک اقلیتی بلکه یک اکثریتی اعم از کوفه و شام و جاهای دیگر، یک اکثریتی غافل بودند از آن. چون آنگونه که باید قرآن مطرح نشده بود. قرآن آنگونه که باید تفسیر شود تفسیر نشده بود. در بحث‌های سیره داشتیم. قرآن و اسلام آن‌گونه که در مکتب سیدالشهدا تفسیر شد، تفسیر نشده بود. در نتیجه مردم خبر چندانی از ادا **جاء نصر الله و الفتح** نداشتند.

اینها مسائل اساسی است که این سوره‌ها درصدد بنیان‌گذاری و فرهنگ‌سازی این مسائل و مباحث هستند. اینها باید بیاید در متن زندگی مردم مطرح شود. مداومت این سوره‌ها که این‌قدر مطرح است برای این است که این سوره‌ها در اخلاق فردی و در منش فردی و اجتماعی و در محیط‌های مختلف جا باز کند و اثرگذار شود. معلوم شود که خداوند در سازوکار ابلاغ و درج این سوره‌ها در قرآن کریم به دنبال چه چیزهایی بوده است. سوره **اذا زلزلت الارض زلزالها** به‌خصوص با توجه به همگروه‌هایش. این هفت سوره با همدیگر دیده شوند و با هم تفسیر شوند.

من مطمئنم که بسیاری از افراد این جمع این پیگیری را داشته‌اند و خواهند داشت، آن وقت سوره زلزال خودش را نشان می‌دهد و معلوم می‌شود که سوره زلزال آن چنان که معروف شده است که یک سوره هشت آیه‌ای است، چنین نیست. این سوره خیلی بزرگ‌تر از این حرف‌هاست. این سوره حداقل به اندازه همه زندگی همه انسان‌ها در طول تاریخ بشر بزرگ است. حداقل به وسعت آسمان‌ها و زمین بزرگ است. حداقل به وسعت این عالم و عالم‌های بعد از این عالم بزرگ است. بر همه اینها اشراف دارد.

قرآن نه برای اینست که یک گزارش از عالم دور از دسترس فهم ما بکند، بلکه برای اینست که به ما بفهماند و نشان دهد قرآن بر همه این عوالم اشراف دارد و عوالم نارفته ما را دیده است. قرآن می‌داند که ما در کجا هستیم و نه فقط اینکه در کجا هستیم، می‌داند که کجا خواهیم رفت. ابدیت ما را دیده است؛ با آن بینش قرآن را برای ما بیان کرده‌اند و سوره‌ها و آیاتش را برای ما چیده‌اند. شما آمادگی پیدا می‌کنید از سوره زلزله منتقل بشوید به سوره بینه و به گونه دیگر این سوره برای شما باز می‌شود. من مثل بسیاری از موارد دیگر این تأکید را دارم و این عبارت را به کار می‌برم که از شما به عنوان یک جمع نمونه و نمونه‌ای از جمع‌های اهل قرآن تقاضا می‌کنم که توجه به این احساس داشته باشید و یک بار دیگر که سوره بینه را می‌خوانید توجه داشته باشید که چه تفاوتی با دفعات قبل دارد و حالا سوره بینه در چه جایگاهی قرار می‌گیرد. یک بار با هم این سوره را بخوانیم:

**بسم الله الرحمن الرحيم. لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب و المشركين
منفكين حتى تاتيهم البينة، رسول من الله يتلوا صحفاً مطهرة، فيها كتب قيمة، و ما
تفرق الذين اتوا الكتاب الا من بعد ما جاءتهم البينة، و ما امروا الا ليعبدوا الله**

مخلصين له الدين حنفاء و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة و ذلك دين القيمة، انّ الذين كفروا من اهل الكتاب و المشركين في نار جهنّم خالدين فيها اولئك هم شرّ البريّة، انّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البريّة، جزاؤهم عند ربّهم جنّات عدن تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدأ رضي الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشي ربّه.

اینها چیزهایی است که هنوز متأسفانه تازه است حتّی در منابع تخصّصی علوم قرآنی زیر سؤال می‌رود که این سوره بیّنه با سوره زلزله ارتباط دارد یا ندارد؟ به جای اینکه با یک یقین قاطع گفته باشند و بگوییم که وقتی خود خدا این سوره‌ها را کنار هم چیده است و این سوره‌ها کلام خداست و حرف آن چنینش و حیانی دارد، اصلاً جای سؤال ندارد که سوره بیّنه با زلزله ارتباط دارد. سؤال این است که چه ارتباط‌هایی دارد. آشکارترینش **ذلك لمن خشي ربّه** است. اگر مداومت سوره زلزله و فرهنگ آن و معرفت آن در وجود انسانی از مسلمانان اهل قرآن باشد **«ذلك لمن خشي ربّه»**، خشیت رب هم در وجود او خواهد بود، و اگر نباشد بعید است. ما خشیت را خیلی جاها دنبال می‌کنیم، قرآن به ما می‌گوید که خیلی راحت و دم دست عواملش این چیزهاست. وقتی ما مداومت نداریم بر سوره‌های قرآنی که خشیت‌آفرین هستند و وقتی جامعه اسلامی ما سال‌ها و ماه‌ها بلکه قرن‌ها از آن می‌گذرد از یک منطقه و کشور، و حتّی یک بار سوره زلزله تلاوت نمی‌شود و به معنای حقیقی‌اش باز و فعال نمی‌شود، خشیت هم وجود ندارد. غالباً اهل آن منطقه و مملکت از خشیت الهی بی‌خبرند. جالب است کسانی که ادعای خشیت هم می‌کنند، خشیتشان را که بررسی می‌کنی آن خصوصیتی را که قرآن می‌خواهد داشته باشد ندارد و چیز دیگری است. نام آن را خشیت الهی گذاشته‌اند

اما به گونه دیگری تعریف شده است.

دسته‌بندی انسان‌ها در این سوره عین دسته‌بندی‌یی است که در سوره زلزال آمده است **فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره، و من يعمل مثقال ذرة شراً يره**، قرار است که همه اعمال خودشان را ببینند. **كجا؟ جنّات عدن تجري من تحتها الانهار خالدین فیها. انّ الذین كفروا من اهل الكتاب و المشرکین فی نار جهنّم خالدین فیها اولئک هم شرّ البریّة. خیر البریّة و شرّ البریّة؛ خیراً یره و شرّاً یره**. اینها ارتباط‌هایی است که ظاهر است و ارتباط‌هایی که اشاره‌هایی داشتیم آنها یکی پس از دیگری برای کسی که در مقام تدبّر در این سوره‌ها برآید و توجّه به ارتباط این سوره‌ها داشته باشد آشکار می‌شود. گاهی سوره بیّنه و گاهی زلزال و گاهی سوره قدر را قبل از اینها قرار دهد و گاهی برعکس. نطق قرآنی سوره‌ها یکی پس از دیگری باز می‌شود و فرهنگ قرآنی خودش را نشان می‌دهد.

یک وجه تسمیه برای نام سوره بیّنه بیان شده است، باز در این تفسیر عزیزی و در منابع دیگر هم هست، در این تفسیر با بیان زیبای فارسی کم‌نظیر این وجه تسمیه را دیده‌ام و برای شما می‌خوانم. صفحه ۲۶۲ از تفسیر عزیزی درباره وجه تسمیه سوره بیّنه آورده است که «وجود با جود پیغمبر فی حدّ ذاته به خودی خود نشانه‌ای روشن است به نبوّت خود». بیّنه نامیده شدن این سوره به دلیل این است که کلمه بیّنه در متن سوره آمده است: **حتّٰی تاتیه‌م البیّنة** و تفسیر شده است به **رسول من الله** که پیامبر اکرم است. بیّنه‌ای که اهل کتاب و مشرکین سالیان سال منتظر ظهور او بودند، نشانه‌ای روشن است بر نبوت خود، به حدّی که محتاج به دلیل دیگر نیست. پیامبر اکرم وقتی ظهور کردند آن چنان ظهور و بروزی داشتند که ایشان توضیح می‌دهد که هرکس که از اخلاق آن ذات مقدس خبردار شود

بالیقین می‌داند که این قِسم ذات مقدس بلاشبیه لیاقت پیامبری دارد و دروغ در آن گنجایش ندارد.

خود پیامبر اکرم بینه‌ای بودند که در این سوره مطرح می‌شوند. بینه صفتی است که موصوف آن حذف شده است. آیت روشن، «رسول من الله یتلوا صحفاً مطهرة» است در سوره بینه که قبل از سوره قدر قرار دارد، و برای اینکه ما کم‌کم انشاءالله در ادامه این کارگاه‌ها به تفسیر سوره قدر برسیم این آمادگی‌ها را یکی پس از دیگری لازم داریم. یکی از این آمادگی‌ها که سوره بینه می‌خواهد برای ما به وجود بیاورد همین است. سوره بینه آن قدر با سوره قبلی‌اش از لحاظ اسلوب و عبارات و مضامین متفاوت است که از قدیم مطرح شده است که این سوره مدنی است هرچند مکی بودنش را هم مطرح کرده‌اند.

علامه طباطبائی راجع به این سوره در المیزان مطرح می‌کنند که مضامین سوره به مدنی بودن شبیه‌تر است. این سوره را هربار که در زنجیره سوره‌های آخر قرآن بخوانید فوراً حس می‌کنید که با سوره‌های قبلی متفاوت است و به این خاطر تصوّر به مدنی بودن آن رفته است. علما از قدیم گفته‌اند که گاه یک سوره مکی داریم که شباهت به مدنی دارد و گاه برعکس است. چه‌بسا این از همه حرف‌ها درست‌تر باشد: سوره بینه سوره‌ای مکی است که به مدنی بودن هم شباهت دارد. در مقاله‌ای بیان شده است که سوره بینه تمامی محتوای سوره بقره و آل عمران را دربردارد. اگر بخواهد شرح و بسط داده شود می‌شود سوره بقره و آل عمران و به اضافه دو سوره دیگر نه چندان کوتاه، تا سوره در خود قرآن باز شود.

بسیاری که این سوره را مدنی دیده‌اند به خاطر حضور اهل کتاب در این سوره است. لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تاتیهم

البَيِّنَةُ و بعد تکرار می‌شود در آیه ۶ که **انَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمَشْرِكِيْنَ فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِيْنَ فِيْهَا اُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ**. همین باعث شده است بگویند که چون اهل کتاب در مکه نبوده‌اند، این سوره مدنی است و حالا ما بگوییم که غافل از چه و چه این حرف را زده‌اند، دو سه تایش را می‌گوییم. غافل از اینکه گیرم اهل کتاب در مکه نبودند، برای خدای صاحب قرآن و صاحب سوره بیّنه که این سوره را به‌عنوان کلام الله بر پیامبر می‌خواهد نازل کند و به ما و امثال ما و به‌خصوص به مسلمانان اولّیه مکه بخواهد آگاهی بدهد، چه فرقی می‌کند؟ یکی دیگر اینکه اگر اهل کتاب یهودی‌ها منظور هستند، می‌خواهیم معلوم کنیم که در جاهایی که یهودی‌ها نیستند واقعاً نیستند؟ حداقل خود قرآن این آگاهی را به شکل‌های مختلف داده است. اسرائیلی‌ها با کلماتی‌های پیرو حضرت موسی کلیم الله که دیندار هستند اشتباه نشوند. کلماتی‌های خوب هم داریم که در مملکت اسرائیل ساکن هستند و به جرم کلماتی بودن مورد آزار قرار می‌گیرند. قبل از ظهور اسلام ارتباط بسیار محکمی بین یهودیان ساکن مدینه و اهل مکه وجود داشته است به‌ویژه قریش.

در طول سیزده سال مکه اتفاقاتی که در مورد دعوت پیامبر و دربارهٔ صحابه اتفاق افتاد اینها همه در ارتباط با یهودی‌های مدینه بود و غالب این موارد را یهودی‌ها خط می‌دادند و اجرا می‌شد. جالب این است که من در بحث‌های دیگر هم گفته‌ام که این مطلب تحقیق شده است. برای بعضی ممکن است بتواند به‌عنوان فرضیهٔ تحقیقی مطرح باشد که قریشی‌ها آن‌چنان در مکتب یهود و در مکتب یهودی‌های مدینه تعلیم یافته بودند و آن‌چنان دانش‌آموخته شده بودند که آن نکتهٔ تحقیقی این است که یک نوع تردید وجود دارد که آیا قریشی‌ها بر یهودی‌ها

در مسائلی که به نام یهودی‌ها مطرح می‌شود بیشتر برتری داشته‌اند یا یهودی‌ها جلوتر بوده‌اند؟

یک اشاره بسیار ظریف علامه دارند که اینها دست یهودی‌ها و اسرائیلی‌ها را از پشت بسته بودند. اینها شاگرد یهودی‌ها بودند و بعدها استاد یهود شده بودند. هنوز هم جای سخن است که ارتباط‌های اینها چگونه بوده است.

حقیقتی را که این سوره دقیقاً مکی می‌خواهد به آن توجه بدهد این است که این دو در پیوند کامل با هم هستند: **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ**. اینها همه با هم یک سخن دارند و یک مسئله دارند قبل از ظهور اسلام که منتظر آمدن پیامبر آخرالزمان هستند؛ وقتی می‌آید چه می‌شود؟ **وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ**. این سازهای تفرقه‌ای که نواخته شد توسط همین منتظران ظهور پیامبر خاتم نواخته شد و عمدتاً هم از سوی آنهایی که اهل کتاب بودند.

در همین تفسیر عزیزی باز هم بیان زیبایی دارد. توجه می‌کند به اینکه تفرقه به **اوتوا الكتاب** نسبت داده شده است ولی به مشرکین نسبت داده نشده است. در صورتی که مشرکین همان کارها را کرده‌اند و این توضیح را ادامه می‌دهد که از اهل کتاب انتظار بیشتری بود که چنین نکنند نسبت به مشرکین. خدا تأکید می‌کند که تفرقه از **الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** آغاز شد ولی فرقی نمی‌کند. در ادامه سوره هم می‌بینیم که **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ**، خدا همه را یکجا جمع می‌کند و یک برخورد با آنها می‌کند، چون با هم همراه بوده‌اند و کارشان یک نتیجه را داشته است.

سوره بینه در زمان ما چه می‌خواهد بگوید؟ به تعبیر دیگر، یکدفعه برویم

سراغ یکی از نتایج آخرین بررسی‌های تفسیری سورۀ بینه. در کارگاه‌های قبلی گفتیم که ما هیچ‌وقت بنای این را نداشته‌ایم و نداریم که حتی یکی از این سوره‌ها را تفسیر کنیم و تفسیرش را کامل کنیم. ما دنبال دردها و خلأها هستیم و ببینیم که چه کارهایی را باید می‌کرده‌ایم و نکرده‌ایم. اگر سؤال بگذاریم که چگونه باید سورۀ بینه خوانده شود تا سورۀ بینه را خوانده باشیم؟ باز در تفسیر عزیزی من مطلب را یاد نمی‌آید که در تفسیر دیگری دیده باشم، عین عبارت را برای شما می‌خوانم. صفحه ۲۶۳. «و این حالت ایشان منظورش حالت منتظران ظهور پیامبر اکرم و یهودیان به‌طور شاخص در مدینه و مشرکین در مکه که خبرها را داشتند و همه به‌نحوی منتظر بودند و این حالت ایشان مثل حالت فرقه‌های مختلف از اَمت پیامبر ماست در این زمانه که همه این طوایف را هرچند به دلایل عقلیه و نقلیه فهمانده شود که بر جاده اصلیه محمدی استوار شوند و بدعات موروثه خود را ترک کنند اصلاً ممکن نیست و جواب این همه طوایف ضالّه در مقابل وعظ و نصیحت همگی یک حرف است که این وضع و آیین قدیم خود را بدون دیدن حجت ظاهر و خروج حضرت امام مهدی (ع) و بیان شافی ایشان ترک نمی‌کنند. ایشان می‌گویند که سورۀ بینه یک تصویر فرهنگی و معرفتی از کلّ جوامع اسلامی داده است و می‌گویند درست همان وضعیتی که سورۀ بینه دارد برای ما بیان می‌کند که قبل از ظهور پیامبر اسلام همه به‌خصوص یهودیان در مدینه و کفار در مکه داشته‌اند همان وضعیتی را جهان اسلام دارد که در انتظار ظهور حضرت مهدی (عج) است.

آنها همه چیز را گذاشته بودند تا پیامبر آخرالزمان بیاید و هیچ حرفی حالی‌شان نبود و اصرار داشتند، منفکین، یعنی دست بردار، نبودند. تفسیر مشهورتر

هم این است که دست بردار از آنچه با آن زندگی می کردند نبودند. می گفتند همه چیز بماند تا پیامبر آخر الزمان بیاید. امروز جهان اسلام هم بنا ندارد که هیچ کاری بکند تا حضرت مهدی بیاید و این سوره بینه بیان می کند که این ظهور هم بیاید چگونه خواهد بود و آیا واقعاً همه منتظران ظهور حضرت مهدی موعود به او خواهند پیوست؟ آیا همه از او تبعیت پیدا خواهند کرد؟ سوره بینه باز این آگاهی را دارد به وجود می آورد که انتظار مهدی موعود مثل انتظار پیامبر اکرم است و انتظار خوبی هم هست، بد نیست. در شرح سوره بینه، در سوره بقره، هم دارید «وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به و لعنة الله على الظالمين» امروزه هم جهان اسلام و حتی به نحوی فراتر از جهان اسلام وضع مردم همین است: لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب و المشركين منفكين حتى تأتيهم البينة. مسلمانان هم به این مشرکان و اهل کتاب اضافه شده اند و اگر شما سؤال کنید که کجای این دو عنوان اهل کتاب و مشرکین قرار می گیرند پرواضح است که ذیل عنوان اهل کتاب قرار می گیرند. ما هم دین داریم و کتاب داریم، پس اهل کتاب حساب می شویم. اگر ما هم بهره مان از اسلام جز همین صورت کتاب نباشد، پیامبر اکرم فرمودند در آخر الزمان می آیند کسانی که فقط این نوشته های قرآن باشد و کتاب قرآن و حضور قرآن در جوامع اسلامی پررنگ نباشد. در زندگی مسلمانان عصر حاضر وضعیّت همین است.



سؤال: اینکه فرمودید همه چیز تفسیر قرآن است، این یک توصیف است؛ براساس آن توصیف، کارهایی که ما باید بکنیم و آن دستوراتی که از ما بر می آید را بفرمایید.

جواب: تعبیر دیگر این است که تفسیر صحیح قرآن و پیگیری صحیح تفسیر قرآن این است که ما به دنبال این باشیم که نسبت همه چیز و همه کس در همه جا را با بیان قرآن مشخص کنیم، باید دنبال این باشیم. اینکه تا چه حد برسیم یا نه به خیلی عوامل بستگی دارد. تعبیر دیگری که در مورد فهم قرآن عرض کردیم این است که خواستیم بگوییم گستره فهم قرآن چنین گستره وسیعی است. در مسیر فهم قرآن و معارف و تفسیر قرآن ما باید به دنبال این باشیم که نسبت هر چیز و هر کس و هر حادثه و سیره و تاریخ و مطلبی را که اتفاق افتاده و اتفاق می افتد و خواهد افتاد، با قرآن روشن کنیم؛ این یعنی تفسیر قرآن و این یعنی فهم قرآن. یعنی قرآن را با همه چیز تفسیر کنیم. به عبارت دیگر، نسبت همه چیز را با قرآن روشن کنیم تا قرآن تفسیر شده باشد. این را در مقابل آن دیدگاه قرار دادیم که گفته می شود تفسیر لغت است و صرف و نحو و بلاغت. نه، تفسیر قرآن یعنی هر سخنی از زبان هر کسی که برمی آید و هر کسی در هر گوشه عالم هر چه می گوید به نحوی گوشه ای و قسمتی از قرآن را تفسیر می کند، منفی باشد یا مثبت باشد، درست باشد یا نباشد. قرآن حاکم است بر کل آنها. این که اشاره کردیم به قرآن شناسی و گفتیم اگر قرآن شناسی ما ارتقای لازم را پیدا کند و به آن قرآن شناسی بی برسیم که قرآن خودش را معرفی می کند، با اسماء و اوصافش و در تعالیم پیامبر اکرم معرفی می شود و بعد تعالیم ناب پیامبر اکرم به ویژه در مکتب اهل بیت و در کل مجامیع حدیثی و منابع اسلامی، اگر ارتقا پیدا کند، آن وقت این چنین بیانی برای تفسیر قرآن صحیح خواهد بود که از همه چیز باید برای تفسیر قرآن کمک گرفت تا جایگاه قرآن در ارتباط با همه چیز و همه کس روشن شود و قرآن آن قرآنی بشود که باید باشد هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان، هذا

بلاغ للناس، این همان هاست.

مشکلی که ما داریم به صورت تاریخی این است که به جای اینکه قرآن شناسی فربه شود. تفسیر فربه شد و اگر همین مقدار که تفسیر فربه شد توسط علمای اسلامی، اگر بخشی از این مقدار و یک صدم آن قرآن شناسی فربه شده بود ما وضع بهتری در ارتباط با قرآن در فرهنگ اسلامی و قرآنی مان داشتیم. ما از هر کس و از هر چیزی آن قدری می توانیم یاد بگیریم که شناخت نسبت به آن داشته باشیم. از هر چیزی آن مقدار می توانیم بهره برداری کنیم که نسبت به آن شناخت داشته باشیم. مگر بسیاری از داروها و بسیاری از غذاها نیست که از موادی از طبیعت دریافت می شود و چقدر هم مهم است و چقدر هم کارساز است و قبلاً بر اثر بی علمی بشر از آنها غافل بودیم. چون شناخت ما نسبت به آن پدیده های طبیعی کم بود، دریافت ما هم کم بود. این در مورد قرآن هم صادق است که هر چه درست تر قرآن را بشناسیم استفاده ما از قرآن بهتر و بیشتر خواهد بود. اشاره به آن قرآن شناسی سنتی کردیم که دیگر حداکثر بُردمان هم در فهم و معارف و فرهنگ قرآن همین بوده است که تا کنون هست. امثال شهید صدر می فرمایند که ۱۴ قرن میراث عظیم تفسیری ما غالب مسائل ما را پاسخگو نیست.

سؤال: این نگاهی که شما به تفسیر قرآن دارید و ارتباطی که بین سُور هست در بررسی اینها چقدر باید مقید به علوم قرآنی باشیم؟ الزامی هست یا خیر؟ در یکی از فرمایشاتتان در همین سورة بینه این **ذلک** را تا آنجا که من خاطر من هست اشاره دادید به **اذا زلزلت الارض**، ضمیر اشاره داده شده است به بعدش، اینها تعبّدی هست و یا مفهوماً بیشتر مدّ نظر هست؟

جواب: سؤال شما خود به خود دارد جواب را بیان می کند. جواب درست

این است که شروع کردن با آنها خوب است؛ بحث سر این است که نباید با آنها خاتمه داد. بنابراین، آنچه که در تاریخ تفسیر قرآن شروع کرده‌اند شروع خوبی است و توصیه ما در این کارگاه‌ها هم این است که تفسیر را مطالعه کنند، برای شروع خوب است ولی خاتمه دادن با آن درست نیست. باید ببینیم چگونه قرآن در زندگی ما ساری و جاری می‌شود. از قید و بند ضمیر و اینها آزاد شویم و این سوره‌ها را در زندگی شخصی و فردی و اجتماعی و اقتصادی‌مان وارد کنیم.

سؤال: چگونه می‌توانیم مطالعات ادبیاتی خودمان را در جهتی معطوف کنیم که بتوانیم درک قرآنی پیدا کنیم به‌طور مشخص شاهنامه بخوانیم در حالی که تفسیر قرآن را پیش رو داریم.

جواب: اینها کار می‌خواهد و باید متخصصین ادبیات دست‌به‌کار شوند و زمینه را برای ما الهیاتی‌ها فراهم کنند و راه را برای ما هموار کنند. تخصص را کسب کنیم و متخصصین برای ما بیان کنند که شاهنامه چگونه تفسیر قرآن است و اگر توانستیم موفق شویم - که سخت است - بتوانیم جناب دکتر مرتضی رزم‌آرا را دعوت کنیم و ایشان شاهنامه را برای ما بگویند و ما مسائل قرآنی را از آن دریافت کنیم. کار ما قرآن و تفسیر قرآن است، حداقل کار این است که این فضاها را بشناسیم و معلوم شود قرآن فراتر از اینهاست و بر اینها حاکم است.

سؤال: حدود انتظار ما از قرآن چگونه باشد؟ با توجه به صحبت‌هایی که اشاره فرمودید در تمام زمان‌ها و زبان‌ها قرآن برای ما مطلب دارد. آیا ما حدود انتظارمان از دین و قرآن این است که راجع به هدایت ما آنچه لازم است و راجع به مسائل غیبی و راجع به دین بگوید و یا حدود انتظار ما در مسائل علمی و شیمی و فیزیک هم باشد مانند خیلی از تفاسیر علمی که بر قرآن نوشته شده‌اند ... این

برای ما مدرسین سؤال است که ما برای مخاطبانمان چطور معرفی کنیم که ما توقعمان از قرآن چیست؟ صرفاً در راستای هدایت غیبی و معنوی و دینی است یا حتی در اموری مثل شیمی و فیزیک و خواص گیاهان و اینها، و اینکه ما **فَرَطْنَا فِي** **الكتاب من شيء** مربوط به لوح محفوظ است یا نه؟

جواب: خیلی راحت تر این است که بگوییم: ما در لوح محفوظ هیچ چیزی را فروگذار نکرده ایم، راحت می شویم و دیگر بحث تفسیر قرآن چالشی نخواهد بود و کتاب مکنون و لوح محفوظ و کتاب و اینها که در این آیات آمده است یعنی لوح محفوظ و ارتباطی با قرآن ندارد. از آن طرف آن قرآن شناسی که قرآن را غیر از لوح محفوظ ببیند، آن دیگر قرآن شناسی نیست. مشکل ما قرآن شناسی است. اینکه قرآن را به گونه ای بشناسیم که لوح محفوظ برتری دارد نسبت به قرآن، این قرآن شناسی درست نیست. راحت تر این است که بگوییم مسائل علمی کاری با هدایت انسان ندارد و راحت می شویم، اما حقیقت مطلب این است که در هدایت مردم که این هدایت بخشی علما هستند، بخشی مکتشفین هستند، و اگر اینها هستند آیا می شود گفت که قرآن **هَدَىٰ لِلنَّاسِ** است منهای آنها؟ کجا هدایت قرآن محدود شده است؟ محدودیت بیان نشده در قرآن. قرآن هدایتی برای انسان است که فراگیر است برای همه انسان ها و همه چیزهایی که به انسان مربوط باشد. علم و هنر با انسان ها مربوط است و هدایت قرآن باید شامل آنها باشد.

مسئله اینست که قرآن شناسی ما ایراد دارد و مثل خدا شناسی ماست. شناخت خدای عظیم برای ما سخت است و برای خودمان خدای کوچک تر تدارک می کنیم. احساس می کنیم با خدای کوچک راحت تر هستیم. از دیرباز در عرصه قرآن شناسی به جای اینکه افراد سعی کنند خودشان را ارتقا بدهند سعی کرده اند

قرآن‌شناسی را محدود و کوچک کنند که برایشان قابل تدارک باشد. مثلاً چون نمی‌توانم بیان کنم تفسیر قرآن است پس مطرحش نکنم. درست این است که بیان کنم و خودم را رشد و ارتقا دهم. همه چیز در قرآن است و اهلش باید بررسی کنند. مرحوم صدر نیازی که تعریف می‌کند این نیاز است که اهل هر علم و فنی بیایند و یافته‌هایی که از علوم و فنون مختلف که دارند اینها را بیاورند در محضر قرآن و با آنها قرآن را استنتاج کنند. اگر این کار اتفاق بیفتد معلوم می‌شود که قرآن چگونه نسبت به همه علوم و فنون احاطه دارد، منتها برای اهلش که زمینه‌اش را داشته باشند. ما تجربه‌هایی در تحقیقات موضوعی داریم، مختصرش این است که در زمینه‌های مختلف و جاهایی که ما به افرادی برخورد کرده بودیم که در تخصص خودشان آن افراد خوب کار کرده بودند، اهل قرآن هم بودند و آمادگی و علاقه پیدا کرده بودند که با قرآن کار کرده بودند. اینها وقتی وارد تحقیق می‌شدند چیزهایی را می‌دیدند در آیات قرآن که ما نمی‌دیدیم.

سؤال: ما وقتی سراغ تفاسیر می‌رویم، تفاسیر متفاوتی داریم. تفسیر ادبی و عرفانی، و کسی که ادبی است و می‌آید قرآن را ادبی تفسیر می‌کند. کسی عرفانی است می‌آید کشف و شهود و اینها را بیان می‌کند. این سورة زلزله را که شما تفسیر کردید اجتماعی ادبی بود. ما قبلاً در محضر شما آموخته‌ایم که سیاق را فراموش نکنیم. هرچه به آیات بعدی مراجعه می‌کنیم کلماتی مثل **یومئذ** و این مبحث آخر بحث که اعمال است و بالاخره می‌خواهیم نتیجه اعمالمان را ببینیم و ما یاد گرفتیم در قیامت نتیجه اعمالمان را ببینیم، این چطور می‌تواند با تفسیر شما مطابقت داشته باشد. کلاً ما می‌توانیم این زلزله را بسط دهیم که زلزله اجتماعی و اقتصادی هم می‌تواند باشد و زمین را حتی زمینه معنا کنیم. اینها را تا کجا

می‌توانیم جلو برویم و این برداشت‌ها را داشته باشیم؟

جواب: تا آنجا که امکان استفاده باشد وقتی امکان استفاده هدایتی باشد منعی ندارد. برگشت به قسمت اول که فرمودید، گفتیم آن روش‌ها و دستورالعمل‌ها برای شروع است و نه برای ماندن برای همیشه در آنجا. برای شروع، دستورالعمل‌های تحقیق موضوعی لازم است و تحقیق زمانی که جلو رفت دیگر گستره استفاده محدودیت و ممنوعیتی ندارد. همه اینها برای این است که با ضابطه با قرآن آشنا شویم و وقتی آشنا شدیم، قرآن را از نو بشناسیم و محدود نشویم. اینکه تفسیرهای ادبی و طبّی و کلامی و غیره داریم چیز خوبی است. چیز بد این است که مرزبندی باشد و این که ما در تفسیر ادبی درجا بزنیم و به حوزه‌های دیگر توجه نکنیم. یادمان برود که قرآن فقط ادب و ادبیات نیست. در تفسیر کلامی ماندن بد است. همه اینها اگر دست به دست هم بدهند که نمونه‌هایش را سعی می‌کنم ارائه دهم، آن زمینه‌های استفاده خیلی خوب در فهم و تفسیر قرآن کریم زمانی به وجود می‌آید که اینها همه کنار هم باشند.

سؤال: در این سوره داریم **يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيرَوْا أَعْمَالَهُمْ**، **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ** حالا این برداشت بنده هست و من تقاضا دارم شما تأیید و تکمیل بفرمایید. خداوند در هر سوره از قرآن انسان را به دو گروه تقسیم کرده است اینجا هم به دو گروه تقسیم کرده است. **أَشْتَاتًا** معنی گروه گروه می‌دهد ولی اینجا منظور دو گروه است: گروهی که عمل خیر و گروهی که عمل شر انجام داده‌اند. من حدیثی را چاشنی مطلب می‌کنم. می‌فرمایند: هرطور که زندگی کنید آن‌طور هم در آخرت محشور می‌شوید. شما زلزله اقتصادی و اجتماعی را که فرمودید این برای کسانی است که در این دنیا متوجه باشند در قیامت با زلزله مواجه خواهند

شد و این زلزله که در روز قیامت اتفاق خواهد افتاد برای گروه دوم **اَشْتَاتاً** هست و **من يعمل مثقال ذرة شراً يره**. به فرموده شما اگر تدبّر در قرآن باشد و زلزله‌ها را در این دنیا ببینیم مسلماً در آخرت زلزله‌ای را نخواهیم داشت. من با استعانت از حدیث شریف پیغمبر این مطلب را عرض می‌کنم.

جواب: در یادداشت‌ها هم داریم. دلیل این که در سورة زلزال **خير** جلوتر از شر آمده است می‌تواند این باشد که نامه‌های اعمالی که انسان‌های خوب دارند سریع محاسبه می‌شود و بدها دیرتر. اشاره کرده‌اند به **فسوف يحاسب حساباً يسيراً** که در سورة انشقاق آمده است و این اشاره خوبی است حساب **خيراً** آسان است و این شبیه آن دریافت ذهنی بود که شما دارید. البته این مطالبی که در ذهن ما جمع می‌شود باید مراقب باشیم که مطالب درست یافته شده قبلی را نفی نکنند. آن زلزالی که خداوند صریحاً در این سوره می‌فرماید برای همگان یکسان است ولی اینکه از مسائل جانبی آن زلزله و ناراحتی‌ها و نگرانی‌هایش در امان هستند، بله، اینها در آیات قرآن فراوان آمده است. در سورة انبیا خدا بیان می‌فرماید که صحرای محشر چه غوغاهایی دارد ولی یک عده اصلاً متوجه نمی‌شوند که در قیامت دارد چه اتفاقاتی می‌افتد. بیان شما هم اشکالی نداشت و این نشان می‌دهد که کار آموزشی پژوهشی تفسیر درست انجام می‌شود و سیر تفسیر دارد به خوبی طی می‌شود و افراد ذهنشان از سوره به سوره‌های دیگر می‌رود که این در زمان پیامبر اکرم هم اتفاق می‌افتاده است. **اَشْتَاتاً** هم در این سوره دقیقاً معادل **افواجاً** یعنی گروه گروه از این سوی و آن سوی معنا می‌شود نه دو گروه اهل خیر و اهل شر.

سؤال: آیا می‌توان مسلمان‌گشی در عصر حاضر را زلزله بیان کرد.

بله اینها زلزله است. انفجارهایی که در عراق رخ می‌دهد زلزله است و مسلمان اهل قرآن حق ندارد خودش را کنار بکشد. آن طرف هزار مورد اتفاق می‌افتد و اینجا اتفاق نمی‌افتد. لازم به یادآوری و قدردانی است که این نوشته‌ها خیلی خوشحال کننده است و نشان می‌دهد کار درست انجام می‌شود.

سؤال: چیزی به نظر می‌رسد. این که دوستان فرمودند کلمه‌ای که در سورة زلزال آمده است، بله، درست است مؤمنون و کافران و اینها این دسته‌بندی کلی است و اینجا وقتی بحث **لیروا اعمالهم** می‌آید در این سوره بحث آن دسته‌بندی کلی نیست و این بحث اشتاتا از نوع افواجا هست. افواجایی که پیغمبر فرمود مردم به ده صورت محشور می‌شود نسبت به اعمالشان یعنی گروه‌هایی می‌شوند برحسب اعمالشان و می‌خواستیم بگوییم این را فقط به مؤمن و کافر مقیدش نکنیم. خود سوره کلمه اعمال را آورده است که عمومیت را می‌رساند.

بحثی که دوستان داشتند این سوالی هست که در ذهن ما هست و برای ما کامل حل نشده است آیا این قرآن بحث حوزه هدایتی و اینهاست یا در علوم‌های مختلف کاربرد دارد و می‌توانیم استخراج کنیم یا نه؟ اشاره به **هدی للناس** کردید و لغت ناس، فرمایشتان درست است و ناس برای همه مردم می‌شود. چیزی که به نظر من می‌رسد و هم فضا شویم آن کلمه هدایت است. اگر حل شود که این هدایت در کدام حوزه هست، می‌گوییم **اهدنا الصراط المستقیم** و غیره این هدایت‌ها شاید با بحث فناوری رابطه نداشته باشد و درست است که علم خداوندی و اینها منشأش هستند. حرفم این است که صاحبان خیلی فناوری‌های قوی خودشان اصلاً اهل هدایت نیستند و خیلی‌ها اهل هدایت بوده‌اند و بی‌سواد بوده‌اند. مثلاً ابوذر سواد خواندن و نوشتن نداشته است اما به بالاترین درجات هدایتی رسیده بود. خیلی‌ها

هم تا بمب اتم پیش رفتند و اهل هدایت اصلاً نبودند. می‌خواهم بگویم این هدایت شاید یک چیزی متفاوت از اینها باشد این چیزی است که ابهام پیش می‌آورد و من خیلی جواب نگرفتم.

سؤال بعدی هم اینکه من در کتاب تاریخ قرآن دکتر رامیار احادیث متعددی نقل کرده است با مدرک که پیامبر این سوره‌ها را می‌خوانده‌اند. قرائتی شمرده داشتند و با تأتی آیات را می‌خواندند. به تسبیح می‌رسیدند خدا را تسبیح می‌کردند و ... چون به سؤال می‌رسید سؤال می‌کردند. سؤال من این است که در نماز ما هم می‌توانیم به این نحو عمل کنیم؟

جواب: مطالبشان خیلی‌هایش را باید از فقیه پرسید که اجازه نمی‌دهند در نماز این کار را بکنید. بستگی به فتوا دارد و آن نقل، نقل درستی است. آن روش قرائت قرآن بوده است. درواقع تدبیرهایشان را به زبان بیاورند. در بحث‌ها هم ما داشتیم و بیان کردیم و قابل طرح و توصیه است که در خواندن قرآن ما این امور را در جهت فهم و تفسیر قرآن فعال کنیم و از این زمینه‌ها استفاده بکنیم که ذهنمان این قابلیت را داشته باشد که با آیات قرآن گفتگو داشته باشد. ما استفاده کردیم و تأکید داریم بر آن اما مسئله نماز را باید فقها اجازه بدهند. تصور من این است که این اجازه را نمی‌دهند. آن نمازی هم که در آن روایت می‌گوید، آن نماز مشخص نیست که واجب است یا مستحب و احتمالاً نماز مستحب بوده است. در نمازهای نافله و مستحبی دستمان باز است برای انواع این امور.

آنچه باید در مسیر فرهنگ قرآن روی آن تأکید کرد این است که ذهن انسان باید با آیات قرآن حالت گفتگو داشته باشد و دعاهایی را که به ذهن می‌رسد در پاسخ قرآن عرضه کند. در سوره کافرون از امام صادق علیه السلام داریم وقتی

می‌خوانی **قل یا ایها الکافرون** بعدش بگو یا ایها الکافرون. امام می‌فرمایند آیه را که می‌خوانی بعد بدون قل بگو. اینها از این نظر قابل توجه هست. لزوماً هم لازم نیست به زبان بیاید. همین که در ذهن ما بگذرد این سیره پیامبراکرم را انجام دادیم.

در مسئله هدایت احساس می‌کنید مشکل هست. بله، بیان کردیم و مشکل بودن به معنای این نیست که جامعیت خودش را ندارد. هدایت در همه زمینه‌ها هست و ما نمی‌توانیم زمینه علمی را از آن جدا کنیم. اینکه برخی مصداق‌ها هدایت لازم را ندارند یا ندیده‌اند، آن کم کاری‌اش برمی‌گردد به جوامع اسلامی. اگر این مسیر را درست طی کرده بودند آن مسائل پیش نمی‌آمد. مصیبت‌هایی که خاستگاهش علم است و جوامع اسلامی کار نکرده‌اند مصیبت برای بشر درست کرده است. قرآن علم و غیر علم را کنار هم قرار داده است و صریحاً اعلام می‌کند که «غیر علم» چیزی شبیه به «شبه علم» است یعنی چیزهایی که علم حساب می‌شود و علم نیست، اینها را قرآن وارد بیانش شده است، اهل کتابی که علم کتاب را ندارند. اینها در قرآن زمینه بیان دارد و اگر این مطالب چنان که باید و شاید بیان شوند مشکلات بر طرف می‌شود.

سؤال: من در تکمیل فرمایشاتی که در جنبه هدایت قرآن فرمودند همین نکته که شما اشاره کردید را عرض کنم. شما نکته‌ای را گفتید که نظر فقها چیست. در **و القرآن ذي الذكر** از این آیه استفاده کنیم و بگوییم که قرآن جنبه هدایتی خودش را دارد. من نمی‌توانم بگویم که در قرآن دو دوتا چهارتا آمده است یا نه، اینها خارج از بحث است. چون خود قرآن می‌فرماید سؤال فیزیک داری از خبرگان فیزیک بپرس و لازم نیست قرآن تک تک اینها را بیان کند.

جواب: کاملاً درست است.

سؤال: نوشته‌اند تمام قرآن زیباست و می‌خواهیم چند جزء بخوانیم ولی متأسفانه نمی‌شود و شاید انسان مشتاق نیست که بخواند.

جواب: چیزی که من فهمیدم این است که فردی که خیلی وقت‌ها حوصله خواندن قرآن را ندارد چه کار کند؟ نخواند! ولی مراقب خودش باشد. دیگر همیشه حوصله ندارد و بگوید این حدیث گفته است این سوره را بخوانی و با این کارها درست می‌شود. این که احساس کم حوصلگی دارید این گناه نیست ولی اینکه اصلاً نخوانید نه، کمتر بخوانید. یک مقدار قرآن خواندن را باید برای خودمان الزام کنیم و مدیریت و مراقبت می‌خواهد.

سؤال: یک دوبیتی از بابا طاهر نوشته‌اند:

خوشا آنانکه الله یارشان بی به حمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی
قطعاً مضامین همین سوره‌ها و همین آیات که ما تفسیرش را داشتیم در
قلب این دوبیتی قرار گرفته است.

سؤال: اطراف مکه به دلیل زمین شنزار احتمال زلزله خیلی کم و غیرقابل وقوع است. قرآن قابلیت این موضوع را دارد که علوم مختلف با آن تکمیل شود؟ این با خطاپذیر بودن دانش علوم بشری چگونه قابل جمع آوری است؟

جواب: اشکالی ندارد. با خود آن علم خطاهایش را اصلاح می‌کند و چه بهتر از اینکه با قرآن هم خطاهایش را اصلاح کند. مطالب را بیاید به قرآن عرضه بکند و قرآن به او بگوید که این مسیری که می‌روی چقدر درست یا نادرست رفته‌ای. از این مسیر بروی خطاهایت کمتر می‌شود. بسیاری از علوم اگر در محضر قرآن قرار بگیرند بسیاری از مصیبت‌هایی که بشر در مسیر علم و از بابت علم دیده است رفع

و رجوع خواهد شد.

سؤال: هر زلزله‌ای و وقوع عذابی برای انسان‌ها باعث **اخراجت ائقالها** می‌شود. ایشان بیان می‌کند که **اخراجت الارض ائقالها** آنجا وقتی زلزله برای کل زمین است و قیامت است، آن **ائقالها** یعنی آن ثقل‌ها و بارها را می‌ریزد بیرون. در این توضیح نوشته‌اند، هر جا هر زلزله‌ای که در هر جایی اتفاق بیفتد باز هم به نسبت آن زلزله این بیرون‌ریزی‌ها خواهد بود. چیزهایی که آشکار نبود آشکار می‌شود و خیلی چیزها زیر و رو می‌شود و انسان‌های غافل و گیج را برانگیخته می‌کند.

سؤال: سورة بینه و زلزال از این جهت به هم مرتبط‌اند که در هنگام قیام پیامبر مردم همانگونه برانگیخته شدند که در قیامت برانگیخته خواهند شد یعنی ظهور پیامبر اکرم محشری ایجاد کرد و مردم را به هم ریخت و برانگیخت. این احوال را در نزد کوفیان در زمان کربلا هم می‌بینیم. مسائلی که به خون‌خواهی مختار منجر شد. اینها دیدنی است و باید دیده شود و آن‌طور که شأن سورة زلزال است جایگاهش را پیدا کند.

سؤال: بیان اخبار بعد از زلزله که **بَانَ رَبُّكَ اَوْحَىٰ لَهَا** می‌باشد همین دنیا معلوم می‌شود و درواقع علت مطالب را در این دنیا درک می‌کنیم؟

جواب: دنبال کنید ببینید که درک می‌کنید یا نه. معمولاً این زلزله‌ها در هر جا رخ می‌دهد **تَحَدَّثَ اخبارها و بَانَ رَبُّكَ اَوْحَىٰ لَهَا** است. خدا این آمادگی را به زمین می‌دهد که راجع به آن سخن بگوید و خدا در همه عالم این زمینه‌ها را قرار داده است و این تعلیم‌ها را خدا داده است تا در این جهت حرکت کنند. از همین سورة زلزال بعضی از مفسرین رفته‌اند سراغ هوشیاری کائنات و این‌طور گرفته‌اند که همه کائنات از وحی الهی برخوردارند و همه کائنات به موقع از تعلیم

الهی با آموزش و بصیرتی که خدا به آنها داده است هرچیزی را که لازم باشد بیان کنند بیان می‌کنند.

باز از تفسیر عزیزی این قسمت را برای شما بخوانم. ایشان بیان می‌کند. من این تعریفم را تکمیل بکنم که به این ترتیب پیام اصلی سورة زلزال پیام‌های اصلی‌اش این می‌شود که خدا پیش و بیش از اینکه بخواهد مسئله قیامت را مطرح کند می‌خواهد به انسان‌ها بفهماند همه این عالم هوشیار است و همه چیز را ثبت و ضبط می‌کند و انسان در این عالم عمل می‌کند. ایشان می‌رود سراغ ابیات مثنوی و اینکه نیز ثابت شده است در مثنوی مولوی مسطور است بله نگاه می‌کنی به کوه می‌بینی بله کوه که سنگ است و روح ندارد، اینکه جان ندارد، و بی‌جان هستند و غیره، اینها دسته‌بندی ما است. اگر در محضر قرآن قرار بگیرند این اصلاح می‌شود. خرد نمی‌تواند روح و جان کوه را درک کند. «باد را بی‌چشم اگر بینش نداد / فرق چون می‌کرد اندر قوم عاد» اگر بگویی که باد چشم ندارد چطور دید که قوم عاد را باید ببینید و متفاوت با قوم‌ها دیگر. «آتش نمرود را گر چشم نیست / با خلیش چون تجسم کرد نیست» نه فقط جان و روح دارند، چشم هم دارند اگر چشم ندارد وقتی چشمش به ابراهیم می‌افتد یک‌جور عمل می‌کند و با بقیه یک‌جور دیگر. «خاک قارون را چو فرمان در رسید / با زر و تختش به قعر خود کشید» آن‌چنان اینها همه مأموریت‌هایشان را بلدند. یکی از پیام‌های اصلی سورة زلزال آگاه کردن انسان نسبت به محیطی است که در آن زندگی می‌کند و اینکه همه عالم آگاه است. همه عالم بصیرت دارد و تنها انسان است که می‌تواند دچار غفلت شود.

سؤال: بعمل مثقال ذرة حتماً باید عملی و قابل رؤیت باشد یا خود نیت هم

می‌تواند باشد؟

جواب: خود ظهور این سؤال را جا دارد تبریک بگویم. همین تصور اینکه نیت هم می‌تواند عمل باشد جای تبریک دارد. نیت خودش یک عمل است و عمل لازم نیست با اعضا و جوارح باشد با جوارح هم می‌تواند باشد. در احادیث داریم عمل قلب باید دیدنی باشد و انسان بتواند ببیند اعمالی را که با جوارح انجام می‌شود. نیت خودش عمل است و عمل اجر دارد و نیت هم اجر دارد. نیت بد مثل عمل بد و نیت خوب مثل عمل خوب. در کارگاه‌ها داشتیم در ارتباط با آیه **أَمِنَ الرَّسُولُ، وَان تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تَخَفَوْهُ يَحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ**، همه اینها مورد محاسبه قرار می‌گیرند. در اینجا هم همین‌طور است. خدا قادر است که نیت انسان‌ها را به آنها نشان دهد.

سؤال: رضایت از عمل خود یعنی رضایت از پروردگار؟ چگونه می‌توان رضایت را درک کرد.

دومی به نحوی جوابش همان اولی است. رضایت از عمل خود اگر انسان سر خودش کلاه نگذارد و واقعاً در عمق قلبش راضی باشد، بله این رضایت خداوند هم هست. در آیات قرآن هم دیده شده است **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ** هم همین را بیان کرده است. انسان وقتی از خدا راضیست، راضیست که خدا هرگونه اقتضای عمل اوست با او عمل کند. این نشانه راضی بودنش است. در قرآن این دوتا رضایت کنار هم دیده شده است. رضایت از عمل خود یعنی رضایت پروردگار که البته باید توجه شود از روی غرور نباشد.

سؤال: چگونه می‌توان رضایت را درک کرد؟

جواب: چگونگی‌اش بیانش مشکل است. همین احساس رضایت و خشنودی یک احساس است، بیانش دشوار است. حس کردنی است و گفتنی نیست. رضایت

خدا را هم چطور می‌شود درک کرد؟ جوابش معیارهای حدیثی و قرآنی است و مجموعه آیاتی که در آنها **يَحِبُّ** و **لَا يَحِبُّ** داریم. همچنین، اگر با روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم کار بکنید بیان کاملی از نظام اخلاقی اسلام را می‌توانید داشته باشید.

سؤال: اگر منظور همان انسان بگیریم که فقط انسان‌ها محشور می‌شوند، آن آیه‌ای که در سورة انفطار آمده و **اِذَا الْوُحُوشُ حْشَرْتِ** اعمال آنها چطور است، آیا اِثْقَالَ هستند یا نه؟

جواب: «اِثْقَالَ» به معنای اعمال نیست. در مورد اعمال جانوران دیگر غیر از جَنّ و انس قرآن سخن نگفته است و حشر همهٔ وحوش و حیوانات و خزندگان و پرندگان و حشرات لزوماً به معنای بررسی شدن اعمال آنها نیست. سورة زلزال مانند بسیاری دیگر سوره‌ها و مجموعه‌های آیات در قرآن کریم «سورة انسان» است.

سؤال: من نظرم به این بود که بحث قیامت منحصر نمی‌شود به اینکه انسان‌ها از قبور برانگیخته شوند و آنچه که عمومیت دارد به زندگی انسان‌ها در این دنیا و ... این است که بحث قبر مطرح است، یعنی **و حَصَلَ مَا فِي الصُّدُورِ** مطرح است. یعنی آن چیزی که باعث می‌شود قیام پیامبر اکرم را یک قیامت بدانیم و یا هر اتفاقی و زلزله‌ای را قیامت بدانیم، آنچه که قلب‌های ما دریافت کرده است باشد؛ در قیامت هم گویی این قلب‌های پنهان شده در صدور هست که باعث قیامت شود. اینکه ما بخواهیم صدر را به قبر بکشانیم و این منظور من بود که آنچه که ما فی القبور است در واقع آن چیزی است که ما فی الصدور است. به اصطلاح محوریت قضیه است و عمومیت قضیه می‌شود.

جواب: شما به چند مورد از یافته‌های تدبّر خودتان در مضامین سورة زلزال

با توجه به دیگر آیات و سُور قرآن اشاره کردید که بعضی از آنها دقیقاً «تفسیر اشاری» هستند. و مطرح شدنشان بسیار جای خوشوقتی است.

سؤال: آیا حشر حیوانات ظهور در عالم برزخ هم می‌تواند باشد؟

جواب: یک سلسله احادیث داریم که صاحبان چه گناهای چگونه محشور می‌شوند و در احادیث ما آمده است که آدم‌های متکبر به‌صوت مورچه محشور می‌شوند و یا به‌صورت گرگ محشور می‌شوند و این منافاتی با اینکه گرگ‌های واقعاً گرگ و یا مورچه‌های واقعاً مورچه هم می‌توانند باشند ندارد. چه‌بسا عذاب‌های یک عده هم این باشد که از محشور شدن با قیافه آدم هم محروم باشند و این خودش عذاب باشد. یکی از تعبیرات جالب که در احادیث ائمه آمده است در مسئله شفاعت، بعضی‌ها که سؤال می‌کردند، ائمه می‌فرمودند شما کاری نکنید که در قیامت به‌صورت آدم محشور بشوید بقیه‌اش با ما. اگر در قیامت به‌صورت آدم محشور شدید ما حل می‌کنیم.

البته، حشر ارتباطی به عالم برزخ ندارد و آنچه گفتیم نیز مربوط به قیامت و صحرای محشر است نه عالم برزخ.

سؤال: خود آدم یک موقعی رضایت دارد از کار خودش. آیا این رضایت خدا هم هست؟ من چیزی به نظرم می‌آید که یک مقدار پیچیده است و اشاره داشتیم که کاملاً طرف باید خط و خطوط و اصول را بداند که اصلاً تعیین کند که این آیا در جهت رضایت الهی بوده است یا نه؟ این‌طور نیست که هرکسی فکر کند من کار حسنه‌ای انجام می‌دهم باید حسنه باشند. خیلی از بزرگان، عمل خوب انجام می‌دادند و باز می‌ترسیدند که آیا این خوب هست یا نیست مورد قبول هست یا نه؟ مطلب دیگر در بحث نیت، راجع به حشر این است که هرکدام از انسان‌ها در

قیامت به شکلی محشور می‌شوند و یک شکلی پیدا می‌کنند که شامل نحوه اعمال و اخلاق و نیت آنهاست.

جواب: مسئله رضایت با مسئله قبول عمل مقداری متفاوت است. آنچه ملاک است اینست که وقتی که انسان با شرط سلامت روح و روان خودش بداند در شرایط سالمی قرار دارد و در چنین حالی از خودش راضی باشد، این نشانه رضایت خدا هم می‌تواند باشد: **رضي الله عنهم ورضوا عنه**. مسائل دیگر هم در جای خودش می‌تواند مطرح باشد.

سؤال: ضمیر «ه» در **ذلک لمن خشی ربّه** آیا به پیامبر برمی‌گردد و چرا **ذلک لمن خشی الله** گفته نشده است.

جواب: معمولاً مفسرین در این جاها می‌گویند قید کلمه ربّ نکته داشته و در موضوع دخالت داشته است. اما اینکه می‌فرمایید به پیامبر برمی‌گردد، این را هیچ‌یک از مفسرین نگفته‌اند. ظاهر آیه اشاره دارد به هر کسی که از خدای خودش خشیت داشته باشد. در عین حال، نکته ظریف و قشنگی است، عرفان و معرفتی است و شاید بتوان عنوان تفسیر اشاری نیز به آن داد.

سؤال: سورة زلزله ربع قرآن است و از آن طرف داریم که یک چهارم قرآن هم در رابطه با معاد هست، این دوتا چه ارتباطی با هم دارند.

جواب: آفرین بر شما. خودتان رابطه را بیان کردید. ما هم در سوره‌شناسی همین‌طور می‌فهمیم. یک معنایش این است که می‌فرمایند ربع قرآن است یعنی حداقل حدود یک چهارم قرآن بیان این سوره است و این سوره فشرده یک چهارم قرآن است. راه و روش نشان می‌دهند که چگونه آیات قرآن با خود قرآن تفسیر می‌شوند؛ پدیده‌ای که غالباً ما از آن غافلیم. در تفاسیر هم اتفاق نمی‌افتد. در

تفاسیر قرآن به قرآن هم این‌طور کار نمی‌کنند. این کار کاملاً نو و جدید است که بسیاری از پژوهشگران در عرصه مطالعات قرآنی غالباً سیاق‌هایی را که مفسر سوره یا آیاتی از قرآن هستند در سرتاسر قرآن رصد می‌کنند. این یکی از برکات رواج یافتن و شیوع پیدا کردن روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم است که داریم در جاهای مختلف مشاهده می‌کنیم. افراد دارند حساس می‌شوند به این که قرآن با سیاق‌های مختلفش خود قرآن را تفسیر می‌کند: **انّ القرآن یفسّر بعضه بعضاً**.

سؤال: راجع به رضایت نوشته‌اند که مسئله رضایت اساس آن رضایت قلبی است و این رضایت قلبی از نفس مطمئنه برمی‌خیزد، پس نمی‌توان در مورد آن دچار تردید شد چون منشأش نفس مطمئنه است و قطعاً قبولی عمل را با خود دارد.

جواب: این‌گونه مسائل هریک ضوابط دقیق خودشان را دارند و ملازمه با یکدیگر ندارند. ممکن است خیلی موارد اتفاق بیفتد که آدم از عمل خودش راضی باشد با همان خاستگاه نفس مطمئنه و درست هم باشد و رضایت خدا را هم به همراه داشته باشد. اما، قبولی عمل امتیاز دیگری است که در قرآن و حدیث تعبیر مختلف دارد و عیناً اینها با هم یکی نیستند.

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، اياك نعبد واياك نستعين، اهدنا الصراط المستقيم، صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين.

بسم الله الرحمن الرحيم. انا انزلناه في ليلة القدر، و ما ادراك ما ليلة القدر، ليلة القدر خير من الف شهر، تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر، سلام هي حتى مطلع الفجر.

در سلسله کارگاه‌های آموزشی پژوهشی تفسیر ترتیبی قرآن کریم در نهمین کارگاه رسیده‌ایم به سوره مبارکه قدر در هریک از این کارگاه‌ها عادت کرده‌ایم به لطف خدا یک بحث شروعی برای هر کارگاهی داشته باشیم که بیانگر سرفصلی درمورد نوع نگرش به تفسیر قرآن کریم و به خصوص تفسیر ترتیبی قرآن کریم باشد و از آنجا که اوایل مطرح کردیم که این تفسیر ترتیبی نه به گونه تفسیر سنتی در تاریخ تفسیر قرآن کریم از بقره تا ناس بلکه از ناس تا بقره مطابق تعلیم پیامبر اکرم در آموزش قرآن از آخر به اول است. مطابق آن، در هر جلسه و کارگاهی

در این ارتباط یک مطلبی داشته‌ایم که قاعدتاً مقدّر شده است این مطلب در این کارگاه قرار بگیرد و بحثش به‌طور مشخص در این کارگاه باز شود. میلاد نبی اکرم است. ایام شاد است و اصرار بر این است که حرف‌های شیرین بزنیم. امّا، این بحثی که اشاره کردم امروز باز می‌کنیم خیلی شیرین نیست ولی بیان آن مهمّ و لازم است. مطلب این است که ما در این دوره تفسیر ترتیبی قرآن کریم در کنار یکایک این سوره‌ها تا اینجا به ترتیب از آخر به اوّل قرار گرفتیم، تا اینجا هفده سوره داشته‌ایم و این سوره قدر سوره هجدهم است، در محضر هریک از این سوره‌ها که قرار گرفتیم کم و بیش عادت کردیم که داستانی درباره چگونگی مہجور شدن آن سوره هم داشته باشیم. داستان مہجوریت سوره‌ها و البته مہجور شدن ما از سوره‌های مبارکه قرآن.

داستان مہجوریت سوره قدر هم یکی از آن داستان‌هاست. سوره قدر هم مثل سوره‌های کوثر و عصر و بینه و عادیات و نکاثر و تبت و اخلاص است که هرکدام یک داستان مہجوریت دارند. درست به نسبت عظمتی که هریک از این سوره‌ها دارند. درست به نسبت کارآیی بالایی که در زندگی و سعادت انسان داشته‌اند و دارند و می‌توانند داشته باشند، به همان نسبت یک داستان مہجوریت دارند. به عبارت دیگر، آن جایی که خدا می‌فرماید **افلا یتدبّرون القرآن ام علی قلوب اقفالها** خداوند متعال صحبت از قفل‌هایی می‌کند که بر قلب‌های انسان‌ها زده شده است. حقیقت مطلب هم همین است. خدا درست فرموده است که این قفل‌ها بر قلب ما و امثال ما زده شده بوده و هست. این تعبیر هم بیراه نیست که هریک از این سوره‌ها قفل شده‌اند و یک قفل یا قفل‌های متعددی روی آنها زده شده است که کمتر کسی دسترسی به این سوره‌ها داشته باشد و کمتر کسی از

این سوره‌ها بهره‌مند شود. الآن کم و بیش کسانی از شما که بحث‌های قبلی این سلسله کارگاه‌ها را حضور داشته‌اید یادتان می‌آید که چه قفل‌هایی روی سوره کوثر و تبت و معوذتین و عادیات زده شده بود. اینها همه قفل‌های مختلفی بود که روی این گنجینه‌های حکمت و معرفت و سعادت که گنجینه‌های قرآن کریم‌اند زده شده بودند.

امام سجّاد علیه الصلاة والسلام می‌فرمایند: «آیات القرآن خزائن» این آیات و این سوره‌ها خزائن و گنجینه‌های الهی هستند، پُر از معرفت و سعادت و حکمت و هرآنچه انسان به آن نیاز دارد. این گنجینه‌ها هرچقدر در مورد نیاز انسان و شدت نیاز انسان ارزشمندتر، این قفل‌ها متعدّدتر و سنگین‌تر و محکم‌تر. روی همین حساب، قفل سوره قدر یک قفل شیک و قشنگ است. چند تا قفل دارد که فرصت کنیم به آنها اشاره می‌کنیم. قفل اصلی بسیار شیک و زیبا و چشم‌نواز و دل‌انگیز است. آدم سخت محو این قفل می‌شود و از گنجینه سوره قدر غافل می‌شود. آن قفل شیک چیست؟ این است که بخشی از بیان و بخشی از آموزه و تعلیم و حکمت سوره مبارکه قدر این است که قرآن در شب قدر نازل شده است و یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان هم شب قدر است. ولی این همه مطلب نیست. این شده است یک قفل زیبا و شیک و محکم که کمتر کسی جرأت می‌کند دست به این قفل بزند. «شهر رمضان الَّذي انزل فيه القرآن» خیلی بزرگ است خیلی محکم است.

«أنا انزلناه في ليلة القدر» چرا ليلة القدر؟ شبی که زمان تعیین مقدرات است و مقدرات یک سال تعیین می‌شود و قطعی می‌شود و مقدرات یک سال انسان رقم می‌خورد. اینها همه درست است. همه صحیح است. ولی سؤال اصلی اینجاست که آیا یک سوره مثل سوره قدر که یکی از سوره‌های بزرگ قرآن کریم است فقط

مطلبش همین است که ماه رضانی هست در سال و یک شبی هم در سال هست که این شب شب قدر است و در این شب قدر چنین و چنان اتفاقاتی می‌افتد. این سوره فقط آمده است همین را بگوید؟ این سوره دیگر سوره زندگی نیست و برای انسان برنامه زندگی ندارد؟ همه قرآن باید برنامه زندگی باشد. سوره قدر چون می‌فرماید **أَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** و چون بخشی از مطلبش این است که قرآن در شب قدر نازل شده و در این سوره فضیلت شب قدر بیان شده است و با توجه به تحقیق موضوعی در آیات دیگر و در سوره‌های دیگر: **شهر رمضان الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ** این شب شب نزول قرآن است و در ماه رمضان قرار می‌گیرد، آیا آن وقت معنایش این است که این سوره دیگر سوره زندگی نیست؟ برنامه زندگی نیست؟ دیگر با این سوره نمی‌شود مملکت را اداره کرد؟ با این سوره -استثنائاً- نمی‌شود یک خانواده نمونه را اداره کرد؟ نمی‌شود و انسان نمی‌تواند روش و منش زندگی فردی و شیوه‌های مدیریت خودش را با این سوره سامان دهد؟ جواب این سؤال‌ها چیست؟

مسلماً جوابش این است که سوره قدر هم مثل بقیه سوره‌های قرآن کریم و از جهاتی به حساب اینکه سوره قدر است خیلی هم قوی‌تر و نزدیک‌تر و آماده‌تر، این کارایی‌ها را دارد. خدا برای همین سوره قدر را در قرآن کریم برای ما نازل فرموده است که ما همه این استفاده‌ها و بهره‌برداری‌ها را از سوره قدر داشته باشیم. ولی آن قفل شیک، آن قفل زیبای محکم همه مسلمانان را در طول این قرن‌های متمادی سرگرم کرده و نگذاشته است کسی به داخل گنجینه‌های این سوره راه ببرد. همه آمده‌اند دور این سوره مثل کعبه طواف کرده‌اند و همان‌طور که مقام معظم رهبری فرمودند که: ملت ما قرآن را احترام می‌کنند و حرمت قرآن را رعایت

می‌کنند، ولی اینکه تدبّر کنند و برنامه زندگی‌شان را هم از قرآن بگیرند، آن محل سؤال است.^۱ و الا حرمت قرآن همیشه محفوظ بوده است و حرمت سوره قدر هم محفوظ و حرمت قفلش هم محفوظ بوده است. اما، این قطعاً آن چیزی نیست که خدا خواسته است. خدا نخواسته است که سوره‌های قرآن را فقط مثل خانه کعبه دورشان طواف کنیم و ببوسیم و بر چشم بگذاریم و احترام کنیم و تکریم کنیم. بَهْ سوره قدر است! آری، اما این سوره قدر در زندگی شما چقدر قدر دارد؟ قدر سوره قدر را چقدر می‌دانید؟ قبلاً هم در این بحث‌های ترتیبی این اشاره را داشته‌ایم ولی الآن جای این مطلب است و باید به دقت این مطلب مطرح شود. ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌هایی هم دارد که ما ممکن است به بیان همه آنها نرسیم ولی طرحش لازم است.

مولامحسن فیض کاشانی از علمای بزرگ شیعه و صاحب تفسیر صافی در کتاب ترجمه الصلاة که شما قبلاً این کتاب را شناختید، کتاب کوچکی است که برای عموم مردم نوشته است و عنوان آن به فارسی می‌شود «شرح حال نماز» شامل اینکه نماز چیست و چطور است، به عنوان یک شیوه و روش جاری در مکتب اهل بیت و مسلمانان شیعی مذهب و شیعه امامیه عنوان می‌کند که نماز معمولی و استاندارد این چنین تعریف شده و یاد داده شده است که غالباً در رکعت‌های اول نماز واجب سوره قدر را بخوانیم و در رکعت دوم سوره اخلاص را بخوانیم.

من (در پرائتز اضافه کنم) که سالیان سال طی دوران کودکی و نوجوانی که در جماعت علمای بزرگ توفیق شرکت داشتم، بارها این را توجه کردم که روش علمای اسلام این بود که در نمازهای واجب غالباً و حتی در مورد بعضی‌شان یادم

۱- سایت پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری، پیام‌ها: <https://www.leader.ir/fa/speech/177>

نمی‌آید که نمازی خوانده باشند که غیر از این باشد مگر در نماز خاصی در شب جمعه که در نماز مغرب رکعت اول سوره اعلیٰ و رکعت دوم جمعه را می‌خواندند، در غیر از نمازهای خاص معمولشان این بود که رکعت اول قدر و رکعت دوم اخلاص را می‌خواندند. همین را ایشان عنوان می‌کند و به این حساب در این کتاب **دستور نماز** ترجمه سوره قدر و اخلاص را می‌آورد. در این کتاب، مولا محسن فیض کاشانی عبارت زیبایی ایشان دارد که بسیار دقیق و ظریف است: «و بدان که قدر سوره قدر را غیر شیعه نمی‌داند».

بعد، ایشان اشاره می‌کنند که در کتاب من لا یحضره الفقیه گفته است که اولی آن است که در رکعت اول بعد از حمد سوره قدر خوانده شود که سوره پیغمبر است و اهل بیت آن حضرت. خود این توجه که من سوره قدر را در نمازهای واجب می‌خوانم که تأسی کرده باشم به اهل بیت پیامبر اکرم و به نوعی حالت توسل و اقتدا به روش ائمه اهل بیت دارد. درواقع، روش پیامبر اکرم که در سنت اهل بیت عصمت و طهارت بیشتر خودش را نشان داده است. توجه دارید که من لایحضره الفقیه یکی از چهار کتب اربعه حدیث شیعه است. اشاره می‌کنند که در کتاب کافی که کتاب دیگری از چهار کتاب حدیث معتبر شیعه است به عکس این نقل شده است که در رکعت اول سوره اخلاص و در رکعت دوم سوره قدر را بخوانند، و عمل به هر کدام کنند نیکوست.

من این را اضافه می‌کنم که اگر خواستید و خواستیم که این روش را در نمازهای واجب داشته باشیم این به ما کمک می‌کند که اگر در رکعت اول یادمان رفت سوره قدر را بخوانیم در رکعت دوم یادمان بیاید که سوره بعد از حمد را سوره قدر بخوانیم.

می‌گویند: علی‌بن‌راشد گفت: به حضرت امام علیّ النقی (ع) عرض کردم فدایت شوم به درستی که شما به محمدبن‌الفرج نوشته بودید و به او تعلیم فرموده بودید که فاضل‌ترین سوره‌ای که در فرائض خوانده می‌شود **اَنَا انزلنا و قل هو الله احد** است. خود این راوی می‌گوید که شما برای فلان کس در پاسخش چنین نوشتید که بهترین سوره در نماز واجب **اَنَا انزلنا و قل هو الله احد** است و بعد مطلب خودش را می‌گوید. به درستی که دل من تنگ می‌شود به خواندن این دو سوره در نماز صبح. این شاید روشن نباشد برای بعضی از شما که این عبارت یعنی چه؟ یعنی وقتی که من می‌خواهم در نماز صبح سوره قدر بخوانم و در رکعت دوم سوره اخلاص احساس می‌کنم راحت نیستم و جالب نیست برای من.

این یک مسئله تاریخی کنارش هست و شما آثارش را می‌بینید در بین اهل سنت که اصرار دارند در نماز واجب بعد از حمد مقدار بیشتری قرآن بخوانند، برخلاف تعلیمات اهل بیت علیهم السلام که توصیه می‌کنند سوره‌های به ظاهر کوچک قرآن و کم حجم قرآن خوانده شود. اصرار دارند که بیشتر قرآن بخوانند به خصوص در نماز صبح، در صلاة الفجر، شاید فکر می‌کنند که وقتی خدا فرموده است **ان قرآن الفجر كان مشهوداً** یعنی باید در نماز فجر قرآن زیاد بخوانیم. شاید این‌طور فکر کرده‌اند.

این بنده خدا می‌گوید: دل من تنگ می‌شود به خواندن این دو سوره در نماز صبح. یعنی احساس می‌کنم که بنده‌های دیگر در نماز صبحشان آن همه قرآن می‌خوانند، من در نمازم یک سوره قدر کوچک و یک سوره اخلاص کوچک بخوانم؟! دل من تنگ می‌شود. احساس می‌کنم آن‌طور که باید باشد این نماز صبح برای من نیست. امام در جواب می‌فرمایند: تنگ مگردان دل خود را به خواندن این

دو سوره - یعنی بر این احساس غلبه کن - پس به خدا قسم که فضیلت در این دو سوره است.

حالا کم کم داریم منتقل می شویم به فضای مکتب قرآن و مکتب اهل بیت علیهم الصلاة والسلام. البتّه ما هم مثل بقیّه حالا حالاها کار دارد که جرأت کنیم به این قفل بزرگ دست بزنیم و قفل سوره قدر را باز کنیم و بخواهیم در مکتب سوره قدر وارد شویم؛ در مکتب سوره قدر آموزش ببینیم و با آموزش هایی که در مکتب سوره قدر می بینیم زندگی مان را سامان دهیم. البتّه حتماً باید یواش یواش و آرام آرام این کار را بکنیم. کم کم داریم منتقل می شویم به این مطلب که ما فقط شهدای گمنام نداریم، احادیث گمنام هم داریم. احادیثی که تفسیر قرآن کریم هستند و گمنام هستند. مثل این شهدا که شهدای اسلام هستند و فقط گمنام هستند. کسی متوجّه نشده است و دسترسی به نام و نشان شان پیدا نکرده است. ما می دانیم و مسلمانان همیشه می دانستند و این برایشان اصل بوده که قرآن را باید حدیث و سیره پیامبر و اهل بیت تفسیر کند و صحابه بزرگ تفسیر کند. این را همه قبول داشته اند. چه چیز بهتر از حدیث برای تفسیر قرآن؟ ولی حدیث ها گمنام شده اند. حدیث ها رفته اند جاهایی نشسته اند که هیچ کس به عنوان مفسّر سوره ها و آیات قرآن احوال آن احادیث را نمی پرسد. کسی با آن احادیث مصاحبه نمی کند که شما نظرتان در مورد تفسیر این آیه و این سوره چیست. شده اند شبیه شهدای گمنام. کسی نمی شناسدشان که این احادیث دارند قرآن را تفسیر می کنند؛ سوره قدر را تفسیر می کنند.

دیگر تفسیر از این واضح تر که به ما بگویند سوره قدر فقط برای ماه رمضان نیست؟ و مساوی با شب قدر و اهمیّت شب قدر در ماه مبارک رمضان نیست؟ دیگر

چطور بگویند؟ با زبانی گویاتر از این بگویند که هرروز و همیشه در نمازهای واجب
سوره قدر بخوانیم تا نقطه مقابل آن مطلب را به ما یاد داده باشند که سوره قدر
برای همه وقت و همه کس و همه جاست. ما تا رسیدن به این مرحله فاصله داریم و
باید این فاصله را آرام آرام طی کنیم. حالا که لطف خدا شامل حال ما شده است
که بتوانیم به قفل‌های تاریخی سوره قدر دست بزنیم و وارد خزائن سوره قدر شویم
و بتوانیم استفاده شایانی از این خزائن معارف قرآن داشته باشیم.

من دو سه تا سؤال داشتم که برای مطالب این کارگاه آماده می‌کردم شبیه
به آن بحث‌های پژوهشی رایج، سه تا سؤال برای تفسیر سوره قدر مطرح کردم.
فکر کردم که شاید اوایل بحث این سه تا سؤال را مطرح کنیم که ذهن‌های همه
ما روی این سؤال‌ها کار کند و برویم جلو.

سؤال اول اینکه آیا لیلة‌القدر می‌شود و یا می‌تواند در ماه دیگری غیر از
رمضان باشد؟ مثلاً شب نیمه شعبان باشد؟

سؤال دوم اینکه آیا لیلة‌القدر می‌شود روز باشد و شب نباشد؟ لیلة یعنی
شب. حالا می‌تواند لیلة‌القدر روز باشد و شب نباشد؟ یعنی یک لیلة‌القدری وجود
داشته باشد که روز باشد. ممکن است یا نه؟ یعنی با اینکه اسمش لیلة‌القدر است
روز باشد و شب نباشد.

سؤال سوم جالب‌تر است. آیا لیلة‌القدر می‌تواند اصلاً از جنس شب و روز و
زمان نباشد و از جنس دیگری باشد؟ یعنی اسمش لیلة‌القدر باشد ولی نه تنها شب
نباشد، از جنس زمان هم اصلاً نباشد و از یک جنس دیگر باشد؟ لیلة‌القدر یک
شخص باشد؟ گفتم که ما احادیث را گم کرده‌ایم. وقتی هم که پیدایشان می‌کنیم
باز آن حالت گم‌شدگی و فاصله ارتباطی و اطلاعاتی همچنان هست. با حدیث

برخورد می‌کنیم و حدیث را می‌شنویم و می‌خوانیم و یقین می‌کنیم که هیچ ربطی به سوره قدر ندارد!

امام صادق (ع) می‌فرماید: «من عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر» کسی که فاطمه زهرا (س) را آن‌چنان که باید و شاید بشناسد ليلة القدر را درک کرده است. ملاحظه می‌کنیم؟ دقت کنید. ليلة القدر حضرت فاطمه زهرا (س) هستند.

مرحوم گنابادی در یک تفسیر خاص که قبلاً اشاره کرده‌ایم حضرت امام (ره) این تفسیر را نام برده‌اند و تأیید کرده‌اند: بیان السعادة فی مقامات العبادة، اول بحث سوره قدر این‌طور شروع می‌کند. جزء اولین عباراتش است که می‌نویسد: ليلة القدر صدر محمد (ص) است. ليلة القدر می‌خواهی؟ انا انزلناه فی ليلة القدر. در گنجینه باز شده است و دارد سوره قدر تفسیر می‌شود: انا انزلناه فی ليلة القدر. ليلة القدر چیست؟ جوابش در انا انزلناه فی آمده است. جوابش این است که خدا می‌فرماید ما نازل گردانیدیم آن را، که قرآن باشد، در ليلة القدر. ليلة القدر چیست؟ صدر محمد (ص) است. سینه محمد خاتم النبیین ليلة القدر است. به دلیل اینکه انا انزلناه فی ليلة القدر. چه اشکالی دارد؟ هیچ اشکالی ندارد. درست هم همین است. اینکه یک سوره مثل سوره قدر، آن‌طور محدود و خلاصه و محدود و مناسبی و سالی یک بار باشد، شأن قرآن نیست. ليلة القدر می‌خواهی، سینه مبارک پیامبر اکرم، ليلة القدر می‌خواهی وجود مبارک پیامبر اکرم: ليلة القدر خیر من الف شهر.

شما توجه دارید که در این تفسیر ترتیبی ما گاهی بحث سوره‌شناسی داریم و گاهی بحث تحقیق موضوعی داریم. گاهی اینها مشخص می‌شود که کدام از کدام است و بعضی وقت‌ها مشخص نمی‌شود. شما سوره قدر را که بخواهید سوره‌شناسی

بکنید، ضوابط سوره‌شناسی می‌گوید به آغاز سوره نگاه کن. آغاز سوره این است: اَنَا
 انزلناه فی لیلۃ القدر. چهار سوره داریم که با اَنَا شروع می‌شود. اَنَا فتحنَا لک فتحاً
 مبیناً، اَنَا اعطیناک الکوثر، سه تا از این چهارتا خطاب مستقیمشان به پیامبر اکرم
 است. همین‌جا باید توجه کنیم که وقتی بخواهیم این ضابطه سوره‌شناسی را دقت
 کنیم آیا سوره کوثر مفسر سوره قدر نمی‌شود؟ مسلماً بهترین تفسیر برای سوره
 قدر سوره کوثر است. آیا سوره فتح که خیلی حجمش بیشتر از سوره قدر است،
 تفسیر سوره قدر نیست؟ مسلماً هست. بسیاری دیگر از سوره‌ها و مجموعه آیات
 دیگر به صورت موضوعی تفسیر سوره قدر هستند. شاید بتوان گفت نیمی از قرآن
 تفسیر سوره قدر است. هرگاه در خود قرآن این سوره بخواهد باز شود و تفسیر
 شود بیش از نیمی از قرآن را فرا می‌گیرد؛ بقیه آن نصف دیگر هم اشاراتی پیوسته و
 ناگسسته به تفسیر سوره قدر است، بنابراین همه قرآن سوره قدر است. این کمترین
 عظمت سوره قدر است که تمام قرآن و سرتاسر سیره پیامبر تفسیر آن است. باز
 برگردیم به سوره‌شناسی. چهارمین سوره گروه «اَنَا» کدام سوره بود؟ سوره نوح.

اَنَا اعطیناک الکوثر، کوثر یکیست اما انگار هزارتاست. لیلۃ القدر خیر من
 الف شهر. فاطمه زهرا تنها فرزند رسول خداست و می‌بینید که همه عالم پر از
 نسل رسول خداست. با سلسله نسب‌های مشخص و شجره‌نامه‌های دقیق اولاد
 پیامبر اکرم که مادر همه آنان حضرت فاطمه زهراست، در سرتاسر عالم فراوان‌اند.
 فقط با یک فرزند از رسول خدا: اَنَا اعطیناک الکوثر.

عهد رسالت پیامبر اکرم مگر چند سال بود؟ از آن وقتی که پیامبر اکرم
 رسالت را آغاز کردند - که قبل از آن اشاره به دین و اسلام و پیامبری نبود ما کنت
 تدري ما الكتاب ولا الایمان. خدا اراده فرمود و پیامبر اکرم را مبعوث به رسالت

کرد- تا زمانی که از دنیا رحلت فرمودند مگر چقدر وقت بود؟ همه‌اش ۲۳ سال بود. مقایسه کنید با انا ارسلنا نوحاً الى قومه ان انذر قومك من قبل ان ياتيهم عذاب اليم، قال يا قوم اني لكم نذير مبين. چند سال طول دعوت و رسالت نوح بود؟ خدا می‌فرماید و لقد ارسلنا نوحاً الى قومه فلبث فيهم الف سنة الا خمسين عاماً. ۲۳ سال را مقایسه کنید با نهصد و پنجاه سال. پنجاه سال را هم با آن چهل سال قبل از بعثت پیامبر اکرم (س) بگیرید، می‌شود نهصد سال یک طرف و بیست و سه سال طرف دیگر. در نهصد سال، نه قرن، نه تا صدسال که هر صدسال چندین ۲۳ سال بود، چه کاری صورت گرفت؟ و ما آمن معه الا قليل (سوره هود، آیه ۴۰) تقریباً هیچ کار. عهد رسالت پیامبر اکرم چه کرد؟ تا قیام قیامت ادامه حقیقی رسالت پیامبر اکرم است؛ سیره زنده و پویای پیامبر اکرم خاتم پیامبران است. این کوثر نیست؟ انا اعطیناک الکوثر.

انا انزلناه فی لیلة القدر. سوره شناسی به ما می‌گوید که دنبال ضمیر «ه» دیگر نباید بگردید. مشخص است. وقتی داریم انا اعطیناک الکوثر، و بعد داریم انا انزلناه فی لیلة القدر، و بعد داریم انا فتحنا لک فتحاً مبیناً، معلوم است انا انزلناه یعنی چه؟ یعنی حتی همان فتح مبین را، ما کی نازل کردیم و کی اجرائی و فعالش کردیم؟ شب قدر، در همان آغاز رسالت پیامبر. البته در عالم وقوع ظاهری و خارجی در صلح حدیبیه یا در فتح مکه خودش را نشان داد. در سال هشتم هجرت، از ۲۱ سال قبل و از آغاز رسالت ختمی مرتبت نازل شده بود در این عالم و منتظر زمان تحقق خودش بود. اینها همه بیانگر همدیگرند. همه آن کوثرها را ما در شب قدر نازل کردیم.

حالا، سؤال از اینکه شب قدر مهم بود که قرآن در شب قدر نازل شد یا

قرآن مهم بود که شب قدر به خاطر نزول قرآن شد شب قدر؟ مطلب خیلی روشن تر از این است. **اَنَا انزلناه فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** وقتی که قرآن نازل می شود یک پدیده لایله القدری در این عالم پدید آمده است و دیگر چه فرقی می کند؟ قرآن لایله القدیر است، سینه پیامبر و وجود پیامبر لایله القدیر است، مگر نه اینکه **خَيْرٌ مِنَ الْفِ شَهْرِ** است؟ مگر نه اینکه ۲۳ سالش به مراتب بهتر و پررنگ تر وسیع تر و با عظمت از ۹۰۰ سال است؟ این همان **لَيْلَةِ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنَ الْفِ شَهْرِ** است. لایله القدیر خیر من الف شهر بیانگر این مطلب است که یک شب می تواند خصوصیات را داشته باشد که برتر از سی هزار شب شود. پس یک انسان اگر لایله القدری شود، یک انسان طراز لایله القدیر شود، آن وقت برتر از سی هزار انسان می شود. یک سال لایله القدری می تواند کار سی هزار سال را بکند. این سوره قدر دارد یک معرفت بزرگ و یک حکمت بزرگ را آموزش می دهد با همه زمینهای فعال و کارآمد و فراوانی که در زندگی انسان دارد.

موسسه علمی کائنات و ترویج قرآن

پیام اصلی سوره قدر این است که مبدا از چنین مسئله ای که در عالم وجود دارد و فعال است غافل باشید. در عالم این وضعیت هست. می تواند یک شب برتر از سی هزار شب باشد. می تواند یک انسان برتر و بیشتر از سی هزار انسان عمل کند و مؤثر واقع شود. یک ساعت زندگی می تواند آن قدر عالی طی شود و به قول حافظ آن چنان وقت خوشی باشد که با دوست بگذرد و برتر از یک عمر سی هزار ساله باشد.

«تَفَكَّرْ سَاعَةً أَفْضَلَ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً» یک ساعت تفکر صحیح مقایسه می شود با هفتاد سال عبادت. اگر بخواهید حساب کنید که چند ساعت می شود باید ۷۰ را در ۳۶۵ ضرب کنید و حاصل ضرب آن دو را در ۲۴ ضرب کنید. «ساعت»

در بیان قرآن و حدیث وقتی می‌فرماید «تفکر ساعة» شصت دقیقه نیست، شاید یک یا دو دقیقه باشد. معنای دقیق این حدیث این است که چه بسا یک دقیقه تفکر در زندگی انسان پیش بیاید و این یک دقیقه آن چنان لیلۃ القدری بشود که می‌تواند تمام زندگی انسان، آن هم نه فقط زندگی دنیوی انسان بلکه زندگی ابدی او را در پوشش خودش بگیرد و نورانی کند و درست کند.

شما مصداق جالبی را برای این یک دقیقه در ماجراهای الگویی کربلا دارید. من نگویم شما می‌گویید. داستانی که در یک دقیقه انسانی به خود آمد و فکر کرد و فهمید که کجاست و این‌جا چه خبر است و من کجا دارم می‌روم. در این یک دقیقه چه اتفاقی افتاد؟ در صحرای کربلا بین دو لشکر. تاریخ ثبت کرده است ماجرای لیلۃ القدری را که در وسط روز و نه در شب و در ماه محرم نه در ماه رمضان، برای یک فرد مسلمان و یک بنده خدا به نام خُرشک شکل گرفت. روز است، شب نیست. این سوره قدر است. این سوره قدر چطور نازل می‌شود؟ خودتان را درست در همان لحظه یک دقیقه قرار دهید و سوره را بخوانید: **اَنَا انزلناه فی لیلۃ القدر**. «ما» لیلۃ القدر را برای این انسان برتر در وقت روز و در ماه محرم الحرام قرار دادیم. مگر حتماً باید شب باشد و حتماً باید ماه رمضان باشد؟ اینها محدودیت‌هایی است که بدخواهان انسان برای انسان تعیین می‌کنند و انسان در این محدوده‌ها خودش را اسیر می‌کند. «صوفیان هر دمی دو عید کنند / عنکبوتان مگس قدید کنند». داستان خیلی متفاوت است. سوره قدری که تا به یاد داریم از آن آموخته‌ایم که انتظار بکشیم تا ماه رمضان بیاید و در ماه رمضان انتظار بکشیم تا به آن شب موعود برسد، و بعداً و غیره و غیره. آن سوره قدر کجا و این سوره قدری که در تمام زندگی ما باید ساری و جاری باشد کجا.

سوره قدر در ارتباط با حُرَبَن یزید ریاحی نازل شد. تا حالا فکر می کردی که لیلۃ القدر می دانی چیست؟ حالا ببین که می دانستی یا نه؟ الآن روز است و شب نیست. طول شب و طول روز هم مطرح نیست. اینجا مسجد هم نیست، و اینجا جوار کعبه هم نیست، مسجد الحرام هم نیست، روی زمین خدا و زیر آسمان خداست. یک بنده خدا در یک دقیقه زندگی لیلۃ القدری. این یک دقیقه برای او بهتر شد از ۳۰۰۰۰ دقیقه، ۳۰۰۰۰ ساعت و حتی ۳۰۰۰۰ سال که یک انسانی بتواند از زندگی خودش و زنده بودن خودش بهره ببرد و به نفع زندگی سعادتمندانه خودش و زندگی ابدی خودش و حتی سعادت دیگران کاری بکند کارستان.

برگردیم به تفسیر گنابادی. اول اشاره کردند به اینکه لیلۃ القدر می تواند سینۀ مبارک خاتم النبیین باشد و پس از آن ادامه می دهند: «و فی لیلۃ القدر التي هي النقوش المدادیة» یعنی لیلۃ القدر چیست؟ همین نقش های مرکب روی کاغذ، یعنی همین قرآن که در دسترس ما هست. **لیلۃ القدر خیر من الف شهر** است. می گویند نه؟ قرآن بهتر است یا سی هزار کتاب دیگر؟ یک آیه قرآن بهتر است یا سی هزار عبارت و مطلب از دیگران و در دیگر جاها؟ **تنزل الملائكة والروح فیها باذن ربهم من کل امر.** قرآن همراه با نزول ملائکه بوده است و خواهد بود. اینها چهره های مختلف سوره قدر است که اگر بتواند کم و بیش به ما خودش را نشان بدهد.

در مرحله سوم مرحوم گنابادی می نویسد: «والالفاظ التي یختفی المعانی تحتها» یعنی لیلۃ القدر همین الفاظ قرآن است که شما از روی قرآن مکتوب و مرکب های نقش بسته روی کاغذ می خوانید. این هم لیلۃ القدر است. شکل خواننده شدنی قرآن هم لیلۃ القدر است.

حالا، سؤال می‌کنید که چرا خدا نفرمود: انا انزلنا القرآن في ليلة القدر؟ اگر این‌طور فرموده بود عبارت چنین می‌شد که ما قرآن را در قرآن نازل کردیم! و معنا درست در نمی‌آمد. ولی الآن درست است. ما قرآن را که نازل کردیم نه تنها در شب قدر نازل کردیم بلکه خود قرآن هم ليلة القدر است. وقتی نوشته و خوانده می‌شود هم ليلة القدر است. حامل این کتاب، سینۀ پیامبر اکرم، هم ليلة القدر است؛ هر حامل قرآن یک ليلة القدر است که در جامعه سیر می‌کند و در ژرفای مکان و فراسوی زمان و در میان بنی نوع انسان زیست و زندگی می‌کند.

ليلة القدر خير من الف شهر، تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر، سلام هي حتى مطلع الفجر. سؤال کنید. به من بگویید که شما در این مواردی که شما می‌گویید مگر ملائکه نازل می‌شوند؟ مگر ملائکه از آسمان می‌آیند پایین؟ قبول کردیم که این حالت‌ها و این شخص‌ها اینها از مقوله ليلة القدر هستند ولی **تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر** چه می‌شود؟ آیا ملائکه هم نازل می‌شوند؟ یا فقط در شب قدر نازل می‌شوند؟ و فقط بر پیامبر اکرم نازل می‌شوند یا بر امام زمان نازل می‌شوند؟ اینها همه درست است، چیزهای دیگر هم درست هستند که ما آنها را گم کرده‌ایم. من یک مقدار شما را ببرم به یک فضای دیگر. معمولاً من سراغ دسترسی‌هایی می‌روم که برای غالب شما هم در دسترس است. شاید بیشتر برایم مقدور نیست.

به ما گفته‌اند و برای ما نوشته‌اند که شما وقتی اذان و اقامه می‌گویید برای نمازتان چه می‌شود؟ احادیث متعددی در این باره هست که ائمة اطهار فرموده‌اند وقتی شما فرمودند برای نماز واجب اذان می‌گویید دو صف از ملائکه می‌آیند پشت سر شما می‌ایستند و به شما اقتدا می‌کنند و اگر فقط اقامه بگویید یک صف. حالا

سؤال این است که این ملائکه که امام می‌فرمایند پشت سر شما اقتدا می‌کنند و نماز شما چنان نمازی می‌شود که به پیشوایی و امامت جماعت ملائکه به درگاه خدا می‌گزارید، آیا ملائکه بدون این که از آسمان بیایند پشت سر شما اقتدا می‌کنند؟ قطعاً می‌آیند پایین. اگر می‌آیند پایین یعنی **تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا** **بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ**. می‌آیند و حالا، وقتی که می‌آیند، می‌آیند که فقط کنار شما باشند؟ نه، **مِنْ كُلِّ أَمْرٍ**. بدون مأموریت نمی‌آیند. با کدام مأموریت می‌آیند؟ با این مأموریت که **سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ**. اینها همه تفسیر سوره قدر است.

مسئله نزول ملائکه اصلاً چنین نیست که به شب قدر و ماه مبارک رمضان و نازل شدن بر پیامبر و امام محدود باشد. یک مسئله ساری و جاری است. انسان می‌تواند از برکت نزول ملائکه در بسیاری اوقات و شرایط در زندگی خودش بهره‌مند باشد. تنها مشکل ما این است که ملائکه را نمی‌بینیم و یکی از زمینه‌های غفلت انسان هم این است که وقتی نمی‌بیند فکر می‌کند که نیست. وقتی آن کسانی که قبولشان دارد به او می‌گویند که چنین اتفاقاتی می‌افتد چه بسا قبول هم می‌کند ولی غافل می‌شود از آن. اینها را به ما نگفته‌اند که بشنویم و یادمان برود، گفته‌اند که بشنویم و با اینها زندگی کنیم.

یکی از داستان‌های سیره پیغمبر که به یاد ماندنی هم هست این است که پیامبر اکرم از جایی می‌گذشتند. یکی از یاران پیامبر اکرم با یک بنده خدایی درگیر شده بود که در مقابل او قرار گرفته بود و مرتب او را دشنام می‌داد و به او ناسزا می‌گفت. ایشان دیدند این بنده خدا یکی از اصحابشان او را گرفته به باد دشنام و ناسزا و دائم به او ناسزا می‌گوید و آدم بی‌شرم و بی‌حيایی است. این بنده خدا هم سرخ و سیاه می‌شود و نمی‌تواند مثل او دهان باز کند و ناسزا بگوید. پیامبر اکرم

توقف می‌کنند و این وضعیّت را تماشا می‌کنند. تا اینکه این بنده خدا طاقتش طاق می‌شود و شروع می‌کند جواب او را دادن. مثلاً می‌گوید: خودتی! و مقابله می‌کند با ناسزاهایش. پیامبر اکرم راهشان را می‌گیرند و می‌روند. بعضی از یاران از پیامبر سؤال می‌کنند که رفتار شما برای ما معلوم نشد چگونه بود. زمانی که این بنده خدا که از یاران شما بود آماج ناسزا و دشنام قرار گرفته بود، شما ایستادید و تماشا کردید، و زمانی که از خودش دفاع کرد شما راهتان را گرفتید و رفتید؟! پیامبر فرمودند: آنچه را که من دیدم شما ندیدید. آن وقتی که ایستادم و تماشا کردم دلیلش این بود که دیدم هربار که این فرد دشنام دهنده به این بنده خدا دشنام می‌دهد فوجی از ملائکه از آسمان فرود می‌آید برای دفاع از این بنده خدایی که نمی‌خواهد دهانش را به ناسزا آلوده کند و حاضر نیست جواب دشنام‌های او را بدهد. صحنه برایم جالب بود و ایستادم به تماشا؛ همین که این بنده خدا شروع کرد به جواب دادن، ملائکه به آسمان بازگشتند و دیگر دلیلی برای ماندن من نبود. اگر سری بزنیم به مطالبی که دم دست ماست و از ما دریغ نکرده‌اند و برای ما گفته‌اند، متوجّه می‌شویم که نباید این همه محروم باشیم از بسیاری از موهبت‌ها، امّا شاید باز هم توجّه نکنیم که اینها تفسیر سورة قدر است.

یکی از سؤال‌هایی که کردیم این بود که آیا می‌شود شب قدر در غیر ماه رمضان باشد؟ مثلاً شب نیمه شعبان باشد؟

در احادیث درباره شب نیمه شعبان مطالب زیادی داریم. در «شب قدر» بودن شب نیمه شعبان تقریباً تردیدی نیست. از دیرباز علمای شیعه و اهل سنت توجّه کرده‌اند به این مسئله که شب نیمه شعبان لیلة القدر است. حتّی در آن مطلب معروفی که ما در ماه رمضان‌ها تکرار می‌کنیم که درست هم هست و

احادیث معتبری هم پشتیبانش هست که مقدرات انسان‌ها در شب نوزدهم تعیین می‌شود، در شب بیست و یکم قطعی می‌شود و در شب بیست و سوم امضا می‌شود، در احادیث داریم که شب نیمه شعبان در اصل تعیین می‌شود و بعد در شب‌های قدر ماه رمضان قطعی می‌شود و امضا می‌شود. بنابراین، شروع تعیین مقدرات در لسان احادیث شب نیمه شعبان آدرس داده می‌شود. جالب‌تر از آن حتی در مفاتیح الجنان می‌توانید نظیر این مطالب را داشته باشید. مثلاً در مورد شب عید فطر که آن شب کمتر از شب قدر نیست. این یعنی چه؟ یعنی حداقل برابر است با شب قدر. این حاصل مطلبی است از احادیث که ایشان آورده‌اند، در حالی که در شب عید فطر شب‌های قدر قطعاً گذشته و تمام شده است.

در باب شب و روز جمعه باز در همین مفاتیح الجنان من یادداشت کرده‌ام ببینید که مطلب چگونه با شب قدر مرتبط می‌شود: «بدان که شب و روز جمعه را امتیاز تام است از سایر لیالی و ایام به مزید «قدر» و شرافت و نباهت. از رسول خدا روایت شده است که شب جمعه و روز جمعه ۲۴ ساعت است و در هر ساعت حق تعالی ششصد هزار نفر را از جهنم آزاد کند».

آزاد شدن این همه افراد از عذاب جهنم یعنی تفسیری برای سلام هی حتی مطلع الفجر. حالا اگر شما بگویید که چه ربطی به شب قدر دارد که بخواهد سلام هی حتی مطلع الفجر باشد ادامه مطلب را برایتان می‌خوانم.

«از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که حق تعالی جمعه را از همه روزها برگزیده و روزش را عید گردانیده و شبش را مثل روزش گردانید».

توجه داشته باشید که وقتی «فضیلت» گفته می‌شود یعنی همان لیلۃ القدر خیر من الف شهر این همان تعبیر «خیر» در سورة قدر است که با کلمه فضیلت

مطرح شده است.

از جمله فضیلت روز جمعه آن است که هر حاجت که از خدا سؤال کنند برآورده می‌شود. اگر جماعتی مستعدّ عذاب شوند، چون شب جمعه و روز جمعه را دریابند و دعا کنند خدا آن عذاب را از ایشان برمی‌گرداند.

باز من می‌گویم: **سلام هی حتی مطلع الفجر**. شما ممکن است بگویید: چه ربطی دارد؟ ادامهٔ مطلب چنین است: «امور مقدّره را حق تعالی در شب جمعه مبرم و محکم می‌گرداند».

یعنی اگر تا حالا خوانده بودیم و شنیده بودیم که گفتیم بسیار درست هم هست که مقدّرات یک ساله در شب قدر محکم و مبرم و قطعی می‌شود، خوب این مطلب را هم همان احادیثی گفته‌اند که آن مطلب را گفته‌اند. امور مقدّره را حق تعالی در شب جمعه مبرم و محکم می‌گرداند. اجازه می‌دهید که سورهٔ قدر را در حال و هوای شب جمعه بخوانیم؟ یک بار سورهٔ قدر را با هم بخوانیم و آن سورهٔ قدر را که می‌خوانیم توجّه‌مان به شب جمعه باشد. همین شب جمعه‌هایی که به سرعت و در شرایط غفلت شدید ما می‌آیند در زندگی ما و می‌روند.

بسم الله الرحمن الرحيم. انا انزلناه في ليلة القدر، و ما ادراك ما ليلة القدر، ليلة القدر خير من الف شهر، تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر، سلام هي حتى مطلع الفجر.

توجّه داشته باشیم به شب جمعه. یعنی اگر حدیث به ما گفت که مقدّرات در شب قدر در ماه رمضان تعیین می‌شود، شیطان وسوسه نکند و نتیجه نگیرد که در طول سال همه چیز مشخص است و هیچ چیزی عوض شدنی نیست و چیزی مؤثر واقع نمی‌شود بنابراین، هیچ اصلاحی نمی‌شود کرد. هیچ تغییری نمی‌شود

داد. خدا کارهایش حساب و کتاب دارد و برنامه دقیق دارد و در شب قدر برنامه یک سال را تنظیم می‌کند اما نه اینکه از اختیار و مشیت الهی خارج می‌شود. نه، شب‌های جمعه هم، هفته به هفته، این قضیه انجام می‌شود. حدیث قرار است بیاید قرآن را تفسیر کند نه این که دفتر قرآن را ببندد. قرآن می‌گوید که دائم خدا در حال محو و اثبات است در کتاب مقدرات زندگی انسان‌ها و عالم وجود، و **عنده ام الكتاب**. قطعاً خدا **ام الكتاب** را هم در اختیار دارد و این تغییرات را که خدا دائم در محو و اثبات مقدرات عالم انجام می‌دهد باعث نمی‌شود که سرخ قضیه از دست خدا دربرود! همه چیز لحظه به لحظه تحت مشیت الهی است.

«بدان که شب و روز جمعه را امتیاز تآم است» و در ادامه گفتند که «روزش را عید گردانید و شبش را مثل روزش گردانید» دارند به ما یاد می‌دهند که این‌طور نیست که اسمش را گذاشته‌اند **ليلة القدر** یعنی دیگر روزش **ليلة القدر** نیست و روزش را دیگر باید با خواب و دعوا و مرافعه و خمیازه و اینها گذراند، چون دیشب شب قدر بوده است. اگر دیشب شب قدر بود الآن هم روز قدر است و هر شب دیگر هم شب قدر می‌تواند باشد.

در ادامه مطلب می‌فرمایند: «پس شب جمعه بهترین شب‌ها و روزش بهترین روزهاست. «به سند معتبر از حضرت امام رضا (ع) منقول است که روز جمعه سید و بزرگ روزهاست و حق تعالی در آن روز ثواب حسنات را مضاعف می‌دهد» یعنی **ليلة القدر خير من الف شهر**. «گناهان را محو می‌گرداند» یعنی **سلام هي حتی مطلع الفجر**. «درجات را بلند می‌گرداند و دعوات را مستجاب می‌گرداند و شدت‌ها و غم‌ها را زایل می‌گرداند و حاجت‌های بزرگ را برمی‌آورد.»

انسان باید توجهش بالا برود. غفلت را باید کنار بگذارد! آموزه اصلی سوره

قدر کنار زدن این پرده‌های غفلت است. بنده خدا، تنزُّل ملائكة دائم در این عالم ساری و جاری است و ملائکه در خدمت تو و دیگر بندگان خدا هستند. خدا ملائکه را در خدمت بندگانش قرار داده و اصلاً برای خدمت به انسان‌ها آنها را آفریده است: «جاعل الملائكة رسلاً اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع». خداوند متعال جایگاه اصلی ملائکه را در آسمان‌ها قرار داده است، اما این معنایش این نیست که زندگی تو در روی زمین از برکات آمد و رفت ملائکه و فرشتگان خدا محروم است. به عکس، فرود آمدن فرشتگان برای خدمت‌رسانی به بنی نوع انسان دائم ساری و جاری است، اگر بخواهی و توجّه داشته باشی.

سوره قدر «سوره برکت» است و مبحث بزرگ مورد غفلت مسلمانان و اهل قرآن مسئله برکت است. برکت عمر، برکت پول، برکت وقت، برکت کسب و برکت تحصیل علم و حرف زدن و حرکت کردن و راه رفتن. برکت هرکاری را در این زندگی انجام دادن. همان مسئله «از تو حرکت از خدا برکت». مسئله مهمی که از آموزه‌های بزرگ اسلام و قرآن است و سخت مورد غفلت اهل اسلام و قرآن است. اساس این غفلت غفلت از گستره بزرگ و وسعت فراوان جغرافیای معنایی و مفهومی و تفسیری سوره مبارکه قدر است.

آن زمانی که سوره قدر نازل شد و آن قفل بزرگ شیک را روی آن زدند و این سوره را محدود کردند در ماه مبارک رمضان و دعوا بر سر شب قدر و تعیین شب قدر و اینها، در صورتی که مسئله اصلی این نبود ...

در شب قدر از آسمان قرآن نازل شده است و در آغاز بعثت پیامبر اکرم که ما در مباحث سیره نبوی بحثش را داشتیم و در کتاب سیره نبوی هم که از چاپ در آمده شما آشنا هستید، یکی از فصل‌هایش همان مطلب است. این مطلب در

جای خود درست، ولی خیلی فراتر از این مطلب، سوره قدر مسئله‌اش شناختن مسئله برکت و نزول ملائکه و مفهوم‌شناسی و مصداق‌شناسی لیلۃ‌القدر در تمام زندگی انسان و شناختن لیلۃ‌القدر و لیلۃ‌القدر را درک کردن و بعد فهمیدن اینکه لیلۃ‌القدر مصداق اولیة‌اش شب قدر است ولی روز هم می‌تواند باشد. می‌تواند شغل باشد، حرکت باشد، علم و فکر باشد، کسب و کار باشد. همه اینها می‌توانند باشند. همه انسان‌ها و همه زندگی‌ها می‌توانند لیلۃ‌القدری شوند. می‌توانند برکت لیلۃ‌القدر را داشته باشند. خانواده می‌تواند از برکت لیلۃ‌القدر برخوردار باشد و می‌تواند محروم باشد از درک لیلۃ‌القدر. جامعه می‌تواند از لیلۃ‌القدر برخوردار باشد یا از آن بی‌نصیب باشد.

حدیث معروفی که درباره سوره قدر هست که **لیلۃ‌القدر خیر من الف شهر** یعنی شب قدر در زمان رسالت پیامبر اکرم بهتر و برتر از هزار ماه است، گفته‌اند این هزار ماه مدّت حکومت بنی امیه است. که یک شب قدر ندارد. با توجه به مطالبی که بیان کردیم معنای این روایت باز می‌شود که چگونه می‌شود که این‌طور بشود. هزار ماه بر جامعه اسلامی بگذرد، هزار ماه که طول حکومت بنی‌امیه بود؛ در این هزار ماه دریغ از یک لیلۃ‌القدر. دریغ از اینکه این جامعه یک روز و یک شب و یک ساعت به خودش بیاید که ما قرار بود چه باشیم و چه هستیم؟ قرار بود کجا برویم و کجا رفتیم؟ توجه بکند که اگر این توجه را می‌کرد، این جامعه اسلام لیلۃ‌القدری می‌شد، و اگر لیلۃ‌القدری می‌شد، می‌شد **خیر من الف شهر**.

گذشت و گذشت و گذشت این ماه‌ها و سال‌ها بر جامعه اسلامی و این جامعه اسلامی که جامعه پیامبر اکرم بود و جامعه مولا علی و مسلمانان آن چنانی نخستین صدر اسلام بود، همین جامعه حتی با حضور بسیاری از آنها دیگر حالت لیلۃ‌القدری

نداشت. اینکه روایات می‌فرماید بهتر از هزار ماه، حکومت بنی‌امیه است که در آن هزار ماه لیلۃ‌القدر نبود، این بحث‌های آن‌چنانی ندارد. لیلۃ‌القدر نبود یعنی آنچه معنای لیلۃ‌القدر است، آنچه مفهوم لیلۃ‌القدر و مصداق لیلۃ‌القدر است در این هزار ماه نبود. مردم دیگر لیلۃ‌القدر نداشتند و یک جامعه اگر لیلۃ‌القدر نداشته باشد به همان وضعیّت دچار می‌شود.

این لیلۃ‌القدر را باید به شکل‌های مختلف مسلمانان به آن توجّه کنند. از دیرباز در بحث‌های لیلۃ‌القدر ما این توجّه را داشته‌ایم که تعیین روز قدس از سوی حضرت امام خمینی (ره) یک حرکت لیلۃ‌القدری بود و نوعی طرّاحی کارگاه آموزش سورۃ قدر بود. حضرت امام با درنظرگرفتن همه جوانب و همه مسائل آمدند چنین طرح زیبایی را پیشنهاد کردند که آخرین جمعه از ماه مبارک رمضان که طبعاً یکی از روزهای ماه مبارک رمضان و مورد تأکید احادیث است را انتخاب کردند، و روز را و نه شب را. من با دقّت تمام گفتم همه مسائل را درنظر گرفتند. از جمله اینکه روز را انتخاب کردند، دقّت کنید. روز شب، چه فرقی می‌کند؟ اگر توجّه شود به مفهوم لیلۃ‌القدر، روز هم می‌شود «شب قدر». با درنظر گرفتن همه مسائل، روز جمعه آخر ماه مبارک رمضان را پیشنهاد کردند و شما دیدید که اجرایی شدن پیشنهاد ایشان به مملکت جمهوری اسلامی ایران که تحت حاکمیت ایشان بود محدود نشد و در همه جوامع اسلامی گسترش پیدا کرد. برای اینکه این پدیده یک پدیده اسلامی و جهان اسلامی بود و خودش راه خودش را رفت. همه نکته را گرفتند که جامعه اسلامی نیاز دارد به این چنین لیلۃ‌القدری که حداقل سالی یک بار بیاید توجّه کند به مسائل مهمّی که برای جامعه اسلامی و جهان اسلام مطرح است، با محوریت مهم‌ترین مسئله که مسئله اسرائیل به‌عنوان دشمن اسلام

و مسلمین است. این یکی از آن کارهای الگویی در راستای آموزش نظری و عملی
 سورة قدر است و در جهت ساری و جاری کردن سورة قدر در زندگی مسلمانان.
 اینها محدود نیست. وقتی یک روز تعیین می شود معنایش این نیست که
 دیگر روزها را بپوشاند. اینها روزهای یادآوری است. اینها روزهای تذکر است و
 روزهایی است که باید غفلت های روزها و شب های دیگر را هم از بین ببرد. باید
 توجه ها را به این مسائل معطوف کند که وقتی خدا می فرماید: **أَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ
 الْقَدْرِ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ
 فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ، سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ** یعنی دارد یک فرهنگ
 می دهد به مسلمان ها، فرهنگ سلامت: **سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ**.

یک حدیث مشهور از احادیث نبوی هست که قبل از اینکه در تفسیر عزیزی
 هم ببینم، عمری از حکمت های آن برخوردار بودم. شما هم غالباً این حدیث را
 ممکن است شنیده و خوانده باشید، این حدیث دقیقاً تفسیر سورة قدر است.
 پیامبر اکرم فرمودند: **«إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا»** نفحات
 فارسی اش می شود نسیم که حالت خوشی هم دارد. یعنی: دائم در روزگار شما
 نسیم های لطف و فضل الهی بر شما می وزد؛ به هوش باشید و آنها را دریابید. این
 نسیم های لطف و رحمت خدا را دریابید.



سؤال: نوشته اند: که در آیه **فصل لربك وانحر** منظور این نیست که با
 پروردگارت اتصال برقرار کن به وسیله قربانی کردن که معنای **وانحر** است. به وسیله
 قربانی کردن چیزهایی که در نظرت بزرگ جلوه می کند. مثلاً شتر قربانی کن تا
 لیلۃ القدری شوی. منظور از چیزهایی که قربانی کنی مال و غرور و جاهل را قربانی

کنی. (تا اینجا که مطلب کاملاً دقیق و درست است). بعد نوشته‌اند که خداوند عمداً این قفل‌ها را بر روی سوره‌ها گذارده تا انسان را بیازماید. تا ببیند چه کسی آن پرده‌ها را کنار می‌زند تا لیلۃ‌القدری شود و قفل‌ها را می‌شکند.

ما نگفتیم خدا این قفل‌ها را گذاشته است، گفتیم متأسفانه بر اثر مهوریت ما از قرآن و دور ماندن ما از حال و هوای سوره‌های قرآن این قفل‌ها بر روی این سوره‌ها قرار داده شده است. خدا هرگز قرآن و سوره‌های مبارکه قرآن را قفلی برایش قرار نداده است. گفتیم خدا فرموده است: **ام علی قلوب اقفالها** و این قفل‌ها بر روی دل‌هاست. اما برای اینکه در ذهن همه ما بیشتر بماند گفتیم می‌شود گفت که روی این سوره‌ها قفل زده شده است.

در ادامه نوشته‌اند: این قفل‌ها منافاتی با **و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر** در سوره قمر ندارد؟

نه، به عکس. اگر چنین بود که شما می‌گویید با این آیه اختلاف داشت. چهار بار این آیه در سوره قمر تکرار می‌شود تا نشان دهد که قرآن هیچ قفل و قید و بندی ندارد. این قلب‌ها هستند که بر آنها قفل زده شده است و بر اثر تدبّر نکردن در قرآن است که این وضعیّت به وجود می‌آید.

در آخر هم مطلب زیبایی نوشته‌اند. نوشته‌اند: خداوند توسط ملائکه به انسان سلام می‌فرستد یعنی اطمینان می‌دهد که ای بنده من، تو از طرف من در امانی و آیا «قدر» امان‌نامه انسان از آتش است؟

بله، همین‌طور است. نه تنها از آتش جهنم، بلکه از تمام شرور و بلایایی که در سرتاسر قرآن از جمله در سوره‌های قبلی مطرح شده است.

در طی این دوره تفسیر ترتیبی قرآن کریم ما یاد گرفته‌ایم به هر سوره که

می‌رسیم سوره‌های قبلی هم تفسیر و بیان سوره است نمونه‌اش را که با هر سوره کوثر و تبت قرار دهید نشان می‌دهد که انواع شرها و بلاها و مصیبت‌ها و ناگواری‌ها می‌تواند با لیلۃ القدری شدن انسان و زندگی انسان تا حدود زیادی البتّه نه به‌طور مطلق از انسان دور گردد. زندگی لیلۃ القدری از غالب این مسائل می‌تواند به دور باشد: **سلامٌ هي حتى مطلع الفجر.**

سؤال: درخصوص سوره قدر شما فضیلت‌هایی را فرمودید که بعضاً با بعضی‌ها آشنا بودیم و بیشترشان را نشنیده بودیم. سؤال من این است که همه اینهایی که شما فرمودید در مورد زندگان بود و ما زنده‌ایم و انجام می‌دهیم. ما در آموزه‌های دینی‌مان داریم که تأکید شده است برای اموات که خوانده شود. آیا اموات ما می‌توانند لیلۃ القدری شوند به وسیله اینکه ما می‌خوانیم یا ثواب اینها به آنها می‌رسد؟

جواب: البتّه بحث مفصل خودش را دارد مسئله رسیدن این‌گونه آثار از اعمال زنده‌ها به مرده‌ها. ترجیح می‌دهم که نگوییم مرده‌ها، چون بعضی از مرده‌ها از زنده‌ها زنده‌تر و برخوردارتر هستند از زندگی. قرآن می‌فرماید **وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** اگر انسان درست بیاندیشد و درست بداند اصل زندگی بعد از این عالم است. بنابراین، به‌جای صحبت از مردگان غالباً از زندگان سخن می‌گوییم و خودمان که به اصطلاح زنده‌ایم معلوم نیست چقدر زنده هستیم. به هر حال، سعی می‌کنم مختصراً حاصل مطلب را بگویم که از اعمال ما مثلاً از خواندن سوره‌های قرآن یا نماز وقتی می‌خوانیم به نیابت از اموات، زیارت می‌کنیم و طواف می‌کنیم به نیابت از اموات، عمره به نیابت از اموات انجام می‌دهیم، حاصل مطلب مختصرش این است که اولاً ثواب اعمال به اموات می‌رسد. این را همه علمای بزرگ

اسلام اعم از سنی و شیعی غالباً قبول دارند و من خودم هم دو نوبت به صورت عینی در خواب، رسیدن آنچه را که برای اموات فرستاده بودم دیده‌ام.

ثانیاً، عین ثواب آن کسی را که آن کار دارای ثواب مثلاً قرائت سورة قدر را انجام داده است، به شخص مورد نظر هم می‌رساند بدون اینکه از صاحب عمل چیزی کم کنند. ثالثاً، به آن فرد و آن افراد مورد نظر چقدر می‌رسد؟ مثال واضحش کانال‌های تلویزیونی است، بعضی مناطق فلان کانال تلویزیونی را نمی‌توانند بگیرند. این را درجات مختلف برایش در نظر بگیرید. احادیث به تفصیل برای ما بیان کرده‌اند که حساب و کتاب دارد چقدر دریافت بکنند و چقدر دریافت نکنند. بعضی خیلی فراوان دریافت می‌کنند حتی بیش از آنچه ما فرستاده‌ایم. البته در اینکه قطعاً برخوردار می‌شوند شکی نیست.

سؤال: نوشته‌اند هر ليلة القدری طلیعه‌ای برای فجر است ليلة القدر تا طلوع فجر ادامه دارد و طلوع فجر ظهور امام زمان است.

جواب: این تعبیر درست است که عصر ظهور خودش یک ليلة القدر است و بی‌شک این درست است. خود امام زمان ليلة القدر هستند و حضورشان در این عالم همه آنچه را که در فضای سورة قدر مطرح است در جهان به وجود خواهد آورد.

سؤال: کلمه روح که در سورة قدر آمده است در سوره‌های دیگر قرآن که با تنزل الملائكة باشد نیامده است. فرمودید سورة فصلت و احزاب بود می‌خواستیم جایگاه کلمه روح را بیان کنید. و اینکه کسی که وقتی می‌خواهد شب قدر را درک کند آن خوف و حزنی برای ما نیست. و فرمودید ایامی که می‌تواند شب قدر باشد شب و روز جمعه می‌تواند باشد خود من شخصاً با افراد زیادی برخورد کردم که واقعاً عصر جمعه حالت دلگیری دارد و خود من برایم سؤال شده است که اگر آن

حزن و شادی که ما روزش داریم چرا در پایان روز ما به این حالت می‌رسیم این برای من سؤال شده است و حتی برای فرزندان من هم این سؤال شده است که چرا عصر جمعه می‌شود دلتنگیم. سؤال دیگر اینکه منظور شما را گرفتم که انسان هر لحظه‌اش می‌تواند سوره قدر باشد این را من دریافت کردم از سخنان شما ولی اینکه بعضی از بزرگان ما طول یک سال را معادل قدر در نظر می‌گرفتند که مبادا آن شب قدر از دستشان فوت شود این چه جایگاهی است آیا آنها به این موضوع رسیدند که هر لحظه و هر زمان و مکانی قدر هست؟

جواب: شما یک بیان دیگری را گفتید. این بیان درست است که بزرگانی داریم که در طول سال دقت می‌کرده‌اند به حالت‌های مختلف که تمام شب‌های قدر را درک کنند تا شب قدر از دستشان نرود. این بیان بیان درستی است و ما این معنا را خواستیم بیان کنیم که شب قدر را کسی درک می‌کند که قدر همه شب‌های زندگی‌اش را بداند. آثار و برکات لیلة‌القدر را همان‌گونه که پیغمبر در لیلة‌القدر آغاز بعثت با آن تفصیل دریافت کردند هرکس به فراخور حال خودش درک می‌کند. کسی که قدر همه شب‌ها و روزهای زندگی‌اش را بداند، یادآورهای حداقلی‌اش می‌شود جمعه و شب جمعه که از بحث‌های ما لطف کردید و مطلب را گرفتید. ما در تفصیل این بحث‌ها به این نتیجه رسیدیم که اگر جمعه مهم است به این معنا نیست که شنبه و دوشنبه دیگر مطرح نیست. هر روز روز خداست و هر روز مهم است. پیام اصلی سوره قدر هم این است که همه شب‌ها و روزها را باید قدرش را دانست. ماه رمضان و شب قدر و جمعه و شب جمعه برای جلوگیری از غفلت‌هاست.

در مورد عصر جمعه که گفتید جواب من این است که اگر قرار باشد و چنین

هست که شب و روز جمعه با فضیلت است، آن تعبیرهایی که کردید چهره نقد و مشخص عذاب خداست که حتی در وضعیّت زندگی و حالت آدم‌ها پدیدار می‌شود. طبیعی است وقتی جمعه با این همه فضیلت در فرهنگ مسلمانان به گونه‌ای تغییر یافته باشد که این روز بافضیلت را تا نزدیک‌های ظهر می‌خوانند، این کفران نعمت خداست و تردیدی نیست در اینکه آن حالتی که گفتید مقدّمه عذاب خدا و مقدّمه بازخواست خدا از انسان است و از این خانواده‌ای که جمعه را این چنین به قول معروف حرام می‌کنند. کفران و ناسپاسی طبیعی است که این نتایج را دارد. این وقتی است که انسان از نعمت‌های خدا بهره‌برداری نکند و بی‌توجهی کند. و **ما ادراك ما ليلة القدر**. وقتی انسان به دنبال درک کردن این برخورداری‌ها نباشد طبیعی است که نتیجه معکوس می‌دهد. وقتی سورة قدر سورة نشاط و سورة وجدآفرین باشد و آن را درک و به آن توجه نکنیم، از نشاط بی‌بهره می‌شویم و در مقابلش افسردگی داریم، دلتنگی داریم. نمونه‌هایش هم فراوان هست.

برای رسیدن به معنا و مفهوم روح در قرآن کریم یک تحقیق موضوعی باید پشتیبانش قرار بگیرد. «الروح» مخفف روح القدس و روح الامین است. روح الامین یا روح القدس دو لقب از القاب جبرئیل امین است. اینکه می‌گوییم «جبرئیل امین» عنوان قرآنی جبرئیل «روح الامین» است و «روح القدس». با این دو تعبیر در قرآن آمده و عنوان شده است که در میان ملائکه مقام والای ویژه‌ای دارد. جبرئیل امین امیر ملائکه است و همه ملائکه تحت امر او هستند. این مختصر مطلب است در حد اینکه بدانیم «الروح» در سورة قدر و در جاهای دیگر قرآن یعنی چه. بنابراین، جای اختلاف نظرها که روح به معنای دیگری می‌تواند باشد نیست. قرآن صریح است در اینکه روح در کنار ملائکه وقتی بیان می‌شود منظور جبرئیل امین است.

می‌ماند اینکه بعد از ملائکه با توجّه به اینکه شامل جبرئیل هم می‌شود چرا اسم برده می‌شود؟ در جای دیگر قرآن هم هست. علمای بلاغت عنوان می‌کنند که ذکر خاص بعد از عام است. وقتی که یک مورد خاص را از یک مورد عمومی بیرون می‌آورند و مجدداً ذکر می‌کنند، برای تجلیل و نشان دادن مقام والا و بالای آن فردی است که از آن مجموعه عام خارج می‌شود. بنابراین، وقتی خدا می‌فرماید **تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ** یعنی حتی جبرئیل امین در لیلۃ القدر همراه ملائکه بر زمین نازل می‌شود. از سوی دیگر، «تَنْزِيلُ مَلَائِكَةٍ» نه تنها مسئله بسته‌ای نیست و ناشدنی نیست بلکه نزول جبرئیل امین هم این‌طور نیست که محدودیت داشته باشد. یک وقت جبرئیل امین می‌آید مأمور ابلاغ وحی است، ولی حتماً لازم نیست که اگر نخواهد آیه بیاورد نازل نشود. هرگاه لازم باشد و اهلیتی باشد نه تنها ملائکه می‌آیند، جبرئیل هم می‌آید. این هم مطلب خاصی نیست و پیام اصلی سوره قدر همین است. این مسئله که برای ما خیلی عجیب جلوه می‌کند و به صورت رؤیای دست‌نایافتنی است، خدا بیان می‌کند که این زمینه برخورداری را ما از قبل برای شما آماده کرده‌ایم و زندگی شما می‌تواند سرتاسر با حشر و نشر با فرشتگان و ملائکه باشد. فقط چیزی که هست خدا حجاب قرار داده است و تا زمانی که از دنیا نرویم فرشتگان را نمی‌بینیم. در قیامت به عکس با فرشتگان محشور می‌شویم. جنّ و انس و ملائکه در صحرای محشر با هم محشور می‌شوند. اما تا زمانی که در دنیا هستیم به استثنای پیامبران دیگران ملائکه را نمی‌بینند. ائمه هم که «مُحَدَّثَاتُ» هستند یعنی حدیث و سخن ملائکه را می‌شنوند، آنها را نمی‌بینند. اراده خدا بر این است که نبینند و فقط صدای ملائکه را بشنوند بدون اینکه آنها را ببینند. حضرت فاطمه زهرا (س) هم که «مُحَدَّثَةٌ» هستند به همین معناست.

جواب بچه‌های ما هم که از ما سؤال کنند همین است که به آنها بگوییم در حد خودت و به فراخور حال خودت در حدی که تو به‌عنوان یک بچه نیاز به ملائکه داشته باشی کمکت می‌کنند تا موفق باشی و راه درست را طی کنی. یک «فرشتهٔ مهربان» همه جا همراه توست. تو در حد خودت و مادر در حد مادر و پدر در حد پدر. اینها یک سامانه‌هایی است که خدا در قرآن بیان کرده است، در احادیث هم بیان شده است. طبیعی است انسان‌هایی که اهلیت بیشتری دارند بیشتر برخوردار می‌شوند و برعکس. الآن آفتاب هست و ما در پرتو آفتاب قرار نداریم ولی آفتاب هست و می‌توانستیم الآن زیر آفتاب باشیم و این آفتاب زمستانه را تجربه کنیم. وقتی نیستیم تجربه نمی‌کنیم. در همهٔ موارد زندگی انسان همین‌طور است.

سؤال: کار شهدا لیلۃ‌القدر است و بوده است و اینکه آنها با یک تفکر لیلۃ‌القدری نه‌تنها خود بلکه در جامعهٔ آن زمان و اکنون هم تحول لیلۃ‌القدری ایجاد کردند.

جواب: بله، واقعاً همین‌طور است. این بحث‌ها آدم را یاد شهدا می‌اندازد که چگونه این پدیدهٔ لیلۃ‌القدری را هم خودشان تجربه کردند و هم دیگران را از درک لیلۃ‌القدر بهره‌مند کردند.

سؤال: در مورد آیهٔ آخر سورة لیلۃ‌القدر توضیح دهید. سلام‌هی حتی مطلع الفجر.

جواب: درست است که مستقلاً به تفسیر این آیه نپرداختیم، اما مکرر و با عبارات مختلف فحوا و مضمون این آیه را توضیح دادیم.

سؤال: آیا می‌شود این‌طور برداشت کرد که هروقت ما با درایت و بصیرت تصمیم درستی بگیریم آن لحظه لحظهٔ لیلۃ‌القدر ماست؟

جواب: بله، حتماً درست است. دقیقاً همین طور است، حتی اگر روز باشد. قیدی ندارد. این تعبیر درست است. آن لحظه که درست فکر می‌کنیم و تصمیم می‌گیریم لیلۃ‌القدر است و می‌توانیم خاطر جمع باشیم از همه خصوصیات که در سورة قدر برای لیلۃ‌القدر بیان شده است، از جمله: **سلام هي حتى مطلع الفجر.**

سؤال: در مورد **سلام هي حتى مطلع الفجر** می‌توانیم بگوییم این **مطلع الفجر** منظور روشنایی دل انسان است و تا وقتی که این نور را دارد **سلام هي حتى مطلع الفجر.**

جواب: تا لیلۃ‌القدر برقرار است آثار و برکاتش هم هست. طبیعی است که وقتی تمام شود آثار و برکاتش هم تمام می‌شود. یک معنایش همین است که همین‌طور که به دست می‌آید از دست می‌رود. باید این‌طور باشد و اصرار بر اینکه در همان حالت‌ها بمانیم درست نیست. باید زندگی کنیم و نباید این‌گونه چیزها با زندگی کردن منافات داشته باشد. همه اینها وقتی مهم است که مثل همه زندگی کنیم. باید زندگی کنیم مثل همه و بخوابیم و بیدار شویم مثل همه و درعین حال به این مسائل هم توجه کنیم. این «**حتى مطلع الفجر**» دو طرفه است. یکی اینکه اولاً اینها برهه‌هایی از زمان‌ها و شرایط ماست و قرار نیست متصل همیشه و تمامی طول زندگی انسان لیلۃ‌القدر باشد، و از آن طرف باید توجه کرد که انسان پدیده‌های لیلۃ‌القدری اعم از زمانی و مکانی را از دست ندهد. وقتی که برایش حاصل می‌شود قدرش را بداند و بداند که تمام شدنی است. همه این مسائل در کنار هم درست است.

سؤال: آیا لیلۃ‌القدر وجود دارد؟

جواب: بله، هرآنچه که در مورد لیلۃ‌القدر گفتیم و شنیدید همه درست

است. بحثی که امروز ما سعی کردیم بیشتر به آن بپردازیم و نو هست این قسمت از بحث است که سوره قدر فقط اینها نیست. آن قسمت درست است ولی سوره قدر فقط آن مطالب و شب قدر، و شب قدر فقط در ماه مبارک رمضان نیست. احادیث شب و روز جمعه را بیان کردیم. همه اینها برای این بود که معلوم شود **ليلة القدر** منحصر به این شب نیست. **ليلة القدر** وجود دارد و عبارت است از یک سامانه مثل همه سامانه‌ها در این عالم که کار خودشان را می‌کنند. یکی از این سامانه‌ها این است که شب قدر یک چنین وضعیتی دارد. شب قدر را ما قبلاً با روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم بحث کردیم که مطابق می‌شود با شب هفدهم ماه مبارک رمضان. منافاتی هم با عظمت شأن و جلالت قدر شب‌های نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و غیره ندارد. همواره تأکید احادیث و توصیه علمای اعلام بر این بوده است که تمام این شب‌ها باید مورد توجه قرار بگیرد. شب بیست و هفتم را هم از دیرباز به عنوان یک شب قدر بسیار شاد و به قول معروف «شب قتل ابن ملجم» بر این مجموعه افزوده‌اند. قبل از این شب‌ها هم شب نیمه رمضان شب میلاد حضرت امام حسن مجتبی و یک شب قدر شاد دیگر است. شب عید فطر را هم که قبلاً وصف شب قدر بودنش را داشتیم.

یک تعبیر جالب در احادیث داریم. در پاسخ به کسی که اصرار می‌کند و سؤال می‌کند که شب قدر شب بیست و یکم است یا شب بیست و سوم؟ امام (ع) به او می‌فرمایند: «ما أيسر ليلتين فيما تطلب» اگر تو واقعاً طالب آثار و برکات شب قدر هستی چه کار مشکلی است که تو به جای یک شب دو شب را مورد توجه قرار بدهی؟ این عبارت قوی است. دو شب که زیاد نیست به عبارت دیگر آن قسمت دیگر این بیان این است که اگر واقعاً طالب **ليلة القدر** و واقعاً به دنبال درک آن

هستی، چون حرف زدن‌ها با واقعیت درون انسان‌ها خیلی مطابق نیست. این جواب ضمناً اشاره دارد به اینکه اگر واقعاً تو طالب درک فضیلت شب قدر هستی؟ وقتی دو شب را حاضر نیستی که توجه کنی که یکی از این دو شب شب قدر است، حالا اگر بگویند هر شب شب قدر است چقدر با آن فاصله داری؟ اگر اصرار داری بر درک شب قدر همین امشب را از دست نده، این خودش می‌شود شب قدر.

فضیلت‌هایی که برای شب اول ماه رمضان در مفاتیح الجنان نوشته‌اند شبیه فضیلت‌های شب قدر است. تعدادی خواندن سوره انا انزلناه را که برای شب قدر است، در شب اول ماه رمضان نیز توصیه می‌کنند. معنایش این است که فعلاً شب اول شب قدر است، بعد هم شب دوم شب قدر است، بعد هم شب سوم شب قدر است. خدا فرموده است ما سفره را پهن کرده‌ایم، وقتی شماها رزق و روزی خودتان را تکذیب قرار می‌دهید، خودتان خودتان را محروم می‌کنید. وقتی بنای تکذیب را رها کنید و سربه‌راه باشید و به راه بیاوید، این برخورداری‌ها هم هست.

سؤال: آیا شب و روز قدر در کل کره زمین با هم برابر است؟

جواب: شب قدر ملاکش شب قدر ام القرى و مسجدالحرام است. در جاهای دیگر اگر روز هم باشد شب قدر است و تعیین دقیقش به این شکل است. در جهان اسلام هم در سراسر عالم گسترش پیدا کرده است. اگر آموزه‌های دینی آن‌طور که باید و شاید شکل بگیرد می‌توانند هماهنگ باشند و مراسم شب قدر را شکل دهند. لزومی ندارد که یک عده شب و یک عده روز توجه داشته باشند. اصلاً گم‌شده ما اینها نیست و همان است که سعدی می‌گوید «شتر گم کرده است و به دنبال مهارش می‌گردد». فکر می‌کنیم اگر مهار شتر دستان بیاید شتر هم به آن وصل است، در صورتی که این یک خیال بیشتر نیست. آن که شتر را می‌دزد معمولاً

مهارش را از آن جدا می‌کند و شتر را می‌برد. کمالینکه دشمنان ما در همه موارد همین کار را کرده‌اند.

داستانی که در کودکی پدر ما می‌گفتند داستان یک خواجه‌ای بود که کاکاسیاهی داشت. متأسفانه در ادبیات عامیانه کاکاسیاه‌ها سمبل بی‌توجهی و بی‌فرهنگی‌ها هستند. خواجه در سفری بوده به همراه کاکاسیاه درجایی اُتراق می‌کنند و خواجه خیلی خوابش می‌آمده. به این کاکاسیاه می‌گوید که دستم به دامن و به او سفارش می‌کند که من می‌خواهم، تو باید حسابی حواست جمع باشد که دزد نیاید و این بار و بُنه ما را نبرد. می‌گوید باشد تو بخواب. می‌آید که خوابش ببرد از وحشت که این کاکا کارش را درست انجام ندهد از جا می‌پرد و می‌گوید: کاکا گفتم به تو که حواست باشد! او هم می‌گوید که حواسم هست. و بار دوم این کار را باز تکرار می‌کند و بار سوم هم همین‌طور. کاکا می‌گوید: راستی شما گفتید دزد می‌آید و می‌برد، دزد چه شکلی است؟ خواجه می‌گوید دزد شکل بخصوصی ندارد. یک آدم شبیه من و توست، نشانه‌اش این است که اطراف را نگاه می‌کند و دستش را می‌برد زیر بار و بُنه و بار و بنه را بلند می‌کند و می‌برد. کاکاسیاه گفت: اگر منظورتان از دزد این است، که همان اوّل شب که شما خوابتان برد آمد و بُرد! داستان ما همین است. ما سؤال پشت سؤال می‌کنیم و سؤال‌های ما غالباً برمی‌گردد به اینکه این دزد چه شکلی است؟ شکل خاصی هم که لازم نیست داشته باشد. خیلی قبل از اینها آمده است و زده است و برده است. اصل مسئله ما این‌طور چیزها نیست، مسائل مهم‌تری است.

سؤال: کلمه لیلۃ چرا مؤنث به کار برده شده است؟

جواب: اینها انتخاب‌های زبانی است و چون و چرا ندارد. می‌توانست یوم

القدر باشد و می توانست لیلةالقدر باشد. احساس این بوده است که شب نسبت به روز خاص تر است. کما اینکه شما می گوئید «شب تولد» ولی جشن تولد را ممکن است در ساعات روز بگیرید. در فیلم هایی که غالباً از جشن تولدها گرفته می شود غالباً روز است ولی در متن فیلم می گویند شب تولد است.

سؤال: درمورد فرود آمدن فرشتگان برای مدد رسانیدن به انسان بیشتر توضیح دهید.

جواب: امام علی (ع) می فرمایند: وقتی شما به راه درستی می روید که یقین دارید صراط مستقیم است، اگر احساس تنهایی کنید، خطاست. چرا احساس تنهایی می کنید؟ چون اطرافتان کسی نیست؟ من تنها شده ام و در این محل و مکان یک نفر همراه من نیست! اولاً خدا هست و ثانیاً به میزان نیاز تو ملائکه فوج فوج می آیند و امور تو را راست و ریست می کنند و زندگی جسمانی و روحانی و مادی و معنوی تو را جمع و جور می کنند. انگیزه و نشاط پیدا می کنی و از تنهایی درمی آیی. خدایی با توست که این خدا نسبت به بندگان اهل ایمان رحیم است. پیشاپیش هم برای شما بیان کرده است که با فروفرستادن ملائکه برایت امداد می فرستیم تا از تنهایی در بیایی و این را احساس کنی: **سلام هی حتی مطلع الفجر.**

خواجه حافظ شیرازی در یکی از بیان هایش می گوید: «شب وصل است و طی شد نامه هجر / سلام فیه حتی مطلع الفجر» وقتی که انسان احساس می کند دیگر تنها نیست، این همان شب وصل است، و الآن همه هستند. من تنها نیستم. خدا را دارم و ملائکه هم هستند.

نقطه مقابلش هم حشر انسان با شیاطین است. در همین سوره فصلت که

«انّ الذين قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزلّ عليهم الملائكة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة الّتي كنتم توعدون» هست، در همین سوره داریم: و قِيضْنَا لَهُمْ قَرْنًا فَرَيْنَا لَهُمْ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ و ما خلفهم يك عدّه از انسان‌ها هم به جاي ملائكه قرين شياطين هستند، شياطين جنّي و انسى. زندگى اين جماعت از انسان‌ها در مصاحبت با شياطين مى‌گذرد. قرآن كريم براى آنها هم در سوره شعرا صحبت از «تنزلّ شياطين» مى‌كند. آيات ۲۲۱ تا ۲۲۳: هَلْ اَنْبِئَكُمْ عَلَىٰ مِنْ تَنْزِلِ الشَّيَاطِينِ، تنزل على كلّ افاك اثم، يلقون السمع و اكثرهم كاذبون. آن طرفش هم هست، وقتى به جاي اينكه انسان با حقايق حشر و نشر داشته باشد و فكر و ذكرش را با حقايق بسازد، فرهنگ ذهنى خودش را با حقايق سامان دهد؛ به جاي آن به دنبال افسانه‌ها برود و از حقايق دور شود، به جاي ملائكه با شياطين حشر و نشر پيدا مى‌كند.

انسان‌هاى ليلة القدرى و مبارك وجود دارند و منحصر به پيامبران و امامان نيستند، فراوان هستند. و جعلني مباركاً اين ما كُنت. هر جا قرار مى‌گيرند خيرشان به همگان مى‌رسد. انسان‌هاى كه در هرجايى قرار مى‌گيرند هيچ شر و ناراحتى از بابت اين آدم به ديگران نخواهد رسيد. اينها آموزه‌هاى اصلى اديان است كه در بعضى اديان مورد غفلت قرار گرفته است و در بعضى اديان هم تغيير كرده است. از قديم استادان و معلماني داشته‌ايم كه مى‌گفتند: هيچ فكر كرده‌ايد كه آهن بدلى وجود ندارد اما نقره بدلى و طلاى بدلى وجود دارد؟ چرا طلا و نقره بدلى درست مى‌كنند؟ براى اينكه اصل اينها ارزشمند هستند. هرچه حقايق مهم‌تر هستند اين بدل‌زنى‌ها بيشتر وجود دارد. به همه ملت‌ها هم مربوط مى‌شود. همه ملت‌ها اين مسائل را دارند. مرحوم فلسفى سخنور و اسلام‌شناس بزرگ يادم نمى‌رود بر سر منبر مى‌گفت كه در سازمان ملل وقتى رفتيم سوار آسانسور شديمديديم از ۱۲

رفت به ۱۴. ساختمان سازمان ملل طبقه ۱۳ ندارد! این مصیبت بشر است. غافل از اینکه بالاخره بعد از دوازده ناگزیر سیزده است. اسمش را هم بگذارید چهارده فرقی نمی‌کند، هر مسئله و مصیبتی که داشته باشد بعد از دوازده بالاخره سیزده است. بالای سردر بعضی خانه‌ها نوشته است «۱۲+۱» که هر کس ببیند می‌گوید این خانه پلاکش ۱۳ است. اینها مصیبت‌های عمومی بشر هستند. وقتی که فضای معنوی انسان را حقایق پُر نکرد از خرافات پُر می‌شود. این گوسفندها اگر به چرا نروند کاغذ و مقوا و پلاستیک می‌خورند. شکم باید پر شود. این انسان هم گرسنه حقایق و معارف است. وقتی که اصل گیرش نیامد گرفتار بدلش می‌شود. این مسائل هست و پیامدهای خودش را دارد.

سؤال: در گیرودار این بحث‌ها رابطه مستقیم انسان با خدا چه وضعی پیدا می‌کند؟

جواب: آن رابطه هم همواره به‌طور فعال در کار است و جای خودش را دارد.

یار نزدیکتر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم
خدا از خود انسان به خودش نزدیک‌تر است. دست رأفت خدا بر سرشانه انسان است. من شاهد عینی این قضیه را دارم. کسی نقل قول کرد که شاید اگر به کس دیگری گفته بود دعوايش می‌کرد و ما دعوايش نکردیم و دلمان هم نمی‌آمد که دعوايش کنیم. او می‌گفت: من احساس کردم دست خدا را در پشت شانه و در کنار گردنم، در جای خاصی که برای نوازش از آن استفاده می‌کنند. در حالت خاصی که بودم این دست خدا را احساس کردم، کاملاً احساس کردم. یک نقل دیگر هم دارم. بنده خدایی گفت: من در یک شرایطی بودم و

با آدم‌هایی حشر و نشر داشتم که خیلی سنخیت باهم نداشتیم. شبی خوابیدم و دلم می‌خواست که وقت سحر بیدار شوم و نگران بودم که با سروصدا و وضع و روزی که گذرانیده‌ایم و ساعت‌ها از شب گذشته است مبدا بیدار نشوم. دیگر گفتم: باشد، بالاخره عمری کم و زیاد بیدار شده‌ام در وقت سحر، فوقش این دفعه خدا بیدارم می‌کند! به خواب رفتم، خسته و تحت فشارهای عصبی بر اثر رفتار و کردار همسایگان. به خواب رفتم، در وقت سحر در عالم خواب خواب دیدم که یک عده همه خوابند و هرازگاهی یک نفر بیدار می‌شود. دقت کردم که چطور بیدار می‌شوند. دقت بیشتری کردم، دیدم که یک نفر اینها را بیدار می‌کند. گفتم: خدایا این یک نفر کیست که بعضی‌ها را بیدار می‌کند؟ یادم آمد که گفتم فوقش این دفعه خدا بیدارم می‌کند؟! خوابیدم، ببینم خدا بیدارم می‌کند یا نه. آن بیدار کننده آمد و آمد. یک موجود نورانی بزرگی بود. نگاه می‌کردم ببینم دست دارد. دست نداشت ولی نمی‌توانستم بگویم که دست ندارد. نگاه می‌کردم چطور راه می‌رود. پا نداشت ولی نمی‌توانستم بگویم راه نمی‌رود. آمد و آمد. این یکی را بیدار کرد و آن یکی را بیدار کرد. رسید به من. من را هم بیدار کرد. بیدار شدم، دیدم موقع مناسبی است که بیدار شده‌ام. اینها حقیقت است و افسانه نیست.

ما عادت کرده‌ایم به خرافات توجّه کنیم. از این طرف این کفران نعمت‌ها باعث شده است حقایق از دست ما برود. بچه به ما می‌گوید که خدا را می‌توانم ببینم؟ می‌گوییم: نه نمی‌توانی. چه کسی به ما این مجوّز را داده است که این را بگوییم؟ امام علی (ع) می‌فرماید: من خدای نادیده را هرگز بندگی نکرده‌ام. من هرچیز را که می‌بینم یک بار خدا را قبلش، یک بار همراه با آن و یک بار بعدش می‌بینم. من دائم دارم خدا را می‌بینم. خدا چیست؟ خدا نور است. راه را نبندیم

برای اذهانی که به نوعی نسبت خوبی با خدا برقرار می کنند. بر اثر کارشناس نبودن و بی توجه بودن. بگذار با خدایش زندگی کند. سعی کن خدا را بیشتر به او بشناسانی.

سؤال: حضرت فاطمه زهرا تفسیر عینی سوره قدر هستند. تعجب می کنم افرادی که با آنها مخالف هستند و کسانی که سعی کردند آنها را از صحنه خارج کنند با این کار سوره قدر سوره برکت را از آن خارج کرده اند.

جواب: گفتیم که هزار ماه جامعه اسلامی به مصیبت حکومت و حاکمیت امویان دچار شد که در این مدت دریغ از یک لیلۃ القدر و دریغ از کوچک ترین آثار و برکات لیلۃ القدر، به خاطر انتخابی که خود مردم کرده بودند و تن درداده بودند به ذلت و حقارت. تن درداده بودند به یک زندگی حیوانی دنیوی، و حاضر شده بودند همه چیزهای از دست ندادنی را به خاطر آن از دست بدهند.

موسسه تحقیقاتی کانون نشر و ترویج زبان قرآن

**به لطف خدا مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن از سال ۱۳۹۴
تاکنون اقدام به برگزاری بالغ بر ۳۰۰ کارگاه آموزشی پژوهشی (جمعاً حدود ۱۲۰۰
ساعت) به شرح زیر نموده است:**

۱. ۲۰ کارگاه آموزشی پژوهشی چهارساعته مطالعات قرآنی در سیره نبوی در قرآن کریم
 ۲. سه کارگاه آموزشی پژوهشی چهارساعته آموزش زبان قرآن (دوره جدید)
 ۳. ۱۱۶ کارگاه چهارساعته آموزشی پژوهشی روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم (دوره جدید)
 ۴. ۳۴ کارگاه چهارساعته سوره‌شناسی (دوره جدید)
 ۵. ۸۹ کارگاه آموزشی پژوهشی چهارساعته تفسیر سوره‌شناختی آیات (دوره جدید)
 ۶. ۲۱ کارگاه آموزشی پژوهشی چهارساعته قصص قرآن.
 ۷. ۶۶ کارگاه آموزشی پژوهشی چهارساعته تفسیر ترتیبی قرآن کریم
 ۸. نه کارگاه آموزشی پژوهشی چهارساعته علوم قرآنی
 ۹. ۲۵ کارگاه آموزشی پژوهشی زبان قرآن در نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه
 ۱۰. ۲۰ سمینار علمی فرهنگی دوساعته عاشورا شناسی
 ۱۱. ۲۰ سمینار علمی فرهنگی دوساعته پرسمان عاشورا
 ۱۲. سمینارهای علمی فرهنگی دوساعته مطالعات قرآنی در سیره حسینی
- علاقه‌مندان می‌توانند جهت دریافت اطلاعات بیشتر در خصوص کارگاه‌های در حال برگزاری و کارگاه‌های برگزار شده به سایت quranltn.ir و quran17.ir مراجعه کنند و یا از طریق کانال به آدرس [@quranltn](https://www.instagram.com/quranltn) در شبکه‌های اجتماعی اقدام نمایند.

تهران، خیابان آزادی، خیابان خوش شمالی، کوچه شهید عباس

زارع، پلاک ۱۸

ارتباط با ما: ۰۹۹۱۱۱۴۴۰۷۰